سال اول، شماره چهارم، اسفند ۱۳۹۹

دانش و امید

دوماه‌نامه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی

سینه باید گشاد چون دریا — تا کند نغمه‌ای چو دریا ساز
نفسی طاقت‌آزموده چو موج — که رود صد ره و برآید باز
تن طوفان‌کشِ شکیبنده — که نفرساید از نشیب و فراز
بانگ دریادلان چنین خیزد — کار هر سینه نیست این آواز

بانگ دریا، هـ.ا. سایه، مرداد ۱۳۴۲



نزاع بر سر بودجه * انقلاب و عصر «طلایی» پهلوی دوم * صد سالگی قرارداد مودت ایران و شوروی
سمفونی نهم بتهوون * از رنج و رزم زنان جهان * مبارزه با نئولیبرالیسم در جهان
دستاوردها و تلاش‌های جهانی چین * مناقشه میان همسایگان رود نیل * واکسن کرونا و نبرد برای حقیقت
نگاهی به مذاکره با طالبان، صلح در یمن و تب ناوالنی در روسیه * یادبود سیاهکل





زیر نظر هیأت تحریریه

همکاران این شماره:

خسرو باقری، علی پورصفر (کامران)، کورش تیموری فر، شهنام دادگستر

شبگیر حسنی، طلیعه حسنی، محمد سعادتمند، ناهید صفایی، سیامک طاهری

محمدرضا طاهریان، آزاده عسگری، ستاره نوید، فرشید واحدیان، حمید یارمندی

با قطعه‌ای به قلم زنده‌یاد پرویز شهریاری

داستانی از علی‌اشرف درویشیان

و شعری از سیدعلی صالحی

نقاشی روی جلد: نیلوفر قادری‌نژاد

پست الکترونیک: daneshvaomid@gmail.com


آدرس تلگرام: https://t.me/DaneshvaMardom

برای مطالعه هر مقاله، بدون ورق زدن مجله، روی نام مقاله کلیک کنید. در پایان هر مقاله برای بازگشت به فهرست، در گوشه سمت چپ پایین صفحه روی «فهرست» کلیک کنید.

فهرست

چند بررسی

چشم‌انداز جهان

یادمان

با یادی از روزهای انقلاب بهمن ۱۳۵۷

همراه شو عزیز،

تنها نمان به درد، کاین درد مشترک

هرگز جدا جدا، درمان نمی‌شود

دشوار زندگی، هرگز برای ما

دشوار زندگی، هرگز برای ما

بی رزم مشترک، آسان نمی‌شود

تنها نمان به درد،

همراه شو عزیز

همراه شو عزیز

https://www.aparat.com/v/zLsT4/شجریان_-_همراه_شو_عزیز

گفتارهایی درباره ایران



جاودانه (شعری در رثای احمد عاشورپور)

نوروز خجسته باد

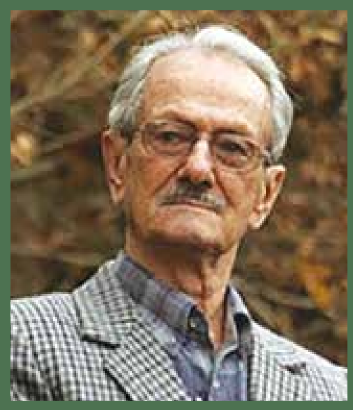
نزاع بر سر بودجه

انقلاب ملی ــ دموکراتیک بهمن

رضا پهلوی بدون نقاب

صدسالگی قرارداد مودت ایران و شوروی

رنگ و لعاب نفت روی جنگ سرد



جاودانه

در رثای استاد احمد عاشور پور

(زاده ۱۸ بهمن۱۲۹۹- درگذشته ۲۲ دی ۱۳۸۹)

محمدرضا طاهریان

بر این پندار می گردی
که من در گور خواهم خفت؟
عبث! پندار موهومی است
من از تو پیش تر در خانه خواهم بود،
کنار جام و آتشدان.
خروسخوان، در خروش ساز و نقاره
میان جمعه بازارم
شباهنگام
به بزم دختران عشق و شالیزار
برای ساق های خون چکان
- از جور زالوها -
صفای مرهمی دارم.
من از تو پیش تر در خانه خواهم بود
به بزم کارخانه
در سماع چرخ و دنده
بازهم آواز خواهم خواند
و هم فریاد با مردان دریا
در شب و توفان
دوباره پیش خواهم راند.

بر این پندار می گردی
که من در گور خواهم خفت.
مگر آواز می میرد!؟
مگر شعر و ترانه دفن خواهد شد!؟

بیا ای دوست
بیا این واپسین پیراهنم را پس بزن
بر سینه ام داغی است
نشان از عشق مردم، عشق میهن
در دلم باقی است

من آن ققنوس زیبایم
که از عشق و امید و زندگی
بس قصه ها گفتم
و صدها بار دیگر
نه، هزاران بار
ز شور نغمه ها، از شعرهایم
زاده خواهم شد.

خوانش شعر با صدای شاعر در لینک زیر:

https://soundcloud.com/danesh-omid/javdaneh

فهرست

نوروز خجسته باد

به قلم: زنده یاد پرویز شهریاری



رسید موکب نوروز و چشم فتنه غنود　　　درود باد بر این موکب خجسته، درود

نوروز می‌آید و یک بار دیگر آرمان‌های انسانی در دل‌ها زنده می‌شود. نوروز جشن یادآوری امیدهای انسانی است، امید به آغازی بهتر و انسانی‌تر. نوروز، نه تنها رستاخیز طبیعت که در ضمن رستاخیز زندگی است. مردم همیشه و در طول تمامی تاریخ، چشم به «روزی نو» به «نوروزی» و «به روزی» داشته‌اند و در دشوارترین شرایط هم، این امید خود را از دست نداده‌اند و با هر جشنی، به ویژه با نوروز، با تکرار آرزوهای خود، برای دستیابی به آنها تلاش را تمرین کرده‌اند.

نوروز جشن شهرنشینان و دهقانان و همه مردم آرزومند است وگرچه برای دورانی، به صورت جشن بزرگان وکاخ‌نشینان و باج‌بگیران درآمده بود؛ هرگز ویژگی مردمی خود را از دست نداد. مردم آمال و آرمان‌های خود را داشتند و «بزرگان» در پی مقصود خودخواهانه و غارتگرانه خود بودند. ولی امروز نوروز یکسره از قصرها به درآمده ولی همچنان درون خانه‌های مردم، مردم عادی روستاها و شهرها باقی مانده است و با وجود اینکه در طول

سده‌های متوالی، با دشمنی بیگانگان و بیگانه‌خواهان روبرو بوده، حرمت خود را از دست نداده است.

فردوسی در آن جا که از جم صحبت می‌کند، همان جم که «روزنو» یا «نوروز» را آورد، در واقع آرزوهای مردم را ستایش می‌کند، آرزوهایی که هرگز از چشم زخم «بزرگان» مصون نبوده، و در عین حال، هرگز با آسیب‌های زمان از پا نیفتاده و خود را زنده نگه داشته است.

فردوسی می‌گوید: با آمدن جمشید (یعنی با آغاز «نوروز» یا «روزنو») جنگ و ستیز و دوگانگی از میان رفت، دردها درمان شد، مردم آسوده شدند، رنج و زشتی به کنار رفت، مردم از زیر فرمان دیوها آزاد شدند، کسی برکسی فرمان نمی‌راند، و مردم از پذیرفتن فرمان، «تن آزاد» شدند.

و این همان امیدی است که «یشت‌ها» هم می‌دهد: با آمدن جم و نوروز، گرسنگی و تشنگی دور شد و ضعف و پیری و مرگ شکست خورد. و این‌ها، همان آرزوهای مردم فرودست است.

این، همان آرزو و امید دیرینه انسان است که در «زامیادیشت» با زیبایی سروده شده است: «... جهان از عدالت و حکمت پر شود... اندیشه و گفتار و کردار نیک پیروزی یابد، جهان از دروغ پاک شود، خشم از میان برود، راستی برکژی چیره شود و منش ناپاک از منش پاک شکست بیند...». و این، همان آرمانی است که زرتشت بزرگ، رسیدن به آن را، در پرتو «شناخت» و «خرد» می‌داند و به همین جهت فردوسی آرزو می‌کند که جهان از نابخردان پاک شود.

در آستانه نوروز آرزو کنیم که رخسار دختر‌کان و پسرکان این سرزمین و همه سرزمین‌ها، همچون سیب و سبزی «هفت سین» نوروزی، گلگون و شاداب باشد؛ گرسنگی، بی‌سوادی و جهل، از همه سرزمین‌ها رخت بربندد؛ بیماری و رنجوری ناشی از بی‌غذایی و بی‌دوایی دامن کودکان ما را نگیرد؛ انسان به حرمت انسانی خود برسد؛ حاکمیت زور و سرمایه از جهان برافتد و انسان از بردگی سرمایه نجات یابد؛ آدم‌کشی و جنایت، چه به نام جنگ و چه به نام‌های دیگر، رخ ندهد و «جنگ» به واژه‌ای در «فرهنگ‌ها» تبدیل شود که در زندگی انسان‌ها کاربردی نداشته باشد....

آرزو کنیم، اندیشه‌ها به هم نزدیک شوند؛ جوانه‌های دوستی و عدالت، امکان رشد یابند؛ آزادی و دموکراسی، دستاوردی که بشر ضمن مبارزه‌های هزاران ساله خود به آن دل

بسته است، بال و پر بگستراند؛ آزادگان بتوانند به آزادگی خود افتخار کنند؛ هیچ بی‌گناهی (و چه بهتر، هیچ انسانی) در خون خود نغلطد؛ هیچ آزاده‌ای، میله‌های زندان را لمس نکند....

آرزو کنیم، وجدان‌ها آزاد باشند؛ کسی از بیان اعتقاد درونی خود بیمناک نباشد؛ «خودسانسوری» که از بلاهای مهیب دوران تسلط سرمایه است، وجدان‌ها را نیازارد....

آرزو کنیم، سیاره ماکه دستخوش ویران‌گری طالبان سود و سرمایه قرار گرفته است، پاکیزه و قابل زیست بماند؛ آب و خاک و هوا از آلودگی نجات یابد؛ به جای سود بیشتر برای صاحبان سرمایه، تندرستی و طول عمر انسان مورد توجه قرار گیرد و داروها و «خوردنی‌های» ناسالم و زیان‌آور تولید نشود، به جای درختان سرسبز جنگل‌ها، میله‌های آهن سر به آسمان نکشد....

آرزوکنیم، هر چه بمب اتمی و شیمیایی و میکروبی، و به طور کلی هر چه ابزار جنگی و زورگویی است از جهان برافتد؛ به نام کمک به مردم، آنها را قتل عام نکنند؛ به نام «تجارت آزاد»، فساد و دزدی و آدم‌کشی و مواد مخدر را به این جا و آن جا صادر نکنند....

کوتاه سخن، آرزوکنیم، انسان، سرانجام، به زندگی انسانی خود برسد.

«روز نو» و «نوروز» بر همه شما خجسته باد!

در آستانه نوروز آرزو کنیم که رخسار دخترکان و پسرکان این سرزمین و همه سرزمین‌ها، همچون سیب و سبزی «هفت سین» نوروزی، گلگون و شاداب باشد؛ گرسنگی، بی‌سوادی و جهل، از همه سرزمین‌ها رخت بربندد؛ بیماری و رنجوری ناشی از بی‌غذایی و بی‌دوایی دامن کودکان ما را نگیرد؛ انسان به حرمت انسانی خود برسد؛ حاکمیت زور و سرمایه از جهان برافتد و انسان از بردگی سرمایه نجات یابد؛ آدم‌کشی و جنایت، چه به نام جنگ و چه به نام‌های دیگر، رخ ندهد و «جنگ» به واژه‌ای در «فرهنگ‌ها» تبدیل شود که در زندگی انسان‌ها کاربردی نداشته باشد....

نزاع بر سر بودجه و سهم فراموش‌شده مردم

سیامک طاهری



روزنامه ساقی آذربایجان از «مردم دولت» و «مردم مجلس» سخن می‌گوید.
شاید بتوان از مردمی دیگر هم سخن گفت.
همان مردمی که چوب این جنگ قدرت بین جناح‌های حکومتی را می‌خورند.

هرسال لایحه بودجه محملی است برای نزاع جریان‌های سیاسی ایران، اما در دو سال گذشته این مسأله شکل خاصی به خودگرفته است. اگر در سال گذشته درآخرین زمان ممکن بودجه سال ۹۹ با حکم حکومتی و برخلاف میل مجلسیان به تصویب رسید، امسال با رد لایحه تغییر شکل یافته بودجه به وسیله مجلس نشینان، آینده مبهمی بر سر راه اقتصاد کشورکمین کرده است. پس از آنکه کمیسیون تلفیق مجلس تغییرات بنیادینی در بودجه به وجود آورد، موجود ناقص‌الخلقه‌ای متولد شد که نه مورد تأیید پاستورنشینان بود و نه تکیه زنندگان برکرسی‌های سبز رنگ بهارستان. به این ترتیب با ردکلیات بودجه ۱۴۰۰ در مجلس ونامه معاون پارلمانی دولت به مجلس مبنی بر این که هیچ اصلاحی بر بودجه انجام نخواهد داد مشخص نیست حساب دخل وخرج سال آینده کشور به چه سرنوشتی دچار خواهد شد.

این درحالی است که هردوگروه از مردم و منافع آنان سخن می‌گویند و دیگری را به بی‌توجهی به این امر متهم می‌کنند.

بدین‌گونه است که روزنامه ساقی آذربایجان از «مردم دولت» و «مردم مجلس» سخن می‌گوید. شاید بتوان از مردمی دیگر هم سخن گفت. همان مردمی که چوب این جنگ قدرت بین جناح‌های حکومتی را می‌خورند. همان جناح‌هایی که روزنامه خبر جنوب، از لج و لج بازی آنان بر سر لایحه بودجه سخن می‌گوید. این قدرت‌نمایی‌ها در شرایطی انجام می‌گیرد که نقدینگی کشور بنا به آخرین آمار از ۳۱۰۰ میلیارد تومان فرا رفته و تورم نفس مردم را به شماره انداخته و روزنامه فروردین امروز زنگ خطر بحران نابرابری در میان آنان را به صدا درآورده است.

وقتی در دوازدهم آذرماه معاون پارلمانی رئیس‌جمهور به جای شخص رئیس‌جمهور در یک اقدام کم‌سابقه لایحه بودجه دولت را تقدیم مجلس کرد، مشخص بود که طرفین شمشیرها را از رو بسته‌اند و هیچ‌کدام قصد کوتاه آمدن ندارند.

اما مواردی که طرفین به عنوان اختلاف مطر ح کرده‌اند و در پشت آن سنگر گرفته‌اند چیست؟

وزیر صنعت و معدن و تجارت تأکید کرد که به دنبال حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی هستیم و تفاوت ارز دولتی و آزاد فساد زاست و دولت نیز در شرایط کنونی آماده حذف ارز ۴۲۰۰ است. از دیگر سو پیش‌بینی فروش دو برابری نفت نسبت به سال ۹۹ در لایحه بودجه ۱۴۰۰، تعجب کارشناسان را برانگیخت. طبق آمارهای هشت‌ماهه اول امسال، ۸۸ درصد درآمد نفتی پیش‌بینی شده در قانون بودجه به دلیل تحریم‌ها محقق نشده است، اما با این وجود دولت در لایحه بودجه تقدیمی فروش نفت به میزان ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار بشکه را پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر دولت رقم درآمدهای نفتی را ۱۹۹ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی کرده است. برای تحقق ۱۹۹ هزار میلیارد تومان درآمد نفتی در بودجه، ایران باید بتواند روزانه ۲/۳ میلیون بشکه نفت بفروشد و تازه کل درآمد آن هم قابل دسترسی باشد، این یعنی باید شرایطِ عاری از تحریم بر کشور حاکم باشد. در حالی که در بودجه سال۹۹، رقم پیش‌بینی شده برای فروش نفت، ۵۶/۹ هزار میلیارد تومان بود و بر اساس برآوردها از این رقم تا پایان سال، فقط۲۳ هزار میلیارد تومان آن تأمین خواهد شد. به این ترتیب بودجه ۱۴۰۰ پیشنهادی دولت با افزایش ۸ برابری فروش نفت بسته شده بود. از نظر وزارت نفت

اگر ۶ میلیارد دلار به وزارت نفت برای ترمیم زیر ساخت‌های آسیب‌دیده از تحریم تعلق گیرد و سه ماه هم به این وزارتخانه وقت داده شود و علاوه بر آن مسئولین سیاسی کشور موانع صادرات نفت را برطرف کنند (یعنی تحریم‌ها را رفع کنند)؛ امکان تأمین این میزان از درآمد برای دولت وجود خواهد داشت. سایت اصولگرای مشرق این موضع را از دیدگاه نمایندگان مجلس چنین ارزیابی می‌کند:

«با نگاهی خوش‌بینانه لایحه بودجه را ناشی از دل بستن دولت به روی کارآمدن بایدن و در نگاهی بدبینانه آن را برنامه‌ای برای تحمیلِ تسلیم به ایران در مقابل آمریکا عنوان می‌کردند. چراکه وابسته‌ترکردن بودجه به نفت، عملاً این پالس را به دشمن می‌دهد که ایران روی رفع تحریم‌ها حساب ویژه بازکرده است. بنابراین موضوع بر سر چیزی بیش از عدد ورقم است.»

مناقشه قیمت ارز

دولت ادعا کرده است که در لایحه بودجه ۱۴۰۰ به دنبال کاهش نرخ ارز تا ۱۱/۵۰۰ تومان است؛ اما مجلس اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. گروهی از نمایندگان مجلس، حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی را موجب افزایش حجم پول و چند برابر شدن تورم می‌دانند. در واقع بحث بر سر این است که اگر قرار باشد، آنگونه که وزیر صمت اعلام کرده است، با حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی به سوی تک نرخی کردن ارز حرکت کنیم (امری که دولت‌های پیشین بارها برای اجرای آن تلاش کرده و هر بار با شکست مواجه شده‌اند) آنگاه حرکت دولت درست ارزیابی می‌شود. اما توجه به این نکته ضروری است که این عمل تورم افسارگسیخته را به مرزهایی خواهد برد که از هر کنترلی خارج است و رشد سرسام‌آور تورم با خواست دولت برای پایین آوردن قیمت ارز در تناقضی آشکار قرار می‌گیرد. قیمت ارز پایین با چند برابر شدن قیمت کالاها یعنی حراج دلارهای کشور. اما حفظ دلار ۴۲۰۰ تومانی نیز دیگر امکان پذیر نیست و این همان بن بستی است که نه مجلسیان و نه دولتیان توانایی یافتن راه حلی برای آن ندارند. پس به‌ناچار هر کدام یک طرف طناب را می‌کشند، با این امید که پیروز میدان دیگری باشند. میدانی که در خردادماه سال ۱۴۰۰ پیروز آن مشخص می‌گردد.

طبق تغییراتی که مجلس در لایحه پیشنهادی دولت ایجاد کرده است، نرخ ارز ناگهان از ۴۲۰۰ تومان به ۱۷۵۰۰ تومان رسید. در این مورد آقای حسین راغفر، اقتصاددان و استاد

دانشگاه در گفتگو با ایلنا از جمله چنین می‌گوید:

«افزایش قیمت ارز و به عبارت دیگر تضعیف پول ملی از اهداف در نظر گرفته شده در این لایحه است. ... چنانکه در ۱۰ ماه گذشته که قیمت ارز را افزایش دادند، فقط ۱۰۰۰ میلیارد تومان به جیب خصولتی‌ها، معدنکاران، پتروشیمی‌ها و واردکنندگان کالا رفت و بر اثر افزایش قیمت ارز و یارانه‌هایی که شرکت‌های فولادی و پتروشیمی دریافت کردند، از مابه‌التفاوت این اعداد فقط ۱۰۰۰ میلیارد تومان این گروه‌ها کسب کردند. چرا نباید دولت از این گروه‌های مشخص مالیات بگیرد؟... این شرکت‌ها امسال پنهان‌کاری بیشتری در سوددهی خود خواهند داشت تا این اعداد و ارقام در صورت‌های مالی و درآمدهای آنها منعکس نشود. سال‌هاست که شاهد آن هستیم خصولتی‌ها درآمدهای بی‌سابقه‌ای تحت عنوان سود خالص به دست آوردند، اما مالیات بسیار بسیار جزئی پرداخت کردند، حال در این شرایط حساس و تحریم‌های گسترده، دولت به سراغ مالیات‌ستانی از برندگان اقتصاد نمی‌رود.»

این کارشناس اقتصادی می‌افزاید:

«دولت به جای اینکه از طریق مالیات، کسب درآمد کند، به طور مرتب روی ارز دارو تبلیغ می‌کند که کل آن ۷۰۰ میلیون دلار است که برای ساخت داخل استفاده می‌شود که این تولیدات ۹۷ درصد تولیدات داروی کشور را تشکیل می‌دهند. در حالی عده‌ای تإکید بر حذف یارانه دارو می‌کنند که هم‌زمان ۱/۵ میلیارد دلار برای واردات ۳ درصد باقیمانده دارو پرداخت می‌شود که بخش قابل توجهی از آن هم قابلیت تولید در داخل را دارد.»

راغفر در ادامه گفت، اگر دولت، مردمی باشد می‌تواند تولیدات داخل را گسترش دهد.

اما آیا هیچ راه حلی برای برون رفت از این مهلکه وجود ندارد. تا وقتی در براین پاشنه می‌چرخد و دو گروه در دو راه ظاهراً متفاوت و در باطن یک‌سان حرکت می‌کنند، پاسخ منفی است. اما در واقع راه حل دیگری وجود دارد. این راه حل را باید در بازگشت به اصل ۴۴ قانون اساسی جستجو کرد، که تجارت خارجی را ملی اعلام می‌کند. باید پذیرفت با شرایط بلبشوی کشور امکان اجرای کامل این اصل به یک‌باره وجود ندارد، اما اجرای آن می‌تواند، دولت را از فروش دلار در بازار آزاد بی‌نیاز کند و کشور بر مبنای درآمدهای ریالی اداره گردد و ارز کشور در درجه اول صرف خرید کالاهای ضروری و مورد نیاز کشور و در

مراحل بعدی صرف خرید مواد اولیه و دیگر نیازهای صنعت کشور گردد. به این ترتیب برای ارز دولتی اساساً نیازی به تعیین قیمت نیست و سوبسید داده شده مستقیماً به دست مصرف‌کننده می‌رسد.

حقوق و دستمزد

دومین مورد مناقشه در مورد حقوق‌ها است. دولت در نظر گرفته بود که حقوق همه کارمندان دولت، **۲۵**٪ و بدون سقف افزایش یابد. همچنین دولت در نظر گرفته بود برای جبران فاصله طبقاتی، به صورت پلکانی مالیات گرفته شود. اما از **۲۲** میلیون به بالا، دولت نمی‌تواند بیش از **۲۵**٪ مالیات بگیرد. بنا بر لایحه دولت، افرادی که بین ۶ تا ۸ میلیون حقوق می‌گیرند؛ باید **۱۵**٪ مالیات پرداخت کنند.

کمیسیون تلفیق برای افزایش حقوق، سقف در نظر گرفت. این سقف برابر با **۱۵** برابر حداقل دستمزد است. یعنی افزایش **۲۵**٪ حقوق کارمندان دولت مجاز است؛ به شرط اینکه این افزایش، موجب نشود که حقوق یک کارمند بیش از **۱۵** برابر حداقل دستمزد شود. همچنین برای اخذ مالیات هم تا **۳۵**٪ اخذ مالیات مجاز خواهد بود. همچنین فاصله پله‌های مالیاتی را برای افرادی که حقوق پایینی می‌گیرند؛ افزایش داد و عملاً موجب شد تا میزان مالیات پرداختی آنها در سال آینده کاهش یابد. بر اساس مصوبه کمیسیون تلفیق، افرادی که حقوقی بین ۶ تا ۸ میلیون تومان می‌گیرند، همچنان در پله مالیاتی ۱۰ درصدی قرار دارند.

در مورد مالیات‌ها تغییرات محتاطانه کمیسیون تلفیق هرچند به بهتر شدن اندک وضعیت حقوق و مالیات بر حقوق کمک کرده بود، ولی باز هم تغییر چندانی ایجاد نمی‌کند. به این ترتیب حقوق‌های **۳۵** و **۴۰** میلیون تومانی رسمیت می‌یابد. باید توجه داشت که بر این حقوق‌ها اضافه کار و انواع پاداش‌ها نیز افزوده می‌گردد و در عمل دریافتی‌های نجومی تا دوسه برابر حقوق مقدور می‌گردد. مقامات عالیرتبه حتی از امکان دریافت مزایای دیگری همچون، اتوموبیل، راننده، وام با بهره نازل، زمین برای مسکن و... نیز برخوردارند. بهترین راه برای کم کردن فاصله بین حقوق‌ها افزایش مقداری ثابت، مثلاً یک میلیون تومان به همه حقوق‌ها به علاوه درصدی دیگر بر حقوق‌ها است. سقف **۳۵** درصدی مالیات برحقوق برای چنین درآمدهایی هم ابداً منصفانه نیست و باید به طور پلکانی باز هم افزایش یابد.

افزون بر این، نه دولت ونه مجلس اصلاً توجهی به مقوله مالیات بر ثروت ندارند.

وبرای پرکردن کسری تراز ۳۱۹ هزار میلیارد تومانی بودجه دولت، می‌خواهند این شکاف بین درآمد و هزینه‌ها را با فروش نفت بیشتر و فروش سهام و اوراق بدهی و همچنین قرض گرفتن از صندوق توسعه ملی جبران کنند. موردی که از یک سو برآورده شدن آن مورد تردید جدی است و از دیگر سو در صورت برآورده شدن، اولاً به تهی شدن صندوق ذخیره ارزی و ثانیاً به انباشت بیشتر بدهی دولت منجر خواهد شد.

دکتر مومنی در این باره می‌گوید:

دولت می‌گوید، ما هیچ اقدام اصلاحی برای جبران خطاهای قبلی انجام ندهیم، حالا که درآمد نفت کمتر شده خودمان را بدهکارتر کنیم. و این گونه می‌خواهد کشور را اداره کند. این فاجعه ایجاد می‌کند. دو هفته پیش مرکز پژوهش‌های مجلس گزارشی تهیه کرد و گفت: «رویه‌ی اداره‌ی امور کشور از طریق افزایش بدهی‌ها چه از طریق وام‌گیری از سیستم بانکی و چه از طریق انتشار اوراق مشارکت باعث شده در سال ۱۳۹۹ فقط یک قلم شصت و دو هزار و هفتصد میلیارد تومان دولت باید بابت بازپرداخت اصل و فرع بدهی‌های سررسید شده پول بپردازد. یادتان باشد در مورد ۳۴ هزار میلیارد تومان برای پرداختن یارانه نقدی مقام‌های رسمی گفتند کابوس پیدا می‌کنیم زمانی که سر ماه می‌رسد. حال اصل وفرع بدهکارکردن کشور که باید سالانه بپردازند، در سال ۱۳۹۹ به چنین رقم وحشتناکی رسیده است. این درباره‌ی کل اوراق مشارکتی که چاپ کرده‌اند و بانک مرکزی تضمین آن را کرده به اضافه‌ی بقیه‌ی بدهی‌هایی که از سیستم بانکی دارند. ادامه این سیاست یعنی این که ما به سویی می‌رویم که دولت باید اوراق قرضه منتشر کند و از مردم وام بگیرد برای این که فقط قرض‌های قبلی را بپردازد.

دکتر مومنی در ادامه می‌گوید: زمانی که رشد وام‌گیری و انتشار اوراق مشارکت را در آن ابعاد جهش می‌دهید که ۸۲ درصد رشد نسبت به ۱۳۹۸ پیدا کرده، بدین معناست که در سال ۱۴۰۰ و در سال‌های بعدی دوباره باید خیلی بیشتر پول بپردازید. خودزنی که به خاطر ضعف بنیه‌ی غور و اندیشه در جهت‌گیری نادرست مشاهده می‌شود. وجه فاجعه‌آمیزتر اینکه زمانی که از طریق ناامنی حقوق مالکیت و از بین بردن انگیزه‌های تولیدی بستر اشتغال‌یابی جوان‌ها را از بین می‌برید، آنگاه سرمایه‌ی انسانی که خود دولت و خانوارها هزینه کرده‌اند و سواد پیدا کرده و مدرک هم داشته کارد به استخوانش می‌رسد و سر به عصیان برمی‌دارد. هیچکدام از اینها سرنوشت محتوم نیست.

اگر در مواردی بودجه ارائه شده دولت دارای اشکالات جدی بود،که ظاهراً به وسیله کمیسیون تلفیق دچار پاره‌ای اصلاحات شد به این ترتیب این کمیسیون برای اصلاح ابرو چشم بودجه را کورکرد. آنجاکه رقم بودجه کشور را از ۸۴۱ هزارمیلیارد تومان به ۱۱۴۳ هزار میلیارد تومان افزایش داد. اگر برآورده شدن بودجه ۸۴۱ هزار میلیاردی با شک و تردیدهای جدی مواجه بود، معلوم نیست که بودجه ۱۱۴۳ هزار میلیاردی چگونه می‌خواهد تامین شود و اگر در بودجه دولت، ترسی منطقی از تورم وجود داشت، در بودجه کمیسیون تلفیق باید از وحشتی به معنای کامل کلمه سخن گفت.

راه حل تکمیلی دیگر برای متوازن کردن و واقعی کردن بودجه کاستن از خرج‌های غیرضرور است. حذف بودجه نهادهایی چون جامعه‌المصطفی العالمیه که سالانه ۲۵۶ میلیارد تومان، مؤسسه آقای مصباح آقای یزدی در سال ۲۸ میلیارد تومان و نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها ۱۰۰ میلیارد، شورای عالی حوزه‌های علمیه ۳۵۰ میلیارد، و... از این زمره‌اند. با تبدیل نهادهای فوق به نهادهایی که به جای استفاده از بودجه از کمک‌های مردمی استفاده می‌کنند از یک سو به مردمی شدن آنها از طریق رابطه دوسویه با مردم کمک می‌شود؛ و از سوی دیگر می‌توان صرفه‌جویی هنگفتی در بودجه به عمل آورد. همانطورکه حوزه‌ها پیش‌تر نیز چنین عمل می‌کردند . به طوری که بسیاری از بزرگان حوزه نیز در این مورد مطالبی را ذکرکرده‌اند.

اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

نظام اقتصادی جمهور اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند این‌ها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می کند.

انقلاب ملی ـ دموکراتیک بهمن و عصر «طلایی» پهلوی دوم

دفاعیه‌ای برای آرمان‌های انقلاب بهمن

شبگیر حسنی



درآمد

همانند هر انقلاب دیگری، از فردای سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران، کارگزاران و هواداران آن رژیم در سودای بازگرداندن چرخ تاریخ به عقب بودند و در راستای دستیابی به این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نکردند: از تلاش برای کودتای نظامی تا تحریک و تشویق همسایهٔ غربی برای آغاز جنگ و همچنین تلاش برای تاثیرگذاری بر سایر دولت‌ها به منظور تشدید فشارها بر کشور. طبیعتاً در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب و علی‌رغم نارضایتی‌ها و کاستی‌ها، حمایت بخش عمدهٔ توده‌ها، از دولت برآمده از انقلاب بر فضای عمومی کشور حاکم بود و هنوز هم آثار ستم‌ها، ویرانی‌ها و چپاول‌های کارگزاران رژیم سابق از خاطره‌ها زدوده نشده بود و لذا تلاش‌های هواداران رژیم پیشین برای کسب مجدد قدرت در کشور، بس عبث می‌نمود.

هواداران نظام پادشاهی به علت فقدان پایگاه اجتماعی نیرومند در داخل، ناچار از آویختن به دامان کشورهای خارجی و یا رقبای منطقه‌ای ایران بودند و چنین امری در دوران جنگ با عراق، از سوی توده‌ها تنها می‌توانست به خیانت به میهن تعبیر گردد. در سال‌های بعد نیز علی‌رغم افزایش نارضایتی‌ها در داخل و گسترش فعالیت سلطنت‌طلبان از طریق راه‌اندازی چندین تلویزیون ماهواره‌ای، این نیروها هرگز نتوانستند نقش پررنگی در تحولات کشور بازی کنند و حضور شخصیت‌های مبتذلی نظیر **ضیا آتابای** یا فردی به نام **هخا** در میان آنان، عملاً موجب می‌شد تا این نیروها هرگز به عنوان نیروهای سیاسیِ جدی مطرح نباشند و حتی خوش‌بین‌ترین هوادارانشان نیز تنها به یادآوری «دوران خوش اعلیحضرت» و فحاشی به «ارتجاع سرخ و سیاه» بسنده می‌کردند.

اکنون اما پس از گذشت چهل و دو سال از انقلابِ بهمن، تصویر دیگری در چشم‌انداز اپوزیسیون سلطنت‌طلب قرار گرفته است: اتخاذ سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی در دهه‌های اخیر در کنار تحدید آزادی‌های دموکراتیک، به نارضایتی‌های گسترده در میان اقشار و طبقات مختلف کشور دامن زده‌اند؛ مهاجرت بخشی از فعالینِ سیاسی و اصحاب رسانه‌های اصلاح‌طلب به خارج از کشور و همگامی آنان با سلطنت‌طلبان در کنار کمک‌های مالی «سخاوتمندانه» بعضی از نهادها و کشورهای خارجی، موجب شده تا ماشین تبلیغاتی سلطنت‌طلبان بسیار حرفه‌ای‌تر عمل کند؛ توبه‌نامه‌های رنگارنگ برخی از «انقلابیون» پیشین که حتی در مواردی مانند **هما ناطق** تا حد «شکرخوردم» نامه نیز نازل و مبتذل بود، به تقویت موضع سلطنت‌طلبان در خائنانه دانستن انقلاب انجامید؛ به «برکت» عملکرد دولت‌مردان و سیستم تبلیغاتی یک‌سویه جمهوری اسلامی، بخشی از نسل جدید داخل ایران با بی‌اعتمادی نسبت به تصویر ارائه شده از سوی منابع و رسانه‌های رسمی داخل کشور، به میانجی تلویزیون‌های ماهواره‌ای و کانال‌های ارتباطی در فضای مجازی، از ورای تصاویری گزینشی، بزک شده و جذاب به دوران سلطنت پهلوی می‌نگرد و با درکی کژدیسه و نادرست از شرایط حاکم بر کشور، در حسرت «عصر طلایی» پهلوی، به انقلابیون می‌تازد.

این نوشتار بدون پرداختن به جزئیات و نیز آسیب‌شناسی اوضاعِ پس از انقلاب، می‌کوشد تا با روشن کردن وضعیت واقعی کشور و اهداف اولیه انقلابِ ایران، به دفاع از آرمان‌هایی برخیزد که رویای تحقق آنها، خیزش شکوهمند یکی از مردمی‌ترین انقلاب‌های نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم را رقم زد.

پیش از آغاز بحث، یادآور می‌شویم که در این مقاله تنها به شرایط دوران پهلوی دوم پرداخته شده و وضعیت کشور در زمان پهلوی اول، در پروندۀ جداگانه‌ای در ششمین شمارۀ نشریۀ **دانش و مردم، زمستان ۱۳۹۳** بررسی شده است.

آرمان‌های انقلاب و واقعیت در آینۀ کژتابِ «من و تو»

در تصویری که از ایران پیش از انقلاب توسط رسانه‌های سلطنت‌طلب نظیر تلویزیون ماهواره‌ای «من و تو» ارائه می‌شود، ایران کشوری آباد و آزاد و در مسیر توسعه نموده می‌شود که تنها به علت قدرناشناسی مردمان، خیانت روشنفکرانِ خودفروخته و بیسواد و با توطئه بیگانگان که دشمن رفاه و پیشرفت مملکت بودند، در طی «شورش **۵۷**» به وضعیتی فلاکت‌بار سقوط کرده است.

این تصویرسازی‌هایِ فرمایشی که با چاشنی عکس‌ها و فیلم‌های گزینشی از زندگی طبقات خاصی از اجتماع و در قالبِ گزارش‌های تحلیلی، فیلم‌های مستند، مصاحبه با «کارشناسان» اقتصادی و مورخان و... به خورد مخاطبان داده می‌شوند، بیننده ناآشنا با شرایط زیست واقعی توده‌ها در زمان پیش از انقلاب را به سوی این دیدگاه سوق می‌دهد که ناآگاهی و ناسپاسی مردمان و خیانت روشنفکران موجب هبوط از بهشت برین شده و طبیعتاً چاره نه فقط در توبه که در اِنابه است و استغفار در پیشگاه خاندانِ «ایران‌ساز» پهلوی!

مستندات مورد استفاده هواداران نظام پادشاهی آن‌چنان گزینشی و یک‌سویه، و استدلال‌هایشان به همان میزان ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه‌اند که اگر امروز کسی بخواهد با نشان دادن تصاویری از ویلاهای لوکس باستی هیلز، مراکز خرید لاکچری، پوشش و رفتار اقشار مرفه در رستوران‌های گران‌قیمت شمال شهر و ماشین‌های آخرین مدل در خیابان اندرزگوی تهران

مستندات مورد استفاده هواداران نظام پادشاهی آن‌چنان گزینشی و یک‌سویه، و استدلال‌هایشان به همان میزان ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه‌اند که اگر امروز کسی بخواهد با نشان دادن تصاویری از ویلاهای لوکس باستی هیلز، مراکز خرید لاکچری، پوشش و رفتار اقشار مرفه در رستوران‌های گران‌قیمت شمال شهر و ماشین‌های آخرین مدل در خیابان اندرزگوی تهران و با چشم بستن بر فساد و فقر و وضعیت وخیم زیستِ توده‌های میهن‌مان، شرایط کنونی را مطلوب جلوه دهد.

و با چشم بستن بر فساد و فقر و وضعیت وخیم زیستِ توده‌های میهن‌مان، شرایط کنونی را مطلوب جلوه دهد.

لازم است بر این نکته تأکید شود که طبیعتا در دوران پهلوی نیز مانند هر رژیم ارتجاعی دیگری اقداماتی هم در زمینهٔ بهبود وضعیت کشور در حوزه‌های خاصی انجام گرفته بود، اما توجه به این پرسش ضروری است که منافع توسعهٔ ادعایی هواداران پهلوی نصیب کدام اقشار و طبقات اجتماعی می‌شد؟ و نیز یادآور می‌شویم که حتی جلادان انقلاب‌ها نیز به جبر تاریخ و فشار ضرورت‌های عینی ناچارند تا برخی از برنامه‌های انقلاب‌های شکست خورده را به صورت نیم‌بند و مسخ‌شده اجرا نمایند؛ نظیر اصلاحات ارضی انجام شده در دورهٔ پهلوی دوم که البته بررسی نتایج و آثار آن مجال دیگری را می‌طلبد.

در ادامه می‌کوشیم تا به اختصار به بعضی از آمارها و همچنین شرایط دوران پهلوی دوم اشاره کنیم.

الف. آزادی‌های سیاسی و دموکراسی

شاه اصولاً به دموکراسی و آزادی سیاسی، در هیچ شکل و مفهوم آن، اعتقاد نداشت: وی در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان در هشتم آبان **۱۳۵۵** دربارهٔ دموکراسی چنین گفت: «دموکراسی- اگر وجود داشته باشد - غیر از این کاری که ما می‌کنیم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ راستی معنای دموکراسی چیست؟ برای بعضی‌ها معنی دموکراسی این است که یکی راه بیفتد توی خیابان، در روز روشن- آن هم نه در یک ده‌کوره، در یک شهر بزرگ، در یک پایتخت- و جلوی مردم، به خصوص زن‌ها را بگیرد و بگوید: کیف پولت را



نمایی از زندان کمیته مشترک شاه درتهران، موزه عبرت امروز

به من بده. و بعد از گرفتن کیف پول چاقویش را در شکم طرف فرو کند و جلوی چشم همه، راست راست به راه خود برود. این دموکراسی است؟ آن وقت آن مملکت که در مهم‌ترین انتخاباتش حداکثر ۴۵ تا ۵۰ درصد از رأی‌دهندگان شرکت می‌کنند، و مردم هم همانطورکه گفتم نفله می‌شوند وکارد توی شکم‌شان فرو می‌رود، می‌خواهند از ما دربارهٔ دموکراسی و حقوق بشر سؤال کنند؟ واقعاً مسخره است. مگر دموکراسی فقط فحش دادن است؟ مگر دموکراسی فقط دزدیدن است؟ مگر دموکراسی فقط هوچی‌گری است؟ مگر دموکراسی فقط کشتن است؟ پس حقوق کسانی که بی‌گناه در خیابان، در خانه یا در اتاق هتل مفت کشته می‌شوند، چه می‌شود؟ آنها بشر نیستند؟ آنها حقوق ندارند؟ اگر دارند چه کسی حقوق آنها را حفظ می‌کند؟ ولی ما چه می‌کنیم؟ ما جلوی کسی را می‌گیریم که علاوه بر اینکه خائن و وطن‌فروش است، تروریست هم هست و ما مردم را از شّر او حفظ می‌کنیم و نمی‌گذاریم مملکت را دو دستی تقدیم دشمن کند. آیا این حفظ حقوق بشر نیست؟ آیا ما به این خاطر که نمی‌گذاریم افراد بی‌گناه کشته شوند، حقوق بشر را حفظ نکرده‌ایم؟» تصویر نازل، مضحک وکژدیسهٔ ارائه شده از دموکراسی و تعریف مغرضانه و ارتجاعی و شرح قهوه‌خانه‌ای پهلوی دوم از این مقوله در مصاحبه پیش‌گفته، نشانگر وضعیت سیاسی و نیز درک حاکمان از دموکراسی در آن دوره است.

شاه در مصاحبهٔ دیگری با اشاره به ساختار دو حزبی در کشور اعلام کرد: «اگر من دیکتاتور بودم و نه پادشاه مشروطه، پس باید وسوسه می‌شدم یک حزب حاکم مانند آنچه هیتلر تشکیل داد یا آنچه درکشورهای کمونیستی می‌بینید برپا کنم». اگرچه حتی نظام دو حزبی وی هم کوچک‌ترین شباهتی به یک سیستم حاکمیت مبتنی بر احزاب نداشت، اما او به همین حد از ظاهرسازی نیز اکتفا نکرد و در اسفند سال ۱۳۵۳ با برچیدن بساط تمامی سازمان‌ها و تشکل‌های فرمایشی موجود، دستور تشکیل حزب رستاخیز را داد و اعلام نمود که باید صفوف را مشخص کرد: کسانی که به نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب ششم بهمن اعتقاد دارند وکسانی که اعتقاد ندارند؛ وی به صراحت اعلام نمود: «کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد به سه اصلی که من گفتم نباشد، دو راه برایش وجود دارد: یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان: «توده‌ای». یعنی باز به اصطلاح خودمان و با قدرت اثبات: بی‌وطن. او جایش یا در زندانِ ایران است یا اگر بخواهد می‌تواند همین فردا بدون پرداخت حق عوارض، به هر

کجا که دلش خواست برود چون او ایرانی نیست، فعالیت‌هایش غیرقانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده‌است. یک کسی که توده‌ای نباشد و بی‌وطن هم نباشد ولی به این جریان هم عقیده‌ای نداشته باشد، او آزاد است، به‌شرطی که بگوید –به‌شرطی که علناً و رسماً و بدون پرده– بگوید که آقا من با این جریان موافق نیستم، ولی ضد وطن هم نیستم. ما به او کاری نداریم... او در ایران آزاد است، اما نباید هیچ انتظاری داشته باشد». عبارت «نباید هیچ انتظاری داشته باشد» درکشوری که دولت در آن مسلط و سرچشمهٔ ترقی است مفهوم خاصی می‌یابد (هالیدی، ۱۹۷۸: ٤٦).

شیوه انتخاب نمایندگان مجلس نیز در دوران پهلوی خود به تنهایی آینهٔ تمام‌نمای قانون‌مداری و رعایت اصول مشروطه است! نه فقط در دوران پهلوی اول فهرست نمایندگان ابتدا به تأیید دربار می‌رسید و پس از آن افراد به عنوان نماینده از صندوق رأی بیرون آورده می‌شدند، بلکه در بخش اعظم زمامداری پهلوی دوم نیز به همین شیوه عمل می‌شده است: علاوه بر مجلس سنا که نیمی از اعضا آن مستقیماً توسط شخص شاه برگمارده می‌شدند، مداخله مستقیم شخص شاه در انتخابات مجلس شورای ملی نیز توسط نزدیکانش نظیر فردوست و اسدالله علم تصدیق شده است؛ تا بدانجاکه فردوست از فرمان شاه برای تشکیل یک کمیسیون سه نفره، مرکب از فردوست، علم و منصور به منظور انتخاب نمایندگان مجلس سخن می‌گوید.

ب. حقوق بشر

دبیر کل عفو بین‌الملل در سال **۱۹۷۵** اعلام کرد که: «هیچ کشوری در جهان پرونده حقوق بشر بدتر از ایران ندارد» (هالیدی، ۱۹۷۸: ۷۸). مطابق گزارش‌های عفو بین‌الملل و کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دان‌ان تا پایان سال ۱۹۷۶، ساواک قادر بود تا نسبت به

شیوه انتخاب نمایندگان مجلس نیز در دوران پهلوی خود به تنهایی آینهٔ تمام‌نمای قانون‌مداری و رعایت اصول مشروطه است! نه فقط در دوران پهلوی اول فهرست نمایندگان ابتدا به تأیید دربار می‌رسید و پس از آن افراد به عنوان نماینده از صندوق رأی بیرون آورده می‌شدند، بلکه در بخش اعظم زمامداری پهلوی دوم نیز به همین شیوه عمل می‌شده است: علاوه بر مجلس سنا که نیمی از اعضا آن مستقیماً توسط شخص شاه برگمارده می‌شدند، مداخله مستقیم شخص شاه در انتخابات مجلس شورای ملی نیز توسط نزدیکانش نظیر فردوست و اسدالله علم تصدیق شده است.

بازداشت خودسرانه از هرکس که صلاح بداند اقدام نموده و بازداشت‌شدگان حق دسترسی به وکلای مستقل را نداشتند. همچنین تمام محاکمات سیاسی در دادگاه‌های نظامی و توسط قضات و افسران ارتش انجام می‌گرفت (هالیدی، ۱۹۷۸: ۷۸). مطابق گزارش شاهدان عینی، شکنجه در زندان‌های کشور دستکم پس از سال‌های ۱۳۳۲ و نیز در سال‌های پایانی دهه چهل شمسی با شدت رواج داشت.

ساواک با استفاده از شکنجه، پیش از محاکمات نسبت به اخذ اقرار از متهمان علیه خود آنان و دیگران اقدام می‌نمود و از نمایش اعترافات اجباریِ زندانیان سیاسی در تلویزیون سراسری بهره می‌گرفت. تمامی جرائم سیاسی بر اساس قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت (خرداد ۱۳۱۰ / ژوئن ۱۹۳۱) جنایی تلقی می‌شدند و مقامات معمولا وجود زندانیان سیاسی را منکر بودند (هالیدی، ۱۹۷۸: ۷۹-۸۰). همچنین **آبراهامیان** (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۹۳) تعداد کشته‌شدگان بر اثر شکنجه در زندان‌های شاه را ۴۲ نفر ذکر می‌کند.

سازمان عفو بین‌الملل ایران را دارای بیشترین میزان حکم اعدام در دنیا و محروم از نظام سالم دادگاه‌های مدنی و صاحب پیشینه‌ای مملو از شکنجه افراد با اعتقادات و باورهای متفاوت خواند. پس از این گزارش شاه در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ به صورت محرمانه به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اطمینان داد که ساواک در آینده دست به شکنجه نخواهد زد.(آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۸۸). عملکرد ساواک در زمینه سرکوب مخالفان آنچنان خشن و بدنام بود که **شاپور بختیار** در زمان نخست‌وزیری خود و برای جلب نظر مساعد مخالفان، آن نهاد سرکوب را منحل نمود.

ج. آزادی بیان

در دوران پهلوی سانسور بر رسانه‌ها به شدیدترین وجهی اِعمال می‌شد؛ کتاب‌ها، نشریات و روزنامه‌ها همگی زیر کنترل ساواک بودند. مطالعه و مالکیت کُتب ممنوعه می‌توانست فرد را راهی زندان کند. **فریدون تنکابنی**، طنزپرداز و عضو کانون نویسندگان ایران، برای نوشتن یک داستان انتقادی در کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» به شش ماه و برای کتاب «اندوه سترون بودن» به سه سال زندان محکوم شد و **م.ا. به آذین** برای نگارش متن اعتراض به دستگیری **تنکابنی** که به امضای بیش از پنجاه تن از اعضای کانون

نویسندگان رسیده بود، بازداشت و حبس شد. نسخه‌ای از روزنامه‌ها پیش از چاپ برای بازبینی در اختیار ساواک قرار می‌گرفت. در **۱۹۷۵/ ۱۳۵۴** دولت طی بخشنامه‌ای حداقل تیراژ قابل قبول برای نشریات را **۳۰۰۰** نسخه اعلام نمود و به بهانهٔ همین قانون بیش از نود درصد مطبوعات را **تعطیل** کرد (هالیدی، ۱۹۷۸: ۴۷).

بسیاری از هنرمندان، نویسندگان، مترجمان و شاعران در دوران پهلوی دوم به زندان افتادند که می‌توان به کسانی همچون **رضا براهنی**، **سعید سلطانپور**، **به‌آذین**، **تنکابنی**، **رحمانی‌نژاد**، **سپانلو**، **کریم کشاورز**، **شاهرخ مسکوب**، **نجف دریابندری**، **علی‌اشرف درویشیان**، **غلامحسین ساعدی** و... اشاره کرد.

د. فساد مالی

برای نشان دادن وجود فساد گسترده درکشور، تنها ارجاع به سخنرانی مشهور شاه که در خلال آن اعلام کرد که صدای انقلاب را شنیده است، کفایت می‌کند، اما ازآنجایی که بسیاری از هواداران پهلوی مایل‌اند تا وجود فساد را به بدنه وکارگزاران نظام نسبت دهند و شخص شاه و خانواده سلطنتی را از آن مبرا بدانند، تنها به بخش‌هایی از مقاله «نیویورک تایمز» دربارهٔ ثروتِ افسانه‌ای شاه که در سال **۱۹۷۹/ ۱۳۵۷** منتشر شده است، اشاره می‌کنیم:

۱. علیرغم مشخص نبودن کامل ثروت این خاندان، دارایی آنها در خاورمیانه تنها با آل سعود و آل صبا- حاکم کویت- قابل مقایسه است.

۲. سرمایه‌گذاری‌های شخصی شاه بیش از یک میلیارد دلار ارزش دارد.



اطلاعات

۲۴ صفحه

جمع مخارج جشن‌ها فقط ۱۶ میلیون و ۸۰۰ هزار دلار شده است

امروز طی یک مصاحبه توسط وزیر دربار شاهنشاهی

ارقام هزینه جشنهای شاهنشاهی اعلام شد

در تصادف هراز ۴۴ نفر کشته و مجروح شدند

نرخ تلفن تهران- اصفهان تعیین شد

شرایط انتخاب کردن و انتخاب‌شدن در اتحادیه‌های صنفی

۳. در دو سال اخیر (زمان انتشار مقاله ۱۹۷۹) حدود دو تا چهار میلیارد دلار از ایران به آمریکا منتقل شده که بخش عمده‌اش متعلق به خاندان سلطنتی است.

۴. شاه از خاندان سلطنتی خواسته تا اموال خود را به نام بنیاد پهلوی کنند تا جلوی شایعات گرفته شود و گفته می‌شود دارایی‌های منتقل شده بالغ بر چند صد میلیون دلار بوده است.

۵. بخشی از بودجه کشور که در سال ۱۹۷۶-۱۹۷۷ به شاه تعلق گرفته حدود ۴۳ میلیون دلار بوده است.

هـ. هزینه‌های نظامی

حکومت پهلوی اول و دوم به شیوه انکارناپذیری متکی بر ارتش و نیز پشتیبانی نیروهای خارجی بود. بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای دولت، صرف امور نظامی می‌شد. در دوره‌ای بخش عمده‌ای از این بودجه شامل خرید تسلیحات و ملزومات نظامی و پلیسی بود. در دوران پهلوی اول حدود یک سوم مخارج کشور، به هزینه‌های نظامی اختصاص یافته بود.

در دوره پهلوی دوم و در فاصله سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰ (۱۳۳۲-۱۳۴۹) مخارج نظامی از ۶۷ میلیون دلار به ۸۴۴ میلیون دلار افزایش یافت و این عدد در پایان سال ۱۹۷۷/۱۳۵۶ به ۹۴۰۰ میلیون دلار رسید. در برنامه پنج ساله بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸، مخارج نظامی بیش از سی درصد بودجه کشور را به خود اختصاص داده بود. هزینه سرانه دفاعی ایران در حدود ۳۱۴ دلار و ۲۶ برابر جمهوری خلق چین بود (هالیدی، ۱۹۷۸: ۶۷). افزون بر این، اعداد رسمی اعلام شده برای بودجه ساواک در سال ۱۳۵۱ در حدود ۲۵۵ میلیون دلار و در سال بعد ۳۱۰ میلیون دلار بوده است (هالیدی، ۱۹۷۸: ۷۴).

نیروهای مسلح دارای مزایا و امکانات ویژه خود نیز بودند: از بانک سپه گرفته که سهام آن متعلق به صندوق بازنشستگی ارتش بود تا کارخانه‌های تولید لباس، مهمات و ملزومات نظامی. همچنین تعاونی ویژهٔ نیروهای نظامی که برای واردات کالا از معافیت گمرکی برخوردار بود و حمل و نقل کالاهای آن از طریق راه‌آهن به رایگان انجام می‌شد. افزون بر این‌ها، پس از اصلاحات ارضی کنترل مستقیم برخی از روستاها در اختیار تعاونی ویژهٔ نیروهای نظامی قرار گرفت (هالیدی، ۱۹۷۸: ۶۸).

سازمان عفو بین‌الملل ایران را دارای بیشترین میزان حکم اعدام در دنیا و محروم از نظام سالم دادگاه‌های مدنی و صاحب پیشینه‌ای مملو از شکنجه افراد با اعتقادات و باورهای متفاوت خواند. پس از این گزارش شاه در اردیبهشت ماه ۱۳۵٦ به صورت محرمانه به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اطمینان داد که ساواک در آینده دست به شکنجه نخواهد زد.

اگرچه تبلیغات رژیم شاه، وجود این تشکیلات عظیم با امکانات و بودجه هنگفت را به علت «خطر شوروی» ضروری می‌شمرد، اما جدای از این واقعیت که در صورت حمله اتحاد جماهیرشوروی به ایران، حتی هزینه‌های ده‌ها برابری نیز قادر به ممانعت از این امر نبود، اما نقل قولی از سناتور **هیوبرت همفری** در ۱۹۶۰/ **۱۳۳۹** درباره وضعیت ارتش ایران وکارکرد اصلی آن بسیار گویاست: « می‌دانید فرمانده ارتش ایران به یکی از افراد ما چه گفت؟ او گفت که به برکت کمک آمریکا ارتش در وضعیت خوبی است- حالا می‌تواند از پس جمعیت غیرنظامی برآید» (هالیدی، ۱۹۷۸: ۷۰).

و. مداخله نظامی و هزینه در کشورهای دیگر

از آنجایی که سلطنت‌طلبان از منتقدان همیشگی هزینه‌کرد و حضور ایران در کشورهای منطقه هستند، فارغ از درستی یا نادرستی انتقادات‌شان، لازم است تا به حضور و هزینه‌های مشابه در دوران پهلوی اشاره شود:

- **روزنامه اطلاعات یکشنبه ۱۴اردیبهشت ۱۳۵۴ اعلام کرد که ایران ۱۲۵ میلیون دلار به مصر کمک مالی کرده است.**
- **در سال ۱۳۵۳ توافق‌نامه‌ای برای کمک مالی ایران به سنگال به امضای طرفین رسید.**
- **حمایت از محمد زیادباره رئیس جمهور سومالی.**
- **حمایت‌های اقتصادی و نظامی از «موبوتو سسه سکو»، حاکم زئیر.**
- **کمک‌های مستشاری و نظامی به ملک حسن دوم پادشاه مراکش.**
- **حضور نظامی در عمان و سرکوب انقلابیون ظفار.**
- **کمک تسلیحاتی به سلطنت‌طلبان در جریان جنگ داخلی یمن.**
- **اعزام سی هلیکوپتر به پاکستان برای مقابله با شورش ایالت بلوچستان پاکستان**

- کمک‌های مالی و نظامی به نیروهای کرد عراقی علیه دولت عراق و حضور بیش از ۱۰۰۰ سرباز ایرانی در عملیات کردستان عراق

کمک نظامی به آمریکا در جنگ ویتنام از راه اعزام هواپیماهای جنگی ایران و تحویل سوخت و نفت

- اعزام نیروی نظامی به بلندی‌های جولان برای کمک به اسرائیل به منظور حفظ تسلط بر آن منطقه

- دخالت در یک کودتای نافرجام به سال ۱۹۶۹ در کشور عراق (هالیدی، ۱۹۷۸: ۲۶۱)

- کمک مالی شاه به ستاد انتخاباتی نیکسون در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

- تخصیص ماهیانه بیست هزار دلار برای پادشاه یونان و مواردی نظیر کمک‌های بسیار به ظاهرشاه و پسر احمد زغو، شاه سابق آلبانی و پسر اومبرتوی دوم آخرین پادشاه ایتالیا و ملک حسین دوم پادشاه اردن

- پرداخت ۴۰۰ میلیون لیره وام به شرکت‌های آب و گاز انگلستان

- در سال ۱۳۵۳ حکومت شاه مبلغی بیش از دو میلیارد دلار را به عنوان قرض، کمک بلاعوض و خرید سهام در شرکت‌های خارجی اختصاص داد (بخش عمده‌ای از این شرکت‌ها عملاً ورشکسته بودند).

گزارش **پرویز ثابتی**، مقام ارشد امنیتی رژیم شاه درباره دیدگاه شاه در زمینه مداخلات خارجی بسیار گویاست: وی می‌نویسد: «شاه مصاحبه‌ای کرده بود و گفته بود اگر در شاخ آفریقا بین سومالی و سودان جنگی دربگیرد ما بی‌طرف نمی‌مانیم. ما هم گزارشی تهیه کردیم و اعلام کردیم که در محافل سیاسی تهران فرمایش اعلیحضرت را نقد می‌کنند که ما در شاخ آفریقا چه منافعی داریم که اگر جنگی بشود ایران دخالت کند. نصیری آمد و گفت که اعلیحضرت خیلی عصبانی شده و گفته است بگویید این آدم‌ها چه غلط‌ها می‌کنند و

در دوره پهلوی دوم و در فاصله سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰ مخارج نظامی از ٦٧ میلیون دلار به ٨٤٤ میلیون دلار افزایش یافت و این عدد در پایان سال ۱۹۷۷ به ۹٤۰۰ میلیون دلار رسید. در برنامه پنج ساله بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸، مخارج نظامی بیش از سی درصد بودجه کشور را به خود اختصاص داده بود. هزینه سرانه دفاعی ایران در حدود ۳۱٤ دلار و ٢٦ برابر جمهوری خلق چین بود

این غلط‌ها به آنها نیامده ... نصیری هم گفته بود که قربان این گزارش برگرفته از محافل سیاسی تهران است. شاه هم پاسخ داده بود محافل سیاسی تهران چه گُهی هستند؟!» (قانعی‌فرد، ۱۳۹۰: ۳۷۳).

البته این گونه رفتار و ادبیاتِ «شاهانه» فقط منحصر به نمونهٔ پیش‌گفته نیست؛ او دکتر **علینقی عالیخانی**، وزیر اقتصاد را «درازِ احمق» نامیده بود(قانعی‌فرد، ۱۳۹۰: ۳۰۹) و همچنین خاطرات **اسدالله علم** نیز مملو از ابراز نظر شاه دربارهٔ دولتمردان با چنین ادبیات سخیف و تحقیرآمیزی است.

ز. نفوذ امپریالیست‌ها در کشور

امروزه ابعاد، میزانِ حضور و نفوذ کشورهای امپریالیستی در ایران به وسیله اسناد گوناگون و نیز خاطرات بسیاری از پایوران رژیم پهلوی و نیز سفیران و کارگزاران خارجی کاملاً روشن شده است. به عنوان نمونه در خاطرات ژنرال **هایزر** الگوی رفتار تحکم‌آمیز یک مأمور آمریکایی با شاه و بلندمرتبه‌ترین افسران کشور کاملاً مشهود است. از سوی دیگر، تسری مصونیت‌های مندرج در توافق‌نامه وین- که تنها شامل دیپلمات‌ها و سفرای خارجی درکشور میزبان بود- به مستشاران نظامی آمریکایی در ایران، به تنهایی گویای میزان نفوذ امپریالیست‌ها درکشور است. در اینجا تنها به چند مورد از مسائل اقتصادی در ارتباط با چگونگی منتفع شدن- غارت منابع- امپرالیسم از منابع ایران اشاره می‌شود:

- جدول مقابل میزان سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی در ایران را در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۷۴ نشان می‌دهد (هالیدی، ۱۹۷۸: ۱۴۴). سرمایه‌گذاران خارجی سود سهم خود را در مشارکت با ایرانیان تا ۴۰ و ۵۰ درصد گزارش کرده‌اند (هالیدی، ۱۹۷۸: ۱۴۴).

نام کشور	سرمایه به میلیون ریال
آمریکا	۵۷۱۱
آلمان غربی	۱۶۶۹
ژاپن	۲۷۳۷
انگلستان	۳۴۷
سوئیس	۱۳۶۰
فرانسه	۵۴۷
شرکت‌های مختلط	۱۴۳۵
سایر کشورها	۱۴۲۳
جمع کل	۱۵۲۲۷

در جدول زیر درآمد ملی ایران برای سال‌های ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ بر مبنای قیمت‌های ثابت سال ۱۳۳۸ و با حذف محاسبات مضاعف در بخش‌های مختلف

اقتصاد درج شده است (جوانشیر، ۱۳۹۲: ۴۸۰):

(ارقام به میلیارد ریال)

بخش	سال ۱۳٤۰	سال ۱۳٥۰	سال ۱۳٥٥
گروه کشاورزی	۸۸	۱۲٤	۲۲۱
گروه نفت	۳۷۰	۱۸۰۰	۲٥۰۰
گروه صنعت	۳٦	۱۱۸	٤٤٤
حمل و نقل	۲۹	٤۷	٥۷
خدمات بانک‌داری	۷	۳٥	۱۲٥
بازرگانی داخلی	۲٤	٥٦	۱۱۹
جمع کل	٥٥٤	۲۱۸۰	۳٤٦٦

درجدول زیر سهم ایران و سهم امپریالیست‌ها از درآمد ملی کشور مشخص شده است (جوانشیر، ۱۳۹۲: ۴۸۱):

(ارقام به میلیارد ریال)

شرح	سال ۱۳٤۰	سال ۱۳٥۰	سال ۱۳٥٥
کل درآمد ملی کشور	٥٥٤	۲۱۸۰	۳٤٦٦
سهم شرکت‌ها و دولت‌های خارجی	۳۳۷	۱٦۲۰	۱٤۰۰
هزینه استهلاک سرمایه‌های ثابت	۲۱	٥٦	۹٤
سهم ایران	۱۹٦	٥۰٦	۱۹۷۲

بدین ترتیب مشخص است که سهم شرکت‌ها و دولت‌های خارجی از درآمد ملی ایران در سه سال ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ به ترتیب برابر با ۶۰٪، ۷۵٪ و ۴۰٪ بوده است.

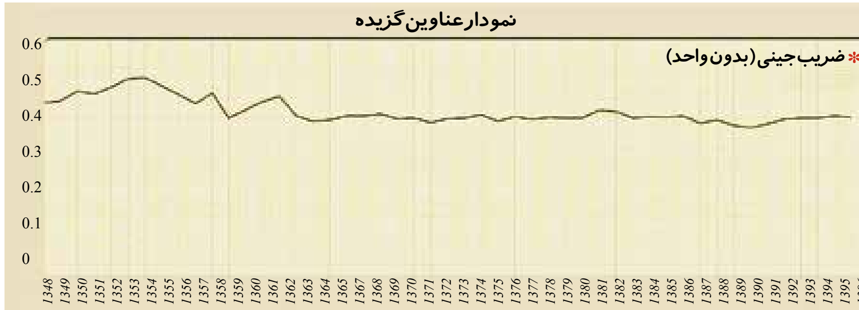
ح. برخی آمارهای اقتصادی و اجتماعی

تمرکز ثروت:

در سال ۱۹۷۴ کنترل ۸۵ درصد مؤسساتی که گردش سرمایه سالیانه آنها از ده میلیون ریال بیشتر است درکنترل ۴۵ خانواده بود (هالیدی، ۱۹۷۸: ۱۴۱).

ضریب جینی:

این ضریب به عنوان یک شاخص اقتصادی که نشان‌دهنده چگونگی توزیع ثروت در جامعه است، از شاخص‌های بسیار مهم در بررسی کمی اختلاف طبقاتی در یک جامعه است. بررسی وضعیت ضریب جینی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ نمایان‌گر وضع نامطلوب نابرابری در توزیع ثروت در جامعه است.



وضعیت فقر مطلق:

گزارش **همایون کاتوزیان** به نقل از **دکتر حسین عظیمی**، سه رده مصرف کالری را در ایران مشخص می‌کند و بر اساس آنها سه خط فقر را تعریف می‌نماید. بر این اساس **عظیمی** به این نتیجه می‌رسد که از مجموع جمعیت ایران در سال ۱۳۵۱، مصرف کالری ۱۶ میلیون نفر (یعنی ۵۲ درصد جمعیت کشور) کمتر از حداقل نیاز بود و چهارمیلیون نفر از این جمعیت ۱٦ میلیونی، دچار سوءتغذیه شدید (مصرف کمتر از ۷۵ درصدکالری لازم) بوده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۳۱۶-۳۱۷).

بیسوادی:

سواد به عنوان یکی از شاخصه‌های توسعه انسانی(HDI) تأثیر مهمی در توسعه کشور و نیز سطح زندگی مردمان دارد. مطابق آمار رسمی منتشر شده در زمان شاه، درصد جمعیت باسواد کشور در سال **۱۳۵۵** کمتر از ۴۸ درصد بوده است. به بیان دیگر نزدیک به **۵۲** درصد جمعیت بالای شش سال کشور توانایی خواندن و نوشتن نداشتند (هروی، ۱۳۹۷:۱۷۶).

حاشیه‌نشینی و سرپناه:

سکونتِ بخش قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان در زاغه‌ها، حصیرآبادها و حلبی‌آبادهای مستقر در حاشیه شهرهای بزرگ و به‌ویژه پایتخت از مواردی است که به علت عوارض

اجتماعی و نیز محرومیت توده‌ها از حق داشتن سرپناه مناسب از مواردی است که باید به آن توجه خاص داشت. بیش از **۶۳** درصدِ خانوارهای ساکن این مناطق به ازای هر نفر تنها **۲/۵** مترمربع فضا در اختیار داشتند در حالی که میانگین استاندارد این عدد بیش از ۱۸ متر مربع بود. در سال **۱۳۵۵** منطقه حلبی‌آباد تهران به تنهایی در حدود **۱۲** هزار خانوار (حدود ۶۰ هزار نفر) را در خود پذیرفته بود. تا اواسط دهه پنجاه شمسی تهران دارای حدود **۵۰** محله تهیدست نشین و حاشیه‌ای بود. حاشیه‌نشینان و ساکنان محلات تهیدست نشین بر روی هم حدود **۳۵** درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند (بیات، ۱۳۹۳: ۵۸-۶۴).

دسترسی به حمام، برق و آب لوله‌کشی:

مستند به تحقیقاتی که در دهه **۵۰** شمسی تحت عنوان «آینده‌پژوهی» انجام شد تنها **۲۴** درصد مردم در خانه دارای حمام بودند و **۴۳** درصد مردم نیز به آب لوله‌کشی دسترسی نداشتند. **۶۳** درصد افراد نیز از برق برخوردار بودند (اسدی و تهرانیان، ۱۳۹۵: ۲۸۷). نکتهٔ جالب دیگر اینکه در تابستان سال **۱۳۵۶** به علت خرابی شبکهٔ برقی که به تازگی تأسیس شده بود، فقط در تهران، روزانه به طور متوسط چهار ساعت قطعی برق وجود داشت؛ **کاتوزیان** در این‌باره به طعنه می‌نویسد: « ... ژاپنِ خاورمیانه که آشکارا قادر نبود شبکهٔ برقی را که از عهدهٔ مخارج آن برآمده بود، اداره کند، می‌رفت تا نیروگاه‌های اتمی غول‌آسا برپا دارد. شاه مصمم بود تا به هر قیمتی ثابت کند که ایران دیگر «عقب‌افتاده» نیست!» (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۳۱۶). یافته جالب دیگر در طرح آینده‌پژوهی مربوط به مشکلات کشور از دیدگاه افرادی بود که مورد پرسش قرار گرفته بودند: **۴۹٪** این افراد گفته‌اند که نمی‌دانند بزرگترین مشکل کشور چیست و یا در این زمینه اظهارنظر نکرده‌اند. **۲۱٪** پاسخ‌دهندگان



نمونه‌ای از خراب‌آبادهای شاهنشاهی پشت دروازه‌های تمدن بزرگ!

نیز گفته‌اند که در کشور هیچ مشکلی وجود ندارد: مطابق نظر انجام‌دهندگانِ پژوهش باید به جستجو و تعمق در عللی پرداخت که باعث شده‌اند تا اکثریت افراد جامعه مشکلات کشور خود را نشناسند یا حاضر نشوند دربارهٔ آنها اظهار نظر کنند. بخش بزرگی از افراد باقی‌مانده نیز گرانی را به عنوان مشکل اصلی ذکر کرده‌اند (اسدی و تهرانیان، ۱۳۹۵: ۲۵۳-۲۵۴).



قاعدتاً موارد پیش‌گفته، در تعارض قاطع با تصویر ارائه شده از وضعیت کشور توسط هواداران رژیم پیشین است و دقیقاً همین حقایقِ عریان بود که توده‌ها را علیه سیستم استبدادی و تبعیض‌آمیز سلطنت بسیج نمود. انقلابیون راستین نیز برنامه‌ها و شعارهای خویش را برای از میان برداشتن آن شرایط شرم‌آور و غیرانسانی تنظیم و ارائه نمودند. از میان خواسته‌های آنان می‌توان به این نمونه‌ها اشاره نمود: قطع دست بیگانگان از منابع کشور؛ برقراری حقوق دموکراتیک توده‌ها (از جمله حق مسکن مناسب، حق تحصیل رایگان، حق دسترسی ارزان و آسان به بهداشت و درمان و...)؛ برقراری آزادی‌های سیاسی و رفع سانسور؛ حذف تبعیض و فساد و رانت؛ برچیده شدن نهادهای سرکوب از جمله ساواک؛ از میان برداشتن بقایای مناسبات پیشاسرمایه‌داری و نظام ارباب و رعیتی؛ و در یک کلام حاکم کردن شرایط نوین اجتماعی از راه ایجاد تغییرات بنیادین در مناسبات موجود و برقراری یک حکومت ملی و دموکراتیک با جهت‌گیری اجتماعی به منظور فراهم آوردن شرایط زندگی برابر و آزاد برای زحمتکشان و فرودستان ایران؛ و این آرمان‌ها و برنامه‌ها نه فقط دیروز بلکه امروز و تا زمان ایجاد یک جامعه آزاد و برابر قابل دفاع و افتخارند.

کلامِ آخر

اگرچه انقلاب ضداستبداد سلطنتی و ضدامپریالیستی مردم ایران در بهمن **۱۳۵۷** به دلایل و علل گوناگون نتوانست از فاز سیاسی به فاز اقتصادی و برقراری مناسبات اجتماعی نوین فرابروید، اما انقلابیون راستین و حامیان محرومان و زحمتکشان همواره در راستای تحقق آرمان‌های والای انسانی خویش رزمیده‌اند و حتی از همان سال‌های ابتدایی انقلاب و با آغاز گردش به راست در حاکمیت جدید- که نشانهٔ آن عدول از اصول مترقی و حقوقِ مُصرح توده‌ها در قانون اساسی بود- به انتقاد و مقابله با این انحرافات اقدام نموده‌اند.

اما متأسفانه وضعیت تلخ و غیرقابل قبول کنونیِ کشور باعث شده تا شرایطی فراهم

گردد که روی سیاه پهلوی‌ها، سفید جلوه داده شود و در این میان «انقلابیون» شرمنده و «کارشناسان» و «مورخان» رسانه‌های هوادار سلطنت نیز، هر یک به زبانی در وصف خوبی‌های دوران پهلوی مدیحه بی‌صله- یا باصله- می‌سُرایند و نیروهای مترقی، یا خائن و وطن‌فروش لقب می‌گیرند یا بی‌سواد و تروریست!

کار به جایی می‌رسد که شکنجه‌گر سابق ساواک در برنامه پرگار بی‌بی‌سی، چشم در چشم دو تن از قربانیان سابق خویش می‌دوزد و در مقابل دیدگان حیرت‌زده میلیون‌ها بیننده با وقاحت تمام از شکنجه دفاع می‌کند؛ طرفه آن که دو قربانی نیز نهایتاً آرزو می‌کنند که ای‌کاش پیش از انقلاب چنین فرصت گفتگویی با جناب شکنجه‌گر، دست می‌داد که البته فرد مذکور طلبکارانه مدعی می‌شود که دردسرهای ایجاد شده از سوی انقلابیون به حدی بود که مجالی برای گفتگو نبود!

انقلابیونِ راستین و مدافعان حقوقِ زحمتکشان که از جان و مال و آبروی خود در راه احقاق حقوق فرودستان گذشتند، برای تلاش‌های ناکام‌شان در برآورده‌کردن آرزوهای بزرگ زحمتکشانِ میهن، خود را وام‌دار آنان می‌دانند اما هیچ بدهی به نظام سلطنتی و خاندان فاسد پهلوی ندارند!

سالروز انقلابِ درخون تپیدهٔ بهمن؛ یاد حماسهٔ انقلابِ ناتمام و روز سرنگونی استبداد سلطنتی گرامی باد!

برخی از منابع:

- آبراهامیان، یرواند(۱۳۹۴)؛ مردم در سیاست ایران؛ ترجمه بهرنگ رجبی؛ چشمه
- آبراهامیان، یرواند(۱۳۸۹)؛ ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی؛ نی
- اسدی، علی و تهرانیان مجید(۱۳۹۵)؛ صدایی که شنیده نشد؛ به‌کوشش عباس عبدی و محسن گودرزی؛ نی
- بیات، آصف (۱۳۹۳)؛ سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران؛ ترجمه اسدالله نبوی چاشمی؛ پردیس دانش
- جوانشیر، ف.م. (۱۳۹۲)؛ اقتصاد سیاسی- شیوه تولید سرمایه‌داری؛ توده
- رحمان‌زاده هروی، محمد(۱۳۹۷)؛ نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران؛ اختران
- قانعی‌فرد، عرفان(۱۳۹۰)؛ در دامگه حادثه: گفتگویی با پرویز ثابتی؛ شرکت‌کتاب
- هالیدی، فرد(۱۹۷۸)؛ ایران، دیکتاتوری و توسعه؛ ترجمه علی طلوع و محسن یلفانی؛ پراکسیس
- همایون‌کاتوزیان، محمدعلی(۱۳۹۹)؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسلهٔ پهلوی؛ ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ مرکز

سرود «ای سرودآوران سپیده» (سراینده: سیاوش کسرایی) را در لینک زیر گوش کنیم:

https://m.soundcloud.com/red-cell11/fllz9xurk0eh

رضا پهلوی بدون نقاب

شبگیر حسنی



رضا پهلوی همراه سناتور جان مک‌کِین که آرزوی بمباران ایران را به گور برد!

گرچه بخش عمده‌ای از نوخاستگانِ سیاسیِ سلطنت‌طلب در کنار هواداران فرتوتِ خاندان پهلوی، هیچ‌گونه نقدی را بر عملکرد پنجاه سال زمامداری پهلوی‌ها برنمی‌تابند، اما افرادی نیز تلاش دارند تا چهره‌ای کمتر غیرمنطقی از هواداران نظام پادشاهی را به تصویر کشند: اینان در عین پذیرش برخی از وجوه نامطلوب رژیم پیشین، با اتخاذ یک استاندارد دوگانه، در حالی که دائماً متذکر می‌شوند که نباید رضا پهلوی را به علت کاستی‌ها و مشکلات دوران زمامداری پدر و پدربزرگش سرزنش کرد، در همان حال می‌کوشند تا از نکاتی که از منظرشان نقاط قوت حکومت پهلوی‌ها محسوب می‌شوند، برای تبلیغ به سود رضا پهلوی بهره بگیرند. خود وی نیز این سیاست را به صراحت بیان می‌کند. او در بخشی از کتابش فرزند شاه بودن و وارث نهاد پادشاهی بودن را سرمایه سیاسی خود می‌داند و در بخش دیگری خود را فعال سیاسی مستقلی می‌خواند که حسابدار و مسؤول گذشته نیست.

بعضی از هواداران او همچنین دائما بر این نظر پافشاری می‌کنند که وی فردی دموکرات و مشروطه‌خواه است که تمایلی به تداوم شیوه مستبدانه پهلوی اول و دوم ندارد.

اما دُم خروس واقعیت از لابه‌لای مصاحبه‌ها، رفتار و اظهارنظرهای «شاهزاده دموکرات» باعث ابطال قسم حضرت عباس هوادارانش است. در ادامه به چند نمونه از این نظرات و عملکردهای «مشعشع» اشاره می‌کنیم:

یک:

ایشان درکتاب نسیم دگرگونی می‌نویسند: «یکی از هدف‌های من بازسازی و ایجاد غرور در واژه‌های پر افتخار ایران و ایرانی است و این کار بزرگی است که پدربزرگم آغاز کرد و من مصمم هستم آن را ادامه دهم ... به عنوان شهروندان ایران، به عنوان ایرانیان نباید ازگذشته سیاسی خود شرم داشته باشیم» (پهلوی، ۱۳۸۰: ۶). در همان‌کتاب از منسوخ شدن پادشاهی مطلقه و جایگزینی نظام مردم سالار پارلمانی توسط انقلاب مشروطه سخن می‌گوید و بلافاصله در جمله بعدی درباره درایت و رهبری پدربزرگ‌شان سخن می‌رانند! توگویی پدربزرگ ایشان کسی نبود که قانون اساسی مشروطه را **تعطیل** نمود وکشور را به سبک سلطنت مطلقه اداره کرد! البته برای آن که از جاده انصاف دور نشویم، لازم است تا به این نکته نیز اشاره کنیم که ایشان به فقدان دموکراسی در دوران حکومت پهلوی به تلویح نیز اشاره کرده‌اند اما مقصر این مسئله یا «خائنینی» بودند که به پهلویِ دوم گزارش‌های دروغ و دست‌چین شده می‌دادند (پهلوی، ۱۳۸۰: ۸) و یا «روحیات ملی» ایرانیان که «گرایش به پرستش مردی شمشیر به دست و سوار بر اسب دارد» (پهلوی، ۱۳۸۰: ۹–۱۰).

دو:

ایشان به کرّات تمایل خود برای حکومت پادشاهی مشروطه اعلام کرده‌اند و خود را نماینده این گزینه دانسته‌اند. برای نمونه به مصاحبه ایشان که تحت نام کتاب «زمان انتخاب» منتشر شده بنگرید. ایشان در این کتاب خود را وارث نهاد پادشاهی می‌خوانند و جالب است که حقی برای دیگران (از جمله بازماندگان خاندان‌های قاجار، زند، افشاریه و یا حتی یک خانواده تازه) در این زمینه قائل نیستند! البته باید به یاد داشت که ایشان شاید تنها فردی باشند که بدون آن که به پادشاهی برسند موفق شدند در مقام پادشاه نسبت به نقض قانون اساسی مشروطه اقدام کنند؛ رضا پهلوی در سن بیست سالگی در قاهره سوگند پادشاهی خورد؛ درصورتی که طبق قانون اساسی مشروطه این سوگند باید در حضور مجلس باشد! وی تا به امروز هم از این کار غیرقانونی خود نه تنها ابراز پشیمانی نکرده بلکه به توجیه آن نیز پرداخته است (پهلوی، ۲۰۰۹: ۶).

سه:

رسوایی مصاحبه ایشان با نشریه آلمانی زبانِ فوکس آنلاین یکی دیگر از وجوه رفتاری و اعتقادی ایشان را افشا می‌کند: وی در این مصاحبه علاوه بر این که خود را شاه قانونی ایران خواند در ارتباط با شیوه زمامداری پدرش چنین گفت: «پدرم بر این باور بود که باید ابتدا به مردم تا حدی آموزش بدهد تا دمکراسی امکان‌پذیر شود. می‌خواست ابتدا جامعه مدنی ایجاد کند». این عبارت در حقیقت بیان دیپلوماتیک این باور است که مردم ایران لیاقت دموکراسی را نداشتند و «پدر تاجدار» باید این مردم صغیر را برای یک حکومت دموکراتیک «تربیت» کند؛ این مصاحبه و دیدگاه بیان شده در آن، در تعارضی کامل با دیدگاه بیان شده از سوی رضاپهلوی در کتاب نسیم دگرگونی بود؛ زیرا که در آن - سال ۱۳۸۰- به صراحت در نقد روَند اصلاحات در کشور اظهارنظر کرده بود که: «دستیابی به دموکراسی به مثابه خیابانی یک‌طرفه نیست و دموکراسی نباید با دیدگاهی زیردست‌نوازانه از طرف دولت به مردم ارزانی شود. آزادی و مردم‌سالاری در واقع اعطا کردنی نیست بلکه باید از جانب آنان که خواستارش هستند گرفته شود» (پهلوی، ۱۳۸۰: ۱۹). اما ماجرای این مصاحبه به همین جا ختم نشد: پس از انتشار ترجمه فارسی این مصاحبه انتقادات فراوانی به آن شد و نهایتاً دفتر رضاپهلوی طی بیانیه‌ای اعلام نمود که فوکس سخنان ایشان را بدون دقت کافی منتشر کرده است و این مطلب نیز به نشریه مذکور تذکر داده شده است. پس از انتشار این بیانیه، محمد امینی، مورخ و از هواداران دکتر محمد مصدق، با پیگیری از نشریه فوکس نشان داد که چنین تذکری اصلاً برای آن نشریه ارسال نشده است و نشریه فوکس نیز در پاسخ به استعلام امینی اعلام کرد که متن کاملاً دقیق بوده و اشتباهی نیز رخ نداده است. افشای دروغ‌گویی دفتر رضاپهلوی در ارتباط با تذکر به نشریه به علت نادقیق بودن متن، موجب تشدید فشارها بر وی شد و نهایتاً وی اعلام کرد که توسط یک وکیل آلمانی از فوکس شکایت کرده است. پیگیری‌های محمد امینی از دفتر وی برای انتشار نام دادگاه بی‌پاسخ ماند و جستجوهای دعاوی طرح شده در دادگاه‌های آلمان نیز نشان داد که این‌بار هم دروغی دیگر برای لاپوشانی دروغ پیشین و فریب افکار عمومی فارسی‌زبانان بیان شده است و هیچ شکایت، تذکر یا بی‌دقتی در میان نبوده است، بلکه ایشان به سادگی در برابر خبرنگار آلمانی مکنونات قلبی خویش را عیان کرده‌اند و هنگامی که راز از پرده بیرون افتاده برای رفع و رجوع این رسوایی اقدام به دروغ‌گویی کرده‌اند (دلخواسته، ۲۰۱۸).

چهار:

وی پدرش را فردی «آزادمنش» می‌داند (پهلوی، ۲۰۰۹: ۱۱) که بعداً به خاطر ترس از فعالیت حزب توده ایران؛ کارایی بیشتر و همچنین مخالفت روحانیون با اصلاحات موسوم به انقلاب سفید، ناچار شد تا « تمام قدرت را در دست خود متمرکزکند». وی حکومت پدرش را دیکتاتوری نمی‌داند: « فکر می‌کنم نمی‌توان اصطلاح بسیار بحث‌برانگیز دیکتاتوری را در مورد رژیم پدرم به کار برد»؛ رضا پهلوی مایل است تا به جای واژه دیکتاتوری، برای توصیف حکومت پدرش از عبارت «اقتدارگرا» استفاده کند، اما در همان‌حال تأکید می‌کند که نباید پدرش را مسؤول همه مشکلات دانست! وی پرت‌وپلاگویی در این عرصه را به حدی می‌رساند که مصاحبه‌کننده به تناقض گفتار وی در این زمینه اشاره می‌کند. همچنین وی معتقد است علی‌رغم این که پدرش تمام قدرت را در دست خود متمرکز کرده بود، از سوءاستفاده‌های انجام شده از قدرت مطلع نبود (پهلوی، ۲۰۰۹: ۱۴-۱۱).

پنج:

رضاپهلوی با لحنی ستایش‌گونه از پدربزرگش نام می‌برد و وی را ناجی می‌نامد و هرگز کلمه‌ای در انتقاد از استبدادِ وحشیانه او به زبان نمی‌آورد.

شش:

پهلوی سوم نیز مانند پدر و پدربزرگش برای دستیابی به حکومت در طی بیش از چهل و دو سال گذشته، بر روی کمک و مداخله خارجی حساب ویژه‌ای گشوده است: از دریافت کمک مالی از عربستان سعودی و مقرری ماهیانه از CIA (دست‌کم در خلال سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۸) تا ملاقات با چهره‌های بدنامی همچون شلدون ادلسون (میلیاردر هوادار اسرائیل که خواستار بمباران اتمی ایران بود) و دیگر موافقان مداخله نظامی در ایران نظیر سناتورهای جمهوری‌خواه تد کروز و مک‌کین تا حمایت از تحریم‌های اقتصادی ایران در

پهلوی سوم نیز مانند پدر و پدربزرگش برای دستیابی به حکومت در طی بیش از چهل و دو سال گذشته، بر روی کمک و مداخله خارجی حساب ویژه‌ای گشوده است: از دریافت کمک مالی از عربستان سعودی و مقرری ماهیانه از CIA (دست‌کم در خلال سال‌های ۱۹۸٤-۱۹۸۸) تا ملاقات با چهره‌های بدنامی همچون شلدون ادلسون (میلیاردر هوادار اسرائیل که خواستار بمباران اتمی ایران بود) و دیگر موافقان مداخله نظامی در ایران نظیر سناتورهای جمهوری‌خواه تد کروز و مک‌کین تا حمایت از تحریم‌های اقتصادی ایران در مصاحبه با دیلی تلگراف لندن در سال ۲۰۰۹.

مصاحبه با دیلی‌تلگراف لندن در سال ۲۰۰۹. همچنین در سال ۱۳۹۲، در زمان انتخابات ریاست جمهوری کشور که منجر به انتخاب آقای روحانی شد، وقتی موضوع مداخله نظامی در ایران در صدای آمریکا مطرح شد، پهلوی سوم چنین گفت (قریب به مضمون): «چرا دخالت نه؟ مگر هیتلر بدون دخالت نظامی ساقط شد؟» علاوه بر موارد پیش‌گفته، وی در روز حمله تروریستی به آمریکا در مصاحبه‌ای با یک رادیوی فارسی زبان در لس‌آنجلس گفت: «تروریسم مانند اختاپوس است. نقطه ضعیف اختاپوس چشم آن است. برای کشتن آن باید چشم آن را زد. چشم اختاپوس تروریسم در تهران است» (سهیمی، ۲۰۱۹).

هفت:

اگرچه وی در مصاحبه‌اش - زمان انتخاب- بر این نکته تأکید می‌کند که پدرش «انتقادهای روشنفکران را ناشنیده گرفت. پایه‌های رژیم رو به ضعف نهاد» (پهلوی، ۲۰۰۹: ۱۲)، اما تنها چند سال بعد و با تقویت موضع سلطنت‌طلبان، در جمع حامیان خود یکی از کاستی‌های کارگزاران رژیم پدرش را چنین برشمرد که چرا نتوانستند پاسخ «وزوز» مارکسیست‌ها و سایر مخالفان را بدهند!

برخی از منابع:

- پهلوی، رضا (۱۳۸۰)؛ نسیم دگرگونی؛ وب سایت رسمی رضاپهلوی
- پهلوی، رضا (۲۰۰۹)؛ زمان انتخاب؛ وب سایت رسمی رضاپهلوی
- دلخواسته، محمود(۲۰۱۸)؛ رضاپهلوی، ماجرای شاه قانونی ایران از زبان خودش. قسمت اول؛ خبرنامه گویا
https://news.gooya.com/2018/02/post-12410.php
- سهیمی، محمد (۲۰۱۹)؛ کارنامه چهل ساله رضا پهلوی: کوشش برای بازگشت نظام پادشاهی با کمک دولت‌های خارجی؛ سایت رادیو زمانه
https://www.radiozamaneh.com/453074?fbclid=IwAR3pFPjVp2CphA1fJQEyjBKzw_gdeMDs5enXCdIh17Uz5IAX8Bccs840vj8



ادامه سنت دست‌بوسی ازپدر به پسر پیش از شاه شدن!

صدمین سالگرد امضای

قرارداد مودت ایران و شوروی ۱۹۲۱

فرصتی بی‌مانند برای ترقی ایران و ایرانیان
که به‌دست امپریالیسم و عمال ایرانی آن نابود شد.

علی پورصفر (کامران)

دکتر محمد مصدق:

[دولت شوروی] آنچه لازم بود و آنچه می‌توانست با ایران مساعدت کرد. شوروی از بانک استقراضی و از مطالباتی که از ملت ایران داشت، و از حق کاپیتولاسیون صرف‌نظر کرد؛ ما مرهون دولت شوروی هستیم که اول دولتی بود که از حق کاپیتولاسیون، از مطالباتی که داشت، از امتیازاتی که افراد دولت شوروی در ایران داشتند، صرف نظر کردند؛ دولت شوروی به ملاحظه یک چنین قراردادی که با ملت ایران بست، محبوبیت فوق‌العاده‌ای در ایران تحصیل کرد. حقیقتاً آنچه را دولت روسیه تزاری کرده بود، اتحاد جماهیر شوروی جبران کرد.

ادوار اساسی تاریخ روابط ایران و روسیه مشتمل است بر یک دوره همزیستی مسالمت‌جویانه متقابل– با مضمون برتری نسبی ایران بر روسیه تا پایان صفویه و افشاریه – و یک دوره همزیستی نامسالمت‌جویانه با غلبه و برتری تام و تمام روسیه بر ایران در تمام دوران قاجاریه از دوران فتحعلی شاه تا احمدشاه. دوران اول با قتل نادرشاه به پایان رسید و برخلاف گذشته، این بار باقیماندگان دولت نادرشاه و سپس برادران آقا محمدخان بودند که متقاضی حمایت‌های دولت روسیه از خود شدند و این برتری که روزبه‌روز در حال افزایش بود، بیش از ۱۷۰ سال دیگر دوام یافت و با انقلاب اکتبر به پایان رسید.

روابط روسیه و ایران پیش از انقلاب اکتبر

نتایج توسعه نسبی روسیه و انتشار سرمایه‌داری نیمه فئودالی در این کشور، دولت روسیه را به اقتضای دوران، به یک قدرت استعمارگر و متجاوز همانند سایر دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته یا ناپیشرفته تبدیل کرد و در ادامه آن را به امپریالیسم – با همان

ویژگی‌های ناپیشرفتگی- انتقال داد. بدین ترتیب از ترکیب طبایع اجتناب‌ناپذیر تجاوز و زیاده‌خواهی که در ذات امپریالیسم و استبداد قرون وسطائی موج می‌زند، یکی از بدترین نمونه‌های قدرت دولتی جهانی در قرن ۱۹ میلادی شکل گرفت که به تقریب، تمامی همسایگان خود را به شدیدترین سختی‌ها و مظالم دچارکرد و اگر برخی ملت‌های بالکان دوستدار این دولت و اعمال آن بودند، تنها به این سبب بود که دولت ستمگر عثمانی را بالای سر خود داشتند و روسیه را در مبارزه خود با عثمانی، متحد و همراه خود می‌دیدند. همان تصور خامی که بسیاری از ایرانیان در مقابل انگلیس و روس نسبت به امپراتوری آلمان داشتند.

شاید بتوان گفت که تنها مانع جدی پیشروی‌های دولت روسیه در قلمرو ایران در سال‌های پایانی سلطنت کاترین کبیر، آقامحمدخان قاجار و دولت او بود. هم‌اوست که با خدعه و مصالحه و جنگ، چند بار نیروهای روسی را در سواحل جنوبی دریای خزر و یا در ماوراء جنوبی قفقاز متوقف کرد و در همین مسیر بود که یکی از بدترین جنایت‌های دوره سلطنت خود را مرتکب شد و هزاران نفر ازگرجیان را تنها برای انتقام‌گیری از هراکلیوس تزار گرجستان که خود را به دولت کاترین بسته بود، به قتل رسانید و بیش ۱۵ هزار دختر و زن و پسرگرجی را به اسارت و بردگی گرفت (ساروی، ص ۲۷۲ - ۲۷۷) تا روند الحاق گرجستان به روسیه متوقف شود.

دولت و امپریالسم روسیه تلقی روشنی از موقعیت خود در ایران داشتند و از قدرت فائقه خود در ایران با صدای بلند سخن می‌گفتند. در نوامبر سال ۱۸۸۸، روزنامه روسی «نوی ورمیا» (عصر جدید) چاپ پترزبورگ، در مقاله‌ای نوشت که:

> **کار ما با ایرانی‌ها از ترتیب و قاعده ممکن نیست خارج شود. روس‌ها با قدرت کامل خود در اموراتی که راجع به اوست، در ایران مجری خواهد کرد و این مطالب موافق تواریخ سابقه به ما وصیت شده است و انجام این کارها برای سلطان مقتدری مثل روس، سهل و آسان است. از یک‌صد و پنجاه سال قبل الی حال، ایران قدرت ما را فهمیده. . . تا قدرت انگلیس از آنجا زایل نشود، ما در حق این دولت کوچک بی‌قدرت، بدگمان خواهیم بود. . . ایران مثل سایر ممالک، مجلس غوررسی ندارد و قدرت تجارت‌شان چندان نیست و دادرس هم یافت نمی‌شود و ما در مملکتی که حق تحکم داریم، خواهش نخواهیم کرد** (تیموری، ص ۳۱۴).



دولت روسیه در نتیجه چنین اقتدار لجام‌گسیخته، و کاربرد بی‌محابای قدرت امپریالیستی، صاحب امتیازات بزرگی در ایران شد که او را در قیاس با سایر دولت‌های امپریالیستی دیگر، در مقامی بسیار بالاتر قرار می‌داد و به همین ترتیب، صاحب منافع اقتصادی و سیاسی کلانی شد که برای ملت و دولت ایران بیشترین زیان‌ها و آسیب‌ها را به همراه داشت. این امتیازات از آن جهت که ارزش اضافه به دست آمده ازکار زحمتکشان و توده‌های مردم و نهادها و فرصت‌های اقتصادی ایران را، به‌طور کامل به دولت و سرمایه‌داران روسیه منتقل میکرد، جز ابقای بدترین اشکال عقب‌ماندگی و ارتجاع سیاسی و اجتماعی به‌شدت ظالمانه؛ حمایت از هرگونه سرکوب‌گری و تقویت حکومت‌های فاسد و مستبد؛ و تولید اغتشاش و آشوب برای توجیه مداخلات روزافزون خود در ایران، هیچ رفتار و چاره دیگری برای خود نمی‌شناخت. این همان ترتیباتی بود که در قلمرو روسیه نیز به‌کار می‌آمد. فهرست امتیازات و سرمایه‌گذاری‌ها و اموال و املاک و تأسیسات روسیه تزاری در ایران از آغاز دوران نیکولای اول تا پایان سلطنت نیکولای دوم (۱۸۲۵ - ۱۹۱۷) هرچند سیاهه مطولی است، اما می‌توان همگی و یا بخش اعظم آنها را در ۱۵ گروه بزرگ به ترتیب زیر دسته بندی کرد:

۱. تلگراف ۱/۰۰۰/۰۰۰ روبل.
۲. بانک استقراضی ایران. ۱۱/۸۰۰/۰۰۰ روبل.
۳. املاک و مستغلات. ۴۸/۰۰۰/۰۰۰ روبل.
۴. قروض سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ و ۱۹۱۱. ۴۴/۵۰۰/۰۰۰ روبل.
۵. اوراق قرضه. ۱۴/۲۶۰/۰۰۰ روبل.
۶. شرکت جاده‌سازی انزلی. ۱۰/۵۰۰/۰۰۰ روبل.
۷. شرکت بندر انزلی. ۱/۳۰۰/۰۰۰ روبل.
۸. ماهیگیری لیانازوف. ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ روبل.

۹. معادن قراچه‌داغ. ۵۰۰/۰۰۰ روبل.
۱۰. شرکت جاده سازی جلفا- تبریز - قزوین. ۴/۶۰۰/۰۰۰ روبل.
۱۱. شرکت راه‌آهن جلفا - تبریز- قزوین. ۴/۶۹۰/۰۰۰ روبل.
۱۲. شرکت لوله انتقال نفت انزلی - رشت. ۱۰۰/۰۰۰ روبل.
۱۳. سهام راه‌آهن بلژیکی تهران. ۲/۰۰۰/۰۰۰ روبل.
۱۴. شرکت کوسیستوفیلاکتوس. ۵۰۰/۰۰۰ روبل.
۱۵. شرکت‌های کشتیرانی و تجارتخانه‌ها. ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ روبل.

مجموع سرمایه‌هائی که روس‌ها در این امتیازات و یا در کسب و کارهای دیگر خود در ایران به کار انداخته بودند بالغ بر ۱۶۳/۷۵۰/۰۰۰ روبل بوده؛ این مقدار جدا از سرمایه‌گذاری‌هائی نظیر راه‌اندازی شبکه حمل‌ونقل ماشینی در انزلی و رشت و گیلان، یا کسب و کارها و سرمایه‌گذاری‌های عده‌ای از روس‌ها بدون اطلاع دولت ایران، و یا سرمایه‌گذاری‌هایی است که در برخی شرکت‌های تازه تأسیس ایرانی انجام داده بودند. همچنین هزینه‌های انتقال هزاران دهقان روسی به مناطقی در شمال ایران و راه‌اندازی تأسیسات لازم در آبادی‌های تازه‌تأسیس روسی در این مناطق نیز در فهرست فوق منظور نشده است. به همین دلیل تصور می‌رود که اگر این گونه از فعالیت‌های اقتصادی روس‌ها در نظر گرفته شود، مجموع سرمایه‌گذاری‌های آنان در ایران، از ۲۰۰ ملیون روبل نیز فراتر می‌رفته است. طبق برآوردی که ویلهلم لیتن به‌دست داده، روس‌ها در میان خارجیان بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها را در ایران انجام داده بودند و مجموع سرمایه‌گذاری‌هایشان برابر با مجموع سرمایه‌گذاری همه خارجیان در ایران بوده است (لیتن، ص ۹۳ - ۱۲۵).

بازتاب انقلاب اکتبر در ایران

مردم ایران تصوری از احتمال سقوط تزاریسم روسیه نداشتند و این حقیقت از همه جای گزارش‌های ایرانیانی که به وقوع چنین رویداد بزرگی اشاره کرده‌اند، فوران می‌زند. برای اینکه آشنائی بیشتری با چنین احساساتی به‌دست آید به برخی از نمونه‌های آن اشاره میکنیم:

روزنامه رسمی ایران در شماره مورخ سه‌شنبه ۲۶ جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۵ هـ. ق برابر ۳۰ حوت (اسفند) ۱۲۹۵ ش می‌نویسد:

محیط دنیا مملو از حوادث حیرت‌انگیز عظیمی است که تاریخ بشر نظیرش را ندیده و در میان تمامت این وقایع، نهضت ملی روسیه و جنبش کبیر انقلاب نماینده بزرگ نژاد اسلاو، در جنس خویش منحصر به فرد، و در تاریخ روسیه از زمان تشکیل آن مملکت، بی‌فرد و نظیر است. حوادث فوق‌العاده عظیم و مهابت‌انگیز روسیه، واژگون شدن اساس ارتجاعی و بالنتیجه نهضت سراسر عظمت یک ملت سیصد و بیست کروری و استقرار حکومت ملی را حکایت می‌کند (به نقل از: عین السلطنه سالور، ص ۴۷۵۳).

روزنامه جنگل نوشت:

. . . وقتی بیرق جمهوریت روسیه افراشته شد، قیام ملی شروع گشت. می‌شود گفت که ایرانیان حساس از این تجدد و انقلاب، به قدر روس‌ها بلکه بیشتر خوشحال شدند. امروز اغلب ایرانیان قائل به این هستند که انقلاب روسیه مقوی آزادی و استقلال است. . . باید انقلاب روسیه را اول قدم درباره اصلاح عمومی جهان حساب کرد (ش ۲۳، ص ۱ - ۲)

و همین مضامین - واقعا همین مضامین - با همین ادبیات در نوشته‌های امثال کسروی (تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، ص ۷۱۰) و سردار مقتدر سنجابی (خاطرات، ص ۴۰۶) و ابوالقاسم کحال‌زاده منشی سفارت آلمان (ص ۲۷۷ - ۲۷۹) و مورخ‌الدوله سپهر (ص ۴۵۱) نیز تکرار شده است.

هنگامی‌که دولت شوروی آمادگی خود را برای استقرار مناسبات نوین سیاسی و الغای امتیازات کمرشکن روسیه در ایران اعلام داشت و سفیر خود را به ایران فرستاد، روزنامه جنگل در انتقاد از دولت وقت ایران که به هر دلیلی - از جمله فشارهای دولت انگلیس - از هرگونه مراوده با دولت شوروی خودداری کرده بود، اخطار می‌کند که:

. . . اراده خالق مهربان به سرنگونی تخت ظالمانه نیکلای مخلوع و واژگون شدن دولت مستبده روس تعلق گرفت، طریق ترقی را از خاشاک موانع صاف نمود و به ما آن را نمود. یک سال است که از تاریخ بروز این موهبت خدائی می‌گذرد. یک سال است همه نوع اسباب برای استفاده فراهم گشته. یک سال است تمام وسائل اصلاحات و ارتقاء و خودآرائی برای ما تهیه شده، معهذا یک قدم برنداشتیم و یک ذره به سمت ترقی نرفتیم. بلکه مشی قهقرائی کرده، روزگار ما بدتر و پریشان‌تر از ۵ سال قبل گردیده. . . مسیو براوین را قبول نمی‌کنند با وجودی که آماده الغای

کلیه امتیازات و عهود ظالمانه روسیه تزاری است. سفیر روسیه تزاری هنوز در ایران اعتبار دارد. دولت ایران همچنان به قزاقخانه چسبیده است. . . انگلیسی‌ها در جنوب و غرب قشون تشکیل می‌دهند. در شرق سرباز هندی وارد می‌کنند. در تهران روزی ۴۰۰ نفر از گرسنگی می‌میرند اما گندم‌ها در انبارهای رجال ایران دارد می‌پوسد. . . امروز اختیار تمام ایران و تمام اختیارات سیاسی و نظامی ایران با سفیر انگلیس است (ش ۳۰، ص ۱- ۵ و ش ۳۱، ص ۱ و ۲).

نمایندگان سیاسی ایران در روسیه نیز خواهان موافقت هرچه سریع‌تر دولت با پیشنهادهای شوروی بودند و هشدار می‌دادند که:

لحظه حساسی برای ایران فرا رسیده است به ویژه این که برنامه دولت کنونی چنان مساعد به حال ایران است که نادیده گرفتن آن ناممکن است (شاکری، ص ۱۸۶).

سنگ‌اندازی‌های دولت بریتانیا علیه قرارداد دوستی بین ایران و اتحاد شوروی

دولت بریتانیا از نتایج دوستی آینده شوروی و ایران و به‌ویژه از نتایج عظیم و دوران‌ساز لغو حقوق و منافع امپریالیستی روسیه در ایران و تاثیرات دامنه‌دار آن بر منافع خود در ایران و خاورمیانه آگاه بود، از هر وسیله‌ای برای ممانعت از پیشرفت چنین آینده‌ای استفاده می‌کرد، و با انواع فشارها بر دولت و دربار ایران تا مدتی مانع از موافقت دولت با تصویب قرارداد دوستی ۱۹۲۱ شد. بریتانیا از این قرارداد نفرت داشت و هر چه نفرت‌شان آشکارتر می‌شد، تمایل مردم تهران و برخی شهرهای دیگر نسبت به آن فزونی می‌یافت. مخالفت‌های سفارت انگلیس با این قرارداد بدانجا رسید که همه ابزارها و امکانات باقیمانده خود را به کار گرفت - از جمله فراخواندن اتباع انگلیسی به ترک ایران

دولت بریتانیا از نتایج دوستی آینده شوروی و ایران و به‌ویژه از نتایج عظیم و دوران‌ساز لغو حقوق و منافع امپریالیستی روسیه در ایران و تاثیرات دامنه‌دار آن بر منافع خود در ایران و خاورمیانه آگاه بود، از هر وسیله‌ای برای ممانعت از پیشرفت چنین آینده‌ای استفاده می‌کرد، و با انواع فشارها بر دولت و دربار ایران تا مدتی مانع از موافقت دولت با تصویب قرارداد دوستی ۱۹۲۱ شد. بریتانیا از این قرارداد نفرت داشت و هر چه نفرت آنها آشکارتر می‌شد، تمایل مردم تهران و برخی شهرهای دیگر نسبت به آن فزونی می‌یافت.

و بازگردانیدن سپرده‌های مردم در بانک شاهی به مشتریان- تا مانع از پذیرش آن قرارداد از جانب دولت ایران شود.

اما این دولت که دیگر هیچ بهانه‌ای برای بی‌اعتنائی به آن نداشت، از بیم واکنش‌های مردم که لحظه به لحظه، در مقابل افزایش فشار سفارت انگلیس، بر اشتیاق‌شان نسبت به مفاد قرارداد مودت دوستی ایران و شوروی افزوده می‌شد، ناگزیر پس از دو مجلس مشاوره عالی با حضور احمدشاه و همه دولتیان و برخی دولتیان و مجلسیان سابق، موافقت خود را با آن قرارداد به علیقلی‌خان مشاورالممالک انصاری سفیر تام‌الاختیار ایران در شوروی ابلاغ کرد.

مفاد قرارداد دوستی اتحاد جماهیر شوروی و ایران

این قرارداد که بزرگ‌ترین خدمت انقلاب اکتبر و دولت شوروی به ایران است و تا امروز هنوز در هیچ کجای جهان نظیر نداشته و ندارد، مشتمل بر ۲۶ فصل بوده و مفاد اساسی آن در فصول اول تا شانزده تعریف شده و از این میان، فصول ۱ - ۳ و ۶ و ۸ -۱۳ و ۱۵-۱۶ بیشترین اهمیت را دارند. خلاصه این فصول چنین است:

۱. ابطال تمام معاهدات و قراردادهای دولت روسیه تزاری با ایران. ۲. ابطال کلیه معاهدات و قراردادهای روسیه تزاری با دولت‌های دیگر علیه کشور ایران. ۳. واگذاری جزیره آشوراده و سایر جزایر ایرانی دریای خزر، و روستای فیروزه در شمال خراسان به دولت ایران و موافقت دولت ایران با تعلق سرخس کهنه به شوروی. . . ۶. حقوق دولت شوروی در لشکرکشی به خاک ایران برای اخراج لشکریان دولت ثالثی که به قصد جنگ و دشمنی با شوروی وارد خاک ایران شده به شرط ناتوانی دولت ایران در اخراج آن. . . ۸. گذشت دولت شوروی از همه قروض دولت تزاری به ایران و آزادسازی عایدات دولتی ضامن استهلاک این قروض. ۹. انتقال بانک استقراضی روسیه در ایران و همه نقدینگی‌ها، مطالبات، اشیاء قیمتی و اوراق بهادار، و دارائی‌های منقول و غیرمنقول آن و تمام عمارات و اموال و املاک آن به دولت ایران. ۱۰. واگذاری جاده‌های انزلی قزوین تهران و قزوین همدان؛ خطوط راه‌آهن روسی تبریز به جلفا، و صوفیان به دریاچه ارومیه و همه ملزومات و متعلقات آن و بنادر و تأسیسات بندری و انبارها و کشتی‌های بخاری شبکه کشتیرانی دریاچه ارومیه، واگذاری تمامی خطوط تلگراف و تلفن روسیه در ایران با تمام عمارات و تأسیسات و لوازم

و اثاثیه مربوطه، واگذاری بندر بزرگ انزلی و تمام تأسیسات بندری وگمرکی و ماشین‌های حمل و نقل و جابجائی داخل بندر وکارخانه برق آن به دولت ایران به مثابه نماینده ملت ایران. ۱۱. لغو محرومیت‌های ناشی از قرارداد ترکمانچای برای ایران در نگهداری نیروی دریائی و خطوط کشتیرانی در بحر خزر. ۱۲. بازگردانیدن تمامی امتیازات عملی‌شده و یا عملی‌نشده و تأسیسات دیگر علاوه بر آنهائی که نام‌شان در فصول ۹ و۱۰ آمده– و هزاران کیلومترمربع اراضی و املاکی که دولت روسیه تزاری و اتباع آن، برای اجرای امتیازات نفتی و معدنی خود از دولت‌های ایران تحصیل کرده بودند، به ملکیت دولت ایران به مثابه نماینده ملت ایران (نظیر امتیاز کشف و استخراج نفت در عمق ۱۰ فرسنگی دو طرف جاده تبریز– تهران مورخ ۱۳۱۹ هـ. ق/۱۹۰۱ و امتیاز نفت شمال ایران مورخ ۱۳۳۴ هـ. ق / ۱۹۱۶ –برای آکاکی خوشتاریا). ۱۳. تعهد دولت ایران مبنی بر خودداری از واگذاری تأسیسات و امتیازات موضوع این قرارداد به دولتی ثالث و اتباع دولتی ثالث و استفاده از آنها برای رفاه ملت ایران. . . ۱۵. موافقت دولت شوروی با انحلال میسیون مذهبی ارتدکس روسیه در تمام ایران و انتقال تأسیسات و عمارات و املاک و اموال آن به دولت ایران و تعهد دولت ایران مبنی بر احداث مدارس و سایر مجامع ادبی با استفاده از این تأسیسات و املاک. ۱۶. الغای حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون برای اتباع شوروی در ایران و اتباع ایران در شوروی (برای اگاهی بیشتر از این قرارداد و فصول کامل آن به مجموعه مصوبات دوره چهارم قانونگزاری مجلس شورای ملی، ص۲۳۰ – ۲۴۰ رجوع شود).

واکنش شخصیت‌ها و دولت‌مردان ایران به انعقاد این قرارداد

آنچه که براساس این قرارداد به ایران برگردانیده شد –به استثنای شرکت ماهیگیری لیانازف که بالغ بر۱۰ میلیون روبل یا ۵ ملیون تومان ارزش داشت و در دولت دکتر مصدق به ایران تحویل گردید– بیش از ۱۷ میلیون لیره استرلینگ و قریب ۸۰ میلیون تومان ارزش داشت. در اهمیت این سرمایه همین بس که میزان آن چهار برابر بودجه دولت ایران (۱۹/۴۷۹/۸۵۵ تومان) درسال۱۳۰۱ وبنا به شواهدی۷ برابربودجه دولت درسال۱۳۰۰بوده است. بنا به همین واقعیات بود که بسیاری از مردم – بدون هیچ تعلق ایدئولوژیک و سیاسی به دولت شوروی و بلشویک‌ها – اذعان داشتند که: مردم از قرارداد ۱۹۱۹ متنفر، و از قرارداد دوستی ایران و شوروی خشنود بودند (پسندیده، ص۱۴۹). و عبدالله مستوفی که

بازگردانیدن امتیازات روسیه تزاری به ایران را بیشتر شبیه نذر روغن ریخته برای امامزاده می‌دانست، ناگزیر به سبب اهمیت فوق‌العاده آن اعلام نمود که: . . . قرارداد دولتین، سراسر گذشت از طرف روس‌هاست (ص۱۷۶۵).

سال‌ها بعد دکتر محمد مصدق در جلسه مورخ هفتم آبان ماه **۱۳۲۳** مجلس شورای ملی، ضمن قرائت فصول این قرارداد، اظهار داشت که: در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از کلمات این فصول دیده نمی‌شود. اگر اثر از الفاظ رفته، برای پیمان‌های بعد از جنگ باید فکر الفاظ کرد. والا برای آسایش نوع بشر، از فصولی که خوانده شد، چیزی بهتر دیده نمی‌شود (گذشته چراغ راه آینده، ص۳۰۱) و ضمن یکی از نطق‌های خود در مجلس شانزدهم در باره قرارداد۱۹۲۱ و نقش آن در افزایش محبوبیت فوق‌العاده دولت شوروی میان مردم ایران اظهار داشت که آن دولت با امضای عهد نامه مودت: آنچه لازم بود و آنچه می‌توانست با ایران مساعدت کرد. شوروی از بانک استقراضی و از مطالباتی که از ملت ایران داشت، و از حق کاپیتولاسیون صرف‌نظر کرد. . . . ما مرهون دولت شوروی هستیم که اول دولتی بود که از حق کاپیتولاسیون، از مطالباتی که داشت، از امتیازاتی که افراد دولت شوروی در ایران داشتند، صرف نظر کردند. . . . دولت شوروی به ملاحظه یک چنین قراردادی که با ملت ایران بست، محبوبیت فوق‌العاده‌ای در ایران تحصیل کرد. حقیقتاً آنچه را دولت روسیه تزاری کرده بود، اتحاد جماهیر شوروی جبران کرد (مصدق، نطق‌ها. . . ج۱، دفتر دوم، ص۲۷-۲۸).

حتی مجله کاوه که برخی ایرادات خنک و بی‌مایه از چند فصل این عهدنامه گرفته بود،



اجلاس برای امضای قرارداد ۱۹۲۱

در نهایت اعلام داشت که این عهدنامه جدید را:

. . . دولت حاضره روس به میل و رغبت به ما عطا کرده. . . و همه دول دنیا به میل و رغبت و محض حب عدالت از مداخلات و حقوق جبری خود در ایران صرفنظر نخواهند کرد و همه، بالشویک و سوسیالیست هم نخواهند شد (دوره جدید، س۲، ش۹، ص۱۲).

طرفه اینکه حتی سیدضیاءالدین طباطبائی نیز، در دو مقطع متفاوت، با تحسین فراوان از قرارداد ۱۹۲۱ سخن گفته است. او یک‌بار در فلسطین و به‌سال ۱۳۲۱ گفته بود:

لنین و رؤسای انقلاب شوروی. . . آنچه به ایران دادند و آنچه برای ایران کردند، در تاریخ، هیچ شاه ایران، هیچ پیشوای ایران، هیچ وزیر ایران، هیچ نماینده مجلس و هیچ نویسنده ایران، برای ایران نکرد (گذشته چراغ راه آینده، ص۱۷۳).

و بار دیگر در تهران و به‌سال ۱۳۴۳ در گفتگو با صدرالدین الهی تأکید کرده بود که:

الغای قرارداد تقسیم ایران بین روس و انگلیس، و چشم‌پوشی از همه مزایا و مطالبات مالی دولت تزاری در ایران، و الغای کاپیتولاسیون. . . در حکم بازشدن دریچه‌ای به سوی آزادی و نجات ملت ایران بود (الهی، ص۳۵).

دولت رضا شاه، دولتی ناشایسته برای بهره‌گیری از این قرارداد

انقلاب اکتبر آنچه را که می‌بایست، برای کشور و دولت و مردم ایران انجام داد، اما فقدان همان بنیادهائی که کالامیتسوف - دومین سفیر شوروی در ایران که به دست افسران روسی و ایرانی قزاق‌خانه با همکاری نظامیان انگلیسی اسیر و اعدام شد- در گزارش‌های خود به مسکو از آنها یاد کرده بود (وسعت عقب‌ماندگی‌ها. فقدان پایه‌های لازم برای دگرگونی‌های اساسی. فقدان سازمان‌های کارگری و دهقانی. وسعت تعصبات مسلط. استثمار بی‌رحمانه رعایای دهقانی توسط خان‌ها و مالکان و مقامات دولتی که بیشتر از ۷۰٪ املاک و اراضی کشور را در تملک دارند) از یک‌سو، و دخالت‌های مستمر و مخرب استعمار انگلیس در تحولات ایران، از سوی دیگر، به‌علاوهٔ ممانعت هیأت حاکمه و طبقات عالیه کشور از هرگونه آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی و توسعه عمومی جامعه، و سرکوبی خشن و بی‌رحمانه مردم -اعم از کارگران و دهقانان و سرمایه‌داران ملی و روشنفکران مترقی و لغو مشروطیت ایران به‌دست رژیم رضاشاهی- و دشمنی‌های آشکار با دولت شوروی، مانع از تأثیرگذاری‌های مستقیم ملی و تحول در حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی

مردم ایران شد.

آری، بازگردانیدن همه سرمایه‌هائی که روس‌های تزاری، پیش‌تر از مردم ایران دزدیده بودند، بنیه اقتصادی ایران را احیاء می‌کرد. اما رژیمی که متولی آن سرمایه‌های کلان شده بود (یعنی رژیم رضاشاهی) و تعهد کرده بود که آنها را فقط در راه سعادت و بهروزی مردم ایران به کار گیرد، آن ثروت را – به استثنای دوسه مورد – به‌طور عمده در راه توسعه بورژوازی کمپرادور و تحکیم فئودالیسم فرسوده ایران و تشدید یکی از پلیدترین استبدادهای فردی در تاریخ ایران به‌کار گرفت و آن را نصیب طبقه‌ای کرد که حتی از پراکنش ذراتی از آن به سوی مردم امتناع داشت.

بازگردانیدن همه سرمایه‌هائی که روس‌های تزاری، پیش‌تر از مردم ایران دزدیده بودند، بنیه اقتصادی ایران را احیاء می‌کرد. اما رژیمی که متولی آن سرمایه‌های کلان شده بود (یعنی رژیم رضاشاهی) و تعهد کرده بود که آنها را فقط در راه سعادت و بهروزی مردم ایران به کار گیرد، آن ثروت را – به استثنای دوسه مورد – به‌طور عمده در راه توسعه بورژوازی کمپرادور و تحکیم فئودالیسم فرسوده ایران و تشدید یکی از پلیدترین استبدادهای فردی در تاریخ ایران به‌کار گرفت و آن را نصیب طبقه‌ای کرد که حتی از پراکنش ذراتی از آن به سوی مردم امتناع داشت.

یکی از موارد حیف و میل و اتلاف سرمایه‌های یاد شده، پرداخت ۳۲۰ هزارتومان به جبرئیل بوداغیانس، تاجر ارمنی ایرانی تبعه روسیه تزاری است. وی در دوران وثوق‌الدوله، یک قرارداد شراکت – به احتمال بسیار زیاد صوری – با شرکتی انگلیسی منعقد کرد و خواهان استرداد تأسیسات و تجهیزات دریائی ارومیه و یا دریافت غرامت شد. این توقعات با توجه به نصوص قرارداد مودت ایران و شوروی، کلاً نامسموع شمرده می‌شد، زیرا طبق اصل ۱۲ همان قرارداد امتیازات بوداغیانس نیز، که از اتباع روسیه تزاری بود، ملغا شده و به ملت ایران بازگشته بود. اما بوداغیانس نیز همانند خوشتاریا که امتیازنامه بی‌اعتبار خود را به نفت جنوب فروخته بود، یک قرارداد شراکت – به احتمال بسیار زیاد صوری – با یک شرکت انگلیسی به نام استیونس منعقد کرد و او را شریک خود اعلام نمود و با فشار سفارت بریتانیا و حمایت‌های بی‌پروای وزیر مختار آن دولت در تهران، خواستار تصرف تأسیسات و تجهیزات سابق شد.

دولت قوام‌السلطنه در روز نهم دی ماه ۱۳۰۱ موافقت کرد که اختلافات با بوداغیانس و

استیونس از طریق حکمیت برطرف شود و این موافقت سرانجام به تصمیم رضاخان پهلوی نخست وزیر به تأدیه مبلغ ۳۲۰ هزارتومان پول به بوداغیانس و استیونس منتهی شد. رضاخان در همان روز ۱۳ مهر ۱۳۰۳ از طریق ادیب‌السلطنه سمیعی معاون نخست‌وزیر به نمایندگان مجلس پنجم ابلاغ کرد که: امروز لایحه مربوط به بوداغیانس را تصویب کنید (عزالممالک اردلان، ص ۲۱۳). همو نوشته است که شاهزاده سلیمان میرزا با شنیدن این پیام برافروخته شد و با لیچاری به سمیعی پاسخ گفت.

برخی از امتیازات مهمی که نصیب ایران شد

با این همه قسمتی از این سرمایه با ترتیباتی به سرمایه‌ها و تأسیسات ملی ایران تبدیل شد. یکی از آنها شرکت صیادی لیانازوف بود که به صورت شرکت شیلات مختلط ایران و شوروی درآمد و از دوران دکتر مصدق به شیلات ایران تبدیل شد. دیگری تشکیل بانک فلاحتی و صنعتی (بانک کشاورزی امروزی) با استفاده از وثیقه‌های ملکی متعلق به بانک استقراضی روسیه است.

داستان واگذاری شیلات مختلط ایران و شوروی را مرحوم مصدق به اجمال و بسیار روشن، چنین بازگفته است:

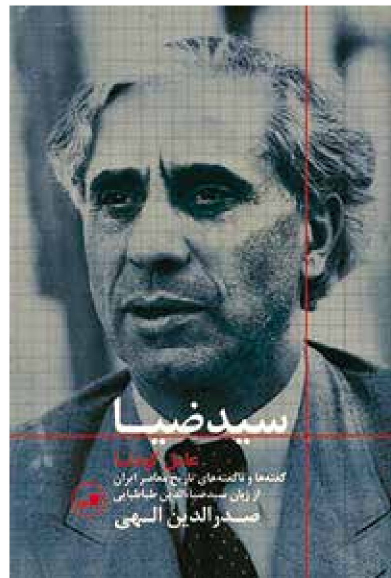
> **پس از کنفرانس آتلانتیک شمالی در لیسبون، عمال ایرانی انگلیس در ایران که مترصد فرصتی برای برانداختن دولت من بودند... با هندرسون سفیر آمریکا مذاکره می‌نمودند و او نیز مرا تحت نظر قرار می‌داد... تا چنانچه کوچک‌ترین تماسی با مامورین دولت شوروی پیدا کنم، آن را به دولت خود گزارش دهد و سقوط دولتم را فراهم نماید که در آن مدت فقط یکی دوبار سادچیکوف سفیر شوروی به خانه من آمد و راجع به شیلات بحر خزر، که قرارداد آن در ۲۱ بهمن منقضی می‌شد، مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مامورین دولت شوروی باشد تا قراری در این باب داده شود، و به محض اینکه گفتم، دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت، ملی کرد... چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد؟ آیا می‌دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت، صحیح می‌فرمائید، ما نمی‌بایست از شما چنین تقاضائی کرده باشیم و عذر خواست و رفت و در روز انقضاء هم شیلات به تصرف دولت درآمد (خاطرات و تالمات، ص ۱۸۴).**

بزرگترین وثیقه ملکی که برای تأمین سرمایه بانک فلاحتی در اختیارش قرار گرفت، منطقه بزرگ عباس‌آباد بود که از شمال به حقانی و از جنوب به حوالی کریم‌خان و از شرق به شریعتی و از غرب به خیابان ولی‌عصر و حواشی یوسف‌آباد محدود بود. این منطقه پیش‌تر به حاج امین‌الضرب تعلق داشت و آن را وثیقه دریافت وام کلانی از بانک استقراضی قرارداده بود و چون از عهده بازپرداخت آن وام بر نیامد، املاک عباس‌آباد نیز به بانک استقراضی رسید و بعدها سرمایه کلانی برای بانک فلاحتی و صنعتی ایران شد (خازنی، ص ۳۶۰-۳۶۴).

رفتار وارونه بریتانیا و تأثیر قرارداد دوستی ایران و اتحاد شوروی بر آن

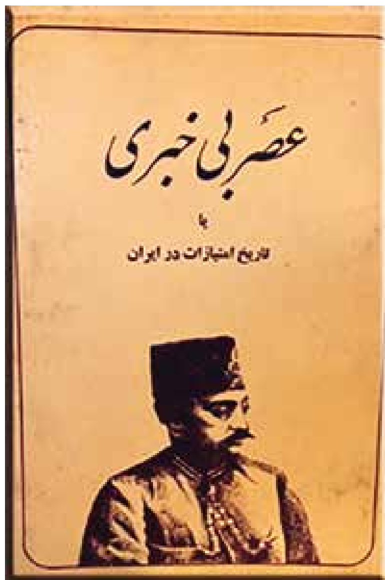
حال ببینیم دولت بریتانیا با تأسیساتی که ضمن جنگ جهانی اول در ایران ساخته بود، چه کرد. این دولت در ایام صدارت سید ضیاءالدین طباطبائی، تجهیزات و ملزومات خط آهنی را که میان بوشهر و برازجان ساخته بود، جمع‌آوری کرده و به هند ارسال داشت و در مهر ۱۳۰۰ به صورت غیر رسمی به دولت ایران (دولت قوام السلطنه) اعلام داشت که قصد دارد راه آهن میرجاوه به دزداب (زاهدان کنونی) را نیز جمع‌آوری کند و اگر دولت ایران مایل باشد می‌تواند آن را خریداری کند (روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۵۱ و ۳۵۳).

یکی از آثار درخشان قرارداد دوستی ایران شوروی در بحران روابط ایران و انگلیس بر سر شیخ خزعل به سال ۱۳۰۳ و جلوگیری از تجزیه خوزستان ظاهر شد. متأسفانه تا امروز، هیچ دیوان‌سالار و مورخ ایرانی و غیرایرانی متذکر این حادثه دوران‌ساز نشده‌اند. شاید برای اینکه مبادا اعتبار رضاشاه در آن ماجرا کاستی گیرد، و یا حقی برای دولت شوروی و سوسیالیست‌های ایران ساخته شود. در سال ۱۹۱۴ سرپرسی کاکس، مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس به طور رسمی متعهد شد که از شیخ خزعل و حکومت و دارائی‌هایش در خوزستان و همچنین از حکومت و دارائی‌های اعقابش در برابر هرگونه عملیات دولت‌های ایرانی و غیر ایرانی به شرط پای‌بندی او به دولت‌های انگلیس و ایران و ایضاً تعیین



جانشین پس از مشورت‌های محرمانه با دولت انگلیس، حمایت کند. این تعهد پشتوانه قدرت‌نمائی‌های شیخ خزعل در برابر دولت‌های ایران شد و حکومت دائمی بر خوزستان را حق همیشگی خود و خانواده‌اش می‌پنداشت. در سال ۱۳۰۱ شایع شد که خوانین بختیاری و قشقائی و شیخ خزعل به فرمان دولت انگلیس اتحادیه‌ای برای تجزیه جنوب ایران تشکیل داده‌اند. پس از انتشار این خبر، سفیر شوروی در ایران ملاقاتی با نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه انجام داد و او را از چنین اقدامی بر حذر داشت و تهدید کرد که در صورت چنین اقداماتی، ارتش سرخ علیه آنان وارد عمل خواهد شد (سترانگ، ص۲۹۵).

رضاخان سردار سپه در پائیز سال ۱۳۰۳ عازم تصرف خوزستان و برکناری شیخ خزعل شد. اما شیخ بر اساس تعهدنامه دولت انگلیس در سال ۱۹۱۴ ازدولت انگلیس استمدادکرد. آن دولت نیز با ارسال دو یادداشت تلگرافی برای دولت ایران، هشدار داد که دولت بریتانیا در صورت اقتضاء، تعهدات خود را نسبت به شیخ انجام داده و برای حفاظت از جان و مال اتباع خود هر وقت لازم بداند وارد عمل خواهد شد و جان مانسون کاردار سفارت را مأمور تسلیم این یادداشت به وزارت خارجه ایران نمود و دوکشتی جنگی خودرا به بندر آبادان فرستاد. رضاخان در بندر دیلم از یادداشت‌های دوگانه بریتانیا آگاه شد و با تلگرافی به محمدعلی ذکاءالملک وزیر مالیه و جانشین رضاخان در دولت فرمان داد که یادداشت‌ها را به سفارت بریتانیا مسترد دارد و به دخالت آن دولت در امور داخلی ایران اعتراض نماید (سفرنامه خوزستان، ص۸۰-۸۲).



انتشار این اخبار موجب هیجاناتی در ایران گردید و سپس معلوم شد که دولت شوروی آماده ورود به این مناقشه شده است ودوگروه از نیروهای نظامی خود را روانه مرزهای ایران کرده تا در صورت لزوم از دولت ایران حمایت کند. واکنش‌های تهدیدآمیز مطبوعات شوروی نیز بر نگرانی‌های انگلیس افزود و آن دولت برای پیشگیری از ورود ارتش سرخ به ماجرا، دستور استرداد یادداشت‌ها را به سفارت خود صادرکرد و مذاکرات دوباره‌ای را با رضاخان

آغاز نمود و ضمن بیان شفاهی مضامین آن یادداشت‌ها خواستار رفتار مسالمت‌جویانه با شیخ خزعل شدند (کاراندیش، ۵۰۰-۵۰۶).

سرانجام داستان را همه می‌دانند و اینگونه بود که عملیات بریتانیا در نقض تمامیت ارضی ایران متوقف گردید اما مقاصد او متوقف نشد و همان خواسته‌های آشکار و پنهانی که مضمون قرارداد ۱۹۱۹ بود، این بار به شکل دیگر و از طریق نقض حاکمیت سیاسی ملی و الغای تام و تمام مشروطیت ایران به دست سلطنت پهلوی ادامه یافت و به عمل درآمد.

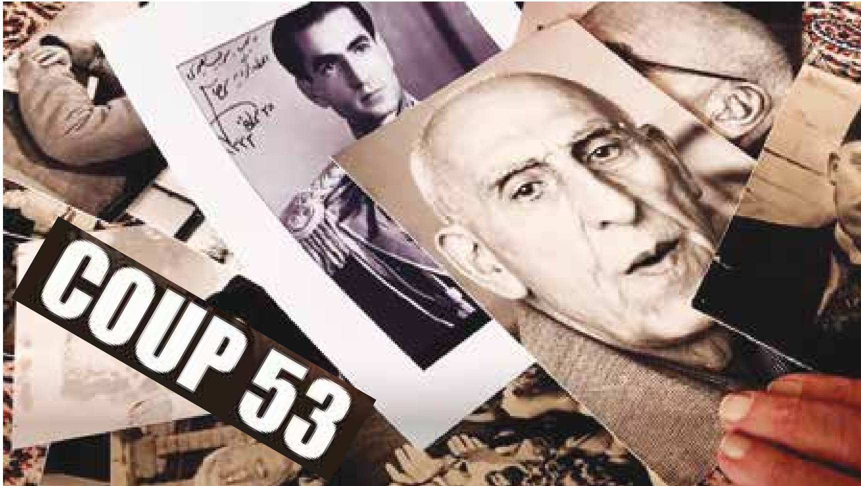
کتاب‌شناسی

- امان الله اردلان (عزالممالک). خاطرات؛ زندگی در دوران شش پادشاه، به‌کوشش باقر عاقلی، تهران، نامک، ۱۳۷۲.
- صدرالدین الهی. سید ضیاء عامل کودتا، تهران، ثالث، ۱۳۹۴.
- عبدالحجت بلاغی. گزیده تاریخ تهران، مازیار، ۱۳۸۶.
- مرتضی پسندیده. خاطرات، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴.
- رضاشاه پهلوی. سفرنامه خوزستان و مازندران، تحریر دبیر اعظم بهرامی، هامبورگ، ۱۳۹۲.
- ابراهیم تیموری. عصر بی‌خردی، تهران، اقبال، ۱۳۶۳.
- نصرت الله خازنی. نامه روزگار، به‌کوشش شفیقه نیک نفس، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۹۶.
- روزشمار تاریخ معاصر ایران. ج۱، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵.
- روزنامه جنگل. تهران، مولی.
- محمدفتح الله ساروی. تاریخ محمدی، به‌کوشش طباطبائی مجد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله). ایران در جنگ بزرگ، تهران، ۱۳۳۶.
- ویلیام تئودور سترانگ. حکومت شیخ خزعل، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.
- منوچهر ستوده. جعرافیای تاریخی شمیران، ج۱، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۱.
- علی اکبر سردار مقتدر سنجابی. ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران، تحریر کریم سنجابی، تهران، شیرازه، ۱۳۸۰.
- خسرو شاکری. میلاد زخم، ترجمه خشایار خواجیان، تهران، اختران، ۱۳۸۶.
- قهرمان میرزا عین‌السلطنه سالور. روزنامه خاطرات، ج۶، به‌کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶.
- جواد کاراندیش. پهلوی اول و مسئله عشایر، ترجمه محمدجواهرکلام، تهران، علم، ۱۳۹۸.
- ابوالقاسم کحال‌زاده. دیده‌ها و شنیده‌ها، خاطرات کحال‌زاده منشی سفارت آلمان، به‌کوشش مرتضی کامران، تهران، فرهنگ، ۱۳۶۳.
- احمد کسروی. تاریخ هیجده ساله ایران، تهران، هرمس، ۱۳۸۸.
- گذشته چراغ راه آینده. تهران، جامی، ۱۳۵۵.
- ویلهلم لیتن. ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، معین، ۱۳۶۷.
- عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.
- محمد مصدق. خاطرات و تألمات، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۹۰
- محمد مصدق. نطق‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم، ج۱، دفتر۲، اروپا، مصدق، ۱۳۴۸.
- مطالعات ایران. س۱، ش۲، زمستان ۱۳۸۲.

رنگ و لعاب نفت روی جنگ سرد

معرفی فیلم «کودتای ۵۳»

کورش تیموری فر



چند مناسبت در اسفند ماه و یک اتفاق در اواخر آذر و دی ماه سال ۱۳۹۹، این انگیزه را پدید آورد که به کوتاهی به یکی از فرازهای مهم تاریخ ایران بپردازم.

روز **۱۷ اسفند** سال ۱۳۲۹، درست فردای روزی که سپهبد رزم‌آرا ترور شد، کمیسیون ۱۸ نفرهٔ مجلس شورای ملی، سند فرجامِ نیک سال‌ها مبارزهٔ نیروهای ملی و دموکرات را به امضا رساند. مادهٔ واحدهٔ ملی شدن نفت، به شرح زیر تنظیم شده بود:

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی، امضاکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد».

یک هفته بعد، در روز **۲۴ اسفند**، این پیشنهاد به تصویب مجلس شورای ملی، و **۵** روز بعد، یعنی در روز **۲۹ اسفند**، به تصویب مجلس سنا رسید و تبدیل به قانون شد. طرح تفصیلی و جزییات اجرایی آن در ۹ ماده، که روش تشکیل هیئت مختلط نفت، متشکل از نمایندگان دو مجلس و وزیر دارایی را مشخص می‌ساخت، در روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به تصویب رسید.

دکتر محمد مصدق، رهبر مبارزات استقلال طلبانهٔ ملت ایران، در روز **۱۴ اسفند ۱۳۴۵**، در تبعید غیر قانونی (بدون حکم دادگاه) درگذشت.

فیلم «کودتای **۵۳**» در جشنوارهٔ «سینما حقیقت» سال **۹۹** به‌صورت آنلاین اکران شد. این فیلم به برخی جزئیات هدایت عملیات کودتای ۲۸ مرداد می‌پردازد. بخش‌هایی از ماجرای روایت شده در این فیلم، در هیچ‌یک از صدها جلد کتاب و ده‌ها فیلم دربارهٔ کودتا، گزارش نشده بود.

داستان «آژاکس»

تقی امیرانی پس از ۱۰ سال کنکاش در اسرار کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳)، با کمک والتر مرچ- تدوین‌گر سرشناس سینما- موفق به تکمیل فیلم و نمایش جهانی آن در سال ۲۰۱۹ شد. خط سیر فیلم، مستندسازی جستجوی امیرانی برای دستیابی به آرشیوها و اسناد و خاطرات بسیاری از مرتبطین به وقایع سال‌های ۳۲-۱۳۳۰ است. از وزیر و وکیل بریتانیایی گرفته تا اراذل و اوباش و سیاهی لشکر کودتا؛ از نزدیکان مصدق تا فرماندهٔ گارد حفاظت از نخست وزیر.

تدوین ماهرانهٔ فیلم، گام به گام تماشاگر را در جریان فرایند تحقیق و نتایج آن قرار می‌دهد، در حالی‌که تعلیق ضروری برای تشویق وی به صبر و حوصله و تعقیب رویدادها را فراموش نمی‌کند. بدین ترتیب، از کسالت ناشی از تماشای برخی فیلم‌های مستند خبری نیست.

امیرانی در تلاش خود، به مستندات جدیدی دربارهٔ روابط MI6 و CIA دست می‌یابد. علاوه بر آن، با شاهدانی به گفت‌وگو می‌نشیند که تا پیش از آن کسی به سراغ آنان نرفته است. او در پیگیری‌هایش، به سراغ هدایت‌الله متین دفتری می‌رود. سی سال پیش از آن، «تلویزیون گرانادا» -از شرکت‌های تلویزیونی مستقل شمال غرب انگلستان- برای ساخت سلسله فیلم‌هایی تحت عنوان «پایان امپراتوری» به سراغ متین دفتری رفته بود. آن

خط سیر فیلم، مستندسازی جستجوی امیرانی برای دستیابی به آرشیوها و اسناد و خاطرات بسیاری از مرتبطین به وقایع سال‌های ۳۲-۱۳۳۰ است. از وزیر و وکیل بریتانیایی گرفته تا اراذل و اوباش و سیاهی لشکر کودتا. از نزدیکان مصدق تا فرماندهٔ گارد حفاظت از نخست وزیر.

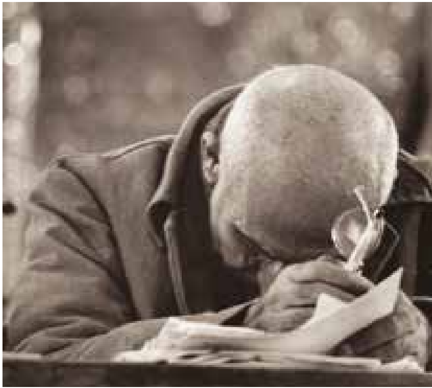

والتر مرچ و تقی امیرانی

سریال، در چند قسمت، مراحل مختلف زوال امپراتوری بریتانیا را بررسی کرده، و در یک بخش به موضوع نفت ایران و کودتای سال ۳۲ پرداخته بود. برای این روایت، به سراغ متین دفتری هم رفته بود. امیرانی در میان مجموعهٔ عظیمی از مدارک و گزارش‌های موجود نزد وی، به مصاحبه‌ای با «نورمن داربی شایر» برمی‌خورد که نقش مهمی در سازمان‌دهی کودتا داشته و با تلویزیون گرانادا در مورد مأموریت‌های خود گفت‌گو کرده بود. علاوه بر آن، در آرشیو روزنامهٔ آبزرور سال ۱۹۸۵، به گزارشی از محتوای آن بخش از سریال برمی‌خورد که قرار بود دو روز بعد به نمایش درآید. در این گزارش، به سخنان داربی شایر اشاره شده بود. اما در پخش تلویزیونی سریال، هیچ نامی از داربی شایر و صحبت‌های وی برده نشد. کل نام و مصاحبهٔ او پاک شده بود.

با توجه به اهمیت گفته‌های داربی شایر، امیرانی تصمیم گرفت تا به بازسازی مصاحبهٔ حذف شدهٔ داربی شایر بپردازد. برای ایفای نقش او، رالف فاینِز را انتخاب کرد. وی، تنها بازیگر این فیلم است. افشاگری‌های مهم داربی شایر، هستهٔ مرکزی فیلم است.

باید در همین‌جا یادآور شد که پس از شروع نمایش جهانی فیلم کودتای ۵۳، عوامل تولید سریال «پایان امپراتوری» شکایتی را در دادگاه طرح نموده و فعلاً موفق به تعلیق نمایش این فیلم در بریتانیا شده‌اند. مبنای ادعای آنان این است که استفادهٔ تولیدکنندگان فیلم کودتای ۵۳، از بخش‌های حذف شدهٔ مصاحبهٔ داربی شایر، باعث بی‌اعتباری کمپانی «تلویزیون گرانادا» شده است. درواقع، تولیدکنندگان فیلم کودتای ۵۳، اعتباری برای ممنوعیت‌های «قانونی» بریتانیا قائل نبوده و حقیقت را بطور کامل بازگو کرده‌اند. ارائهٔ همهٔ حقیقت، برای لیبرال‌های بریتانیایی قابل قبول نیست. از این‌رو، آنان مانع نمایش فیلم در بریتانیا شده‌اند.

امیرانی در میان مجموعهٔ عظیمی از مدارک و گزارش‌های موجود نزد وی، به مصاحبه‌ای با «نورمن داربی شایر» برمی‌خورد که نقش مهمی در سازمان‌دهی کودتا داشته و با تلویزیون گرانادا در مورد مأموریت‌های خود گفت‌گو کرده بود.... افشاگری‌های مهم داربی شایر، هستهٔ مرکزی فیلم است.



داربی شایر که رئیس ایستگاه MI6 در ایران بود، درمهر ماه سال ۱۳۳۱ و درپی افشای فعالیت‌های ضد ایرانی سفارت بریتانیا و اخراج کارکنان سفارت توسط دولت مصدق، به قبرس رفته و عملیات بی‌ثبات‌سازی دولت؛ خرید مطبوعات و نمایندگان مجلس؛ انواع توطئه‌ها؛ و هماهنگی بین مأموران بریتانیایی و مزدوران ایرانی‌شان را از آنجا هدایت می‌کرد. درکتاب «پشت پردهٔ کودتا» نوشتهٔ علی رهنما، جزئیات ارتباط برادران رشیدیان با داربی شایر در قبرس نقل شده است. (ص‌ص ۱۶۵-۱۶۲). علیرغم آنکه پس از اخراج کارکنان سفارت و جاسوسانِ مخفی شده در بین آنان از ایران، تمام شبکهٔ ارتباطی، به سازمان سیا تحویل داده شده بود، اما داربی شایر ارتباط خود را با عوامل اصلی تدارک کودتا در ایران حفظ کرده بود. برادران رشیدیان به‌عنوان کارگزاران اصلی برای سازمان‌دهی اوباش، ارتباط با دربار، تماس با اشرف پهلوی در خارج، وساطت انتقال پول به مراکز هزینهٔ بی‌ثبات‌سازی، تغذیهٔ آیت‌الله کاشانی پس از ۹ اسفند ۱۳۳۱، و دیگر فعالیت‌ها، از هر دو مرکز سیا و اینتلیجنت سرویس دستور می‌گرفتند.

اخراج بریتانیایی‌ها، یک ضربهٔ کاری به سازمان کودتای بریتانیایی زده بود. چرچیلِ نخست‌وزیر، منتظر فرصت مناسب برای تجدید قوا بود. انتخاب آیزنهاور به سمت ریاست‌جمهوری آمریکا، مقابلهٔ براندازانه با دولت مصدق را تقویت کرد. آیزنهاور که با شعار «حل مسائل ایران و کُره» پیروز انتخابات شده بود، با انتخاب برادران دالس - یکی در سمت وزارت خارجه، و دیگری به ریاست سازمان سیا- عزم خود را جزم کرده بود که از یک‌سو با قدرت، مسیر جایگزینی هژمونی بریتانیای ضعیف شده در جنگ را هموار سازد، و از سوی دیگر رهبری جنگ سرد امپریالیسم جهانی با اردوگاه سوسیالیستی

تولیدکنندگان فیلم کودتای ۵۳، اعتباری برای ممنوعیت‌های «قانونی» بریتانیا قائل نبوده و حقیقت را بطور کامل بازگو کرده‌اند. ارائهٔ همهٔ حقیقت، برای لیبرال‌های بریتانیایی قابل قبول نیست. از این‌رو، آنان مانع نمایش فیلم در بریتانیا شده‌اند.

را به‌دست گیرد. آیزنهاور به بازی دوگانهٔ ترومن با ایران و بریتانیا خاتمه داد و برای بریتانیا روشن کرد که چاره‌ای جز پذیرش رهبری آمریکا ندارد. در ژانویهٔ **۱۹۵۳** و حتی قبل از مراسم تحلیف آیزنهاور، ملاقاتی بین چرچیل و آیزنهاور در منزل برنارد باروخ، میلیونر آمریکایی و یکی از اعضای دولت پنهان آمریکا برگزار شد. این ملاقات در تنظیم روابط این دو کشور بسیار مهم بود.

پس از آن بود که شبکهٔ بریتانیایی کودتا به آمریکا تحویل داده شد و سهم آمریکا در تصاحب سهم از نفت ایران تثبیت شد. این‌گونه بود که داربی شایر علیرغم کارکشتگی و شایستگی اهریمنی‌اش در هدایت «عملیات چکمه» (نام رمز بریتانیایی کودتا) مجبور به همکاری با دونالد ویلبر و استیون مید- همتایان آمریکایی‌اش- شد تا «عملیات آژاکس» (نام رمز آمریکایی کودتا) به موفقیت برسد.

شاید همین تبدیل وی به عامل دست دوم بود که وی را ترغیب کرد پس از ده‌ها سال، در مصاحبه با تلویزیون گرانادا به افشای رازهای مگو بپردازد. او در بین افشاگری‌هایش چهار نکتهٔ مهم را خاطر نشان ساخت: اول) نقش برتر شبکهٔ بریتانیایی کودتا در موفقیت نهایی؛ دوم) نقش مستقیم خود، در ترور فجیع تیمسار افشارطوس- رئیس شهربانی دولت مصدق - که قصد افشای عوامل آمریکا در ارتش ایران را داشت. قتل او و عدم قاطعیت دولت در مجازات عوامل ترور، ضربهٔ سنگینی به اقتدار دولت بود؛ سوم) افشای این موضوع که دو هیئت مذاکره‌کنندهٔ اعزامی از بریتانیا به ایران، از ابتدا قصد حصول به توافق نداشتند و تنها برای آماده‌سازی زمینه‌های سرنگونی دولت ایران سفر کرده بودند. این اعتراف، پاسخی است برای آن دسته از ناآگاهان یا مغرضانی که مصدق را متهم به لجاجت کرده و امکان توافق با بریتانیا برای مصالحه را امری سهل می‌دانند؛ و چهارم) نقش مؤثرش در تسلیم ناپذیری و تداوم عملیات پس از شکست کودتای **۲۵** مرداد. او در مصاحبه‌اش

... افشای این موضوع که دو هیئت مذاکره‌کنندهٔ اعزامی از بریتانیا به ایران، از ابتدا قصد حصول به توافق نداشتند و تنها برای آماده‌سازی زمینه‌های سرنگونی دولت ایران سفر کرده بودند. این اعتراف، پاسخی است برای آن دسته از ناآگاهان یا مغرضانی که مصدق را متهم به لجاجت کرده و امکان توافق با بریتانیا برای مصالحه را امری سهل می‌دانند؛ نقش مؤثرش در تسلیم‌ناپذیری و تداوم عملیات پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد.

اظهار داشت که حتی کرمیت روزولت –رهبر آمریکایی کودتا– پس از شکست روز **۲۵** مرداد، عملیات آژاکس را خاتمه یافته تلقی کرده و قصد مراجعت به آمریکا را داشت. اما داربی شایر با اعتماد به نفس، طرح جایگزین را در مقابل او قرار داده و ورق را برگرداند.

غم انگیزترین لحظات فیلم، در یادآوری همین موقعیت است. هیچ ایرانی میهن دوستی نمی‌تواند افسوس خود را از مشاهدهٔ فرصت یکتایی که از دست رفت، پنهان کند. درست بعد از شکست کودتای **۲۵** مرداد و فرار شاه به رم، با تصور پایان توطئه، یک لحظهٔ تاریخی شکل گرفت تا دکتر مصدق با نیروی به خیابان کشیده شدهٔ مردم، با ترتیب محاکمات نظامی فوری برای سران نظامی دستگیر شده و قطع سر مار زخمی کودتای ضد ملی، تجمیع تمام نیروهای ملی و دموکرات و شکستن باورهای کهنهٔ وفاداری به نظام سلطنتی، کودتا را به ضد کودتا تبدیل کند. اما دودلی او، این فرصت را سوزاند و شبکهٔ زخمی آمریکایی- انگلیسی به‌سرعت خود را ترمیم کرد. شد آنچه نباید می‌شد.

این فیلم، مدعی پوشش کامل وقایع منجر به کودتا نیست و نمی‌تواند باشد. بسیاری مسایل ناگفته باقی مانده است. این‌دست نکات را باید در منابع دیگر یافت. اما کار مهمی که این فیلم انجام داد ادغام فرایند تاریخی جنبش ملی شدن نفت و شکست آن، در متن مناسبات جهانی قدرت است. آشناسازی مقدماتی تماشاگر کم اطلاع، از شکل‌گیری جنگ سرد، اتحاد دو قدرت امپریالیستی و جابجایی آنان در رأس اردوگاه، تسلط ضروری آنان (به زعم خود) بر منابع انرژی، و به‌زانو درآوردن حکومت‌های سرکشی است که تبعیت از منویات امپریالیسم را نمی‌پذیرند.

غم انگیزترین لحظات فیلم، در یادآوری همین موقعیت است. هیچ ایرانی میهن دوستی نمی‌تواند افسوس خود را از مشاهدهٔ فرصت یکتایی که از دست رفت، پنهان کند. درست بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه به رم، با تصور پایان توطئه، یک لحظهٔ تاریخی شکل گرفت تا دکتر مصدق با نیروی به خیابان کشیده شدهٔ مردم، با ترتیب محاکمات نظامی فوری برای سران نظامی دستگیر شده و قطع سر مار زخمی کودتای ضد ملی، تجمیع تمام نیروهای ملی و دموکرات و شکستن باورهای کهنهٔ وفاداری به نظام سلطنتی، کودتا را به ضد کودتا تبدیل کند. اما دودلی او، این فرصت را سوزاند و شبکهٔ زخمی آمریکایی–انگلیسی به‌سرعت خود را ترمیم کرد. شد آنچه نباید می‌شد.

هنر و ادبیات

بهارا، گل افشان کن این خاک را
بخشکان هر آن بیخِ ناپاک را
چو مادر، ز بی‌مهریِ ما مرنج
بروب این همه خار و خاشاک را

پیوند انترناسیونالیسم و میهن‌دوستی در شعر سیاوش کسرایی

سخنی درباره «قصه رنگ پریده، خون سرد»

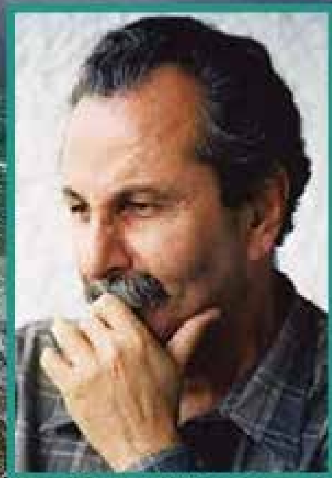
بتهوون و سمفونی نهم

بفرینه (داستانی از علی‌اشرف درویشیان)

نقاشی متن اثری از آسیا جنسن از ژاپن

پیوند انترناسیونالیسم و میهن دوستی در شعر سیاوش کسرایی

خسرو باقری



بخش نخست این نوشتار در شماره ۳ «دانش و امید»، دی ماه ۱۳۹۹ منتشر شد، و اینک بخش دوم و پایانی:

شاعر در شعری که رنگ و بوی حماسه از فرم و مضمون آن می‌بارد، به ستایش از شخصیت ملی جهان پهلوان غلامرضا تختی می‌پردازد؛ شش سال پیش از آن که ساواک در سال ۱۳۴۶ با بستن تمام روزنه‌های مادی و معنوی او را که تنها ۳۷ بهار زیسته بود، به سوی «مرگی خاموش» سوق دهد:

جهان پهلوانا صفای تو باد
دل مهرورزان سرای تو باد
بماناد نیرو به جان و تنت
رسا باد صافی سخن گفتنت
مرنجاد آن روی آزرمگین
مماناد آن خوی پاکی غمین
به تو آفرین کسان پایدار
دعای عزیزان تو را یادگار
روانت پرستنده راستی
زبانت گریزنده از کاستی
دلت پر امید و تنت بی شکست
بماناد ای مرد پولاد دست
که از پشت بسیار سال دراز
که این در به امید بوده است باز
هلا رستم از راه آمدی
شکوفا جوان سرفراز آمدی

شاعر اما به پهلوان هشدار می‌دهد که در زمانه‌ای پای در میدان پهلوانی نهاده است که پس از کودتای ۲۸ مرداد، جهان میهن، تیره شده و رخسار گل از

خون میهن‌دوستان است که سرخ است و با استفاده از داستان شاهنامه فردوسی، یادآور می‌شود که افراسیاب زمان که همانا شاه ستمگر است، سیاووش‌ها را به جوخه‌های تیرباران فرستاده است و دریغ می‌خورد که چرا رستم در جوش و خروش نیست؟ او باز هم به پهلوان زمانه‌اش هشدار می‌دهد که پهلوان! زمانه دگرگون شده است و امروز زور و بازو، چاره کار نیست، بلکه اندیشه و خرد، اما خرد و اندیشه پاک است، که سلاح نبرد است.

جهان تیره شد رنگ پروا گرفت
به دل تخمه نیستی پا گرفت
به‌رخسار گل خون چو شبنم نشست
چه گل‌ها که بر شاخه تر شکست
بدی آمد و نیکی از یاد برد
درخت گل سرخ را باد برد

...

سیاووش‌ها کشت افراسیاب
ولیکن تکانی نخورد آب از آب
دریغا ز رستم که در جوش نیست
مگر یاد خون سیاووش نیست؟

...

عزیزا! نه من مرد رزم‌آورم
یکی شاعر دوستی‌پرورم
ز تو دل فروغ جوانی گرفت
سرودم ره پهلوانی گرفت



ببخشا سخن گر درازا کشید
که مهرت عنان از کفم واکشید
درودم تو را باد و بدرود هم
یکی مانده بشنو تو از بیش و کم
که مردی نه در تندی تیشه است
که در پاکی جان و اندیشه است

«جهان پهلوان»، برای غلامرضا تختی، بهمن ۱۳۴۰

اما تاریخ را قهرمانان نمی‌سازند، آنها فروغ آن را در روزها و شب‌های تاریک فروزان نگه می‌دارند تا مشعل مبارزه علیه ستم طبقاتی و آرزوی بهروزی را به توده‌ها بسپارند. آری این توده‌ها هستند که تاریخ را می‌آفرینند. این است که وقتی سیاوش از طغیان بزرگ مردم ایران علیه خدایان زمین و زمان سخن می‌راند، می‌گوید که دیگر مانند دوران‌های رکود جنبش‌های

اجتماعی، قهرمانان یگانه و منفرد نیستند که بر سینه تاریخ نقش می‌بندند و آن را زینت می‌بخشند، در انقلاب توده‌ها، از سینه گرم خلق، فرزندان بی‌شمار زاییده می‌شوند که نام مردم عادی را بر خود دارند؛ از شاهنامه تا امامان و پیامبران؛ توده‌اند و بی‌شمار. تصویر این شهیدان نه بر سکه‌ها حک می‌شود، و نه زینت‌بخش بوم‌های نقاشی است، تصویر آنها بر سنگ فرش خیابان‌ها جاودان می‌شود نه با قلم و رنگ، بلکه با شیارهای خون.

این روزها، شهید
نامی یگانه نیست، نام خاص
نامی است عام
نامی است مانند نام‌ها
که به خود می‌نهند عوام
نام برادران تو و خواهران من
نامی ز شاهنامه، امامان
حتی پیمبران
سیمای این شهیدان
چون نقش سکه نیست
از پرده‌های فاخر نقاشی می‌لغزد
از آب و رنگ و روغن می‌گریزد
و طرح صادقانه این چهره را فقط
بر سنگفرش، خون
آری نوار خون می‌ریزد

«نام و سیما»، در توصیف شهیدان انقلاب ۱۳۵۷

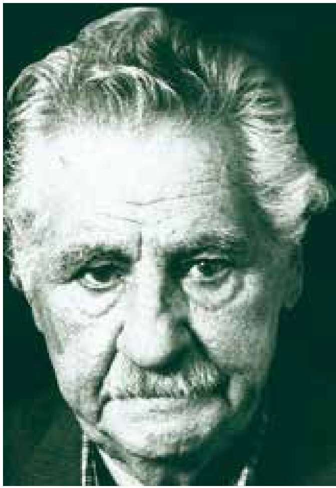
و آن هنگام که انقلاب خلق را جانیان و شیفته‌گان سرمایه و سود می‌خواهند با شعله‌ور کردن لهیب جنگ نابود کنند، توده‌ها به پا می‌خیزند و با فداکاری خود، می‌کوشند آن را حفاظت و تعمیق کنند. شاعر به دنبال توده‌ها در دره‌ها و کوه‌ها و در میان صخره‌ها و کنار چشمه‌ها، آری در هر آنجا که مردمان ساده کار می‌کنند و میهن و جهان را آب و رنگ می‌بخشند؛ می‌گردد تا به آنان نوید دهد که بهار آمده اما آنها را نمی‌یابد و وقتی خسته و پردرد با خشم رو به بهار می‌کند که آخر آنها کجایند، بهار شاعر را به سکوت دعوت می‌کند که آنها یعنی گل‌ها، یعنی مردمان ساده تاریخ‌ساز، رفته‌اند تا از اراده خود حفاظت کنند و تو شاعر همواره نیازت را و عشقت را به توده‌ها در خاطرت و در سینه‌ات نگاه دار.

در باغچه نبود
در باغ و دشت نیز نشانش نیافتم
در دره‌ها دویدم و در کوهپایه‌ها
بر سینه‌های صخره و در سایه‌ی کمر
بالای چشمه سار
بر طرف جویبار
جستم به هر سپیده دمانش، نیافتم

آخر به شکوه نعره برآوردم ای بهار
کو آن گلی که خاک تو را آب و رنگ ازوست

بر من وزید خسته نسیمی غریب‌وار
کای عاشق پریش
گل رفته، خفته، هیس!
بیدار باش و عطر نیازش نگاه دار!

«گل خفته»، برای شهیدان جنگ، ۱۳۵۹/۱۱/۲۰



او برای صفرخان قهرمانی شعر می‌گوید، دهقان زحمتکش مبارزی که ۳۲ سال در زندان ماند ولی سرخم نکرد تا آن که انقلاب مردم، میله‌های زندانش را از هم گسست و یکی از قدیمی‌ترین زندانیان جهان را آزاد کرد. شاعر، صفر خان را به آذربایجان تشبیه می‌کند، سخت و صبور و سترگ. آذربایجان، میهن باقرخان و ستارخان، و این خان سوم صفرخان. و این از ویژگی‌های زبانی است که این دو خان، خان در مفهوم ارباب و خان در مفهوم ارجمند را، هیچ پیوندی نیست، شباهت‌شان از ریشه نیست از سر تصادف است. در نظر شاعر، میهن خاک نیست، رنجبرانند، مبارزانند و قهرمانانند. صفر خان مانند کوه‌های آذربایجان استوار است و همچنان که بر قله‌های سهند و سبلان برف نشسته است، سیاهی موهای او را رنج ستمگران و سود سرمایه‌اندوزان به غارت برده و سپید کرده است. با این همه این فرزند زرتشت و سبلان با جوانان، این گل‌های تشنه، به گفتگو نشسته است تا به آنان راه و رسم میهن‌دوستی و انترناسیونالیسم و عشق به خلق خود و به همه خلق‌های ایران و جهان را بیاموزد. این است که پیرزن مراغه‌ای، آنگاه که به زبان خلق خود سخن می‌گوید نه از قدرتمندان و ثروتمندان، حتی اگر به زبان او سخن گویند، بلکه از صفرخان می‌گوید و او را فرزند واقعی میهنش می‌خواند: باخین! بیزیم قهرمان، بیزیم قهرمان.

آذربایجان را می‌ماند:
سخت و صبور و سترگ:
کوه با برفی بر تارک
با خورشیدی در انبان
آذربایجان را می‌ماند:
آزاد آزادی ستان
اما زندانی زمان

آذربایجان را می‌ماند
انبوهه خاطره و یادگار
از شهید و زنده
بندی و رها و پیدا و نهان

آری به تمامیِ آذربایجان می‌مانَد
این یک تن
این روستامرد «شیشه وان»
صفر، این سومین باقر و ستارخان
در قلب و چشم او
همیشه سهمی برای ماست
از آتش زردشت و عسل سبلان

کنار نوخاستگان
(گل‌های تشنه)
به گفت و گو
چه خوش نشسته است
این پیر تهمتن مهربان که
هم صخره بود و هم سایبان
پیرزن مراغه ای
که با شاخ گلی
راه دراز را به زیارت آمده بود
شیرین می گفت:
باخین!
بیزیم قهرمان
بیزیم قهرمان

«دیداری با آتش و عسل»، آبان ۱۳۵۷

سیاوس کسرایی در شعر «طلوعی با خورشیدهای خاموش» از ابعاد هولناک حاکمیت استبداد سخن می‌گوید که در آن هزاران صخره، که نمادی است از هزاران جانباخته، از پیشانی هزاران قله فرو می‌افتند و آینه‌ها در خانه‌های هزاران و هزاران مردم در سوگ نشسته از پاییز فرزندان‌شان، سیاه می‌پوشند. وحشت چون دودی بدون آتش شهر را در هم می‌نورد و در هر خانه‌ای رسوخ می‌کند؛ هر گلوگاهی را می‌بندند و خنجر در سینه هر کسی می‌کند که فریادی از اعتراض سر دهد.

هزار صخره
از پیشانی هزار قله فرو افتاد
چراغ چشم‌ها شکست
و آیینه‌ها بر رف‌ها
سیاه پوشیدند
وحشت چون دودی بدون آتش
از دیدگان درها و دریچه‌ها
به درون خانه‌ها لغزید
و با دهان سیاهش شهر بلعیده شد
نمد در گلوگاه و خنجر
در استخوان قناری نهادند

اما شاعر زبان به دهان نمی‌گیرد و راز این همه شکستن چراغ چشم‌ها و این همه دود و این همه نمد و این همه خنجر را فاش می‌کند:

کشتند، کشتند
کشتند، عاشقان را کشتند
تا عشق بر درگاه انتظار بیوه بماند
و شب بی ستاره
میزبان مغموم شب‌کورهای شاد باشد

آری بار دیگر طغیان توده‌ها، این ارجمندترین نمایش هستی، در خون غرق شده و بار دیگر بار سنگینِ به دوش بردن امانت، بر عهده قهرمانان قرار گرفته است. قهرمانی می‌میرد تا بار دیگر خورشیدهای خاموش طالع شوند؛ برادری بر خاک می‌افتد تا باز برادرانی به پا ایستند:

سرانجام
مردی از خویش برون آمد
از دریایی تلخ و تنگ
مردی برآمد، پرندینه مردی
تا پیراهن بخت ما باشد
بر عریانی آرزوها و حسرت‌های ما
مردی برآمد، کوه‌واره مردی
تا دیواری باشد
بر یورش گزمگان
مردی برآمد، فروتن مردی
با چشمانی از آسمان و عسل
با موسیقی خنده‌هایش
با طلای موهایش بر پیشانی
با قامتش از بوریا و فولاد
حیف مردی نادره

از رنج خاسته، دانش آراسته
ریشه نور در جان آینه
و نهال رنگین کمان
در اشک شوق

باری بار دیگر این قهرمان با شمع لاغر جانش، درکوه‌های خاموش و دره‌های دلتنگ، شب‌چراغ راه شد تا در جاده‌های لغزان و کولاک دل‌آشفته دم‌سرد، مردمان راه خود را گم نکنند؛ چراکه از «من» خویش فراتر رفته بود و پروای جان و تن نداشت و جز درد وطن و آدمیت انسان دردی نداشت؛ و به همین خاطر است که شاعر از وطن، که گهواره سرودهای اوست و گورگاه عشق‌هایش، می‌خواهد که دامنش را پرچم پوشاننده تابوت این وطن‌دوست دوستدار همه خلق‌ها کند و دل خونین سرخ رنگ خلق را به احترام، چون دسته‌ای گل، بر پیکرش نثار کند:

از خویش برون آمده بود و
پروای جان و تن نداشت
جز درد وطن نداشت
...
وطن!
وطن کلمات من
گهواره سرودهای من!
گورگاه عشق‌های من
دامنت را

پرچم پوشاننده تابوت سردار ما کن
و دل غمگین ما را
چون دسته گلی بر آن بگذار!

«طلوعی با خورشیدهای خاموش»، آذر ۱۳۶۲



سیاوش کسرایی که خود شاعری کم‌نظیر در میهن رنج‌دیده اما استوار ماست، در اندوه شاعر بزرگ ترکیه و جهان، ناظم حکمت (۱۹۰۲–۱۹۶۳)، شعر «باور» را می‌سراید که بعدها در سوگ‌داشت هر جان‌باخته خلق خوانده می‌شود. ناظم شاعری میهن‌دوست بود و به جرم آن، سال‌های طولانی در میهنش که دشمنان خلق بر آن فرمان می‌راندند، زندانی شد. او از دست جلادان و بهره‌کشان میهن خود، به اتحاد شوروی پناه برد و در آنجا و در آغوش عشق همسری از اهالی شوروی ۱۳ سال آخر عمرش را با سرودن شعر در ستایش آزادی و عدالت گذراند. مرگ زودهنگام در ۶۱ سالگی او را از آفریدن در اوج خلاقیت، بازداشت. این است که سیاوش مرگ او را باور نمی‌کند.

باور نمی‌کند دل من مرگ خویش را
نه، نه من این یقین را باور نمی‌کنم
تا همدم من است نفس‌های زندگی
من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم.

اما شاعر در این شعر، تنها از ناظم نمی‌گوید؛ از همه جان باختگان، از مرگ همه کسانی شکوه می‌کند که زندگی آن‌ها را، تیغ جلاد یا فقر یا گرسنگی یا نژادپرستی یا ستم طبقاتی و... با بی رحمی قطع می‌کند. کم تر شعری را می‌توان در اشعار کسرایی یافت که همه انسانیت را دربرنگرفته باشد. اوی او همه بشریت است.

آخر چگونه گل خس و خاشاک می‌شود؟
آخر چگونه این همه رویای نونهال
نگشوده گل هنوز
ننشسته در بهار
می پژمرد به جان من و خاک می‌شود؟

در من چه وعده‌هاست
در من چه هجرهاست
در من چه دست‌ها به دعا مانده روز و شب
این‌ها چه می‌شود؟

...

باور کنم که عشق نهان می‌شود به گور
بی آنکه سرکشد گل عصیانی اش ز خاک
باور کنم که دل

روزی نمی‌تپد؟
نفرین بر این دروغ، دروغ هراسناک

اما شاعر پاد زهر مرگ را عشق می‌داند و این که همدیگر را، ای انسان‌ها دوست بداریم. دوست داشتن انسان‌ها و نه البته ستمگران و غارتگران در مقیاس ملی و جهانی، این است جوهر انترناسیونالیسم و وطن دوستی که در شعرهای سیاوش و ناظم موج می‌زند.

تا دوست داری‌ام
تا دوست دارمت
تا اشک ما به گونه هم می‌چکد ز مهر
تا هست در زمانه یکی جان دوستدار
کی مرگ می‌تواند
نام مرا بروبد از یاد روزگار؟
...

«باور»، به مناسبت مرگ ناظم حکمت، بدون تاریخ

وقتی خسرو گلسرخی شاعر را همراه هم‌رزم شجاعش کرامت دانشیان در تابستان ۱۳۵۳ به دادگاه آوردند و فیلم دادگاه را از سر خطای برآمده از خودبزرگ‌بینی حیرت‌آور در تلویزیون به نمایش درآوردند تا شاعری را که می‌گفت «یک با یک برابر نیست» و «باید که لوت تشنه/ میزبان خزر باشد .../ باید کویر فقیر/ از چشمه‌های شمالی بی‌نصیب نماند/» و «باید یکی شویم/ اینان هراس‌شان ز یگانگی ماست/...، از سکه بیاندازند و رسوا کنند، سیاوش او را پلنگی می‌بیند که با مهربانی به آشنا و رفیق و با خشم به بیگانه از درد و رنج زحمتکشان می‌نگرد و با آنکه خود می‌داند که به سوی مرگ می‌رود، در رویای خود، موهای پسرش را نوازش می‌کند آن هنگام که دست بر سبیل پرپشت خود می‌کشد.

وقتی که آمدی
بی آشتی پلنگ
وقتی که چشم‌های تو می‌گردید
با آشنا به مهربانی و بیگانه را به خشم
وقتی که استوار نشستی و پرغرور
همچون عقاب قله نظر دوخته به دور
انگشت تو به خواب سبیلت
وقتی دست می‌کشیدی در رویا
بر گیسوی داmون پسرت، تنها
...

کسرایی وقتی از غرش خسرو در برابر نارفیقان دورو؛ بوییدن عطر خوش وفای به عهد در میان رفیقان و از تصادم برق نگاه کرامت و خسرو و شیر بی‌بیشه‌ای که همانا خود گلسرخی است، سخن به میان آورد، یک باره تمام این عصیان آدمیت را



در رودی جاری می‌کند که صدها هزار غنچه ناسیراب، آب از آن می‌نوشند و رنگ سرخ خود را از لبان سرخ او وام می‌گیرند. باری خسرو و البته کرامت، یکباره در تمامی هستی جاری می‌شوند تا آذرپاد شرافت انسان شوند.

وقتی درآمد سخن ات شعر سرخ بود
صدها هزار غنچه ناسیراب
آب از کلام تو می خوردند
رنگ از لبان تو می بردند
...

«دیداری یک سویه»، به خسروگلسرخی، شاعر و نویسنده و دوست میهن پرست و شجاعش، کرامت دانشیان، اسفند ۱۳۵۲

سیاوش در شعر دیگری که آن را به آهنگساز شهیر یونان، میکیس تئودراکیس تقدیم کرده، از وطنش سخن می‌گوید که تاریخی بسیار مشترک با تاریخ یونان دارد. وقتی فیلم‌های «زد» و «حکومت نظامی»، که آهنگساز هر دو اثر میکیس تئودراکیس است، سال‌ها پیش در ایران به نمایش درآمدند و به جنایت‌ها و شرارت‌ها و البته مقاومت مردم یونان در برابر کودتای سرهنگان در سال ۱۹۶۷ پرداختند؛ مردم ایران، کودتای ۲۸ مرداد و پیامدهای وحشتناک آن را در آئینه این فیلم‌ها دیدند. سیاوش همانطور که از بخش پایان شعر برمی‌آید، قلب را تمثیلی از وطن می‌گیرد که زندان است، داغگاهی است برای شهیدان وطن که در تعبیر شقایق‌ها بازتاب یافته است.

قلب من زندان است
نقب در نقب، فروبسته به هم
غنچه‌ای ساخته از آهن سرخ
قلب من قفل بزرگی است ز خون

داغگاهی است دلم
غیرت آنجا مجروح
بی گناهی مصلوب
و شجاعت در آن سیلی خور
قتلگاهی است شقایق‌ها را

زخم‌ها را ورم آورده دلم
پای تا سر همه قلبم، قلبم
می‌تپم، می‌تابم، می‌توفم
ای گلابی کبود!



ای حباب تاریک!
چه هواها که به سر داری در این خفقان!

شاعر آزادی میهنش را در تمثیلی از آسمانی می‌یابد که در آن راه پرواز را نبسته‌اند، آفتابش درخشان است و کهکشانش حتی در شب، شطی روشن است. پس شاعر که سیاوش باشد و آهنگساز که تئودراکیس، از حجره تنگ میهن‌های در بند فریاد برمی آورند که: آه ای آزادی/ وطنم قلب من است/ قلب من زندانی است/

پشت دیوار دلم
آسمانی است چو نیلوفر سبز
بال پرواز در آن همهمه ساز
آفتابش خندان
کهکشانش شط روشن در شب
ای جدار عبث! ای یاوه حصار
من چه نزدیک و چه دورم از نور
همه شب بر می‌آید از این شب
صوت غمگین محبوسی از حجره تنگ:

آه ای آزادی
وطنم قلب من است
قلب من زندانی است

«شعر یونانی»، برای میکیس تئودراکیس، ۱۳۴۷

این پیوند دیالکتیکی میان وطن‌دوستی- در مفهوم دلبستگی به مردم زحمتکشی که میهن را کاشته‌اند، ساخته‌اند و به هنر و دانش آراسته‌اند و نفرت از استثمارکنندگان و ستمگرانی که به نفع خود، ستمدیدگان را سرکوب می‌کنند و میهن‌شان را در چمدان‌شان به هر سو می‌برند و به هر کس می‌فروشند و انترناسیونالیسم - در مفهوم دلبستگی به منافع همه زحمتکشان جهان، از هر نژاد و ملت و دین، و نفرت از همه غارتگران و جنگ‌طلبان جهان از هر رنگ و سرزمین و باور- را در بسیاری از شعرهای سیاوش کسرایی می‌توان نشان داد؛ اما شاید یکی از زیباترین و عمیق‌ترین این شعرها، «به سبز جاودان من» باشد. - که آن را هنرمند برجسته میهن ما همایون شجریان نیز به زیبایی خوانده است- در این شعر، شاعر دور از مرزهای میهن با وطن خود سخن می‌گوید:

وطن! وطن!
نظر فکن به من که من
به هر کجا، غریب وار،

که زیر آسمان دیگری غنوده ام،
همیشه با تو بوده ام
همیشه با تو بوده ام

شاعر از تبار خود، که تبار رنج و کار است و از رزم خود که آماج آن بهروزی میهن است سخن می‌گوید و یادآوری می‌کند که اگر امروز دور از میهن است، چمدانش را برنداشته تا ماوایی گرم و راحت گزینند؛ بلکه به‌ناچار از میهن خویش دور افتاده است:

اگر که حال پرسی‌ام
تو نیک می‌شناسی‌ام . . .
تنم ز رنج، عطر و بو گرفته است
رخم به سیلی زمانه خو گرفته است
اگرچه در نگاه اعتنای کس نبوده‌ام
یکی ز چهره‌های بی‌شمار توده‌ام
. . .
در آن میان که جز خطر نبود
مرا به تخته پاره‌ها نظر نبود
نبودم از کسان که رنگ و آب،
دل ربودشان به گودهای هول
بسی صدف گشوده ام
گهر ز کام مرگ در ربوده ام
بدان امید تا که تو
دهان و دست را رها کنی
دری ز عشق
بر بهشت این زمین دل فسرده واکنی

به بند مانده ام
شکنجه دیده ام،
سپیده، هر سپیده جان سپرده‌ام
هزار تهمت و دروغ و ناروا شنوده‌ام

شاعر که زخمی سهمناک برداشته باز هم عشق و مهر عمیق خود را به میهنش ابراز می‌کند:

کنون اگر ز خنجری میان کتف خسته‌ام
اگر که ایستاده‌ام
و یا ز پا فتاده‌ام
برای تو، به راه تو شکسته‌ام
اگر میان سنگ‌های آسیا
چو دانه‌های سوده‌ام
ولی هنوز گندمم
غذا و قوت مردمم
همانم آن یگانه‌ای که بوده‌ام.

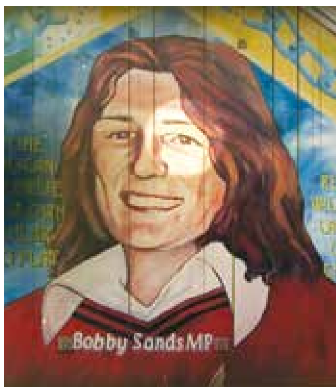
اما شاعر که انترناسیونالیست است، رو به میهن رنجور یادآور می‌شود که چراغ رزم خاموش نشده و مبارزه او و دیگر هم‌نوردان اینک نه در سرزمین خود، بل در سرزمین دیگری- بخشی از میهن بزرگ که زمین خوانده می‌شود- به میوه نشسته است و چه باک! که پیروزی زحمتکشان و پیروزی عدالت و آزادی در هر سوی جهان، بنیاد و اساس کار است. گر چه آن ترنم دلربا در میهن شاعر شنیده نمی‌شود اما شاعر در سرودن آن زیباترین ترانه جهان که در

ستایش آزادی کار از بند سرمایه است،
سهیم بوده است، باری سهیم بوده است و
این سهیم بودن است که میزان شأن آدمی را
با آن می‌سنجد.

سپاه عشق در پی است
شرار و شور کارساز با وی است
دریچه‌های قلب باز کن
سرود شب شکاف آن ز چارسوی این جهان
کنون به گوش می‌رسد
من این سرود ناشنیده را
به خون خود سروده ام.

«به سبز جاودان من»، بهمن ۱۳۶۲

پیوند وطن و جهان، گاه در شعر سیاوش، به یگانگی، به یکی شدن، به انسان در معنای عام، فرا می‌روید. در آن، دیگر نه «من» هست و نه «تو»، نه اینجا و نه آنجا، نه رنگ هست، نه نژاد؛ نه دین هست نه باور؛ تنها و تنها انسان است، انسان. این جاست که شعر او بر فراز هستی و بر فراز زمان می‌گذرد و جاودانه می‌شود؛ شاعر می‌میرد و شعرش را همگان بر جان و زبان خویش جاری می‌کنند. شاعر شعر، هرکسی می‌شود که آن را می‌خواند. این حس ابدیت و جاودانگی شعر را هم می‌توان در «روایتی دیگر» خواند که برای کبوترکی به نام گیتا علیشاهی سروده شده که تنها ۲۰ سال داشت



و در یک گره‌خوردگی هولناک، آن هنگام که جدال نه در میان دشمن و خلق که در میان خلق افتاد، در حالی که در آرزوی بهروزی فرودستان می‌سوخت و می‌رفت تا برای آنها و آنهایی همانند آنها، بکوشد و برزمد، خونش در خیابان چون کبوترکی جاری شد؛ تا خون بی‌حساب از تن خلق نریزد؛ و هم در شعر «شهادت شمع» که برای دلاور مردی سروده شده، زاده ایرلند به نام بابی سندز؛ هم او که در سال ۱۹۸۱ در زندان استعمار پیر انگلستان پس از ۶۶ روز اعتصاب غذا قطره قطره مرد تا شب جمع را به سحر آورد. اما جلاد خون‌آشام سرمایه که این بار در هیبت درنده‌ای به نام مارگات تاچر ظاهر شده بود؛ این خواست طبیعی او را نپذیرفت که بابی ساندز یک زندانی سیاسی است. بابی ۲۷ ساله اما با جان باختن قطره قطره خود، به انسان آموخت که آنگاه که سخن از آزادگی است نباید تردید کرد زیرا این جا

فقط نبودن است که بودن است.

دارم روایتی کهن از خسته خاطری
شوریده شاعری
«کاندر جدال‌ها که گاه درافتد میان خلق؛
تا شعله‌های فتنه نخیزد
تا خون بی‌حساب نریزد
تجویز می‌کنند به امید عافیت
ذبح کبوتری»

اینک، من آن کبوترم
ای تیغ تشنگان!
خونم حلالتان که بریزید و بس شود
کشتار بی‌امان

«روایتی دیگر»، به یادگیتا علیشاهی، مهر ۱۳۶۱

قطره قطره مردن
و شب جمع را به سحر آوردن
روشنانه زیستن
خاموشانه مردن
مردن با لبخند
و پایان بخشیدن به دود تردیدی تاریخی
بودن یا نبودن

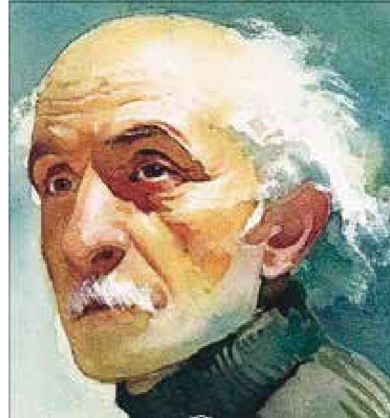
«شهادت شمع»، به شاعر و کارگر مبارز مردم ایرلند، بابی ساندز، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰

شعر سیاوش کسرایی خروش بلند دلاوران فرهیخته و فرزانه میهن ماست که وطن‌دوستی در مکتب شریف آنها نه تنها با بهبودخواهی برای خلق‌های دیگر جهان تضادی ندارد، بلکه از پیوندی سرشتین برخوردار است.

«آدمیت انسان» نقطه پیوند وطن‌دوستی است با انترناسیونالیسم. بدون انترناسیونالیسم، وطن‌دوستی به شوونیسمی ویرانگر و جنگ‌سالار می‌انجامد و بدون وطن‌دوستی، انترناسیونالیسم در سراشیب جهان‌وطنی و خدمتگزاری چاکرمآبانه در پای خدایان ثروت و قدرت در می‌غلطد.

و این «آدمیت انسان» در صلح دوستی و نفرت از جنگ، در برابری‌خواهی و عدالت‌گستری و بیزاری از شکاف هولناک طبقاتی، نژادی، ملی و جنسیتی، در آزادی‌خواهی و روی برگردانی از استبداد و قلدری و تک‌سالاری و سرانجام در فروتنی راستین و پس راندن مغرورانه نخوت و تکبر ارباب‌منشانه در مقیاس کل بشریت است که بازتاب و معنا می یابد.

فهرست



سخنی درباره

«قصهٔ رنگِ پریده، خونِ سرد»

سروده نیما یوشیج

شهنام دادگستر

«من شاعر مردمی دگر هستم
وز بین همه دگر، دگرسانم
من آتش جَسته از تنَ قرنم
بیرون شده از دل کهستانم.»

«امسال، ۱۳۹۹ خورشیدی، پایان یک سده است؛ یک قرن بسیار پرالتهاب، سرشار از دگرگونی، با انبوهی از حوادث رنج‌خیز و آکنده از شادی‌های فراوان، از دستاوردهای بزرگ چشمگیر جامعهٔ بشری و به‌ویژه برای میهن ما که پس از سپری شدن مشروطه، آمادهٔ تحولات تازه بود؛ در همهٔ زمینه‌های علمی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری.

درست یک قرن پیش، در واپسین ماه از واپسین سال سدهٔ سیزدهم خورشیدی؛ یعنی اسفند (حوت) ۱۲۹۹، یک اتفاق بسیار مهم در ایران روی‌داد، اتفاقی که پیشبرد یا سرکوب اهداف بلند جنبش مشروطیت را در دل خود پنهان داشت و آن، کودتای مشترک رضاخان و سید ضیا طباطبایی، در هنگام پادشاهی ازهم‌گسستهٔ احمد شاه قاجار بود.

فارغ از این که کودتای یادشده، چه وجهی داشت و به لحاظ سیاسی، نظامی و مسایل دیگر چه پیامدهایی، خوب یا بد، برای کشور ایران داشت - و من نه توان علمی و نه تمایل دارم که در این جا به آن بپردازم - هم‌زمان با آن - در همان ماه و همان سال- رخداد دیگری هم بود که شاید در آغاز به چشم نمی‌آمد؛ اما از نظر فرهنگی، بی‌گمان تکانه‌ای بزرگ بود به تنهٔ خمود و خستهٔ شعر فارسی و شاید هم ادبیات فارسی که بسیاری آن را درنیافتند و شاید هم به‌گونه‌ای دیگر دریافتند. این اتفاق تکانه‌وار، تولد یک شاعر بزرگ، نواندیش و به بیان خودش «دگرسان» بود؛ با شعری که در آغاز، چندان هم متفاوت جلوه نمی‌کرد.

آری، در این زمان، نخستین بار، علی اسفندیاری، فرزندی از کوهستان‌های البرز، از روستایی به نام «یوش» با یک مثنوی دویست و پنجاه بیتی به نام «قصهٔ رنگ پریده، خون سرد» که به نوعی حسبِ حال شاعر و شناخت‌نامه و بیانیهٔ او برای حضور در پهنهٔ گستردهٔ شعر فارسی است، خود را معرفی می‌کند و اندک اندک با نام «نیما یوشیج» نام‌بُردار می‌شود. او این شعر را اندکی بعد، در ۱۳۰۰، منتشر می‌کند و خاموش می‌گوید اولین بار مرا خواهید خواند و خواهید شناخت و این گونه است که پس از سال‌ها تلاش شاعران دیگر پیش از نیما - بهار، لاهوتی، میرزاده، دهخدا، رفعت، نسیم شمال و...- جدی‌ترین نشانه‌های پدید آمدن زبان و خیال و تصویر دیگر در سرودن شعر، آشکار می‌شود.

این مثنوی، از دیدگاه اندیشه و زیبایی‌شناسی و به‌ویژه شجاعت در شیوهٔ بیان، بسیار جالب؛ بلکه شگفت‌انگیز است؛ از آن جهت که جوانی ۲۳ ساله، آن را سروده است و این نکته، پاسخی است درست و سزاوار و شاید هم دندان‌شکن، به همهٔ کسانی که به شیوه‌ها و ترفندها و بهانه‌های: ملی/غیرملی، اخلاقی/غیراخلاقی، فلسفی/غیرفلسفی و.... همهٔ افتخارات‌شان این است که در این صد سال، پیوسته، پرچم دشمنی با نیما و شعر او را برافراشته‌اند و به هر دستاویز، درکوبیدن و نکوهش او کوشیده‌اند؛ تا آنجا که گفته‌اند که نیما این شعرها را تحت‌تأثیر زبان فرانسه و شاعران فرانسوی زبان، سروده است و سبک و قالب آنها را گرفته و....

حتی با فرض درست بودن این ادعای مغرضانه و پوچ، باز هم، برجستگی کار نیما بیشتر می‌شود و بر این پایه، به راستی باید تندیسی زرین از این جوان ساخت که در بیست و سه سالگی، آن قدر از ادبیات اروپایی خوانده است و بر آن آگاهی دارد که می‌تواند شعری این‌چنین بسراید؛ اما این افتخارهم نصیب آنان باد که جز ننگ دروغ و کینه‌ورزی، بر پیشانی نخواهند داشت.

هرکس که اندکی با ادبیات و شعر فارسی آشنا باشد، خواهد دید که این سروده (قصهٔ رنگ...)، به تمام معنی، رنگ و بوی فارسی دارد، روح ایرانی در آن آشکار است؛ جز آن که اندیشه‌ها و ایماژهای نوتر و زنده‌تر را به چشمهٔ شعر فارسی می‌ریزد و آن را لبریزتر و درخشنده‌تر می‌سازد. این سروده، دایرهٔ واژگانی گسترده دارد؛ حتی واژه‌های کهن می‌بینیم که به درستی در جای خود نشسته‌اند. یکی دیگر از نشانه‌های توانایی شاعر، کاربرد مواردی از دستور تاریخی زبان فارسی، به‌ویژه سبک خراسانی در این شعر است که بدون

آزار خواننده و یا دشوارکردن شعر، در جای جای آن دیده می‌شود و علاقه‌مندان شعر فارسی می‌دانند که این امر ممکن نیست مگر با مطالعهٔ فراوان آثار شاعران و حتی نویسندگان برجستهٔ ایران. افزون بر این‌ها، در این سروده، تقریباً در هیچ بیت اختلال و نارسایی وزن دیده نمی‌شود و در اندک بیت‌ها، با دشواری و ریزبینی به عیوب قافیه برمی‌خوریم که این موضوع، حتی در شعر بزرگان هم یافتنی است و هیچ‌یک از این‌ها، دلیل نفی ارزش شعر نیست.

این سرودهٔ بلند، از هماهنگی، سازواری و پختگی زبانی و تصویری برخوردار است؛ مانند تابلویی است که از آغاز تا پایان آن، سنجیده و حساب شده‌است و خواننده و شنونده را به آن جایگاهی که بایسته است، می‌رساند و فراتر از همهٔ این‌ها، اندیشهٔ پخته و قوام یافتهٔ این جوان کوهستانی است که نرمی و سختی را درهم آمیخته؛ خواه، به هر دلیل، با او همراه باشیم، خواه همراه نباشیم.

وزن این شعر هم، از شناخته‌شده‌ترین و شاید جدی‌ترین وزن‌های شعر کهن (کلاسیک) فارسی است: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن = بحر هزج مسدّس؛ یعنی، وزن آثاری فاخر چون منطق‌الطیر و مثنوی معنوی؛ وزنی که از حیث موسیقایی، زیبا و گوش‌نواز است و معمولاً در بیان اندیشه‌های عرفانی و فلسفی به‌کار می‌رود. در این شعر، اگر دقیق خوانده شود، به‌جد، ردّپای برخی از شاعران پیشین را می‌بینیم که نیما، آگاهانه از آنان «اقتفا»، «اقتباس» و حتی به‌ندرت، «تضمین» کرده‌است.

همهٔ آن‌چه گفته شد، در حقیقت، گویای آن است که با این شعر، نیما آفریده می‌شود، زاده می‌شود و شعر فارسی، راهی تازه می‌یابد. گرچه این سروده، از لحاظ فرم و قالب ظاهر، هنوز شعر کهن و کلاسیک است (مثنوی)، دشمنان نواندیشی، به‌درستی، در این شعر، اندیشه‌های نو و دگرسان را دیده بودند و از همین رو، از همان آغاز به مخالفت و ستیز پرداختند و در این راه از هیچ رفتاری فروگذار نکردند.

به گمان من، عنوان شعر نیز بسیار اندیشه‌برانگیز و قابل توجه است: «قصهٔ رنگِ پریده، خونِ سرد»، شاید به‌گونه‌ای دربردارندهٔ یأس و اندوه جوانی است کوهستانی، پرشور، نوجو و با آرمان‌های بلند که در شهر مدرن هم نشانی از آنها نمی‌یابد و شاید هم خواننده گمان کند که نیما سنت‌گرا و ستیزه‌جو با مدرنیسم است و از شهر و شهریان، گریزان؛ اما در پس این ظاهر بیرونی و پوستهٔ رویی، عناصر و بن‌مایه‌های تازه و نواندیشانهٔ اخلاقی و سرشتی

بشر، به جد، مطرح است و بی‌گمان بیش و پیش از هر شاعر و هنرمند و اندیشمند معاصر ایرانی، نیما، برای انسان امروزی دغدغه داشت.

نیما، در ادامهٔ راه، تقریباً تا چهل سال پس از این شعر (دقیقاً سی‌ونه سال) بسیار سرود و زبان و سبک خود را یافت و گنجینه‌ای بزرگ و گرانبها برای ما به یادگار گذاشت که به باور من، با آن‌که دربارهٔ او و آثارش- از جمله این منظومه- نوشته‌ها و گفته‌های فراوانی پدید آمده، هنوز بسیاری از گوشه‌های آن ناشناخته و ناگفته مانده است و به فرجام رساندن این بار گران بر دوش اکنونیان است تا با شکافتن این سروده‌ها، رهاوردی هنرمندانه و خردورزانه را برای آیندگان، ارمغان ببریم.

تلاش من برای بازخوانی این شعر و شاید اشعار دیگر در آینده، برای این است که باور دارم نخست باید کوشید تا با خوانش درست و نزدیک به اصل، فهم اشعار نیما را آسان‌تر و نسل تازه و کنجکاو را با هسته‌های بنیادین اندیشه و خیال و زبان نیما، آشنا کرد؛ باشد که از چراغ او، راه آینده، روشن‌تر و برای پیمودن این راه دراز، توشه‌ای شایسته و گوارا فراهم گردد.

آرزو دارم که این روش، جاری گردد و دیگران نیز برای خوانش شعر نیما، دور از هرگونه تفسیر و گمانه‌پردازی‌های شخصی، دست به کار شوند؛ آن‌هم در روزگاری که در کتاب‌های درسی، اندک آثار او نیز حذف می‌شود.

با سپاس از شکیبایی‌تان. تهران، دی ۱۳۹۹

شعر «قصه رنگ پریده، خون سرد» با صدای شهنام دادگستر را در لینک زیر گوش کنید

https://soundcloud.com/danesh-omid/khune-sard

تلاش من برای بازخوانی این شعر و شاید اشعار دیگر در آینده، برای این است که باور دارم نخست باید کوشید تا با خوانش درست و نزدیک به اصل، فهم اشعار نیما را آسان‌تر و نسل تازه و کنجکاو را با هسته‌های بنیادین اندیشه و خیال و زبان نیما، آشنا کرد؛ باشد که از چراغ او، راه آینده، روشن‌تر و برای پیمودن این راه دراز، توشه‌ای شایسته و گوارا فراهم گردد.



بتهوون و سمفونی نهم

نوشته جنی فارل

مترجم: ناهید صفایی

بتهوون، همچون معدودی از دیگر آهنگسازان، میل به آزادی،یعنی آرزوی دموکراتیک همهٔ انسان‌ها را بیان می‌کند. موسیقی او تداوم انقلاب فرانسه از طریق هنراست؛ سمفونی نهم او سرود آرمان‌شهر نوع بشر است.

سمفونی نهم بتهوون

سمفونی نهم در سال ۱۸۲۳ ساخته شد، اما بتهوون از دوران جوانی‌اش برای تبدیل «چکامهٔ شادی» شیلر به موسیقی برنامه‌ریزی کرده بود. شعر شیلر که بیان حال‌وهوای انقلاب‌ها بود، به طرز فکر بتهوون که در تمام عمرش به آن وفادار ماند نزدیک بود.

سال‌ها پس از نوشتن سمفونی هشتم، بارها پیش آمده بود که وی به خاطر تحولات سیاسی ظالمانه و ارتجاعی پس از کنگرهٔ وین و همچنین ناملایمات شخصی به‌شدت ناامید شود. ولی سال‌هایی هم پیش می‌آمدند که تاریخ بشر شاهد مقاومت‌هایی در برابر نیروهای ارتجاع بود، سال‌هایی که ایده‌های انقلابی که طبقهٔ متوسط و بالا به آن خیانت کرده بودند، دوباره جان می‌گرفتند.

سمفونی نهم نماد مبارزهٔ قدرتمندانه در شب‌های تیره‌ای بود که به روشنایی فردای روشن می‌رسید، پیروزی بر ارتجاع، مبارزه‌ای که بتهوون تمام زندگی و کارش را وقف آن کرده بود. غالباً سمفونی نهم به این شکل توصیف می‌شود: مبارزهٔ روشنایی خیره‌کننده برعلیه تیرگی ناچیز. بخش پایانی سمفونی نهم، پیش‌بینی پیروزی این ایده و شادمانی برای پیروزی این ایده‌آل انسانی است: جامعهٔ در پیش رویی که در آن آزادی، برابری و رفاقت در سراسر جهان تحقق می‌پذیرد، جهانی که در آن شادی نیروی برتر است.

سمفونی نهم نماد مبارزهٔ قدرتمندانه در شب‌های تیره‌ای بود که به روشنایی فردای روشن می‌رسید، پیروزی بر ارتجاع، مبارزه‌ای که بتهوون تمام زندگی و کارش را وقف آن کرده بود. غالباً سمفونی نهم به این شکل توصیف می‌شود: مبارزهٔ روشنایی خیره‌کننده برعلیه تیرگی ناچیز.

اولین مومان، نبرد بزرگی را به تصویرمی‌کشد، مقاومت قهرمانانه علیه شرایط نامطلوب. بتهوون موضع ارتجاعی مترنیخ را چنین توصیف می‌کند: آشفتگی، هرج‌ومرج و نومیدی که در آن بسر می‌بریم. این مومان با میزان‌های غمگین آغازین اجرامی‌شود، و رِمینور ملودی اول، آکنده از نومیدی است. تم قهرمانانه با قدرت تمام درسی‌بِمُل ماژور با اولین مقدمات ملودی شاد نمایان می‌شود. این تضاد بین مینور و ماژور نمایانگر دو حریف اصلی این سمفونی است.

درانتهای این مومان، هنوز مبارزه پایان نیافته است، یأس ونومیدی به چالش کشیده می‌شوند ولی از بین نمی‌روند.

مارش عزا در رِمینور، این مومان را به پایانی تیره می‌برد، اما با مبارزه طلبی و باور به پیروزی، با بن‌مایهٔ قهرمانانه‌ای که با هم‌صدایی نواخته می‌شود به پایان می‌رسد.

مومان دوم با رِمینور آغازمی‌شود ولی با فاماژور به جنبشی شادمانه فرا می‌روید. کل ارکستر، گویی برای یک دست‌افشانی تاثیرگذارمی‌نوازد. این چکیده، احساس هیاهویی شلوغ را افزایش می‌دهد. قطعهٔ آخر آهنگ، مومان‌های زنده را پی می‌گیرد. اوبوا و کلارینت، تم شادی را می‌نوازند، یادآور موسیقی فولک اسلاوی. این ملودی قوی فولک، شادی مردم، وارد دنیای خالی از شادی مومان نخستین شده است، با حرکت پایانی درخشان و خوش بینانه در رِمینور.

مومان سوم با مومان دوم که با آهنگی آرام و دلپذیر در فرایند زندگی مشارکت دارد در تضاد است. جلوهٔ رؤیایی اشتیاق برای شادمانی و صلح. اولین ویولن‌ها دارای تم اصلی روح نوازی‌اند، تغییرات آنها، این مومان را به‌شدت تند می‌کنند. ناگهان هیاهویی سیگنال‌مانند، نوید پیروزی می‌دهد و رؤیاها تحقق می‌یابند. ملودی به سمت بالا نوسان می‌یابد و چشم‌انداز باشکوهی از دنیایی که مشتاق آن هستیم ارائه می‌دهد، چشم‌اندازی

از صلح و شادمانی. موومان پایانی که اوج موومان‌هاست زندگی در میان جمع، در شادی، در صلح را برمی‌انگیزد، دیدگاهی آرمان شهری. بتهوون برای نخستین بار در موسیقی سمفونیک ساز و آواز را درهم می‌آمیزد تا این ایده‌آل‌های انقلابی را که از طریق مبارزه، به کمک آواز انسان به دست آمده‌اند بیان کند.

در ابتدای موومان پایانی، بتهوون زمینه‌ای را بررسی می‌کند که به ناگزیر باید طی شود تا به این دید آرمان شهری برسد، سرزمین شادی و آزادی که به دشواری به چنگ آمده است. این فریاد توفانی ناهماهنگ در رمینور، یادآور آغاز تیرهٔ موومان اول است. نه این تم نشاط برانگیز و بی‌قرار، و نه ملودی رؤیایی آهنگ آهستهٔ موومان سوم، هنوز منبع شادی حقیقی نیستند. بتهوون زمینه را از نظر موسیقایی چنان آماده می‌کند تا سازهای زهی مظهر قهرمان، آرام آرام، تم‌های اصلی سه موومان قبلی را رد کنند تا سرانجام، تم «سرود شادی» و همراه با آن، انسانیت در سطح جهان را در بر بگیرد.

این ملودی ساده، به لحن عامیانه است. لحنی که اجتماع انسانی را توصیف می‌کند، جامعهٔ انسانی که موفق شده است فتح نمایانی کند، همان‌طور که در شعر شیللر آمده است، و کسانی که فراخوانده شده‌اند تا دنیا را از حالت یأس و نومیدی رها کنند و جهانی سرشار از صلح، شادی و آزادی برای همه بیافرینند. با این که اکنون بتهوون آواز رسای شادی را می‌خواند ولی هنوز در قلمرو موسیقی بدون کلام هستیم.

در موومان بسیار سرزندهٔ ارکستری است که ما مارش پیروزمندانهٔ تم شادمانی را می‌شنویم. ابتدا ویولن بزرگ و ویولن سل، ملودی غالب را همراه با صداهای کنترپوان باس و باسون تشکیل می‌دهند. آنگاه تم شادمانه با صداهای کر و ابزار چندگانهٔ موسیقی تا مارش پیروزی، کل ارکستر اوج می‌گیرد. مکثی ناگهانی، حس تردید حاکم می‌شود. فریاد وحشت تهدید می‌کند که همه چیز را در نومیدی غوطه‌ور می‌کند. اکنون صدای باریتون، صدای انسانیت، وارد می‌شود.

مارش برجسته می‌شود و به توفانی عظیم فرا می‌روید. حتا شادی جامعهٔ بشری نیز از

بتهوون برای نخستین بار در موسیقی سمفونیک ساز و آواز را درهم می‌آمیزد تا این ایده‌آل‌های انقلابی را که از طریق مبارزه، به کمک آواز انسان به دست آمده‌اند بیان کند.

طریق مبارزه است که می‌تواند به دست آید. این دو، صلح و شادمانی از هم جدایی ناپذیرند. کُر با ملودی شادمانه، با شکوه و عظمت ارکستر اصلی پیروز می‌شود. جامعهٔ بشری مورد تأکید قرارمی‌گیرد. بتهوون «نسیم آرام» صلح را می‌خواند که در زیبایی تک‌وارتت می‌درخشد. بخش پایانی، غرش‌کنان با واریاسیون‌های ملودی شاد، این سمفونی قدرتمند را به پایان می‌رساند.

در سال ۲۰۱۷ که سفری به سوریه داشتیم، از دبستان چند فرقه در حُمس بازدید کردیم. گروه‌های انتحاری سی کودک و مادرها و پدرهای بسیاری‌شان را قتل‌عام کرده بودند. در اینجا دختران جوانی از ما استقبال کردند که سمفونی نهم «ای انسان‌ها» را به عربی برایمان خواندند.

اتحادیه اروپا در سال **۱۹۸۵** سرود «ای انسان‌ها» را به عنوان سرود رسمی خود پذیرفت، با وجود این، تحریم‌های بسیار شدید اتحادیه اروپا باعث شده مردم سوریه به دشواری بتوانند به مواد غذایی، سوخت و امکانات بهداشتی دسترسی پیدا کنند. چنین اقداماتی با پیام انسانی بتهوون در تضاد قرار دارند.

ای انسان‌ها، در زندگی باشید با هم مهربان
کنید با هم برابری در هر کیش و هر زبان
ای انسان‌ها گرد هم آیید، نغمه سرائید در بر هم
با نغمه یگانگی بیفکنید دیو غم
با نیروی عزم و اراده، آماده همه بهر فردا
سرود زندگانی را خوانید با هم یک‌صدا

سمفونی شماره ۹ بتهوون – موومان چهارم – سرود شادی در لینک زیر:

https://www.youtube.com/watch?v=hBL44sgHV_M



لب ایوان، زیر برق آفتاب نشسته بودند. بفرینه[1] به سینهٔ مادر تکیه داده بود. زن او را محکم در میان زانوان خود گرفته بود. موهای طلایی بفرینه، در زیر دندانه‌های شانه، نرم و صاف بر پوست مهتابی گردن و دوشش پاشیده می‌شد. با هر شانه، موها پیاله پیاله روی هم چین می خوردند:

«آی گوشم! گوشم را کندی»

«چه شد؟ لابد گوش تو از کاغذ است. اگر گوش آدم با شانه کردن کنده می‌شد، الان توی دنیا هیچ‌کس گوش نداشت.»

بفرینه، تند به گوش خود دست کشید. نوک انگشتان خود را با دقت نگاه کرد تا مطمئن بشود که گوشش خون آمده یا نه.

مادر به شوخی گفت:

«هَی هَی، هَی هَی. گوش‌ات افتاده و تو خبر نداری. باید امروز بروم سراغ مامو مقدور و یک گوش بزغاله برات بخرم.»

پسرکی در روی زمین خاکی ایوان، زیر خود را خیس کرده بود و داشت انگشت انگشت از گِل زیر خود می خورد. زن به پسرک رو کرد:

«آهای یوسفه[2] ... اخه ... اخه ... ای تف به کار و کردارت! ببین چه ملچ و ملچی راه انداخته. مثل این که باقلوای تنوری می‌خورد بدبخت.»

حبابی روی یکی از سوراخ‌های بینی پسرک، هی بزرگ و هی کوچک می‌شد. یوسف با کونه خیزه، خود را به مادر رساند. بفرینه خود را از قید دو زانوی مادر بیرون کشید. زن با گوشهٔ پیرهن، دماغ بچه را گرفت. انگشت در دهن بچه گردانید و تکه‌ای گِل بیرون آورد. حباب، روی گل بوتهٔ سرخ پیرهنش سرید و آرام آرام کوچک شد تا به هیچ رسید. زن به اتاق رفت. از گوشه‌ای تاریک، چادر کهنه‌ای برداشت. آن را روی زمین پهن کرد. یوسف را در چادر پیچید. بفرینه به مادر نزدیک شد و پشت به او ایستاد. زن بچه را به پشت او بست:

«اگر خیلی بی‌طاقتی کرد بازش کن. حواست باشد به زمینَش نزنی! مواظب مرغ و جوجه‌ها باش. به سوراخ سُنبهٔ مار و مور انگشت نکنی! چیز ناجوری برنداری بخوری. برای ناهارت از زلاتهٔ[3] دیشب کمی مانده، ظهر با نان بخور. نان خشک و قند در طاقچه گذاشته‌ام. هر وقت یوسفه گرسنه‌اش شد، بکوب، خمیر کن و به او بده. نگذار پخشه[4] روی دماغ و دهنش بنشیند.»

هم چنان که سفارش می‌کرد، نان پیچه را برداشت. به سوی دیوار کاه‌گلی رفت و با خود گفت:

«این دووانه[5] و این هم تَه ورداس[6]»

آنها را از بیخ دیوار گرفت و به کمر بست. کلاف طنابی را که کنار پله افتاده بود، برداشت و به دوش انداخت. هنوز پایش را روی پله نگذاشته بود که بَفرینه با یک تکان، یوسف را روی گُردهٔ خود جا گیر کرد. دست روی دامن مالید و از جیبش نامهٔ مچاله شده‌ای بیرون آورد. چند خط از نامه را که در اثر مالیدن انگشت محو شده بود، به مادرش نشان داد. گردن کج کرد. خجولانه و با التماس گفت:

«ننه باز هم برایم می خوانی؟»

زن برگشت. لب‌هایش به لبخند کم رنگی باز شد. نامه را از دختر گرفت. به چهرهٔ پریده رنگ او خیره شد:

«دارد دیر می شود. دو روز است که این نامه آمده و من هزار بار آن را برای تو خوانده‌ام. به خدا خسته شدم.»

ناگهان دلش سوخت. دستی به موهای بفرینه کشید:

«امروز دختر خوبی باش هر چه به تو گفتم انجام بده تا دم غروب که از بیشه آمدم

باز هم آن را برات بخوانم.»

بفرینه سرش را به شکم مادر تکیه داد و آرام پیرهنش را بوسید. نامه را قاپید و در جیب گذاشت. دو دست را از پشت، زیر نشیمنگاه بچه قفل کرد. بچه که حس می‌کرد مادرش می‌خواهد دور بشود، لب ورچید و به سوی مادر چرخید، اما بفرینه چند بار به هوا پرید. بچه به خنده افتاد. بفرینه به پایین حیاط دوید و درکنار لانهٔ مرغ و جوجه‌ها نشست.

مادر، توی کوچه، قهقهٔ خندهٔ بچه را شنید و دلش آرام گرفت.

***

زن به دامنهٔ تپه رسید. نخ کیسهٔ دوغ، مچش را آزار می‌داد. آن را بازکرد و به دست دیگر داد. طناب را روی پشت جابه‌جا کرد. به راه پیچ در پیچی که از نوک تپه به پایین می‌آمد و پهن می‌شد، چشم دوخت. مردی در تقلای پایین سراندن توده‌ای هیزم در راه مارپیچی بود. گاه تودهٔ هیزم مرد را به دنبال خود می‌کشید و او را از خط مارپیچی خارج می‌کرد. غبار غلیظی در پی او به هوا می‌رفت و مرد را برای چند لحظه در خود می‌پوشاند.

مامو مقدور چوپان، چندگام دورتر ازگله، با بیلکانش، ریشه‌ای خوردنی را از دل خاک بیرون می‌کشید و آواز غریبانه‌ای می‌خواند:

«باگاو آهن غم، زمین غم را شخم زدم.
و درآن دانهٔ غم پاشیدم.
حاصلم غم بود. آن را با داس غم دروکردم.
دانه‌های غم را به آسیاب غم بردم.
آرد غم را با آب غم خمیرکردم.
و در تنور غم پختم.
نان غم را بر سفره ی غم گذاشتم.
همسفره‌ام غم بود.
درکنارش نشستم و با غم خوردم[۷]»

«سلام و علیکم مامو مقدورا!»

پیرمرد کمر راست کرد و گردن چرخاند:

«سلام و علیکم و علیکم سلام، سلیمه خانم. چه خبر از حه مه[8]؟»

«نامه‌اش دو سه روز پیش آمده، نوشته تا چند روز دیگر مرخصی می‌گیرد و می‌آید که سری به ما بزند.»

«پناهش به خدا. به خیر و سلامت بیاید ایشالا.»

«سلامت باشی ماموو. خدا تو را هَی پیر و هَی جوان بکند.»

سلیمه به درخت بلوط پای تپه رسید. کلاغی بر درخت نشست و سه بار قار زد. سلیمه به کلاغ گفت:

«خیر خه‌وه‌ر[9] ... خیر خه‌وه‌ر... خیر خه‌وه‌ر.»

انگشت اشاره‌اش را قلاب کرد و عرق ابروها را گرفت. پشت خم کرد و پا بر راه مارپیچی گذاشت. در نیمهٔ راه به مردی که بار هیزمش را پایین می‌آورد، رسید. همسایه را شناخت:

«مانده نباشی خالو مولود.»

«ساق و سلامت باشی خواهرم. چه ناوقت آمده ای!»

سلیمه نفس تازه کرد:

«زن بچه‌دار نصفش مال خودش نیست خالو. تا بچه‌ها را رو به راه کردم، نیمه روز شد.»

مرد گفت: «خب، خوبی‌اش این جاست که در روز بهاره هرکس به آرزویش می‌رسد. هر چه بخواهی روزگار دراز است.»

به بالای تپه به نقطه‌ای دور اشاره کرد:

«مواظب بیشه باش. جانورها از غرش میگ و میراژ... به وحشت افتاده‌اند و ناغافل حمله می‌کنند.»

«مواظبم خالو. آدم لُخت و پَتی، پهلوانِ خداست. خودم کم تر از آن ها نیستم.»

***

بهار، همه جا نشسته بود. باد بوی تلخ شکوفهٔ بادام کوهی می‌آورد. سلیمه خسته بود. داس را چپ و راست به شاخه‌ها فرود می‌آورد و عرق می ریخت. صورتش

گُل انداخته بود و به زیبایی و ظرافت نانی نازک، شده بود. از ظهر خیلی گذشته بود. تکیه بر کُنده‌ای داد. خواست بند کیسهٔ دوغ را باز کند که غُرشی بیشه را لرزاند. چند شکوفه از درخت بادام کوهی پر پر زد و روی زمین ریخت. سلیمه هراسان از جا پرید. سه هواپیما اوج می‌گرفتند. در پس تپه‌ای غبار انفجاری در هوا پهن می‌شد. باد ملایمی آرام آرام، غبار را بی‌رنگ می‌کرد و به جانب روستا که حالا در زیر پای زن، خاموش و دراز به دراز افتاده بود، می‌آورد.

سلیمه آرام زمزمه کرد: «شکر خدا، از ما خیلی دور است.»

با غرش چند انفجار دیگر، اَگِرملوچ‌ها[10]، با قشقرق عجیبی دور شدند. همه جا ساکت و خلوت شد. شاخه‌ای بر تنهٔ درختی کشیده می‌شد و صدایی چون خاراندن تن با ناخن به گوش می رسید. بوی بد و ناآشنایی، جای بوی تلخ شکوفه‌های بادام را می‌گرفت.

سلیمه خارشی در گلوی خود احساس کرد. سرفه زد. بلند شد و دل نگران، بار هیزم را در راه مارپیچی انداخت.

***

بال و پر آفتاب از دشت و تپه‌های دوردست برچیده می‌شد. رنگ ده، در سایهٔ تپه، به کبودی می زد. سلیمه دنبالهٔ طناب را محکم دور دست پیچیده بود و آهسته آهسته، عرق ریزان، از خم هر پیچ، بار را می‌سراند و طناب را شل و سفت می‌کرد



تا بار هیزم مهار بشود و او را با خود به ته دره نغلتاند. به آخرین پیچ تپه که رسید، نفسش تنگی کرد. بوی مرموز هنوز در هوا بود. گاه تندتر به مشام می‌رسید وگاه با وزش باد، ملایم می‌شد. سلیمه به زمین نشست و بار هیزم را با تقلا بر دوش گرفت. کف دست‌هایش می‌سوخت وکزکز می‌کرد. به پای درخت بلوط رسید. کلاغی به پشت افتاده و پاهایش به هوا بود. مامو مقدور بی سر و صدا و آرام به درختی تکیه داده بود. زن درست متوجه نشد که مامور مقدور مثل همیشه گفته باشد:

«مانده نباشی. به خیر بیایی!»

اما زن با خستگی نفس بلندی کشید و جواب همیشگی را داد:

«به سلامت باشی مامو!»

و با تردید به سوی مامو مقدور نگاه کرد. مامو سر روی زانوها گذاشته بود. بیلکانش را در بغل داشت و دست هایش رو به جلو آویزان بود. ریشهٔ گیاه نیم جویده‌ای در جلو پایش تف شده بود. زن تصور کرد که مامو در حال بستن بندهای خامینه‌اش[11] می‌باشد. پس سرفه ای زد و با صدای بلند گفت:

"مامو! تو که همیشه در خوابی، دارد غروب می شود، کی می‌خواهی گله را برگردانی، خانه آباد!»

مامو تکان نخورد. زن به گوسفندها خیره شد. سر بر پشت یکدیگر نهاده و آرام بودند. سرفه نمی‌کردند. کاویج[12] نمی‌کردند. سگ گله، گردن بر خنکای خاک چسبانده بود.

باد، آرام می‌وزید. بو کم‌تر و کم‌تر می‌شد؛ اما گلوی زن هم‌چنان می‌خارید. با دل‌شوره‌ای مبهم طناب را ول کرد. بار به زمین افتاد. به سوی مامو رفت. پرنده‌ای از دور دست، جیغ کشید:

«وی وی .... وی وی .... وی وی...»

ترس و دلهره در دل سلیمه دوید؛ اما پیش رفت. با تردید دست بر دوش مامو گذاشت:

«مامو چرا...»

مامو روی زمین غلتید و چشمان وغ زده‌اش به طاق آسمان مات ماند. سلیمه جیغ کشید و از مامو دور شد. پایش به تنهٔ گوسفندی گیر کرد و با صورت روی گوسفند

دیگری افتاد. جیغ‌کشان به هوا پرید. سگ گله در جایش خشک شده بود.

سلیمه مشت به سینه کوبید. سربند از سرش افتاد. چنگ در شلال گیسوان خود برد. به صورت، ناخن کشید و با زانوان بی‌حس به سوی خانه دوید. در حاشیهٔ ده به اولین خانه رسید. خانهٔ خالو مولود. بار هیزمش هنوز درکنار دیوار حیاط بود. خالو مولود کمی به پهلو خمیده بود. به دیوار خانه‌اش تکیه داده بود. گیوهٔ نیم چیده‌ای در دست داشت. کلاف نخش به سرازیری افتاده بود. سر نخ در زیر دندان‌ها، ازگوشهٔ لب آویزان شده بود.

سلیمه چنگ به صورت کشید. از جای ناخن‌هایش خون بیرون زد. فریاد کشید:

«خالو... خالو چه بلایی به سرمان آمده؟»

خالو مولود با چشمان ازکاسه بیرون زده به هرهٔ دیوار زل زده بود. آن بوی مرموز با وزش باد کم و زیاد می‌شد. زن سرفه زنان در چوبی حیاط خودشان را که دیوار به دیوار خانهٔ خالو مولود بود با یک ضربهٔ تنه، بازکرد:

«بفرینه... آهای بفرینه! عزیز دلم کجایی؟»

خود را با چندگام بلند به لانهٔ مرغ رساند:

«بفرینه خانمم، یوسفهٔ نازکم، خوابیده‌اند. الاهی بمیرم عزیزاکم. ظهر چیزی خورده‌اید یا نه»

بفرینه مثل مادری مهربان یوسف را روی بازوی نی قلیانی خود خوابانده بود. جوجه‌ها درکنار مرغ ولو شده بودند، بی‌نفس. مرغ سر در زیر بال بی حرکت مانده بود.

زن دست کوچولو و چرک دخترک را تکان داد تا بیدارش کند. نامه، بین یوسف و بفرینه، آرام تکان می خورد. چند خط دست‌مالی شدهٔ نامه محوتر شده بود:

«دختر نازنینم بفرینه را از دور می‌بوسم و چانهٔ قشنگ و فندقی‌اش را گاز می‌گیرم. تا چند روز دیگر از صاحب کارم مرخصی می گیرم و...»

مورچهٔ مرده‌ای بر روی چانهٔ کبود بفرینه به خرده نانی چسبیده بود.

۱. بَفرینه یا برفینه، نامی برای دختران کرد که برابر است با سفیدبرفی. ۲. یوسف
۳. چیزی شبیه سالاد که از سرکه، پیاز و سبزی کوهی درست می‌کنند. ۴. مگس
۵. کیسهٔ دوغ ۶. داس شاخه بری ۷. اصل شعر به زبان کردی است ۸. محمد
۹. خبر ۱۰. نوعی گنجشک ۱۱. نوعی کفش روستایی بدون رویه ۱۲. کاوش، نشخوار

از رنج و رزم زنان

در سال‌روز همبستگی جهانی زنان ۸ مارس



نقش سوسیال دمکراسی در جنبش های برابری‌خواهانه زنان ایران

برای زندگی مقاومت می کنیم، برای دگرگونی راه می‌پیماییم

۲۵ سال برابری جنسیتی در چین

نان و گل سرخ

نقش سوسیال دمکراسی
در نخستین جنبش‌های برابری خواهانه زنان ایران

خسرو باقری



انقلاب مشروطیت ایران (۱۲۸۸-۱۲۸۴/۱۹۱۱-۱۹۰۵)، مهم‌ترین رویداد سال‌های پایانی سده سیزدهم شمسی/ سال‌های آغازین سده بیستم میلادی ایران است که نظام سیاسی دیرپای استبدادی ارباب-رعیتی را به چالش کشید و زمینه را برای تحولات مهم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فراهم ساخت. در فاصله بر خاک افتادن استبداد مبتنی بر نظام ارباب-رعیتی سلسله قاجار و پیروزی انقلاب مشروطیت (۱۲۸۸-۱۲۸۵) تا سربرآوردن دیکتاتوری رضا شاه پهلوی و حاکمیت بورژوازی وابسته و بزرگ مالکان (۱۳۰۴) و حتی تا چند سال بعد، دوران تعلیقی به‌وجود آمد که در نتیجه آن جنبش‌های اجتماعی امکان پیدا کردند تا خواسته‌های فروخفته توده‌های زحمتکش اما محروم ایران را بیان و دنبال کنند.

استبداد و تحریف تاریخ

با این وجود حتی در این دوران تعلیق، سایه شوم دیکتاتوری از یک طرف، و هراس از

بخشی از توده‌های ستمدیده که به خاطر فقر و نادانی به پیاده نظام نیروهای ارتجاعی تبدیل شده‌اند از طرف دیگر، موجب می‌شود که نیروهای پیشرو تمام حقیقت را نگویند یا بخشی از آن را بر زبان یا قلم جاری کنند و دردناک آنکه این نگفتن‌ها یا نیمه گفتن‌ها که در زمان خود قابل درک‌اند و ابهامی ایجاد نمی‌کنند، پس از گذر زمان، خود به تاریخ بدل می‌شوند، تاریخی که تمام حقیقت را ثبت نکرده یا تنها بخشی از آن را به نوشتار تبدیل کرده است. نمونه آن نقش ارامنه، در سوسیال دمکراسی ایران در انقلاب مشروطیت است. گرچه آنها در بخشی از رهبری سازمان‌های سوسیال دمکرات ایران نقش تعیین کننده داشتند؛ اما چون سازمان‌های سیاسی می‌ترسیدند که با آوردن نام آنان در میان رهبران سازمان، تشکیلات را در معرض تکفیر قرار دهند؛ نام آنان را- حتی با میل مبارزان ارمنی- از فهرست رهبران حذف می‌کردند و این حذف‌ها بعدها به تاریخ تبدیل شدند. (شاکری، خسرو. چلنگریان، آرشاویر. درویش، تیگران. ۱۳۸۸. نقش ارامنه در سوسیال دمکراسی ایران۱۹۱۱–۱۹۰۵. تهران. نشر شیرازه) نمونه دیگر که ابعادی بسیار گسترده‌تر دارد، نقش سوسیال دمکرات‌ها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در جنبش‌های اجتماعی است. این مبارزان که سازمان‌های سیاسی شان همواره در معرض تاخت و تاز بی‌رحمانه قرار داشته‌اند، برای پیشبرد آرمان‌های اجتماعی خود بناچار بدون نام و نشان در سازمان‌های اجتماعی علنی یا نیمه علنی- با هدایت مستقیم سازمان‌های سیاسی خود یا از سر احساس وظیفه اجتماعی- به فعالیت پرداخته‌اند و با تمام توان تلاش کرده‌اند که رد و نشان خود را گم کنند. پس از گذر زمان آن نشانه‌ها محو شده‌اند و تنها اسناد است که سخن می‌گویند و تاریخ بنای خود را بر آنها می‌گذارد.

سوسیال دمکراسی و جنبش زنان

سوسیال دمکرات‌ها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نقش ویژه‌ای در روشنگری زنان ایران برای کسب حقوق خود ایفا کرده‌اند که گاه به کلی محو شده و گاه با سختی باید آن ردها را یافت و ثبت کرد. این مقاله می‌کوشد از این نقش‌ها در دو جنبش بزرگ زنان ایران در آغاز سده چهاردهم شمسی اندکی رازگشایی کند و سیمای درخشان آنها را به مردم و زنان ایران بازشناساند: یکی **جمعیت پیک سعادت نسوان** که تحت تأثیر و هدایت حزب عدالت ایران و سپس حزب کمونیست ایران قرار داشت و دیگری **جمعیت نسوان وطنخواه ایران** که تحت تاثیر حزب سوسیالیست ایران فعالیت می‌کرد، و شاخه رادیکال‌تر آن **جمعیت بیداری**

نسوان که تحت تاثیر و هدایت حزب کمونیست ایران قرار داشت.

گرچه در دوره جنبش مشروطه، انجمن‌های سری و نیمه سری زنان به وجود آمدند که عمده وظیفه خود را دفاع از انقلاب مشروطیت و مبارزه با مخالفان نهضت مشروطه می‌دانستند و در این راه فداکاری‌ها و جانبازی‌های بسیار کردند (از جمله در جنبش اعتراض به قرارداد رژی، در جریان بست‌نشینی‌های انقلاب مشروطه، جنگ‌های دوره استبداد صغیر و مخالفت با اولتیماتوم دولت روسیه به دولت ایران در ۸ آذر ۱۲۹۰)؛ اما تنها پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، و در جنبش‌های نوین متعاقب آن بود که تشکل‌های زنان نه تنها از انقلاب و دستاوردهای آن دفاع کردند، بلکه بتدریج حقوق زنان را نیز بر خواسته‌های خویش افزودند. زنان طبقات زحمتکش، که عملاً از هر حقوق اجتماعی محروم و در شرایط طاقت‌فرسایی به سر می‌بردند، فاقد قدرت اقتصادی و محروم از آموزش، بهداشت و فرهنگ اولیه بودند. این وضعیت خردکننده را مردسالاری کشنده فئودالی، باز هم دردناک‌تر می‌کرد. زنان طبقات متوسط و بالای جامعه، گرچه از زندگی مرفهی برخوردار بودند، اما در زیر سلطه نظام مردسالار نمی‌توانستند توانایی‌ها و قابلیت‌های خود را بارور کنند. بنیان‌گذاران جنبش‌های رادیکال زنان ایران در درجه اول به زنان این طبقات تعلق داشتند که در نتیجه کسب آگاهی‌های نوین، دریافته بودند که برای نجات از شرایط دشوار خود باید با زنان طبقات زحمتکش متحد شوند و به آنان کمک کنند تا با کسب آگاهی، شرایط کلی زنان بهبود یابد.

حضور جنبش‌های مترقی اجتماعی و سوسیالیستی از جمله **فرقه عدالت (حزب سوسیال دمکرات عدالت-۱۲۹۶ شمسی)** به رهبری **اسدالله غفارزاده**، **فرقه کمونیست ایران (حزب کمونیست ایران-۱۲۹۹ شمسی)** به رهبری **حیدرخان عمواوغلی** و **فرقه اجتماعیون ایران (حزب سوسیالیست ایران-۱۳۰۰ شمسی)** به رهبری **سلیمان میرزا اسکندری** و سربرآوردن جنبش‌های پیشرویی چون **نهضت جنگل و تشکیل حکومت شورایی ایران (۱۵ خرداد ۱۲۹۹)** به رهبری **میرزا کوچک خان جنگلی** در گیلان، **قیام محمد تقی خان پسیان (خرداد ۱۳۰۰)** در خراسان، **قیام شیخ محمد خیابانی (فروردین ۱۲۹۹)** و سپس **قیام ابوالقاسم لاهوتی (۱۳۰۰)** در آذربایجان ... و سرانجام پیروزی و تحکیم انقلاب کبیر اکتبر روسیه (۱۹۲۱/۱۳۰۰) زمینه مساعدی را برای مبارزات و موفقیت‌های جنبش‌های زنان ایران فراهم آوردند.

جمعیت پیک سعادت نسوان

نخستین جنبش نوین زنان ایران، تشکیل جمعیت پیک سعادت نسوان بود که در سال ۱۳۰۰ در شهر رشت به‌وجود آمد. پس از تشکیل نخستین حزب کارگری ایران، حزب سوسیال دمکرات عدالت، در اردیبهشت ۱۲۹۶/ ماه مه ۱۹۱۷، **جمعیت فرهنگ رشت** به رهبری **حسین جودت** که از فعالان حزب عدالت و بعدها حزب کمونیست ایران بود، در تیرماه سال ۱۲۹۶/ ۱۹۱۷ در شهر رشت شکل گرفت.[۱] جمعیت فرهنگ از سال ۱۹۱۹/۱۲۹۸ دست به انتشار مجله **فرهنگ** زد. چند سال بعد (اول تیرماه ۱۲۹۹) در کنگره حزب عدالت در بندر انزلی، این حزب به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. جمعیت پیک سعادت نسوان در چهارچوب فعالیت‌های مردمی حزب، و به عنوان زیر مجموعه انجمن فرهنگ رشت فعالیت خود را آغاز کرد. بنیان‌گذاران جمعیت پیک سعادت نسوان، **روشنک نوعدوست (۱۲۷۷ رشت- ۱۳۳۶ تهران)**، **جمیله صدیقی**، **سکینه شبرنگ** و **اورانوس پاریاب** بودند. روشنک نوعدوست پیش از تشکیل جمعیت، در سال ۱۲۹۶ مدرسه دخترانه چهارکلاسه‌ای را به نام **سعادت نسوان** بنیان گذاشته بود که مدیریت آن را **سرور (مهکامه) محصص** (مادر کاریکاتوریست برجسته اردشیر محصص) به عهده داشت. اعضای انجمن تأسیس مدرسه دخترانه (شش کلاسه در سال ۱۳۰۲)، کتابخانه، کلاس‌های صنایع دستی، تئاتر و سخنرانی برای زنان را آغاز کردند. این جمعیت نشریه‌ای به نام **پیک سعادت نسوان (نخستین شماره به تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۰۶)** منتشر می‌کرد که صاحب امتیاز و سردبیر آن روشنک نوعدوست بود. همکاران دیگر مجله عبارت بودند از: فخرعظمی ارغون (مادر شاعر نامدار سیمین بهبهانی)، اشرف قائم مقامی، سرور (مهکامه) محصص، جمیله صدیقی و شوکت روستا (صدیقی و روستا در دوره رضاشاه به چهار سال زندان محکوم شدند). مجله پیک سعادت نسوان چهارمین نشریه زنان بود که در خارج از تهران منتشر می‌شد. سه نشریه دیگر عبارت بودند از؛ «زبان زنان» در اصفهان (۱۲۹۸)، «جهان زنان» در مشهد (۱۲۹۹) و «نسوان شرق» در انزلی (۱۳۰۵). گرچه اصلی‌ترین نویسندگان مجله پیک



محترم اسکندری

سعادت نسوان را زنان تشکیل می‌دادند، اما چند مرد از جمله سعید نفیسی، کریم کشاورز (با نام مستعار فاطمه) و م. جودی (میرزا محمد خان) رئیس اداره پست لنگرود، نیز با آن همکاری می‌کردند. این مجله در مرداد ۱۳۰۷، پس از آنکه ناظر شرعیات وزارت معارف دولت رضا شاه، مدیر آن، روشنک نوعدوست، را احضار کرد؛ پس از انتشار ۶ شماره توقیف شد. این انجمن برای نخستین بار ۸ مارس/ ۱۷ اسفند روز جهانی زن را در ایران جشن گرفت. (خسروپناه ۱۳۹۷، ۱۱۳-۱۱۵)

جمعیت نسوان وطن خواه ایران(۱۳۰۱-۱۳۰۵)

جمعیت نسوان وطن خواه ایران در سال ۱۳۰۱[۲] در تهران شکل گرفت. **مستوره افشار**، یکی از اعضای اولیه این جمعیت، در این باره می‌نویسد: «در اوایل بهمن ماه ۱۳۰۱ شمسی به شیوه مرسوم برگزاری جلسه‌های امتحان مدارس دخترانه، **محترم اسکندری** مدیر مدرسه دخترانه شماره ۳۵ دولتی، جمعی از بانوان منورالفکر تهران را برای نظارت بر امتحان دانش‌آموزان آن مدرسه دعوت کرد. آنان روز دهم بهمن در مدرسه حاضر شدند و پس از خاتمه امتحان دانش‌آموزان به سخنرانی محترم اسکندری گوش دادند. اسکندری که هیجان‌زده بود، از ترقیات محیرالعقول اروپا گفت و با چشم‌های گریان ترقیات نسوان ملل فاضله و حیه دنیا را با نسوان ایران مقایسه کرد... او بانوان منورالفکر را به ترویج معارف و تشویق به پوشیدن پارچه‌های وطنی، ترغیب کرد. زنان و دختران حاضر در جلسه از سخنان اسکندری استقبال کردند و در همان جلسه دست اتفاق و اتحاد به محترم اسکندری داده، عهد و پیمان نمودند که برای پیشرفت مقاصد مقدسه ایشان از هیچ گونه فداکاری خودداری ننمایند. (خسروپناه ۱۳۹۷، ص۱۱) پیامد این نشست تشکیل جمعیت نسوان وطن خواه ایران در سال ۱۳۰۱ بود. در جلسه هیئت مؤسس این جمعیت، ده نفر به عنوان اعضای هیئت مدیره انتخاب شدند. اعضای مسؤول هیئت مدیره عبارت بودند از: **محترم اسکندری** (رئیس)، **ملوک اسکندری (نایب رئیس)، نورالهدی منگنه (منشی اول)، عصمت الملوک شریفی**

جمعیت پیک سعادت نسوان در چارچوب فعالیت های مردمی حزب و به عنوان زیر مجموعه انجمن فرهنگ رشت فعالیت خود را آغاز کرد. بنیان گذاران جمعیت روشنک نوعدوست، جمیله صدیقی، سکینه شبرنگ و اورانوس پارياب بودند.

(منشی دوم)، عباسه پایور و ملکه ابوالفتح زاده (بازرس).

محترم اسکندری بنیان‌گذار جمعیت، متولد دوم شهریور ۱۸۹۵/۱۲۷۴ و در سال تأسیس ۲۷ ساله بود. او فرزند محمدعلی میرزا اسکندری (شاهزاده علی‌خان)، از مشروطه‌خواهان و مؤسسان انجمن آدمیت و از خانواده روشنفکر اسکندری بود.[۳] محترم برای آموزش زبان فرانسه به مکتب میرزا محمدعلی خان محقق رفت. آنها پس از مدتی ازدواج کردند. در نخستین شماره مجله جمعیت نسوان وطن خواه ایران مقاله‌ای نوشته شده است به نام **اجتناب از امراض مسریه، راه علاج و لزوم استعلاج آن** که نویسنده آن **محترم اسکندری محققی** است. (آبراهامیان ۱۳۸۹، ۱۲۷)

پرفسور یرواند آبراهامیان می‌گوید که جمعیت نسوان وطن خواه ایران تحت تأثیر حزب سوسیالیست ایران به‌وجود آمد: «فعالیت‌های این حزب (سوسیالیست ایران) در تهران متمرکز بود. در این شهر، حزب نه تنها چهار روزنامه از جمله روزنامه معروف طوفان [به سردبیری محمد فرخی یزدی] را منتشر می‌کرد، بلکه جامعه مستاجران، اتحادیه کارکنان وزارت پست و تلگراف و جامعه زنان وطن‌پرست (ترجمه تحت‌اللفظی جمعیت نسوان وطن خواه ایران) را نیز تشکیل داد.» (همان ۱۵۹)

خسرو پناه هم به طور تلویحی این نکته را تایید می‌کند: «از آنجا که تا کنون متن کامل برنامه جمعیت نسوان وطن خواه ایران به دست نیامده است، معلوم نیست لزوم تجزیه خون و اعمال سایر معاینات طبی قبل از تحقق ازدواج، تعیین سن ازدواج، جلوگیری از تعدد ازدواج و محفوظ ماندن حقوق زنان و اطفال آنها در موقع طلاق، در برنامه سال ۱۳۰۲ شمسی جمعیت بوده یا در سال‌های بعد به تدریج به آن افزوده شده است. به احتمال زیاد، این درخواست‌ها از ابتدا در برنامه بوده است. زیرا قبل از تشکیل جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران، این مطالبات در برنامه سال ۱۳۰۰ شمسی فرقه اجتماعیون ایران (سوسیالیست) مطرح شده بود و مطمئناً محترم اسکندری از آن اطلاع داشت؛ زیرا **سلیمان میرزا اسکندری**– بنیانگذار و رهبر فرقه سوسیالیست – پسرعموی محترم اسکندری بود و با توجه به پیشینه فعالیت سلیمان میرزا و شأن و اعتبار وی در صحنه سیاسی کشور و به طریق اولی در خانواده اسکندری، بعید به نظر می‌رسد چند نفر از زنان این خانواده (محترم، ملوک، صفیه و مهرانگیز) از بنیانگذاران و اعضای هیئت مدیره جمعیت نسوان وطن خواه ایران باشند و برای تشکیل جمعیت و تدوین برنامه و اساسنامه آن با سلیمان

میرزا مشورت نکنند و پیشنهادها و توصیه‌های او را نپذیرند. حتی احتمال دارد مطالبات دیگری مانند آزادی نسوان، تساوی حقوق افراد ایرانی اناثاً و ذکوراً بدون فرق نژاد، دین و ملیت در پیشگاه قانون، و حق رأی زنان که در برنامه فرقه سوسیالیست مطرح شده بود، در برنامه جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران هم منعکس شده باشد.» (خسروپناه۱۳۹۷، ۱۵)

گرایش به سوسیالیسم که حداقل در بخشی از رهبری جمعیت کاملاً جدی بود باعث می‌شد که آنها خواستار نزدیکی به زنان فرودست جامعه باشند. این گرایش، در جنبش‌های زنان نه بی سابقه ولی بسیار کم سابقه بود. زیرا سازمان‌های زنان در عصر مشروطه، با آنکه مخاطب خود را همه زنان و دختران جامعه اعلام می‌کردند، اما در عمل فعالیت‌های آنها به زنان طبقات مرفه اشراف شهری محدود می‌شد. به همین دلیل بود که **سید جعفر پیشه‌وری** از سوسیال دمکرات‌های پرسابقه و از رهبران حزب کمونیست ایران در اسفند ماه ۱۳۰۲ در مقاله‌ای به نام «نهضت زنان ایران» تشکل‌های زنان ایران را نقد کرده و می‌نویسد: «در حال حاضر ماهیت نهضت زنان ایران بورژوایی است. اگر هم سمت و سوی انقلابی در این نهضت دیده می‌شود جز کنار گذاشتن چادر، آزادی رفت و آمد به خیابان و به سالن‌های تئاتر و دستیابی به حقوق سیاسی نیست. این افراد مطلقاً به وجود زنان کارگر و زحمتکش باور ندارند. حال آنکه بدون احتساب زنان زحمتکش روستایی، یک چهارم جمعیت زنان ایران را زنان کارگر تشکیل می‌دهند. با این حال، هنوز نه قانونی به نفع آنان وضع شده و نه تشکیلاتی برای دفاع از منافع این جمعیت عظیم به وجود آمده است.» (خسرو پناه۱۳۹۷، ۱۳)


دانش
قیمت اشتراک
محل اداره

برای درک نقش سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در مبارزه جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران باید به کوتاهی از حزب سوسیالیست ایران و رابطه آن با حزب کمونیست ایران سخن بگوییم. حزب سوسیالیست ایران در سال ۱۹۲۱/۱۳۰۰ فعالیت خود را آغاز کرد. این حزب نماینده گرایش بورژوا دمکراتیک **فرقه دمکرات** بود که در مجلس دوم فعالیت خود را آغاز

کرده بود. دبیر اول حزب اجتماعیون، شخصیت سرشناس جنبش ملی دمکراتیک ایران، سلیمان میرزا اسکندری، بود. از دیگر رهبران حزب می‌توان از **محمدرضا مساوات و قاسم خان صور، مدیر روزنامه رادیکال صوراسرافیل**، و برادرزاده صور اسرافیل معروف نام برد که در سال ۱۹۰۶/۱۲۸۵ به قتل رسید. حزب سوسیالیست تنها در تهران حدود ۲۵۰۰ عضو داشت که بیشتر آنها افراد تحصیل‌کرده بودند. در برنامه حزب سوسیالیست استقرار نهایی جامعه برابر، ملی کردن ابزارهای تولید از جمله زمین‌های کشاورزی، انجام طرح‌های آب‌رسانی برای کمک به کشاورزان، تقویت حکومت مرکزی و تشکیل انجمن‌های ایالتی، عدل برابر برای همه شهروندان بدون توجه به نژاد و ملیت، آزادی بیان، اندیشه، مطبوعات و اجتماع و حق تشکیل اتحادیه‌ها و اعتصاب[۴]، انتخاباتِ آزاد، عمومی، برابر، با رأی مخفی و مستقیم، آموزش اجباری برای همه کودکان در سنین ابتدایی، استفاده از زبان مادری در این مدارس، آموزش زنان، پرداخت حقوق برای روزهای تعطیل جمعه و اجرای طرح‌های دولتی برای بیکاری در روستاها و شهرها خواسته شده بود. (آبراهامیان۱۳۸۹، ۱۶۰) در حوزه زنان هم حزب خواستار وضع قوانین حمایتی زنان، برگزاری کلاس‌های سوادآموزی، انتشار مجله و اجرای نمایشنامه برای ارتقای سطح آگاهی عمومی بود. (خسرو پناه۱۳۹۷، ۱۵۹) حزب کمونیست با سوسیالیست‌ها همکاری نزدیکی داشت. در واقع همکاری آن دو بسیار نزدیک بود و بیشتر اعضای حزب سوسیالیست، عضو حزب کمونیست هم بودند به‌طوری که وابسته نظامی انگلستان همواره این دو سازمان را با یکدیگر اشتباه می‌گرفت. (خسرو پناه۱۳۹۷، ۱۶۰)

برنامه جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران چند ماه پس از تشکیل جمعیت، در چهار فصل و ۳۴ ماده تدوین شد. هدف‌ها و مطالبات این برنامه را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد؛ درخواست‌های عمومی، که شامل حال زنان همه اقشار و طبقات جامعه می‌شد مانند ترویج معارف، تهذیب اخلاق و حفظ حقوق نسوان، تزریق احساسات ملی و وطنی به جامعه ایران، مبارزه با جهالت کلیه نسوان، ازدیاد مدارس دخترانه، تشویق منسوجات وطنی و ترک اشیا تجملی از برای زنان، انتشار مجله و روزنامه و... بخش دیگر این برنامه، به زنان اقشار محروم اختصاص داشت و هدف‌هایی را مانند تأسیس دارالصنایع، باغچه کودکان برای نسوان بی‌بضاعت، شیرخوارگاه و یتیم‌خانه مطرح می‌کرد. علاوه بر برنامه، این جمعیت دارای اساسنامه و کارت عضویت برای اعضا بود. (خسرو پناه۱۳۹۷، ۱۶-۱۴)

برای رسیدن به این هدف‌ها جمعیت نشست‌هایی برای سخنرانی برگزار می‌کرد و از سال ۱۳۰۲ شمسی انتشار مجله **جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران** را آغاز کرد. با این همه از یک طرف به خاطر کم‌تجربگی جنبش زنان به طورکلی و جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران به طور مشخص برای کار در میان زنان زحمتکش فرودست ایران، و از طرف دیگر بیسوادی و عقب‌ماندگی گسترده در میان خود این زنان و خانواده‌های آنان که مانع از فعالیت آنها می‌شدند؛ کار به سختی پیش می‌رفت.

در سال ۱۳۰۲ به دنبال انتشار جزوه موهنی به نام «**مکر زنان**» جمعیت به رهبری محترم اسکندری برای اعتراض به فرهنگ مردسالار و تحقیر زنان، تعدادی از این جزوه‌ها را در میدان توپخانه به آتش کشیدند. محترم اسکندری در مقابل خرمن آتش به سخنرانی پرداخت. محترم و اعضای جمعیت بازداشت و روانه نظمیه شدند. در نظمیه محترم اسکندری اعلام کرد که «**این عمل برای دفاع از مادران و خواهران شما صورت گرفته است. ما زنان هم مثل همه انسان‌ها عقل داریم و مکار نیستیم.**» گرچه بازداشت اعضای انجمن طولی نکشید اما حساسیت و کینه نیروهای واپس‌گرا را برانگیخت. تا آن زمان زنان عموماً در نشست‌هایی بسیار محدود و در فضاهای بسته و تنها برای بانوان سخن گفته بودند؛ اما این اعتراض در یک فضای عمومی و برای همه مخاطبان صورت گرفته بود. برای درک اهمیت این اقدام باید شرایط آن روز جامعه ایران را شناخت: «در خیابان‌هایی نظیر لاله‌زار، زن و مرد باید از هم مجزا و هر یک از یک طرف خیابان عبور می‌کردند. کسی حق نداشت با مادر یا خواهر خود متفقاً از یک طرف خیابان عبور کند. پیاده‌رو سمت راست، مخصوص زن‌ها بود و سمت چپ مخصوص مردها و همچنین در درشکه هم شما حق نداشتید با هیچ زنی ولو از محارم شما باشد، متفقاً سوار شوید. علاوه بر این اگر کسی در خیابان حتی با خواهر خود صحبت می‌کرد او را جلب به نظمیه و محکوم به ادای پنج تومان و دو قران می‌کردند که جریمه‌ای

جمعیت نسوان وطن خواه ایران در سال ۱۳۰۱ تشکیل شد. در جلسه هیئت موسس این جمعیت، ده نفر به عنوان اعضای هیئت مدیره انتخاب شدند. اعضای مسؤول هیئت مدیره عبارت بودند از: محترم اسکندری (رئیس)، ملوک اسکندری (نایب رئیس)، نورالهدی منگنه (منشی اول)، عصمت الملوک شریفی (منشی دوم)، عباسه پایور و ملکه ابوالفتح زاده (بازرس).

سنگین بود. (ابراهیم خواجه نوری و احمد فرهاد به نقل از خسروپناه۱۳۹۷، ۲۲)

از دیگر اقدامات جمعیت، حضور در دادگاه ابراهیم خواجه‌نوری در سال **۱۳۰۲** (خسرو پناه۱۳۹۷، ۲۳) – که شاید نخستین حضور زنان در دادگاه و مجالس رسمی باشد–؛ و گسیل **صدیقه دولت آبادی** به اروپا برای برقراری ارتباط با زنان مبارز اروپا و شرکت او در دهمین کنگره بین‌المللی «حق رأی زنان» در سال **۱۳۰۵** بود؛ گرچه او نه گزارشی برای جمعیت فرستاد، نه نامه‌ای برای آنها نوشت و نه حتی نشانی پستی خود را به آنها داد و در سخنرانی‌اش درکنگره هم نه تنها به فعالیت‌ها و برنامه‌های جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران اشاره نکرد، بلکه نام این جمعیت را هم نبرد. (خسرو پناه۱۳۹۷، ۲۵)

نمونه دیگر فعالیت جمعیت، ارتباط با زنان فرهیخته اروپایی بودکه به ایران می‌آمدند از جمله سفرآن **ماری فن ناتازیوس**، نویسنده آلمانی و از فعالان حقوق زنان در دوم آبان **۱۳۰۳** که با همکاری **سعید نفیسی** صورت گرفت که به طور پنهانی با جمعیت همکاری می‌کرد. دراثر این فعالیت‌ها، **جمعیت** به‌ویژه محترم اسکندری تحت فشار قرارگرفتند و آنان را به بی‌دینی متهم کردند. مستوره افشار می‌نویسد: «محترم خانم درراه پیشرفت مقاصد عالیه خود ازطرف مخالفین اکثر اوقات دچار اتهام و توهین می‌شد؛ حتی بعضاً بچه‌های کوچه را تحریک می‌نمودند که در موقع گذر و مرورآن خانم محترم، خاک بر او می‌ریختند و سنگ برایشان می‌انداختند. (خسرو پناه۱۳۹۷، ۲۴)



نورالهدی منگنه

در اواخر سال **۱۳۰۲** شمسی، هیئت مدیره جمعیت در صدد برآمد مدرسه‌ای برای سوادآموزی زنان تأسیس‌کند. تا آن زمان، علیرغم افزایش شمارمدارس دخترانه، مدرسه‌ای برای تحصیل زنان بیسواد در ایران دایر نشده بود. به گفته **نورالهدی منگنه (معروف به منیرالسلطنه، متولد۱۲۸۱ در تهران)** از رهبران جمعیت، مخالفان‌که تشکیل این‌کلاس‌ها را سرآغاز فتنه و فساد در جامعه می‌دانستند؛ برای مقابله با آن به علما متوسل شدند، اما هیئت مدیره جمعیت با آگاهی از اقدام مخالفان، به مقابله برخاست. آنان نیز به دیدار برخی از روحانیون رفتند و هدف و آمال خود را از تشکیل کلاس‌های اکابر توضیح دادند... برای تأمین سرمایه مدرسه به پیشنهاد نورالهدی منگنه قرار شد نمایشی ترتیب دهند و از آنجا

که در آن اوقات نمایش یا سینما رفتن برای زنان ممنوع بود؛ جمعیت ترفندی را به کار برد و در بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۰۳ به بهانه ازدواج نوکر و کلفت خانم منگنه، مجلسی فراهم آمد و برای میهمانان معین که زنان منورالفکر تهران بودند، کارت دعوتی فرستادند که در واقع بلیط مراسم بود. برای اجرای نمایش از **مادام وارتوطریان** و دو ارمنی برای نقش‌های اصلی دعوت شد. آنها این دعوت را پذیرفتند و بدون دریافت دستمزد به ایفای نقش در نمایشنامه **سیب و آدم و حوا** اثر **میرزاده عشقی** پرداختند. نقش‌های فرعی را اعضای جمعیت خود به عهده گرفتند. در میانه مراسم، اوباش محله به تحریک اشخاصی معین به محل مراسم حمله کردند، بانوان که به شدت ترسیده و آسیب دیده بودند، از در دیگر منزل گریختند و مراسم نیمه‌کاره پایان یافت. مخالفان در شهر شایعه کردند که جمعیت در پی کشف حجاب بوده است. در نتیجه این شایعات در بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۰۳ شمسی اوباش به منزل نورالهدی منگنه حمله کردند و ضمن تخریب خانه و اشیاء آن، صاحبخانه را وادار کردند منزل خود را رها کند و در منطقه‌ای دیگر خانه‌ای اجاره کند. با این وجود جمعیت از پای ننشست و سرانجام نخستین کلاس برای سوادآموزی زنان بی‌سواد در پاییز ۱۳۰۳ افتتاح شد. (خسرو پناه ۱۳۹۷، ۲۹)

در ششم مرداد ۱۳۰۳ شمسی محترم اسکندری، بنیان‌گذار، رئیس و نظریه‌پرداز جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران در حالی که تنها ۲۹ سال داشت، درگذشت. او از کودکی از بیماری ستون فقرات رنج می‌برد، اما علیرغم این بیماری با فعالیت خود در جمعیت و نیز به عنوان مدیر مدرسه، مبارزی پرشور بود و فقدان او آسیب‌های فراوانی را متوجه جمعیت کرد. محترم ۱۹ ساله بود که نخستین تظاهرات زنان را رو به روی مجلس نوبنیاد شورای ملی برگزار کرد. در این تظاهرات زنان زیر چادرها کفن پوشیدند و به کنایه از نمایندگان خواستند که اگر نمی‌توانند در برابر دخالت روس‌ها در امور سیاسی کشور پایداری کنند، کشور را به بانوان بسپارند. ۲۰ ساله بود که آموزگاری چند مدرسه دخترانه را در تهران پذیرفت و دو سال بعد مدیر یکی از این مدرسه‌ها در قنات‌آباد تهران شد. ۲۴ ساله بود که به پشتیبانی همسرش گروهی از زنان فرهیخته را گرد آورد تا با برگزاری سخنرانی‌ها از مردم بخواهند از کالاها، به‌ویژه پارچه‌های وطنی استفاده کنند. و سرانجام ۲۷ ساله بود که جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران را که گرایش سوسیالیستی داشت، بنیان نهاد.

پس از محترم اسکندری، **مستوره افشار (۱۲۵۹-۱۳۲۴)** به ریاست جمعیت نسوان

وطن‌خواه ایران انتخاب شد و این مسؤولیت را تا انحلال جمعیت در سال ۱۳۱۴ بر عهده داشت. خسرو پناه می‌نویسد که «مستوره افشار نیز مانند اسکندری در خانواده‌ای روشنفکر و سیاسی چپ‌گرا پرورش یافته بود، اما در دوره ریاست او، شیوه‌هایی که جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران برای فعالیت در پیش گرفت، متفاوت از شیوه‌های دوره ریاست اسکندری بود.» (خسرو پناه،۱۳۹۷، ۳۷) به نظر نگارنده، این تفاوت بیش از آنکه ناشی از تفاوت در شخصیت‌ها باشد-که البته نقش شخصیت‌ها قابل درک است- ناشی از تغییر شرایط کشور بود. دوران تعلیق رو به پایان بود و بزودی رضا خان دایره قدرت را محدود می‌کرد. او در سال ۱۳۰۴ گام بلند را برای اعمال دیکتاتوری قدرت مطلقه برداشت و نهادهای مردمی و احزاب مترقی را سرکوب کرد. شرایط جدید را نهادها و احزاب درک می‌کردند و ناچار شیوه‌هایی مطابق با شرایط در پیش می‌گرفتند. منتهی گاه می‌لغزیدند و از آرمان دور می‌افتادند و گاه با تغییر روش‌های مبارزاتی خود، پیشروی در مسیر آرمان‌های خود را ادامه می‌دادند.

رضا شاه به عنوان نماینده سرمایه‌داری وابسته و ملاکان بزرگ متکی به امپریالیسم انگلستان، با سرکوب جنبش جنگل، کلنل پسیان و کلنل لاهوتی (هر سه جنبش در سال ۱۳۰۰ شمسی)، نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطیت را آغاز کرد و درست چند روز پیش از اعلام انقراض سلسله قاجار (۸ آبان ۱۳۰۴) و آغاز سلطنت سلسله پهلوی (۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴)، حزب سوسیالیست ایران را نیز غیرقانونی اعلام کرد و اوباش هوادارش دفاتر و امکانات حزب را به آتش کشیدند. بدون تردید این سرکوب‌های شدید، هشدارهای لازم را به همه جمعیت‌ها و سازمان‌ها از جمله جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران، که نزدیکی آشکاری به حزب سوسیالیست ایران داشت؛ منتقل می‌کرد.

جمعیت بیداری نسوان ایران

وقتی در اثر استقرار استبداد رضاشاهی فعالیت‌های جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران به اداره مدرسه اکابر و تشکیل جلسه‌های هفتگی محدود شد، عده‌ای از اعضای جوان که خواهان فعالیت پرشورتری بودند؛ از آن جدا شدند و جمعیت تازه‌ای را به نام **جمعیت بیداری نسوان ایران** تشکیل دادند. (خسرو پناه،۱۳۹۷. ۷۲) به نوشته اخترکیانوری و عبدالصمد کامبخش، جمعیت بیداری نسوان[۴] در سال ۱۳۰۵ و در ارتباط با حزب کمونیست ایران تشکیل شد. کامبخش در کتاب نظری به جنبش کارگری ایران می‌نویسد که جمعیت

بیداری نسوان مستقیماً به دست حزب تشکیل شده بود. (خسرو پناه۱۳۹۷. ۷۳) با این حال به‌گفته کامبخش، این جمعیت یک تشکل صرفاً حزبی نبود و رهبری غیرمستقیم حزب در این جمعیت به فعالیت آن، جهت صحیح می‌داد (خسرو پناه۱۳۹۷. ۷۳). محمد حسین خسرو پناه درکتاب ارزشمند خود «جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران» در همین صفحه می‌نویسد: «از آنجا که نخستین نشانه موجودیت جمعیت بیداری نسوان به خرداد ۱۳۰۷ باز می‌گردد، احتمالاً سال **۱۳۰۵** سالی است که بنیان‌گذاران جمعیت بیداری نسوان از جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران جدا شدند. او می‌نویسد که حزب کمونیست ایران در سال **۱۳۰۴** با یورش سراسری روبرو شده و تشکیلات آن متلاشی شده بود و نمی‌توانست این سازمان جدید را فعال کند و تنها در سال **۱۳۰۵** و به‌ویژه اواسط ۱۳۰۶ بود که حزب کمونیست ایران بار دیگر تشکیلات خود را بازسازی کرد و توانست سازمان‌های علنی چون جمعیت بیداری نسوان را سازماندهی کند.» نظر و دقت ایشان قابل تأمل و مهم است اما این نکته را هم باید در نظر داشت که بین آغاز فعالیت غیرعلنی با بروز نشانه‌های بیرونی فعالیت تفاوت وجود دارد. درکم‌تر پژوهشی، به فعالیت‌های جمعیت بیداری نسوان ایران پرداخته شده است. **ژانت آفاری**، درکتاب خود، **انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه**، گرچه در چند خط به فعالیت‌های جمعیت نسوان وطن‌خواه و نقش محترم اسکندری می‌پردازد (آفاری۱۳۷۷. ۲۷)، اما به هیچ وجه نامی از جمعیت بیداری نسوان ایران نمی‌برد.

جمعیت بیداری نسوان یکی از سازمان‌های علنی حزب کمونیست ایران بود که خود در شرایط مخفی فعالیت می‌کرد.[۵] مسؤول فعالیت علنی این جمعیت، **ماه آفرید** (عضو شعبه رشت حزب کمونیست ایران وگروه نمایش پیک سعادت نسوان) و همسر **علی فروزی** بود. همکاران او عبارت بودند از **صدیقه امیرخیزی** و **بدرالملوک تاجبخش** خواهر **یوسف تاجبخش**. از دیگر اعضای جمعیت بیداری نسوان که سعید نفیسی از آنها به عنوان زنان جوان درس‌خوانده و فهمیده تهران یاد می‌کند، می‌توان به **اختر کیانوری (کامبخش)**،

وقتی در اثر استقرار استبداد رضا شاهی، فعالیت های جمعیت نسوان وطن خواه ایران به اداره مدرسه اکابر و تشکیل جلسه های هماهنگی محدود شد عده ای از اعضای جوان که خواهان فعالیت پرشورتری بودند، از آن جدا شدند و جمعیت تازه ای را به نام جمعیت بیداری نسوان تشکیل دادند.

مولود (طلعت) خانلری، **ایران ارانی** خواهر **دکتر تقی ارانی** و **همایونتاج کاووسیان** همسر **ایرج اسکندری** اشاره کرد.

جمعیت بیداری نسوان مانند سایر تشکل‌های نزدیک به حزب کمونیست ایران برای پیشبرد آرمان‌های خود، از اجرای تئاتر بهره می‌برد. از سال **۱۲۹۹** شمسی هریک از تشکل‌های علنی حزب کمونیست ایران از جمله **جمعیت فرهنگ** و **جمعیت پیک سعادت نسوان(رشت)**، **جمعیت فرهیخت (انزلی)**، **جمعیت پرورش (قزوین)** و... دارای گروه‌های نمایشی بودند و برای مبارزه با خرافات و نابسامانی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نمایشنامه‌های انتقادی اجرا می‌کردند. این جمعیت نمایش‌نامه‌های **عروسی اشتباهی** اثر **حسن ناصر** (دو بار **۲۵** خرداد **۱۳۰۷** و **۲۹** اردیبهشت **۱۳۰۸** در سالن زرتشتیان)، **قربانی**، **یک دختر**، اثر **سعید نفیسی** (در **۲۹** آبان **۱۳۰۷** در سالن زرتشتیان) و نمایشنامه **عشق و آزادی اثر معزالدین فکری** (۱۹ دی ۱۳۰۷) را به اجرا گذاشت.

به گفته کامبخش، جمعیت بیداری نسوان از سال ۱۳۰۸ که فعالان حزب کمونیست ایران تحت پیگرد قرار گرفتند؛ تحت فشار بود و در سال ۱۳۱۰ به دنبال غیرقانونی کردن حزب کمونیست ایران، **منحل** شد. (خسرو پناه ۱۳۹۷. ۷۹)

جمعیت نسوان وطن خواه ایران (۱۳۰۵–۱۳۱۴)

اما فعالیت‌های جمعیت نسوان وطن خواه ایران در سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ به این موارد محدود شد:

۱. برگزاری نمایش برای کمک به زلزله‌زدگان خراسان (۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۸)
۲. اظهار نظر مؤثر در باره قانون منافی عفت (۲۶ فروردین ۱۳۱۰)
۳. پیشنهاد به مجلس شورای ملی درباره قانون ازدواج و طلاق (۳ مرداد ۱۳۱۰)

به‌تدریج جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران به دو جناح تقسیم شد؛ یک جناح به رهبری **نورالهدی منگنه** که بر مستقل بودن از حکومت تأکید می‌کردند و جناح دیگر به رهبری **مستوره افشار** که از پیوند و همکاری با حکومت چنان تلقی‌ای داشتند که در عمل گاهی به توجیه‌کننده عملکرد حکومت رضاشاه و مبلغ آن مبدل می‌شدند.

جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران در بهار ۱۳۱۴ غیرقانونی اعلام شد. ژانت آفاری می‌نویسد که رضاشاه دیگر هیچ نوع فعالیت گسترده‌ای را بیرون از کنترل دولت برنمی‌تابید،

بنابراین حکم تعطیل جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران را صادر کرد و به جای آن **کانون بانوان**[۶] را که تحت نظارت دولت اداره می‌شد، تشکیل داد. (خسرو پناه ۱۳۹۷. ۱۲۱)

جز **صدیقه دولت‌آبادی**، **فخرعظمی ارغون**، **عفت‌الملوک خواجه نوری** و چند نفر دیگر که هم مورد اعتماد و پذیرش حکومت رضاشاه بودند و هم با قیمومیت حکومت بر جنبش زنان مخالفتی نداشتند، دیگر اعضای جمعیت نسوان وطن‌خواه و فعالان قدیمی و با تجربه جنبش زنان ایران به هیئت رئیسه کانون بانوان راه نیافتند و خواسته یا ناخواسته منزوی شدند. حکومت رضاشاه که تلاش می‌کرد جنبش زنان ایران را مصادره کند، نه تنها از این وضع ناراضی نبود، بلکه استقبال هم می‌کرد و می‌خواست به زنان ایران بقبولاند که همه دستاوردهای اجتماعی آنها ناشی از سلطنت رضاشاه است. اما عدم حضور فعالان شاخص جنبش مستقل زنان ادعای او را نقش بر آب می‌کرد. چنان‌که در مراسم ۱۷ دی ۱۳۱۷ به غیر از چند نفری که قیمومیت حکومت را پذیرفته بودند؛ کسی از فعالان قدیمی جنبش مستقل زنان ایران حضور نداشت. هر چند در طول سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۱۴، حاکمیت دیکتاتوری رضاشاه توانست از فعالیت جنبش مستقل زنان ایران جلوگیری کند و در ظاهر این جنبش تحت قیمومیت حکومت قرار گرفت؛ اما جنبش زنان ایران دولتی نشد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و فروپاشی دیکتاتوری رضاشاه، بار دیگر جنبش مستقل زنان ایران آشکار شد و تشکل‌های مستقل زنان با آرا و عقاید گوناگون شروع به فعالیت کردند. (خسرو پناه ۱۳۹۷. ۱۲۴)

یادداشت‌ها:

۱. **عبدالصمد کامبخش** درباره نقش حزب کمونیست ایران در تشکیل این جمعیت‌ها و انجمن‌ها می‌نویسد:
برای بردن افکار انقلابی مارکسیستی میان طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و ده، نشر مطبوعات حزبی کافی نبود. حزب به کادرهای روشنفکر مجهز به دانش مارکسیسم-لنینیسم احتیاج داشت. در آن هنگام جوانان روشنفکر ذوق و شور مخصوصی به ایجاد جمعیت‌های فرهنگی، ادبی و نمایشی از خود بروز می‌دادند. در برخی از شهرها صرف‌نظر از سازمان‌های سیاسی، چنین جمعیت‌هایی نیز به‌وجود آمده بودند... حزب درون این جمعیت‌ها کار می‌کرد و پاره‌ای از آنها با دخالت غیرمستقیم حزب تشکیل شدند.
مهم‌ترین این جمعیت‌ها، **جمعیت فرهنگ رشت**، **انجمن پرورش قزوین و جمعیت فرهیخت بندر پهلوی** بود. جمعیت فرهنگ رشت، کهن‌تر از جمعیت‌های دیگر بود و در سال ۱۲۹۶(۱۹۱۷) به وجود آمد... جمعیت فرهیخت بندر پهلوی پس از تأسیس، با کمک فرهنگی‌ها بدواً به مثابه شعبه‌ای از این جمعیت تشکیل و فعالیت بعدیش نیز در ارتباط دائمی و محکم با فرهنگ انجام می‌یافت. انجمن پرورش قزوین در سال ۱۳۰۳ از روی گروه فرهنگ تشکیل شد و (بنا بر نوشته مهدی نورمحمدی، بنیان‌گذاران انجمن پرورش قزوین عبارت بودند از: **عبدالصمد کامبخش**، **عزت‌الله سیامک**، **سیدجلال قوامی**، **مرتضی فرهودی**، **سیدهدایت رضوی**، **نصراله اصلانی معروف به کامران**، **بهمن شمالی** و **محمد پژوه**) در تمام جمعیت‌هایی که نام آنها برده شد،

حزب کمونیست ایران غیرمستقیم دخیل بود و فراکسیون حزبی متشکلی داشت. در رهبری اغلب آنها حزب به تدریج اکثریت را به دست آورد. (شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران. صص۳۰ و۳۱)

۲. دو تن از عموهای او **سلیمان میرزا و یحیی میرزا اسکندری** عضو کمیته انقلابی پنج نفره‌ای بودند که در انقلاب مشروطیت نقش ویژه‌ای را ایفا کردند. جد سلیمان میرزا و یحیی میرزا که پسر فتحعلیشاه بود اثر معروف **تاریخ نو** را نوشته بود، پدر بزرگشان نیز پیش‌تر رمان‌های معروف **الکساندر دوما** را ترجمه کرده بود و عموی آنها تفسیر اجتماعی **اوژن سو** با عنوان **اسرار مردمان** را به فارسی برگردانده بود. عموی بزرگ‌تر محترم خانم، یحیی میرزا، کارمند عالی‌رتبه دولت و از فعالان انجمن آدمیت و از نخستین قربانیان انقلاب مشروطیت بود و عموی کوچک‌تر سلیمان میرزا از هواخواهان سرسخت **روسو، سن سیمون و آگوست کنت** به شمار می‌رفت. وی هنگام تحصیل در دارالفنون در سازماندهی نخستین اعتصاب دانشجویی دست داشت و به علت خودداری از حضور در جشن سالانه اعضای خانواده سلطنتی، مدت کوتاهی به دستور ناصرالدین شاه به زندان رفت. زندگی سلیمان میرزا سه دوره از تاریخ مبارزات رادیکال ایران را در بر می‌گیرد. او از خطرات انقلاب مشروطه نجات یافت و در مبارزات حزب دموکرات سال‌های ۱۲۹۸–۱۹۱۹/۱۲۸۸–۱۹۰۹ شرکت کرد، در سال‌های ۱۳۰۵–۱۳۰۰ فرقه عامیون (حزب سوسیالیست) را رهبری کرد و در سال ۱۳۲۰ به دبیر کلی حزب توده ایران رسید. (آبراهامیان۱۳۸۹. ۱۰۱)

یرواند آبراهامیان در همین کتاب به اشتباه محترم اسکندری را همسر سلیمان میرزا نامیده (ص۱۵۹)، در حالی که او برادر زاده سلیمان میرزا است.

۳. باید گفته شود که سلیمان میرزا اسکندری در ۲ بهمن ۱۹۲۱/۱۳۰۰ برای نخستین بار موضوع قانون کار را در مجلس مطرح نمود. (آبراهامیان۱۳۸۹. ۲۶)

۴. خسروپناه: **مستوره افشار و نورالهدی منگنه** نوشته‌اند جمعیت نسوان وطن‌خواه در سال ۱۳۰۱، تشکیل شده است. شواهد موجود نیز آن را تأیید می‌کند. اما در کارت عضویت جمعیت نسوان وطن‌خواه، سال ۱۳۰۰ شمسی به عنوان سال تأسیس درج گردیده است. (خسروپناه۱۳۹۷. ۱۲)

۵. علاوه بر **جمعیت بیداری نسوان** در تهران، جمعیتی به همین نام در زمستان ۱۳۰۶ در قزوین تشکیل شد. این جمعیت از جمله تشکل‌های علنی حزب کمونیست ایران بود که **بتول شیرینعلی** و **آزاده فرنیا** (از آموزگاران قزوین) از بنیان‌گذاران آن بودند. جمعیت بیداری نسوان قزوین دارای کلاس اکابر، قرائت‌خانه و گروه نمایش بود. این جمعیت در سال ۱۳۱۰ در پی سرکوب حزب کمونیست ایران، از فعالیت بازماند. (خسروپناه۱۳۹۷. ۷۳)

۶. **کانون بانوان** در سال ۱۳۱۴ به ریاست شمس پهلوی تشکیل شد و نخستین انجمن صنفی بانوان بود که از پشتیبانی دولت برخوردار بود. اعضای بنیان‌گذار کانون عبارت بودند از: **بدرالملوک بامداد، هاجر تربیت، عصمت‌الملوک دولتداد، شمس‌الملوک جواهرکلام، تاج‌الملوک حکمت، فخرعظمی ارغون و صدیقه دولت آبادی.**

سرچشمه‌ها:

۱. رحیم خانی، ناصر. ۱۷ اسفند ۱۳۹۰. نگاهی به مجله «پیک سعادت نسوان».

۲. خسروپناه، محمد حسین. ۱۳۹۷. جمعیت نسوان وطن خواه. تهران. انتشارات خجسته.

۳. آبراهامیان، یرواند. ایران میان دو انقلاب. ۱۳۸۹. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران. نشرنی.

۴. کامبخش، عبدالصمد. ۱۳۵۸. نظری به جنبش کارگری در ایران. انتشارات حزب توده ایران.

۵. نورمحمدی، مهدی. ۱۳۹۱. تئاتر و سینما در قزوین، انتشارات سایه گستر.

۷. آفاری، ژانت. ۱۳۷۷. انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه. ترجمه دکتر جواد یوسفیان. تهران. نشر بانو.

برای زندگی مقاومت می‌کنیم،
برای دگرگونی راه می‌پیمائیم



(برگرفته از وب گاه راه پیمایی جهانی زنان[1])

ترجمه: حمید یارمندی

«راه پیمائی جهانی زنان»[2] جنبشی فمینیستی و ضدّسرمایه‌داری است که با اَشکالِ گوناگون نابرابری و تبعیض که زنان جهان با آن دست به گریبان هستند مبارزه می‌کند. ارزش‌ها و فعّالیت‌هایِ این جنبش دگرگونی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کلیشه‌های فرهنگی را دنبال می‌کنند. این ارزش‌ها و فعّالیت‌ها جهانی‌سازیِ همبستگی، برابریِ زن و مرد، برابریِ میانِ خود زنان، برابریِ خلق‌ها، شناختِ تفاوت‌های زنان و احترام به آن، تعدّد استراتژی‌های جنبش، ارج‌نهادن به رهبری زنان و قدرت اتّحاد زنان و اتّحاد با سایر جنبش‌های اجتماعی مترقّی است.

«راه‌پیمایی جهانی زنان» یک جنبش بین‌المللی است که بنیان کارش بر عمل است و گروه‌های پایه و سازمان‌هائی را که برای از بین بردن ریشه‌های فقر و خشونت علیه زنان تلاش می‌کنند به هم می‌پیوندد. این جنبشْ، خودگردان، چندفرهنگی؛ چندقومی، کثرت‌گرا و مستقل است.

اقدامات بین‌المللی جنبش، هر پنج سال یک‌بار، فرصتی برای یادآوری و تأکید هویت آن است. «راه پیمودن» بیانگر اندیشهٔ حرکت، پیشرَویِ آزادانه و بی‌محدودیّت، و نیز بیانگر قدرت زنانی است که در انجمن‌ها، گروه‌ها و جنبش‌ها سازمان یافته‌اند. زنانی با پیشینه،

فرهنگ سیاسی و قومیّت گوناگون، امّا با یک هدف مشترک: غلبه بر نظم کنونی که ناعادلانه است و خشونت و فقر می‌آفریند. همبستگیِ بین المللی و توجّهی ویژه به آنچه در دیگر نقاط جهان بر سر خواهران‌مان می‌آید، بخشی از هویّت ماست.

«راه‌پیمایی جهانی زنان» از «هماهنگی‌های ملّی»، «گروه‌های شرکت‌کنندهٔ فعّال» و هواداران تشکیل شده است. «هماهنگی ملّی» ساختار سازمانی را در سطح یک کشور یا یک سرزمین تشکیل می‌دهد و «گروه‌های شرکت‌کنندهٔ فعّالِ» آن کشور یا سرزمین را گرد می‌آورد. «راه‌پیمایی جهانی زنان» ملّت‌هائی را که برای حقّ تعیین سرنوشت‌شان تلاش می‌کنند و قادرند «گروه شرکت‌کنندهٔ فعّال» داشته باشند، به رسمیت می‌شناسد.

پنجمین اقدام بین‌المللی «راه پیمائی جهانی زنان»

در این جا با برخی فعّالیت‌های «راه پیمائی جهانی زنان» در آفریقا، در پایان پنجمین اقدام بین‌المللی آن آشنا می‌شوید. در هفتهٔ پایانی ماه اکتبر حاصل بحث‌ها، کارگاه‌ها، گفتگوها در کشورها و سرزمین‌های آفریقا بود و سازماندهی آن از مدت‌ها قبل آغاز شده بود. «راه پیمائی جهانی زنان» در آفریقا سه سمینار اینترنتی با موضوعات زیر ترتیب داد:

۱) زندگی زنان در سرزمین‌های اشغالی و با اوضاع حساس؛

۲) راه‌حل‌های فمینیستی، مانند کشاورزی با رعایت محیط زیست، برای استقلال غذائی و همبستگی در اقتصاد؛

۳) تاثیر شرکت‌های فراملّی بر زندگی زنان آفریقائی.

جلسه‌ها و بحث‌های زنان موزامبیک

در موزامبیک، زنان از استان‌های «نیاسا»[۳] و «گَزا»[۴] گفت‌وگوهائی در مورد شیوه‌های کشاورزی با رعایت محیط زیست و با هدف بهبود دستیابی خانواده‌ها به غذای سالم برگزار کردند و این که چگونه مرغداری و تهیهٔ خواربار می‌تواند به استقلال زنان کمک کند. آنان

هدف مشترک «راه‌پیمایی جهانی زنان»، غلبه بر نظم کنونی است که موجب بی‌عدالتی، خشونت و فقر می‌شود. همبستگیِ بین‌المللی و توجّهی ویژه به آنچه در دیگر نقاط جهان بر سر خواهران‌مان می‌آید، بخشی از هویّت این حرکت است.

خواستار شرایطِ بهترِ کار و ارج‌گذاری به کار زنان نیز شدند. زنانِ اهلِ «این هَمبان»[۵] از اختتامیهٔ پنجمین اقدام بین‌المللی «راهپیمایی جهانی زنان» استقبال کردند.

در «کابودِلگادو»[۶]، در مرکز روستائیِ پذیرائی از آوارگانِ داخل کشور، خواهران ما برنامه ای را برای همبستگی با قربانیانِ درگیری‌های مسلحانه در شمال استان، در روستای «ناماپالا»[۷]، واقع در «مِتوج»[۸] برگزار کردند. «کابودِلگادو» سرزمینی است که از درگیری‌های مسلحانه و غارت منابع طبیعی‌اش به دست شرکت‌های فراملّی نفت و گاز آسیب دیده است. زنان «تِتِه»[۹] و «سوفالا»[۱۰] نیز در جلسات خود غصب زمین‌ها و درگیری‌های مسلحانه را محکوم کرده، با خواهران «کابودِلگادو» ابراز همبستگی کردند.

در «ماپوتو»[۱۱] زنان و مردان عضو «انجمن هیک سیکان وِه»[۱۲] مراسمی به منظور همبستگی همراه با موسیقیِ «بَتوکادا»[۱۳] در یادبود قربانیان درگیری‌ها برگزار کردند. «راه‌پیمائی جهانی زنان» در موزامبیک خاطرهٔ خواهران مبتلا به «اچ.آی.وی» (ویروس نقص ایمنی که عامل بیماری ایدز است) را که درمان‌شان به دلیل شیوع کُوید۱۹ متوقف شد، گرامی داشتند.

گزینه‌های دیگر و سازماندهی در کنیا

«راه‌پیمائی جهانی زنان» کنیا، با همکاری «کمیسیون حقوق بشر» کشور، دیداری با رهبرانِ زن کنیا ترتیب داد. آنان دربارهٔ زمینه‌های مختلف فعالیت «راه پیمائی جهانی زنان» و در مورد تأثیر شرکت‌های فراملّیتی و نظامی‌گری بر زندگی زنان گفت‌وگوهای فراوانی داشتند. دربارهٔ کار زنان، مهاجرت و گزینه‌های فمینیستی مانند کشاورزی با رعایت محیط‌زیست نیز صحبت شد. هدف از این دیدار مکان‌یابی برای اجرای این مضامین و سازماندهی فعالیت‌های «راه‌پیمائی جهانی زنان» حول این مناطق بود.



همراهان از نیاسا

خانم «سِفو سَنی»[۱۴]، از نایروبی، با فرستادن ویدئویی[۱۵] از تجربهٔ خود در «راه‌پیمائی جهانی زنان» و از گسترش نظامی‌گری در آفریقا صحبت کرد. وی

ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که میزان فقر در آن بسیار بالاست و باید مبارزه برای تامین غذای کافی را ادامه دهیم. به عنوان زن، ما باید در خطِ مقدّم آموزشِ افراد در زمینه فنونِ کشاورزی باشیم تا مشکلاتی مانند بیماری‌های ناشی از شیمیائی‌شدن کشاورزی را، که امروز شاهدش هستیم، کاهش دهیم

یادآوری کرد که در زیمبابوه، گابون، سودان و اکنون در کشور مالی نظامیان قدرت را به دست گرفته‌اند و در سومالی نیروهای ایالات متحده و حتی کنیا حضور دارند. سپس وی در مورد رواج خشونت ناشی از این امر صحبت کرد، به ویژه خشونت در زندگیِ زنان که بیش از همه به دلیل هتکِ حرمت، تجاوز و فقر غذایی، از محل زندگی خود رانده و به کشورهای دیگر پناهنده می‌شوند.

او می‌گوید: «وقتی نظامیان قدرت را به دست می‌گیرند، آزادیِ تشکّل وگردهمایی به پایان می‌رسد. بدون این دو آزادی، نمی‌توان از دمکراسی یا آزادی سیاسی سخن گفت. این وضع، حق مردم را از آنان سلب می‌کند، فضاهای مدنی را آنچنان محدود می‌سازد که مردم نتوانند آزادانه متشکّل شوند، آزادانه تجمّع کنند و در مورد حقوقِ سیاسی خود صحبت کنند. ممنوعیت رفت‌وآمد هست. مشکلات اقتصادی هست. آزادی نیست. آفریقا به دمکراسی نیاز دارد: قدرت برای مردم، از سوی مردم و همراه با مردم».

در مرکز کنیا، «مارگارت ایرِری»[۱۶]، عضو ویژهٔ شورایِ بخش «نیان داروآ»[۱۷]، از کار خود در سازماندهیِ زنانِ دهقانی که برای تأمین غذای خانوادهٔ خود کشاورزی می‌کنند سخن گفت: «ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که میزان فقر در آن بسیار بالاست و باید مبارزه برای تأمین غذای کافی را ادامه دهیم. به عنوان زن، ما باید در خطِ مقدّم آموزشِ افراد در زمینهٔ فنونِ کشاورزی باشیم تا مشکلاتی مانند بیماری‌های ناشی از شیمیائی‌شدن کشاورزی را، که امروز شاهدش هستیم، کاهش دهیم.»[۱۸]

در جریان پاندمی زنان و مردان بسیاری شغل‌شان را از دست داده‌اند. عدم دسترسی به کار و غذا موجب تیره‌روزی خانواده‌ها و گسترش خشونت شده است. این را «آن وَنجی کو»[۱۹]، هماهنگ کننده «راه‌پیمائی جهانی زنان» در «مَتهار»[۲۰]، واقع در نایروبی، برایمان تعریف می‌کند[۲۱] و می‌گوید: «امّا بالاخره از پس مشکلات بر می‌آئیم». سپس خواستار همبستگی بین زنان می‌شود و می‌گوید: «ما برای پشتیبانی از هم جمع شده‌ایم». «کامفورت آچی ینِگ»[۲۲]، که او هم اهل نایروبی است، ویدئویی ساخته و از آن سخن می‌گوید که چگونه

هنگامی که زنان درکنار هم هستند صدایشان رساتر می‌شود، حتّی در برابر شرکت‌های فراملّی قدرتمندی که می‌خواهند دوباره آفریقا را به مستعمره بدل کنند.

هنگامی که زنان در کنار هم هستند صدایشان رساتر می‌شود، حتّی در برابر شرکت‌های فراملّی قدرتمندی که می‌خواهند دوباره آفریقا را به مستعمره بدل کنند.

در همبستگی با صحرای غربی

درگردهمایی کنیا تصمیم گرفته شد که همبستگی با صحرای غربی، آخرین مستعمرهٔ آفریقا، در صدر اولویت‌ها قرارگیرد. شنبه ۹ اکتبر، دهمین سالگرد تأسیس اردوگاه غدیم ایزک در صحرای غربی بود. این اردوگاه در اعتراض به تبعیض، فقر و نقض حقوق بشرکه مراکش دائماً به اهالی صحرای غربی تحمیل می‌کند ایجاد شده بود.

با گرد آمدن بیش از ۵۰۰۰ نفر، این اردوگاه به صحنهٔ تظاهرات عظیمی برای استقلال صحرای غربی تبدیل شد. در روز ۸ نوامبر ۲۰۱۰، با دستگیری ۳۰۰۰ صحرانشین، نیروهای امنیتی مراکش اردوگاه را برچیدند.

روز شنبه، مردم صحرا، در مخالفت با غصب سرزمین‌شان به دست مراکش با همدستی اسپانیا، تظاهرات تازه‌ای ترتیب دادند که این بار هم به شدت سرکوب شد.

بیانیهٔ ۱۲ اکتبر ۲۰۲۰ کشورهای آفریقائی فرانسوی‌زبانِ «راه پیمائی جهانی زنان»

در پایان پنجمین اقدام بین‌المللی، زنانِ نُه کشورِ نواحی فرانسوی‌زبانِ قارهٔ آفریقا گرد آمدند و بیانیهٔ کوتاه و قدرتمند زیر را در دفاع از زندگی و سرزمین‌هایشان در برابر چپاول سرمایه‌داری صادرکردند:

> **ما «فرزندان خاک آفریقا» هستیم، بر روی سیّاره‌ای که می‌خواهیم سالم بماند و تنها با حفظ تنوع نژادی و قومی است که سالم خواهد ماند.**
>
> **سلامت ما با سلامت منطقه، قاره و سیارهٔ یکتای ما «درهم‌پیوسته»اند: آنچه بر یکی اثر می‌گذارد بر آن دیگران نیز اثر دارد.**
>
> **از این رو ما، زنان آفریقا، تصمیم گرفته‌ایم تا با یکدیگر در پیوند بمانیم، پیوندی در زمینهٔ سلامت، پیوندی برای حفاظت از سرزمین‌هایمان، سرزمین‌هائی که مامن جانوران و گیاهانی‌اند که به بیماری آلوده‌شده‌اند، سرزمین‌هائی که شرکت‌هایِ**

چندملّیتیِ طمّاع، با همدستیِ حکومت‌های ما، با تحمیل کشاورزی تک‌محصولی، با دستکاری گیاهان و حیوانات و حتی انسان‌ها، تنها به خاطر سود تجاری، آنها را به ویرانی کشیده‌اند و جز سنگ چیزی باقی نگذاشته‌اند.

ما زنان آفریقائی، زنان مالیائی، بورکینافاسوئی، الجزایری، بِنینی، ساحل‌عاجی، توگوئی، موریتانیائی، گینه‌ای، کنگوئی، تونسی، صحرائی و نیجریه‌ای، به آنچه ما را از راه فقر و گرسنگی پیوند می‌دهد می‌گوئیم: «ایست»! به آنچه ما را از راه زهر و بیماری پیوند می‌دهد می‌گوئیم: «ایست»! به استعمار نو و لیبرالیسم نوکه ما را مثل مواد خام استثمار می‌کنند می‌گوئیم: «بس است»!

ما زنان آفریقائی، مقاومت می‌کنیم، راه‌پیمائی می‌کنیم تا از گوناگونی اکوسیستم‌هایمان، از تنوّع زیستی‌مان، از پاک دستی‌مان، از حقّ حاکمیت‌مان، از سازماندهیِ مستقلّ‌مان و از همهٔ موجودات زنده حمایت کنیم!

برای زندگی مقاومت می‌کنیم، برای دگرگونی راه می‌پیمائیم.

1. https://marchemondiale.org/index.php/afrique/?lang=fr
2. Marche mondiale des femmes (MMF)
3. Niassa
4. Gaza
5. Inhambane
6. Cabo Delgado
7. Namapala
8. Metuge
9. Tete
10. Sofala
11. Maputo
12. Hixikanwe

۱۳. Batucada نوعی موسیقی جمعی، با سازهای کوبه‌ای

14. Sefu Sanny
15. youtube.com/watch?v=eLQuI659EJ0&feature=emb_logo
16. Margaret Ireri
17. Nyandarua
18. youtube.com/watch?v=cbi8MNehFF4&feature=emb_logo
19. Anne Wanjiku

۲۰. Mathare حلبی‌آبادی در نایروبی

21. youtube.com/watch?v=EiWe0JA8nj4&feature=emb_logo
22. Comfort Achieng

ما زنان آفریقا، تصمیم گرفته‌ایم تا با یکدیگر در پیوند بمانیم، پیوندی در زمینه سلامت، پیوندی برای حفاظت از سرزمین‌هایمان، سرزمین‌هائی که مامن جانوران و گیاهانی‌اند که به بیماری آلوده‌شده‌اند، سرزمین‌هائی که شرکت‌هایِ چندملّیتیِ طمّاع، با همدستیِ حکومت‌های ما، با تحمیل کشاورزی تک‌محصولی، با دستکاری گیاهان و حیوانات و حتی انسان‌ها، تنها به خاطر سود تجاری، آنها را به ویرانی کشیده‌اند و جز سنگ چیزی باقی نگذاشته‌اند.

۲۵ سال برابری جنسیتی در چین

نویسنده: لی وِن
(سی‌جی‌تی‌ان، دوم اکتبر ۲۰۲۰)
برگردان: آزاده عسگری



به مناسبت **۲۵** مین سالگرد چهارمین کنفرانس جهانی درباره زنان، ارزیابی از پایبندی به روح کنفرانس و تحلیل میزان ارتقای حقوق زنان در چین دارای اهمیت چشمگیری است.

در سال **۱۹۹۵**، چهارمین کنفرانس زنان در پکن برگزار شد. این کنفرانس بیانیه و پلاتفرم اقدام از طرف پکن را، به عنوان سند برنامه‌ی عمل جهت ارتقای تساوی جنسیتی جهانی به تصویب رساند. شرکت‌کنندگان با تعیین ۱۲ حوزه کلیدی مرتبط با پیشرفت زنان، بر اهداف استراتژیک و چهارچوب سیاست‌گذاری‌ها در حمایت از حقوق زنان، و رهنمودهای عملی برای بهبود جایگاه زنان در تمام کشورهای جهان موافقت کردند. این کنفرانس، که بزرگ‌ترین کنفرانس سازمان ملل متحد تا آن زمان بود، گام مهمی برای ارتقای برابری جنسیتی و پیشرفت زنان به‌شمار می‌رود که تأثیر بسزایی در ارتقای جایگاه جهانی زنان داشته است.

از سال **۱۹۹۵**، برای تحقق اهداف این کنفرانس، تلاش چشمگیری در سراسر جهان صورت گرفته، و شرایط حاکم بر زندگی زنان همواره رو به بهبود بوده است. در سال **۲۰۱۵**، زنان چین و سازمان ملل با همکاری هم یک نشست جهانی برای تأکید بیشتر بر تعهد خود در ایجاد آینده‌ای بهتر برای زنان برگزار کردند. شی جین پینگ، رئیس جمهور چین، ریاست

این نشست را بر عهده داشت و چهار پیشنهاد برای ارتقای برابری جنسیتی زنان و پیشرفت همه جانبه آنها ارائه کرد. دولت چین در ۲۵ سال گذشته، با پایبندی به تعهدات و حفظ روح چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن، به سیاست‌های بنیادی ملی برابری جنسیتی برای توسعه و پیشرفت اجتماعی زنان عمل کرده است. این کشور به طور مداوم سیستم حقوقی و مکانیسم‌های کار حمایت از حقوق و منافع زنان را چنان بهبود بخشیده که به دستاوردهای چشمگیری در رشد زنان در چین انجامیده است.

مشارکت برابر در فعالیت‌های اقتصادی، اصلی بنیادی برای تحقق رشد همه جانبه زنان است. چین با نرخ بیش از ۶۰ درصد مشارکت نیروی کار زنان در این کشور، مدت‌هاست که از این نظر در جایگاه اول جهان قرار دارد. و نیز، با بهینه‌سازی شرایط اشتغال زنان، حضور کارگران زن در کارهای دسته‌جمعی گسترش یافته و تعداد بیشتری از زنان با حقوق و دستمزد مناسب مشغول کار شده‌اند. در سال ۲۰۱۸، تعداد زنان شاغل به بیش از ۳۴۰ میلیون نفر رسید که ۴۳.۵ درصد نیروی کار جامعه را تشکیل می‌دادند. امروز ۴۸.۸ درصد مشاغل تخصصی و فنی، ۳۳.۴ درصد مشاغل پژوهشی و توسعه‌ای، شامل ۵۴.۹ درصد مشاغل پژوهشی و اجرایی در عرصه علوم و علوم پزشکی در اختیار زنان است. با احتساب ۵۵ درصد ابتکارات اقتصادی در بخش اینترنت، درصد زنان مبتکر اقتصادی در اقتصاد نوین همچنان رو به رشد است. زنان به شکلی فعال در مدیریت و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی حضور دارند. برای مثال، زنان امروز یک چهارم پست‌های رهبری در کمپانی‌ها را در اختیار دارند در حالی که این نرخ در سال ۱۹۹۵ تنها ده درصد بود.

چین از سال ۱۹۹۵، با تعقیب استراتژی کاهش فقر، مجموعه‌ای از برنامه‌های متنوع را در سطوح مختلف برای تحقق این هدف به اجرا گذاشت و تاکنون پیشرفت‌های قابل توجهی داشته است. در اجرای پروژه‌های کاهش فقر، توجه خاصی بر تضمین مشارکت برابر و منافع برابر زنان وجود داشت. این توجه موجب کاهش تعداد زنان فقیر و به حداقل رساندن عوامل ایجاد فقر در بین زنان گردیده است. در پایان سال ۲۰۱۸ تعداد فقرا در مناطق روستایی در سراسر کشور از ۹۸.۹۹ میلیون نفر در سال ۲۰۱۲ به ۱۶.۶ میلیون نفر کاهش یافت، و میزان فقر از ۱۰.۲ درصد در سال ۲۰۱۲ به ۱.۷ درصد کاهش یافت. در این میان حدود نیمی از جمعیتی از فقر رها شده زنان هستند.

حق تحصیل یکی از حقوق بنیادی بشر است و معیار مهمی برای توسعه برابر زنان و

مردان محسوب می‌شود. در طول ۲۵ سال گذشته، چین به توسعه آموزش از طریق گسترش امکانات دسترسی برابر به آن الویت داده است و راهی طولانی برای محو بیسوادی بین زنان طی کرده است. در سال ۲۰۱۸، نرخ بیسوادی در جمعیت پانزده ساله و بالاتر ۷.۵ درصد بود، که کاهشی ۱۶.۶ درصدی نسبت به ۱۹۹۵ را نشان می‌دهد. اکنون تعداد زنان بیشتر و بیشتری به تحصیلات عالی دسترسی می‌یابند. در سال ۲۰۱۸، سهم زنان دانش‌آموخته در مقطع کارشناسی دانشگاه و دانشجویان ارشد به عنوان درصدی از کل دانشجویان تحصیلات عالی به ۵۲/۵ درصد رسید که نسبت به سال ۱۹۹۵، ۱۷/۱ درصد افزایش نشان می‌دهد. سهم زنان در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا نیز به ترتیب با ۵۱/۲ و ٤۰/٤ درصد، به ترتیب ۲۰/٦ و ۲٤/۹ درصد بیشتر از سال ۱۹۹۵ بود.

برخورداری برابر از حق سلامت برای رفاه و سعادت زنان عاملی تعیین‌کننده است. چین اهمیت زیادی برای حمایت از حقوق زنان در بهداشت قائل است و با ایجاد یک شبکه قدرتمند خدمات بهداشتی برای زنان و کودکان، به طور مستمر سیستم قانونی و سیاست‌گذاری به نفع سلامت زنان و کودکان را بهبود بخشیده است. در سال ۲۰۱۵، متوسط امید به زندگی زنان ۷۹/٤ سال بود که نسبت به سال ۱۹۹۰، ۸/۹ سال افزایش داشت. کاهش میزان مرگ و میر نوزادان همچنان ادامه دارد و از ٦۱/۹ در ۱۰۰،۰۰۰ در ۱۹۹۵ به ۱۸/۳ در ۱۰۰،۰۰۰ در ۲۰۱۸ رسید که حکایت از تحقق زودتر از موعد مقرر اهداف توسعه‌ای هزاره سازمان ملل در این کشور دارد.

دیدن دستاوردها در ارتقای حقوق و جایگاه زنان در چین بسیار دلگرم‌کننده است، با این وجود، باید توجه داشت که برای تحقق کامل اهداف توسعه برای زنان که در بیانیه پکن و برنامه عمل آن آمده است، هنوز چالش‌های زیادی وجود دارد. هنوز کلیشه ریشه‌دار دیرینه نابرابری زن و مرد، همچنان بر درک و رفتار مردم به درجات مختلف تأثیرگذار است و تبعیض علیه زنان در بازار کار وجود دارد. یعنی هنوز باید هم‌زمان با رفع تبعیض‌ها، سطح مشارکت و نفوذ زنان در مراکز تصمیم‌گیری و مدیریتی را ارتقا بخشید. برای رسیدن به چنین هدفی، باید با حفظ روح چهارمین کنفرانس جهانی زنان، تلاش‌های بی‌وقفه جهت ارتقای رشد همه جانبه زنان و ساختن جهانی بهتر برای همه را ادامه داد.

https//:news.cgtn.com

لی ون از همکاران انستیتوی مطالعات زنان چین، فدراسیون سراسری زنان چین است.

فهرست

نان و گل سرخ

سراینده: جیمز اوپنهام

هنگامی که چهل‌هزار زن و مرد کارگر کارخانه‌های پارچه‌بافی ایالت ماساچوست در آمریکا، در روز ۱۱ ژانویه ۱۹۱۲ علیه دستمزد ناچیز و کار کودکان، دست به اعتصاب زدند، این سرود را می‌خواندند. جیمز اوپنهام در سال ۱۹۱۱، این سرود را با الهام از شعار بیش از نیم قرن مبارزه زنان کارگر ساخت که همواره در اعتراض‌های خود فریاد برمی‌آوردند: «ما نان می‌خواهیم و گل هم»، به مفهوم داشتن سهمی برابر از همه موهبت‌های هستی، سعادت و صلح در ازای سهمی که برای حرکت چرخ زندگی بر دوش دارند.

در لینک زیر این ترانه را با صدای «جون بائز» گوش کنیم:

https://www.youtube.com/watch?v=vqJHUkOTLOQ

همچنان که راه می‌پیماییم و راه می‌پیماییم،
در این روز زیبا
یک میلیون آشپزخانهٔ تاریک
و هزاران کارخانهٔ غمزده
با خورشیدی که ناگهان برمی‌آید،
طلایه باران می‌شوند،
و مردمانی آواز ما را می‌شنوند:
«نان و گل‌های سرخ، نان و گل‌های سرخ»

همچنان که راه می‌پیماییم و راه می‌پیماییم،
می‌رزمیم برای مردان نیز
چرا که آنها فرزندان زنان‌اند،
و ما دیگر بار برایشان مادری می‌کنیم

زندگی دیگر از گهواره تا گور
عرق‌ریزان سپری نخواهد شد
جان ما نیز چون تن‌مان از گرسنگی می‌میرد:
پس، به ما نان بدهید و گل سرخ نیز!
همچنان که ما راه می‌پیماییم،

زنان مرده نیز با ما همراه‌اند
و فریاد دیرینه آنها برای نان،
و هنر، زیبایی و عشق آشنای جان دردمند آنان
در آواز ما جاری است

آری، برای نان است که می‌رزمیم
— اما برای گل سرخ نیز

همچنان که راه می‌پیماییم و راه می‌پیماییم،
روزهای بهتری به ارمغان می‌آوریم

قیام زنان، یعنی قیام همه انسان‌ها
دیگر نه بیگاری و نه بیکاره‌گی،
و نه دیگر
آسایش یک تن در جان کندن ده‌ها تن
حالا دیگر
همه در زیبایی و شکوه زندگی باهم سهیم‌اند:
در نان و گل‌های سرخ
در نان و گل‌های سرخ



از پوسترهای اتحاد شوروی علیه فاشیسم در جنگ جهانی دوم

فاشیسم؛ چیستی، پیدایش و عروج

بخش دوم و پایانی

شبگیر حسنی

فاشیسم و مبارزۀ طبقاتی

از منظر فلسفی، نقد عقل در نزد تئوری‌پردازان فاشیسم و جایگزینی آن با مقولاتی نظیر عاطفه، اراده، غریزه و مانند آنها، برای بعضی از«مارکسیست»های پیشین مانند **ژرژ سورل** و **هنریک دومن** بستر مناسبی را برای تجدیدنظر در ایده‌های مارکسیستی فراهم کرد. اینان با حذف نگرش علمی مارکس و تقلیل آن به دیدگاهی روان‌شناسانه، درک کژدیسه‌ای را از مقولاتی نظیر آگاهی طبقاتی، نبرد طبقاتی و همچنین بنیان‌های سوسیالیسم، بنا نهادند. در حقیقت اینان با حذف مفاهیم اصولی مارکسیسم و نقش مناسبات تولیدی در شناخت و کنش طبقات اجتماعی، تمامی مسئله را در سطحی اخلاقی-عاطفی بیان کردند. به عنوان نمونه **دومن** از این واقعیت که بسیاری از مبارزان و فعالان سوسیالیست خاستگاه بورژوایی داشتند، نتیجه گرفت که گرایش به سوسیالیسم صرفاً از منافع طبقاتی پدید نیامده، بلکه حاصل باورهای خاص اخلاقی است. همچنین وی باور داشت که کارگران از راه انگیزش‌های عاطفی سوسیالیست می‌شوند و نبرد طبقاتی حاصل «رنجش طبقاتی» است و نه آگاهی طبقاتی و بنابراین سوسیالیسم محصول اراده برای مبارزه در راه ارزش‌های اخلاقی ویژه‌ای است و نه حاصل پیروزی در نبرد طبقاتی (نئوکلوس،۱۳۹۱: ۲۹).

نادیده گرفتن منافع متضاد طبقاتی به نفع اخلاقیاتی که می‌توانست به صورت مشترک توسط طبقات مختلف جامعه پیگیری شود، این نتیجۀ «منطقی» را به دنبال داشت که یک جریان سیاسی می‌تواند به عنوان نمایندۀ تمام طبقاتِ جامعه عمل نماید. طبیعتاً با توجه به ستیز فزایندۀ پرولتاریای سازماندهی شده در برابر هیأت حاکمه، هیچکدام از این دو نیرو و نمایندگان سیاسی‌شان، قادر به اتخاذ چنین موضعی نبودند؛ بلکه این تنها طبقۀ میانی و نمایندۀ سیاسیِ نوخاسته‌اش بودند که آمادگی و قابلیت پذیرش چنین دیدگاهی را داشتند. بنابراین احزاب فاشیست و نازی می‌توانستند در کسوت نیرویی ماورای دو طبقۀ متعارض اصلی و مستقل از آنها به میدان بیایند تا راهی را متفاوت از سرمایه‌داری و کمونیسم عرضه نمایند. چنین موضعی را به صورت واضح می‌توان در تئوری «ملتِ پرولتر» **موسولینی** مشاهده نمود. **موسولینی** صراحتاً ملت را به جای طبقه نشاند و مدعی شد که برخی ملت‌ها نظیر ملت ایتالیا پرولتر هستند و برخی ملت‌ها نیز بورژوا. اتخاذ چنین موضعی برای طبقۀ حاکم بسیار سودمند بود، زیرا اولاً می‌توانست منافع طبقاتی خود را به جای منافع ملی معرفی نماید؛ ثانیاً قادر بود هرگونه مبارزۀ طبقاتی در داخل کشور بر ضد

منافع خود را تحت نام دشمنی با منافع تمام ملت سرکوب نماید. ثالثاً مبارزهٔ طبقاتی را از داخل مرزها به خارج آن انتقال دهد و توده‌ها را برای مبارزه با رقبای امپریالیست خود در سایرکشورها بسیج نماید. از نظر **هیتلر**، آلمان به واسطهٔ حضورکمونیست‌ها قادر نبود تا در خارج از مرزهایش بجنگد؛ زیرا تقسیم ملت به طبقات گوناگون باعث فلج شدن آن گردیده بود و باید کارگران را به سوی باور ایده‌های قومی و نژادی هدایت کرد (نئوکلوس،۱۳۹۲: ۷۵).

روکو، وزیر فاشیست دولت **موسولینی** اعلام کرد: «پرولتر ایتالیایی، در مقایسه با ملت‌های رقیب، از شرایط نامناسب مردم کشورش بیشتر رنج می‌برد تا از آز یا طمع کارفرمایانش». همچنین **مولروان دن بروک** نوشت که: «سوسیالیسم نمی‌تواند به بشر عدالت ارزانی دارد. کارگران آلمانی باید بدانند که هرگز پیش از این، چون امروز بردهٔ سرمایه‌داری خارجی نبوده‌اند ... نبردی که پرولتاریا به عنوان مظلوم‌ترین بخش یک ملت ستمدیده در راه آزادی انجام می‌دهد جنگی داخلی علیه خودمان نیست، بلکه در برابر بورژوازی جهانی است» (دانیل، ۱۳۸۲: ۱۱۷ -۱۱۸).

احزاب فاشیست و نازی می‌توانستند در کسوت نیرویی ماورای دو طبقهٔ متعارض اصلی و مستقل از آنها به میدان بیایند تا راهی را متفاوت از سرمایه‌داری و کمونیسم عرضه نمایند. موسولینی صراحتاً ملت را به جای طبقه نشاند و مدعی شد که برخی ملت‌ها نظیر ملت ایتالیا پرولتر هستند و برخی ملت‌ها نیز بورژوا. اتخاذ چنین موضعی برای طبقهٔ حاکم بسیار سودمند بود.

افزون بر تمام موارد یادشده، پذیرش این برداشتِ ویژه از یکپارچگی ملی و انحلال طبقه در ملت، درکنار باورهای نژادپرستانه، این پیام را هم برای کارگران داشت که می‌توانند به جای همبستگی با ستم‌دیدگان سایر کشورها، خود را درکنار اشرافیت نژادی قرار دهند و بدین ترتیب مبارزهٔ نژادی در خارج برای دستیابی به ثروت اجتماعی جایگزین مبارزهٔ طبقاتی در داخل می‌گردد.

البته فاشیسم در هنگام تلاش برای کسب قدرت و پس از آن نیز بر سریر قدرت، باید منافع شریک، حامی اصلی وکارفرمای آتی خویش، یعنی بورژوازی بزرگ را تأمین می‌کرد و طبیعتاً چنین اقدامی تنها از راه صرف‌نظرکردن از اجرای شعارهای اولیه در بارهٔ مبارزه با سیستم سرمایه‌داری انجام می‌گرفت. چنین گردشی در اهداف اعلام شده، نمی‌توانست بدون مخالفت و هزینه انجام پذیرد: در بدنه و حتی رهبری هر دو جریان فاشیستی در ایتالیا

و آلمان، چنین تغییر مواضعی، مخالفت‌های جدی را به دنبال داشت: در آلمان پس از آنکه **هیتلر** در سال **۱۹۳۳** با حمایت سرمایه‌داران بزرگ و توسط **هیندنبورگ** به صدراعظمی انتخاب شد، جناحی از حزب نازی که بیشتر در بازوی شبه‌نظامی حزب، **اس‌آ**، تحت فرماندهی **ارنست روهم**، نازی کهنه‌کار و یار **هیتلر**، گرد آمده بودند، درکنار تشدید مبارزه بر علیه کمونیست‌ها، فشار به سرمایه‌داران و صاحبان صنایع را برای آنچه که ملی کردن صنعت می‌نامیدند، آغاز کردند. این حرکت که از سوی **ارنست روهم** «انقلاب دوم» نامیده می‌شد، به هیچ وجه نمی‌توانست خوشایند طبقات حاکمه باشد. خواستهٔ دیگر **روهم** مبنی بر ادغام ارتش و **اس‌آ**، نیز به هیچ‌روی برای متحدان نظامی **هیتلر** در ارتش قابل قبول نبود. لذا پاکسازی گسترده‌ای در درون حزب نازی و سازمان دانشجویان نازی انجام گرفت و در عملیات موسوم به **شب دشنه‌های بلند** صدها نازی و از جمله برخی اعضای بلند پایه حزب نظیر **ارنست روهم** توسط نیروهای **گشتاپو** و **اس اس** به قتل رسیدند.



در ایتالیا ماجرا به شکلی واژگونه رخ نمود: در زمانی که **موسولینی** فعالیت خود را به عنوان یک فاشیست و در حقیقت یکی از بنیانگذاران آن آغاز نمود، یکی از اولویت‌های خود را مبارزه با سرمایه‌داری عنوان کرده بود. وی حزب سوسیالیست ایتالیا را که خود زمانی از سردبیران نشریات آن بود، مرتجع و محافظه‌کار ارزیابی می‌کرد و دارودسته‌های فاشیست به دفاتر نشریات چپ و اتحادیه‌های کارگری حمله می‌کردند. اما کماکان **موسولینی** شعارهایی در زمینهٔ «دموکراسی اقتصادی» و «مدیریت کارگری» در محیط کار سر می‌داد. در سال **۱۹۲۱** وی تلاش کرد تا با سوسیالیست‌ها به توافقی برای پرهیز از خشونت دست بیابد. همین امر باعث شد تا توسط **راس** (Ras) ها یا سردسته‌های گروه‌های فاشیستی مورد انتقاد قرار بگیرد و از رهبری کنار گذاشته شود. اما اندکی بعد و با مشخص شدن فقدان رهبری جایگزین، فاشیست‌های مخالف ناچار شدند تا بار دیگر وی را بازگردانند؛ اما مشخص شد که این بار **موسولینی** کاملاً به رویکرد مورد تأیید **راس‌ها** تن داده است: وی اعلام کرد که فاشیست‌ها باید «قطعاً و حتماً سوسیالیست‌ستیز» و نیز ضد لیبرال‌های اقتصادی باشند (کسلز، ۱۳۶۹: ۵۳).

بدیهی است که نباید دربارۀ «ضدیت با لیبرال‌های اقتصادی» دچار کوچک‌ترین توهمی شد: با ایجاد تعاونی‌های فاشیستی، تمامی فعالینِ کارگریِ مستقل تحت پیگرد قرار گرفتند؛ احزاب و اتحادیه‌های کارگری در هم شکسته شدند؛ کارفرمایان در کنار فاشیست‌ها، که به عنوان نمایندگان کارگری نمایانده می‌شدند، در تعاونی‌ها کنترل را به‌دست گرفتند تا سیاست‌های حزب فاشیست را اعمال کنند. اما این تمام ماجرا نبود: اولین وزیر دارایی دولت فاشیستی، **آلبرتو دو استفانی**، هوادار سرسخت عدم دخالت دولت در سود بازرگانی بود و جانشین وی در سال ۱۹۲۵، **جوزپه وولپی**، سخنگوی تجارت و صنعت بود و با افزایش تعرفه‌ها و کاهش مالیات‌های اصناف، عملاً منافع سرمایه‌داران را تأمین می‌کرد.

در زمان بحرانِ رکود بزرگ در ۱۹۳۰، سازمان بازسازی صنایع ایجاد شد که کمک‌های مالی زیادی را به صنایع بزرگ اختصاص داد تا از ورشکستگی رهایی یابند. در همان حال کسب‌وکارهای کوچک به حال خود رها شدند تا از میان بروند و نتیجۀ این سیاست‌های اقتصادی افزایش نفوذ انحصارها و تراست‌ها بود (کسلز، ۱۳۶۹، ۱۰۲-۱۰۱).

فاشیسم در هنگام تلاش برای کسب قدرت و پس از آن نیز بر سریر قدرت، باید منافع شریک، حامی اصلی و کارفرمای آتی خویش، یعنی بورژوازی بزرگ را تأمین می‌کرد و طبیعتاً چنین اقدامی تنها از راه صرف‌نظر کردن از اجرای شعارهای اولیه دربارۀ مبارزه با سیستم سرمایه‌داری انجام می‌گرفت.

حامیان فاشیسم در طبقۀ حاکم

سخن مشهوری از **ماکس هورکهایمر** بسیار نقل شده است: «آنکس که علاقه ندارد دربارۀ سرمایه‌داری بحث کند، باید دربارۀ فاشیسم نیز خاموش بماند.» (پولانزاس، ۱۳۶۰: ۱۳). این سخن اگرچه حامل حقیقتی انکارناپذیر است؛ اما بیانگر تمام حقیقت نیز نیست: اگرچه طبقۀ سرمایه‌دار در برابر سایر طبقات و در راستای تامین کلی‌ترین منافع اساسی خود، به عنوان یک کُل عمل می‌کند، اما نمی‌توان و نباید کشمکش‌ها و تعارض‌هایِ درونِ بخش‌های گوناگون این طبقه را نیز نادیده انگاشت.

عملکرد و مواضع جناح‌ها و لایه‌های گوناگون سرمایه‌داران در برابر فاشیست‌ها، دارای پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های بسیار مهمی است. از مخالفت تا سکوت؛ از مقاومت تا حمایت. علاوه بر تمایز منافع، عنصر زمان و همچنین شرایط مشخصِ هر کشور نیز در بروز تغییرات

در موضع‌گیری این یا آن جناح سرمایه‌داری در خصوص پدیدۀ فاشیسم مؤثر بوده است. در خصوص این مسئله در بخش مربوط به بررسی احتمال عروج دوبارۀ فاشیسم بیشتر سخن خواهیم گفت. اما عجالتا بر وضعیت دو کشور آلمان و ایتالیا متمرکز خواهیم شد.

پیش از بررسی واکنش بخش‌های مختلف سرمایه‌داری در آلمان و ایتالیا، لازم است تا به یک تفاوت جدی در وضعیت اقتصادی میان صنایع سبک و صنایع سنگین اشاره گردد. در حوزۀ صنایع سنگین، ترکیب ارگانیک سرمایه (یا نسبت سرمایۀ ثابت به سرمایۀ متغیر) در مقایسه با صنایع سبک بسیار بالاست. به بیان دیگر، به گردش درآوردن چرخ تولید در صنایع سنگین نیاز به سرمایه‌گذاری بسیار بیشتری در بخش ثابت سرمایه (ساختمان، ماشین‌آلات، مواد خام، مواد کمکی و...) دارد و از آنجا که ارزش افزوده نه محصول بخش ثابت سرمایه، بلکه زادۀ بخش متغیر آن (یا هزینۀ نیروی کار) است، لذا هرگونه توقفی در چرخۀ تولید، مثلاً اعتصاب، هزینه‌های بسیار گزافی را به این بخش تحمیل می‌کند؛ زیرا حجم عظیمی از سرمایۀ ثابت بدون استفاده خواهد ماند. همچنین در این بخش، افزایش ارزش افزوده تنها از راه استثمار وحشیانه‌تر نیروی کار قابل حصول است. از سوی دیگر، عموماً تولیدات این بخش از صنایع (مثلاً فولاد یا ماشین‌آلات) به عنوان نهاده در صنایع دیگر به کار گرفته می‌شوند و همچنین بخش قابل توجهی از محصولات صنایع بزرگ به بخش تسلیحاتی و نظامی اختصاص می‌یابد. در صنایع سبک اما، ترکیب ارگانیک سرمایه پایین‌تر است و هزینه‌های ثابت کمتری به سرمایه‌داران این بخش تحمیل می‌شود و این حقیقت که این بخش از سرمایه‌داران عموماً کالاهایی تولید می‌کنند که باید توسط افراد عادی جامعه یا مزد و حقوق‌بگیران مصرف شوند، فشار شدید بر دستمزدها در سطحی گسترده، می‌تواند این صنایع را با بحران مصرف نامکفی مواجه نماید. افزون بر این، صنایع سنگین که تولیدکنندگان ماشین‌آلات و مواد خام مورد نیاز صنایع سبک هستند، همواره این بخش را از طریق قیمت‌های گزاف محصولات خود که ناشی از وجود انحصارات در بخش صنایع سنگین است، زیر فشار قرار می‌دهند. چنین تقابل منافع و تفاوتی میان این دو جناح از سرمایه‌داران، چشم‌اندازهای متفاوتی را در برخورد با طبقۀ کارگر در پیشروی آنان قرار می‌دهد: اگر اولی ناگزیر از اعمال سیاست‌های خشن و غیرمنعطف در برابر کارگران است، دومی شیوه‌های مبتنی بر «همکاری طبقاتی» یا به عبارت دقیق‌تر روش‌های کم‌تر خشنِ استثمار و فریبکاری را ترجیح می‌دهد. این تمایز در واکنش نسبت به فاشیسم نیز

رخ می‌نمایاند؛ تفکیک سرمایه‌داران به دو بخش صنایع بزرگ و کوچک به هیچ‌روی به معنای آن نیست که سایر بخش‌های سرمایه‌داری پس از به قدرت رسیدن فاشیست‌ها از سیاست‌های اقتصادی آنان و سرکوب اتحادیه‌های مستقل کارگری و درهم شکستن مقاومت کارگران منتفع نشدند یا به مقاومتی جدی و پیگیر در برابر فاشیست‌ها دست‌یازیدند. اما در واقع، این صاحبان صنایع بزرگ و نیز بخش بزرگ سرمایهٔ مالی بودند که در حمایت از فاشیست‌ها و به قدرت رساندن آنان در هر دو کشور ایتالیا و آلمان نقشی جدی داشتند.

الف. ایتالیا

رفتار دولت **جولیتی** و سرمایه‌داران ایتالیایی در این زمینه نمونه‌وار است. در ایتالیای پس از جنگ اول بین‌الملل، کارگران صنعتی امتیازهایی همچون ساعات کاری روزانهٔ هشت ساعت و قراردادهای جمعی را به دست آوردند؛ در کارخانه‌ها کمیته‌های کارگری شکل گرفتند و تنها در سال ۱۹۱۹ بیش از هزار و ششصد و شصت مورد اعتصاب به وقوع پیوست و این عدد در سال ۱۹۲۰ به هزار و هشتصد و هشتاد اعتصاب بالغ گشت. کارگران صنایع فولاد با اشغال کارخانه‌های تعطیل شده و زیر نظر «کمیته‌های کارگاهی» تولید را از سر گرفتند. دهقانان نیز با اشغال زمینه‌ای کشاورزی خواستار تقسیم اراضی شدند و اتحادیه‌های کارگران کشاورزی تشکیل شدند (دانیل، ۱۳۸۲، ۳۸–۳۹). در چنین شرایطی سرمایه‌داران در کنار زمین‌داران دست به دامان اوباش «جبههٔ متحد علیه بلشویسم» که توسط **موسولینی** سازمان یافته بود، شدند و کمک‌های خود را به صندوق حزب **فاشی** واریز کردند. هزینه‌های فاشیست‌ها برای لباس متحدالشکل، اسلحه، وسایل حمل‌ونقل و انتشار روزنامهٔ **پوپولو دیتالیا** در ابتدا توسط ثروتمندان تامین می‌شد (کسلز، ۱۳۶۹: ۵۱). پیش از این مقطع و در دوران ورود ایتالیا به جنگ اول، تقابل منافع میان بنگاه‌های کلان اقتصادی و صنایع سبک ایتالیا دربارهٔ موضوع جنگ نمایان شده بود: تراست بزرگ صنایع فلزی **آنسالدو** در هواداری از جنگ و «توسعهٔ خارجی»، در برابر **بانکا کومرچاله** (بانک تجارت) مربوط به بخش صنایع سبک که مخالف جنگ بود قرار گرفتند.

> اگرچه طبقهٔ سرمایه‌دار در برابر سایر طبقات و در راستای تأمین کلی‌ترین منافع اساسی خود، به عنوان یک کُل عمل می‌کند، اما نمی‌توان و نباید کشمکش‌ها و تعارض‌هایِ درونِ بخش‌های گوناگون این طبقه را نیز نادیده انگاشت.

رهبری سیاسی صنایع سبک -**جولیتی**- در سال ۱۹۱۹ در مجلس خواستار تحقیق دربارهٔ منافع حاصل از جنگ شد و در جریان اشغال کارخانه‌ها نیز نقش میانجی را ایفا نمود. با پایان نافرجام جنگ، سفارش‌های تسلیحات متوقف شد و سرمایه‌گذاری‌های کلان در صنایع بزرگ که فروش تضمین شده‌ای در زمینهٔ تامین مایحتاج جنگی داشتند، بی‌استفاده ماند. دولت به‌کمک این صنایع شتافت: صاحبان صنایع سنگین به‌کمک دولت از مالیات معاف شدند، و تعرفه‌های حمایتی و سفارش‌های جدید تسلیحاتی دریافت کردند. اما نهایتاً اگرچه **جولیتی** و دولتش (نمایندگان صنایع سبک) موفق شده بودند تا برای کمک به برادران طبقاتی‌شان در صنایع سنگین، مقاومت کارگران را درهم بشکنند، وجود آزادی‌های دموکراتیک زمینه‌ای را برای دفاع زحمتکشان از منافع‌شان پدید می‌آورد. اکنون تعطیل کردن این آزادی‌ها در دستورکار بود. **جولیتی** اگرچه تمایلی به پیروزی فاشیست‌ها نداشت اما عملاً سیاست مماشات با آنان را در پیش گرفت و مسیر آنان را برای دستیابی به قدرت هموار نمود: «**جولیتی**... تا پای جان در بی‌ارزش کردن مداوم رژیم پارلمانی همراهی کرد تا راه فاشیسم را هموار نماید. **جولیتی** به شیوهٔ دیگر نیز منادی ناخواستهٔ فاشیسم بود. مجمع ملی‌گرایان ایتالیا که در ۱۹۱۰ پایه‌گذاری شد، در هماهنگ کردن و یک کاسه نمودن شور و هیجان فزاینده‌ای که برای تصرف لیبی از طریق نبرد با ترکیه درگرفته بود، پیشقدم شد. **جولیتی** نیز که استدلال می‌کرد، لیبی به حکم «سرنوشت تاریخی» از آن ایتالیا است، به فشار ملی‌گرایان تن در داد» (کسلز، ۱۳۶۹: ۲۳). وی گمان می‌کرد با انحلال مجلس و برگزاری انتخابات زود هنگام و مشارکت دادن فاشیست‌ها در نظام پارلمانی می‌تواند در عین کنترل‌شان، از آنها به عنوان نیروی متعادل‌کننده در برابر نیروهای کارگری استفاده نماید. فاشیست‌ها اما با حضور در مجلس یک گام اساسی در راه کسب قدرت برداشتند و در این میان اگرچه رهبران صنایع سبک به این نتیجه رسیدند که تنها با استفاده از نیروهای مسلح می‌توان از پیشرفت فاشیست‌ها جلوگیری نمود، اما منافع عمومی‌شان چنین اجازه‌ای به آنان نمی‌داد. از سوی دیگر، اکنون با فروپاشی تراست‌های بزرگ فلزی، **بانکا کومرچاله** که تا چندی پیش در زمینهٔ صنایع سبک فعال بود، بخشی از دارایی‌های صنعت بزرگ را به چنگ آورد و در نتیجه درکنار **موسولینی** قرار گرفت. «فدراسیون صنایع» و رئیس بانک مذکور که تا پیش از این دربارهٔ جنگ و دموکراسی دیدگاه‌های متفاوتی داشتند، در کنار یکدیگر در اکتبر ۱۹۲۲ میلیون‌ها لیره برای لشکرکشی فاشیست‌ها به رم تهیه کردند

و رهبران فدراسیون‌های صنایع و کشاورزی اعلام کردند که تنها راه حل ممکن، حکومت **موسولینی** است، سناتور **کونتی** از اشراف بسیار نیرومند نیز در تلگرافی به رم اعلام نمود که «**موسولینی**، کاندیدای پلوتوکراسی و انجمن‌های تجاری است» (دانیل، ۱۳۸۲، ۴۷ -۴۶).
در اینجا باید به این مسئله نیز پرداخته شود که فاشیست‌ها برخلاف ادعای اولیه دربارهٔ ضدیت با کلیسا، از سوی کلیسای کاتولیک نیز حمایت کامل شدند. دولت فاشیست با غیرقانونی کردن طلاق، اعلام مذهب کاتولیک به عنوان دین رسمی کشور، اجباری کردن آموزش‌های مذهبی در مدارس و مهم‌تر از همهٔ این‌ها، با عقد قراردادی در سال **۱۹۲۹** بابت زمین‌های از دست رفتهٔ کلیسا، مجموعاً مبلغی معادل یک میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون لیره به واتیکان پرداخت کرد و پاپ نیز اعلام داشت که: «**موسولینی** را دست تقدیر الهی به ما ارزانی داشته است». اسقف اعظم میلان، سربازانی را که برای قتل‌عام عازم اتیوپی بودند، میسیون کاتولیک نامید که صلیب مسیح را به پیش می‌برند و اعلام کرد که با اهداف خیرخواهانه و ملی آنها همکاری می‌کند (کونل، ۱۳۵۸: ۱۱۴-۱۱۳).

دولت فاشیست با غیرقانونی کردن طلاق، اعلام مذهب کاتولیک به عنوان دین رسمی کشور، اجباری کردن آموزش‌های مذهبی در مدارس و مهم‌تر از همهٔ این‌ها، با عقد قراردادی در سال ۱۹۲۹ بابت زمین‌های از دست رفتهٔ کلیسا، مجموعاً مبلغی معادل یک میلیارد و هفتصد و پنجاه میلیون لیره به واتیکان پرداخت کرد و پاپ نیز اعلام داشت که: «موسولینی را دست تقدیر الهی به ما ارزانی داشته است».

ب. آلمان

وضعیت در آلمان نیز شرایط چندان متفاوت نبود: پس از شکست آلمان در جنگ اول، شوراهای کارگران و سربازان تشکیل شدند، حق رأی زنان به رسمیت شناخته شد، مدت کار روزانه به هشت ساعت تقلیل یافت، بیمهٔ بیکاری پذیرفته شد و تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری و دهقانی به سرعت افزایش یافت.

غول‌های صنعتی آلمان که پیش از جنگ مبالغ هنگفتی را برای کمک به «اتحادیهٔ آلمانی برای نبرد علیه سوسیال دموکراسی» هزینه کرده بودند، این‌بار نیز دست به‌کار شدند. **فریتز تیسن**، مالک غول صنعتی **تیسن** در حوزهٔ معدن و فولاد، اعلام کرد: «دموکراسی برای ما این است: هیچ!» و **کروپ** صاحب مجموعهٔ عظیم کروپ اعلام می‌کرد: «ما فقط

کارگران وظیفه شناسی را می‌خواهیم که به خاطر نانی که از ما می‌گیرند از صمیم قلب‌شان سپاسگزار ما باشند» (همانجا، ۴۸-۴۹). صاحبان صنایع و زمینداران بزرگ (یونکرها) نیز از دسته‌های تبهکاری که بعدا در حزب نازی گردهم آمدند، برای مبارزه علیه «بلشویسم» استفاده می‌کردند.

پیمان **ورسای** موجب شد تا امپریالیسم آلمان ضررهای هنگفتی را در زمینهٔ مواد خام و بازارها **متحمل** شود و از سوی دیگر پرداخت غرامت تعیین شده به مبلغ یک‌صدوسی‌دو بیلیون مارک طلا، از سوی طرف‌های پیروز در جنگ کمرشکن بود. این **مسائل** باعث می‌شد تا صنایع سنگین آلمان تمایل جدی به تسخیر بازارهای از دست رفته داشته باشند. از طرف دیگر، **تحمیل** وضعیت خلع سلاح به آلمان یک منبع سود اساسی را از آنان سلب کرده بود. این وضعیت صاحبان صنایع سنگین را به سوی اتخاذ **خط‌مشی** تجاوزکارانه و شوونیستی سوق می‌داد، ولی در **مقابل** منافع صنایع الکتریکی و شیمیایی مخالف این خط‌مشی بودند: اولاً صنایع سنگین، این صنایع را وادار به پرداخت قیمت‌های گزافی برای ماشین‌آلات و مواد اولیه می‌کرد که به شیوهٔ کارتلی و انحصاری تعیین شده بودند و ثانیاً ارتباط شرکت‌های نیرومندی در صنایع سبک، نظیر **آ.اِ.گِ** با کمپانی‌های خارجی همچون جنرال الکتریک آمریکا، منافع اینان را در برابر هم قرار می‌داد. (همانجا، ۵۱-۵۲).

صاحبان صنایع بزرگ و بانکدارانی که با این صنایع کار می‌کردند، کمک‌های مالی سخاوتمندانه‌ای را برای پیروزی **هیتلر** در سپتامبر همان سال اختصاص دادند. صاحبان صنایع فولاد و ذغال سنگ و نمایندگان‌شان نظیر **کیردورف**، **شاخت**، **تیسن** و **فوگلر** به ازای فروش هر تن ذغال‌سنگ، هفت پنی به صندوق حزب نازی کمک می‌کردند (ویپرمان، ۱۳۹۷: ۵۱-۵۲).

پس از شکست کشورهای متحد در جنگ دوم، بسیاری از **محققان** به ویژه چپ‌گرایان با بررسی اسناد به جا مانده از دوران حاکمیت فاشیست‌ها به ویژه در آلمان، مدارک انکارناپذیری را دربارهٔ کمک‌ها و حمایت‌های بنگاه‌های بزرگ سرمایه‌داری از فاشیست‌ها منتشر کردند. این اسناد ادعای کمونیست‌ها را مبنی بر پشتیبانی سرمایه‌داران بزرگ و بزرگ ملاکان از فاشیسم اثبات می‌کنند. اما انتقاداتی نیز به این شیوهٔ استدلال وارد شده است: به عنوان مثال کسانی همچون **مهدی تدینی** ارائهٔ این اسناد را برای اثبات آن مدعا نامکفی می‌دانند، زیرا مدعی هستند که این سندپژوهی فاقد رویکرد آماری است و تنها به

نشان دادن نمونه‌هایی از سرمایه‌داران که به حمایت از فاشیسم برخاستند، بسنده می‌کند. به باور این منتقدان، این رویکرد مشخص نمی‌کند که چه درصدی از سرمایه‌داران بزرگ جزو حامیان فاشیسم بودند (البته خود ایشان اذعان دارند که احتمالاً ارائهٔ چنین تحلیلی امکان‌ناپذیر است. بنگرید به پی‌نوشت صفحات ۴۹ و ۵۰ از کتاب **نظریه‌های فاشیسم**).

به نظر می‌رسد در این انتقاد، تلاش می‌شود تا به جای بررسی کیفیت و اهمیت این کمک‌های «موردی»، به کمیتی نامعین -که البته در صورت معین شدن نیز، معلوم نیست به سود این انتقاد باشد- اولویت داده شود. ولی لازم است تا به این نکته اشاره شود که در برابر نقش تعیین‌کننده‌ای که این حمایت‌ها در عروج فاشیسم داشتند تعداد حامیان یا درصد سرمایه‌داران از اهمیت کم‌تری برخوردار است. به عنوان نمونه لازم است تا به این حقیقت اشاره شود که در نوامبر ۱۹۳۲ این صاحبان بانفوذ صنایع، بانکداران و زمینداران بودند که به صورت مکتوب از رئیس‌جمهور وقت آلمان، **هیندنبورگ**، خواستار انتصاب **هیتلر** به صدراعظمی شدند و به‌دنبال آن دولت ائتلافی **هیندنبورگ-هیتلر** به‌روی کار آمد (کونل،۱۳۵۸: ۷۵).

همچنین یادآوری این واقعیت که **هیتلر** علاوه بر آنکه در جشن نودمین سالروز تولد **امیل کیردورف**، رئیس تراست فلزی عظیم **گلزن کیرخن**، وی را ملاقات کرد و بالاترین نشان رایش را به وی اعطا نمود، شخصاً در تشییع جنازهٔ وی نیز حضور یافت، به خودی خود نمایانگر اهمیت حمایتی است که وی و تراست تحت ریاستش، از **هیتلر** و حزب نازی به عمل آورده بود (دانیل، ۱۳۸۲: ۵۷). هنگامی که از حمایت طبقات حاکمه از فاشیست‌ها سخن به میان می‌آید، این حمایت تنها منحصر به پشتیبانی مالی نیست؛ قراردادن نام ۳۵ فاشیست ایتالیایی -از جمله موسولینی- در فهرست کاندیداهای ملی‌گرا توسط **جولیتی** به منظور کنترل آنها، راه ورود آنها به پارلمان را هموار نمود؛ و عدم امضای فرمان حکومت نظامی توسط پادشاه ایتالیا در زمان «راهپیمایی به سوی رم» که می‌توانست از قدرت‌گرفتن فاشیست‌ها و به حکومت رسیدن



موسولینی جلوگیری کند، مثالی نمونه‌وار است.

مماشات، و در پاره‌ای اوقات همکاری نیروهای نظامی و پلیس، حتی در حد مسلح کردن اوباش نازی و فاشیست از جملهٔ این حمایت‌هاست: در ایتالیا درخواست مجوز حمل سلاح برای کارگران رد می‌شد، ولی مجوزهای اعطا شده به فاشیست‌ها تمدید می‌شد. پلیس دستور داشت تا در هنگام حملهٔ فاشیست‌ها به «سرخ‌ها» اقدامی نکنند اما در صورت مقاومت سرخ‌ها، پا در میانی نمایند. **توبیانکلیِ** فاشیست علت پیشرفت فاشیسم را روحیهٔ افسران و کارمندان ایتالیایی می‌داند که در خدمت به فاشیست‌ها با یکدیگر رقابت می‌کردند و فاشیست‌ها را ناجی خود می‌پنداشتند. همچنین نامهٔ یک دانشجوی فاشیست به یک روزنامهٔ کمونیستی در این زمینه بسیار گویاست: «پیش از آن که به مصاف شما بیاییم، می‌دهیم تا پلیس شما را خلع سلاح کند، نه به خاطر ترس از شما که تنفر برانگیزید؛ بلکه به این دلیل که خون ما ارزشمند است و نباید در برابر پست‌ها و عوام فرومایه‌ای چون شما پایمال شود».

وزیر دادگستری ایتالیا نیز در سال ۱۹۲۱ به قاضیان دادگاه‌ها پیامی فرستاد که بر اساس آن خواستار به فراموشی سپردن موارد جنایی فاشیست‌ها شد. رئیس ستاد ارتش نیز طی بخشنامهٔ محرمانه‌ای به تمامی فرماندهان حوزه‌های نظامی، اعلام کرد که تمام افسران مرخص شده از خدمت به دسته‌های فاشیستی بپیوندند و چهار پنجم حقوق سابق را دریافت نمایند (دانیل، ۱۳۸۲: ۱۵۷-۱۵۸). در آلمان نیز ستاد کل ارتش به میلیشیای نازی اجازه داد تا در پادگان‌های ارتش زیر نظر مربیان نظامی تعلیم ببینند (همانجا، ۱۶۳).

از آنچه که گفته شد نباید نتیجه گرفت که فاشیسم یک اسلحهٔ «دست‌ساز» این یا آن جناح بورژوازی است: فاشیسم به عنوان یک جنبش توده‌ای، یک قدرت مستقل است و رابطهٔ میان این جنبش پیش از کسب قدرت با طبقهٔ حاکم، اتحاد میان دو نیروی «تقریباً» مستقل است. حمایت‌های این یا آن جناح بورژوازی را نمی‌توان به عنوان عدم استقلال فاشیسم محسوب نمود:

> **«رفقا، به حکومت رسیدن فاشیسم را نباید آنچنان صاف و ساده تصور کنیم که گویا فلان یا بهمان کمیتهٔ سرمایهٔ مالی تصمیم می‌گیرد تا درفلان تاریخ دیکتاتوری فاشیستی برقرار کند. در واقع، فاشیسم معمولاً در مبارزهٔ متقابل و گاهی بسیار شدید با احزاب بورژوایی قدیم و یا با بخش معینی از آنها و حتی در پی مبارزه در**

فاشیسم در معنای یک جنبش، به عنوان یک نیروی مستقل به وجود آمد و با توجه به سرشت ارتجاعی‌اش، در مسیر دستیابی به قدرت، مورد حمایت بخش‌هایی از طبقات حاکمه قرار گرفت و سپس نیز همچون ابزاری در خدمت سرمایه‌داری بحران‌زده و حفظ وضع موجود به کار گرفته شد.

خود اردوی فاشیستی، که گاه با تصادمات مسلح نیز همراه است (همچنان که چنین وضعی را در آلمان، اتریش و سایر کشورها مشاهده کردیم) **به حکومت می‌رسد. لیکن همهٔ این‌ها از اهمیت این حقیقت نمی‌کاهد که معمولاً دولت‌های بورژوایی قبل از استقرار دیکتاتوری فاشیستی مراحل مقدماتی چندی را طی می‌کنند و دست به یک سلسله تدابیر ارتجاعی می‌زنند که مستقیماً به فاشیسم کمک می‌کند تا زمام امور را در دست خود بگیرد. کسی که در این مراحل مقدماتی بر ضد اقدامات ارتجاعی بورژوازی و همچنین علیه فاشیسم در حال رشد مبارزه نکند، او نه تنها قادر نیست از غلبهٔ فاشیسم جلوگیری نماید، بلکه برعکس این پیروزی را تسهیل میکند.»** (دیمیتریف، ۱۳۹۹: ۱۶).

اما این «استقلال» از طبقهٔ حاکم در شکل اتحاد دو نیرو، تنها تا زمان به دست‌گیری قدرت می‌تواند تداوم یابد: فاشیست‌ها بر سریر قدرت، اگرچه برنامه‌ها، ایده‌ها و سیاست‌های خاص خویش را پیگیری می‌کنند؛ اگرچه اعضای دون‌پایهٔ حزب، در بدو به‌دست‌گیری سکان ماشین دولت، بوروکرات‌های «محترم» قدیمی را از کار برکنار کرده و خود بر جای آنها می‌نشینند، اما نهایتاً ناچارند تا به منطق واقعی مبتنی بر مناسبات سرمایه‌دارانه تن دهند؛ چندان مهم نیست که ماشین دولت توسط کدام افراد و از چه خاستگاه طبقاتی اداره می‌شود بلکه مهم آن است که آپارات دولتی در خدمت منافع کدام طبقات است. البته لازم به توضیح است که برخی محققان نظیر **آیش‌هولتس** این انتقاد را طرح کرده‌اند که برنامهٔ نابودی نژادی نازی‌ها نمی‌توانست برای «انحصارگران اقتصادی» مایهٔ خرسندی باشد (ویپرمان، ۱۳۹۷: ۶۵).

در پاسخ به چنین انتقادی باید یادآور شد که در اینجا تنها منافع/ زیان‌های مستقیم اقتصادی ناشی از نابودی نیروی کار مطرح نیست؛ بلکه باید مقولهٔ «سپر بلا» را در نظر داشت: ارائهٔ توجیهی ساده، قابل فهم و البته بی‌خطر از علل کاستی‌ها و بحران‌های جامعه، برای طبقات حاکم اهمیتی اساسی دارد: به سادگی می‌توان اعتراضات توده‌ای به کمبودها

و مشکلات ناشی از مناسبات ناعادلانهٔ موجود را به سوی بخش‌هایی از جامعه یا خارج از آن منحرف کرد: معضل بیکاری ساختاری می‌تواند به کارگران مهاجر مرتبط شود و فقر و مصیبت به عملکرد سودجویانهٔ «یهودیان» یا دشمنان خارجی.

چگونگی عروج فاشیسم

چنانکه شرح آن گذشت، فاشیسم به مثابه راه‌حلی برای برون‌رفت از بحران ابتدا به شکل برخی دیدگاه‌های فلسفی پیرامون انسان و جهان نضج گرفت و سپس این ایده‌ها در شرایط ویژهٔ بین دو جنگ بین‌الملل با ارتقا به یک ایدئولوژی، بین بخش‌های خاصی از توده‌ها نظیر جوانان، سربازان و نیز لایه‌هایی از طبقهٔ متوسط گسترش یافت و سپس از طریق تشکیل دارودسته‌های فاشیستی به نیروی مادی بدل شد که به نوبهٔ خود به فراگیری بیشتر آن ایده‌ها از طریق ارتقا به یک جنبش اجتماعی انجامید. ادغام دسته‌جات اوباش و تبهکاران فاشیست در احزاب فاشیستی، آن نیروی مادی را که نقشی جنبی در حیات سیاسی داشت و از طریق حمله به دفاتر و احزاب مترقی و کارگری بروز می‌یافت، به میانهٔ عرصهٔ مبارزهٔ اجتماعی کشید. اگر دسته‌های فاشیستی تا پیش از آن تنها به عنوان پیاده‌نظام یا جوخه‌های سرکوب برای مقابله با کارگران و سوسیالیست‌ها، از سوی بورژوازی بزرگ به‌کار گرفته می‌شدند، اکنون با بی‌عملی سوسیال دموکرات‌ها و مماشات لایه‌های بورژوازی کوچک و متوسط و در زیر حمایت بنگاه‌های بزرگ سرمایه‌داری، در قالب یک حزب سیاسی گامی اساسی را به سمت کسب قدرت برداشتند.

شرایط انقلابیِ ناشی از بحران‌های حاصل از جنگ، در کنار ضعف طبقهٔ کارگر و ناتوانی سازمان سیاسی‌اش از ایجاد تغییرات بنیادی و در مقابل، ناتوانی بلوک طبقاتی حاکمیت از اعمال سلطهٔ سیاسی در اشکال پیشین، موجب شد تا در این وضعیتِ «متوازن»، تعطیل آزادی‌های دموکراتیک برای تداوم دیکتاتوری بورژوازی، در دستورکارِ جناح‌هایی از سرمایه‌داری قرار بگیرد. در اینجا، احزاب فاشیستی در ایتالیا و آلمان با حمایت اساسیِ بورژوازی بزرگ، ارتش، بوروکرات‌ها، کلیسا، زمینداران بزرگ و نیروهای امپریالیستی از طریق سازوکارهای دموکراسی پارلمانی موفق به قبضه کردن قدرت سیاسی شدند.

دولت فاشیستی به مثابه دست آهنین الیگارشی مالی و به عنوان کمیتهٔ اجرایی بورژوازی بزرگ برای حل بحران‌ها و تأمین منافع کلی بنگاه‌های امپریالیستی، تمامی

اهرم‌های اعمال سلطهٔ سیاسی را به دست گرفت و موفق شد تا با اجرای تروریستی‌ترین و وحشیانه‌ترین اَشکال سرکوب، دشمنان طبقاتیِ دولت پنهان را در داخل کشور از میدان به‌در کند و با جنگ‌افروزی در خارج از مرزهای سرزمینی، برای کسب منافع امپریالیست‌های خودی به مصاف رقبای بین‌المللی آنها برود تا منابعِ مواد خامِ لازم و نیز بازارهای جدید را برای امپریالیست‌های تازه از راه رسیده‌ای تأمین نماید که در رقابت‌های پیشین موفق نشده بودند تا سهم خویش را از چنگ رقبایشان بیرون بیاورند.

در این تفسیر از چگونگی پیدایش و عروج فاشیسم، نشان داده می‌شود که فاشیسم را از ابتدا نباید به عنوان یک وسیلهٔ برساخته شده توسط بخشی از هیأت حاکمه تصورکرد: بلکه فاشیسم در معنای یک جنبش توده‌ای، به عنوان یک نیروی مستقل به وجود آمد و با توجه به سرشت ارتجاعی‌اش، در مسیر دستیابی به قدرت، مورد حمایت بخش‌هایی از طبقات حاکمه قرارگرفت و سپس نیز همچون ابزاری در خدمت سرمایه‌داری بحران‌زده و حفظ وضع موجود به‌کارگرفته شد.

تأکید بر این نکته لازم است که اگرچه در زمان پیدایش و حرکت فاشیست‌ها به سوی قدرت، بخش‌هایی از سرمایه‌داران تمایلی به قدرت گرفتن فاشیست‌ها نداشتند و حتی به علت مواضع ظاهرا ضدسرمایه‌داری فاشیست‌ها، با بدبینی با این پدیده مواجه می‌شدند، اما ترس از اعتلای انقلاب سوسیالیستی و نیز مزایای استقرار یک رژیم مقتدر در قدرت که قادر به منکوب کردن دشمنان طبقاتی در داخل و تأمین منافع امپریالیست‌ها در خارج باشد، نهایتاً تمام طبقات حاکمه را در پشتیبانی از فاشیست‌ها متحد نمود.

عملکرد فاشیسم در قدرت

شاید بتوان یکی از خصوصیاتِ بارز فاشیسم را سر دادن شعارهای ضدسرمایه‌داری و به طور هم‌زمان، اقدام برای تثبیت سرمایه‌داری دانست. موسولینی در شمارهٔ ۱۹ ژوئن ۱۹۱۹ در روزنامه‌اش نوشته بود که یا صاحبان دارایی‌ها از خود سلب مالکیت کنند یا ما کهنه‌سربازان جنگی را برای سرنگونی آنها اعزام می‌کنیم. در آلمان هم فراکسیون نازی‌ها در رایشتاگ در ۱۹۳۰ طرحی را برای دولتی کردن بانک‌های بزرگ ارائه کرد. البته **گوتفرید فدِر**، تئوریسین نازی بر این باور بود که بدون آسیب رساندن به مالکیت و تولید ثروت و از راه برانداختن «سود» می‌توان مشکلات را حل نمود: «به روشنی می‌دانیم که سیستم

سرمایه‌داری –خود سرمایه– بلای نوع بشر نیست؛ تشنگی سیری‌ناپذیر به سود سرمایهٔ استقراضی، مورد طعن و نفرین تمام انسان‌های زحمتکش است». (دانیل ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۵).
اما این لفاظی‌های به ظاهر انقلابی به سرعت در عرصهٔ عمل شکل دیگری به خود گرفتند.

فاشیست‌ها پس از روی کار آمدن، به تکمیل کار ناتمام خود پرداختند: تمامی اتحادیه‌ها، سندیکاها و احزاب کارگری قلع و قمع شدند و به جای آنها سازمان‌های فاشیستی متشکل از کارفرمایان و نمایندگان احزاب فاشیست پدید آمدند. اعتصاب ممنوع اعلام شد. قراردادهای جمعی و اتحادیه‌ای که حاصل مبارزات خونین کارگران بود لغو گردیدند. اعتراضات کارگری به منزلهٔ دشمنی با دولت محسوب می‌شد. فاشیست‌ها به هیچیک از وعده‌های خود دربارهٔ اصلاحات ارضی عمل نکردند و حتی وزیر کشاورزی دولت **موسولینی** در پاسخ به خبرنگاری که دربارهٔ اصلاحات ارضی پرسش کرده بود، پاسخ داد «ما نمی‌توانیم مالکیت زمینداران را لغو کنیم، ما فاشیست هستیم نه سوسیالیست». (دانیل، ۱۳۸۳: ۳۶۷).

در ایتالیا زمینداران تنها کشاورزانی را به‌کار می‌گماردند که عضو اتحادیه‌های فاشیستی باشند و دریافت وام از بانک‌ها نیز منوط به عضویت در این سازمان‌ها بود. از سوی دیگر، مسؤولان این اتحادیه‌ها که مستقیماً از سوی حکومت منصوب می‌شدند این اختیار را داشتند تا از پذیرش کارگرانی که مطابق میل فاشیست‌ها رفتار نمی‌کردند، ممانعت به عمل آورند. در این اتحادیه‌ها قوانینی مشابه مقررات نظامی به کارگران تحمیل می‌شد. به عنوان نمونه اعلام شد که تمام کارگران تابع مافوق مستقیم خود و دستوراتی هستند که به سلسله مراتب داده می‌شود. در **۱۹۳۵** نیز قانونی به تصویب رسید که مطابق آن کارگرانی که کارشان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با صنایع نظامی مرتبط است تابع مقررات و قواعد نظامی اعلام شدند: هر فردی با غیبت بیش از پنج روز فراری محسوب می‌شد و از دو تا نه سال به حبس محکوم می‌گردید و برای سرپیچی از دستور مدیران نیز مجازاتی از شش ماه تا نه سال زندان در نظر گرفته می‌شد. دادگاه‌های کارگری و کمیته‌های ویژه برای میانجی‌گری میان کارگران و کارفرمایان تشکیل شدند و البته موسولینی به رئیس فدراسیون صنایع اطمینان داد که تا وقتی در قدرت است کارفرمایان نباید هیچ واهمه‌ای از دادگاه‌های کارگری داشته باشند (دانیل، ۱۳۸۲: ۲۵۹ – ۲۶۰). در آلمان هم کلیه وعده‌های مربوط به اصلاحات ارضی به محاق رفتند. وزیر کشاورزی، **هوگنبرگ**، یکی از ملاکین

بزرگ بود و تعدادی از مهم‌ترین نازی‌ها مانند **مارشال بلومبرگ**، **کنت شورین فن کروزیگ** (وزیر مالی) و ... از یونکرها (زمینداران بزرگ) بودند. در حکومت نازی‌ها نیز با سرکوب تشکل‌های کارگری، مقررات سختگیرانه‌ای برای تحت انقیاد درآوردن نیروی کار وضع گردید. «قانون نظام کار ملی» در ۱۹۳۴، صاحب سرمایه را «پیشوای کارخانه» و مرجع تصمیم‌گیری‌های لازم‌الاجرا دانست که کارگران و کارمندان موظف به اطاعت از فرامین وی بودند. سندیکاهای کارگری نیز منحل شدند و جای خود را به «جبههٔ کار» دادند، زیرا سندیکاها وسیله‌ای برای نبرد طبقاتی و ابزاری بر ضد ملت واحد آلمان تلقی می‌شدند. رهبر جبههٔ کار، **روبرت لی**، در **۱۹۳۳** اعلام کرده بود که «مسئلهٔ اجتماعی‌ای به نام دستمزدها مطرح نیست ... طبق امیال پیشوای‌مان، جبههٔ کار آلمان **محل حل** و فصل **مسایل** روزمرهٔ مربوط به کار نیست» (کونل، ۱۳۵۸: ۱۳۳-۱۳۴).

> سیاست دیگر فاشیسم، واگذاری اموال دولت به بخش خصوصی بود: موسولینی پس از ماجرای پیشروی به سوی رم، در یک سخنرانی بیان کرد که دولت باید از وظایف اقتصادی خود به‌ویژه آنهایی که از طریق انحصار انجام می‌شوند، چشم‌پوشی کند چرا که دولت در این موارد فاقد صلاحیت است.

سیاست دیگر فاشیسم، واگذاری اموال دولت به بخش خصوصی بود: **موسولینی** پس از ماجرای پیشروی به سوی رم، در یک سخنرانی بیان کرد که دولت باید از وظایف اقتصادی خود به‌ویژه آنهایی که از طریق انحصار انجام می‌شوند، چشم‌پوشی کند چرا که دولت در این موارد فاقد صلاحیت است. همچنین وی اعلام کرد که راه‌آهن دولتی، خدمات پستی و بیمهٔ دولتی باید برچیده شوند. نازی‌ها نیز اعلام داشتند که «تمام تلاش‌های سال‌های اخیر برای ملی‌سازی را برخواهند چید. تشکیلات دولتی دوباره باید به تشکیلات خصوصی تبدیل شوند». البته نکتهٔ جالب این که تمامی بانک‌هایی که در سال **۱۹۳۱** در آلمان ورشکست شدند، به‌زیر نظر دولت درآمدند و از حمایت و پول آن بهره بردند و البته چندی بعد و با بهتر شدن اوضاع در سال **۱۹۳۳ اشمیت** وزیر اقتصاد آلمان اعلام کرد که رایش قصد دارد تا از مشارکت مهمی که دو سال است در سرمایهٔ بنگاه‌های اعتباری بزرگ مشخصی داشته، دست بردارد» (دانیل، ۱۳۸۲: ۳۰۰-۳۰۱).

هزینه‌های نظامی دو کشور نیز سر به فلک می‌زد: در ایتالیا بودجهٔ بخش نظامی که

در سال‌های **۱۹۲۹–۳۰** در حدود بیست و پنج درصد کل بودجه بود، تا سال **۱۹۳۷** بر بیش از پنجاه و سه درصد بودجه کل بالغ گشت. سود دهی صنایع تسلیحاتی شدیداً افزایش داشت و دولت قراردادهای کلانی را با کنسرن‌های بزرگ منعقد کرد. قیمت سهام شرکت صنایع برق **ترنی**، بزرگ‌ترین تراست صنایع تسلیحاتی و ذوب آهن، در فاصلهٔ **۱۹۲۴– ۱۹۳۹** به سه برابر افزایش یافت و سود خالص کنسرن فیات از **۲۳** میلیون لیر در سال **۱۹۳۸** به **۵۵** میلیون لیر در سال **۱۹۴۰** رسید. در آلمان نیز هزینه‌های تسلیحاتی بین سال‌های **۱۹۳۳** تا **۱۹۳۸** به میزان **۲۰۰۰** درصد افزایش یافت و عددی در حدود شصت و دو درصد کل بودجه کشور را به خود اختصاص داد (کونل، ۱۳۵۸: ۱۲۳–۱۲۴).

تراست‌ها و کنسرن‌های بزرگ، قراردادهای هنگفتی را با دولت‌ها منعقد نمودند و همچنین موسولینی در **۱۹۲۴** مالیات بر ارث ثروت‌های بزرگ را لغو کرد و با این کار سالیانه مبلغ **۳۰۰** میلیون لیره به طبقات ثروتمند کمک کرد.

دنبال نمودن اهداف توسعه‌طلبانهٔ امپریالیستی نیز از دیگر سیاست‌های فاشیست‌ها در هنگام زمامداری بود: سرکوب جنبش در لیبی، حملهٔ مجدد به اتیوپی و فتح آلبانی از جملهٔ اقدامات فاشیست‌ها در ایتالیا بود. در آلمان هم درگام نخست اتریش و چکسلواکی ضمیمهٔ خاک رایش سوم شدند و سپس تا دروازه‌های مسکو پیشروی کردند.

بررسی احتمال عروج دوبارهٔ فاشیسم

شرحِ پیش‌گفته از چیستی فاشیسم و چگونگی برکشیده شدن آن به مدیریت جامعهٔ سرمایه‌داری، این نتیجهٔ منطقی را به دنبال دارد که امکان بازگشت فاشیست‌ها به قدرت و تغییر شکل رژیم‌های سیاسی «دموکرات» به اشکال خشن‌تر اعمال سلطهٔ سیاسی نه تنها دور از ذهن نیست بلکه از منظر طبقات حاکمه، در شرایط بحران‌های اساسی، می‌تواند الزامی تلقی گردد. درک علمی از سازوکار مناسبات سرمایه‌دارانهٔ حاکم بر بخش‌های عمده‌ای از جهان، درکنار پذیرش نظریهٔ طبقاتی دولت به عنوان ابزار اعمال دیکتاتوری طبقاتی، این مسئله را روشن می‌کند که در مواقع لزوم چهرهٔ ژانوسی دولت می‌تواند و باید با سویهٔ بهیموتی آن جایگزین گردد. بنابراین به هیچوجه نباید تسلیم این وسوسهٔ خوشایند اما شدیداً گمراه‌کننده شد که فاشیسم را تنها محدود به یک مقطع تاریخی خاص دانست و کار آن را با شکست آلمان و متحدانش در جنگ دوم جهانی پایان یافته تلقی نمود.

شواهد بارزی نیز صحت این ادعا را تأیید می‌کنند. حتی می‌توان به این حقیقت اشاره کرد که نه فقط ایدئولوژی فاشیستی با پایان جنگ از میان نرفت، بلکه باید گفت که حتی فاشیست‌های سرشناسی نیز توسط طرف‌های پیروز غربی حمایت شدند. دانشمندان نازی به خدمت اربابان جدید آمریکایی‌شان درآمدند و بسیاری از جنایتکاران نازی و فاشیست توسط واتیکان پناه داده شدند، برخی نیز در زیر چشم سازمان‌های اطلاعاتی سرمایه‌داری به کشورهای آمریکای لاتین کوچیدند و با تغییر نام به زندگی خود ادامه دادند. **سمیر امین** می‌نویسد:

بحران‌های ساختاری و ادواری‌ای که سرمایه‌داری به صورت عام و امپریالیسم آمریکا به طور خاص با آن مواجه است، در کنار چالش‌های عظیمی که برای تدوام سرکردگی آمریکا در جهان مشاهده می‌شود، خطر توسل به خدمات فاشیست‌ها را برای امپریالیست‌ها هر روز از پیش افزون‌تر می‌کند.

«در آلمان غربی، زیر عنوان «آشتی دوباره» حکومت و حامیانش (ایالات متحده و در درجهٔ دوم بریتانیا و فرانسه) تقریباً تمامی کسانی را که مرتکب جنایت‌های جنگی و جنایت بر علیه بشریت شده بودند در مقام خود ابقاء کردند. در فرانسه، با بازگشت دوبارهٔ عناصر حکومت ویشی به همراه آنتوان پی‌نِی، نهضت مقاومت به جرم مبادرت به «اعدام‌های خشن برای همدستی با نازی‌ها» به دادگاه کشانده شد. در ایتالیا، فاشیسم خاموش شد، اما به حضور خود در صفوف حزب دموکرات مسیحی و کلیسای کاتولیک ادامه داد. در اسپانیا، به مدد سیاست سازش «آشتی دوباره»‌ای که توسط جامعهٔ اروپا در ۱۹۸۰ تحمیل گردید، به روشنی و صراحت تمام، کوچک‌ترین یادآوری از جنایت های فرانکوئیست ها ممنوع شد.»

داستان اما به همین جا ختم نشد: پیگیرترین مبارزان ضدفاشیست، یعنی کمونیست‌ها، تحت تعقیب قرار گرفتند. اندکی بعد، حمایت کشورهای سرمایه‌داری از نیروهای فاشیستی بویژه در اروپای شرقی، از اوکراین تا یوگسلاوی، شدت یافت و اکنون هم رسانه‌های سرمایه‌داری، اوباشی را که بی‌هیچ پرده‌پوشی تصاویر رهبران فاشیستی چون **استپان باندرا** را در دست می‌گیرند به سادگی ناسیونالیست می‌نامند!

بحران‌های ساختاری و ادواری‌ای که سرمایه‌داری به صورت عام و امپریالیسم آمریکا به طور خاص با آن مواجه است، در کنار چالش‌های عظیمی که برای تدوام سرکردگی آمریکا

در جهان مشاهده می‌شود، خطر توسل به خدمات فاشیست‌ها را برای امپریالیست‌ها هر روز از پیش افزون‌تر می‌کند. البته شاید بد نباشد تا برای درک اهمیت فاشیسم برای سرمایه‌داری، به ستایش شرم‌آور یکی از نامدارترین اقتصاددانان نئولیبرال یعنی **لودویگ فون میزس**، از فاشیسم، اشاره شود: «نمی‌توان انکار کرد که فاشیسم و تمام تکاپوهای دیکتاتوری‌جویانهٔ مشابه، پر از نیت‌های خوب است و مداخلهٔ آنها در مقطع زمانی، منش متمدنانهٔ اروپا را نجات داده است؛ خدمتی که فاشیسم با این کار خود انجام داده در تاریخ جاودان خواهد ماند» (آبندرت، ۱۳۹۴؛ ۲۹۳).

منابع:

– آبندرت، ولفگانگ (۱۳۹۴)؛ فاشیسم و کاپیتالیسم، نظریه‌هایی دربارهٔ خاستگاه‌ها و کارکرد اجتماعی فاشیسم؛ ترجمهٔ مهدی تدینی؛ ثالث.
– امین، سمیر (۱۳۹۹)؛ بازگشت فاشیسم در سرمایه‌داری معاصر؛ ترجمه فرشید واحدیان؛ دانش و امید ۳؛ صص ۸۶-۱۰۲.
– پولانزاس، نیکوس (۱۳۶۰)؛ فاشیسم و دیکتاتوری مجلد اول؛ ترجمهٔ احسان؛ آگاه.
– پولانزاس، نیکوس (۱۳۶۱)؛ فاشیسم و دیکتاتوری مجلد دوم؛ ترجمهٔ احسان؛ آگاه.
– دانیل، گرن (۱۳۸۳)؛ فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی؛ ترجمهٔ رضا مرادی اسپیلی؛ قطره.
– دمیتریوف، گئورگی و دیگران (۱۳۹۹)؛ مبارزه در راه جبههٔ واحد علیه فاشیسم؛ ترجمهٔ م. منصوری؛ نویدنو
– کسلز، آلن (۱۳۶۹)؛ ایتالیای فاشیست؛ ترجمهٔ محمدابراهیم اقلیدی؛ معین.
– کونل، راینهارد (۱۳۵۸)؛ فاشیسم مفر جامعهٔ سرمایه‌داری از بحران؛ ترجمهٔ منوچهر فکری ارشاد؛ توس.
– نئوکولوس، مارک (۱۳۹۱)؛ فاشیسم؛ ترجمهٔ حسن مرتضوی؛ آشیان.
– وایدا، میهالی (۱۳۵۸)؛ فاشیسم به مثابه جنبش توده‌ای؛ ترجمهٔ ا. شمس؛ ایران.
– ویپرمن، ولفگانگ (۱۳۹۸)؛ نظریه‌های فاشیسم؛ ترجمه مهدی تدینی؛ ثالث.



تو در کدام طرف ایستاده‌ای؟

مبارزه با نئولیبرالیسم در جهان



نئولیبرالیسم در شیلی متولد شد و در شیلی هم جان خواهد داد!

نگاهی دوباره به سیاست‌های پس از استقلال در آفریقا

آمریکای لاتین در ۲۰۲۰، آیا چپ دوباره جان می‌گیرد؟

بررسی کتاب «کارنامه نولیبرالیسم در ایران»

نگاهی دوباره به
سیاست‌های دورهٔ پس از استقلال در آفریقا

کنسرسیوم نیوز، ۳۰ اکتبر ۲۰۲۰

«اِدِبایو اُلوکُشی»[۱]، «تته هُرمکو-اَجی»[۲]، «عایشو بَلَجی»[۳]، «آنیتا نَیار»[٤]*
برگردان: حمید یارمندی



در سال ۱۹۶۵ قوام نکرومه تناقضِ استعمارِ نوین را در آفریقا این گونه تشریح کرد که «زمین ثروت‌ها را کماکان بیشتر می‌کند، البته در درجه‌ی اوّل ثروت آفریقائی‌ها را که نه، بلکه ثروتِ آن گروه‌ها و افرادی را که دست‌اندرکار فقیرکردن آفریقا هستند.» نکرومه آنچه را که هنوز هم ویژگیِ اقتصادِ سیاسیِ آفریقاست خوب درک کرده بود.

بسیاری از کشورهای آفریقائی به خاطر نئولیبرالیسمِ معاصر همچنان گرفتار صادرات موادّ خامِ خود هستند که شمال کرهٔ زمین را ثروتمند می‌کند. سیاست‌های داخلی آنها با برنامه‌هایِ ناعادلانهٔ کمک، تجارت و سرمایه‌گذاری، و نیز آنچه که –پس از حدود چهار دهه تعدیل ساختاری– اکنون دیگر یک ریاضت اقتصادیِ تقریباً دائمی به شمار می‌رود، ناکارآمد می‌کند.

نئولیبرالیسم – علی‌رغم ناکامی‌های آشکارش–، همچنان بر سیاست سراسر قاره مسلّط است، تسلّطی که هجوم و فشار ایدئولوژیک و یک نظام پرشرط و شروط نگاهبان آن

است و امکانِ تصوّر و جستجوی هر گزینهٔ دیگری را خفه کرده است. دولت‌های آفریقائی، در دورهٔ بلافاصله پس از استقلال، بهره‌کشیِ نواستعماری از قارّه را زیر سؤال بردند.

> قوام نکرومه: «زمین ثروت‌ها را کماکان بیشتر می‌کند، البته در درجه‌ی اوّل ثروت آفریقائی‌ها را که نه، بلکه ثروتِ آن گروه‌ها و افرادی را که دست‌اندرکار فقیر کردن آفریقا هستند.»

این دولت‌ها، سمتگیری ایدئولوژیک‌شان هر چه که بود، بنا را بر این گذاشتند که مأموریت اصلیِ دوران‌شان این است که قدرتِ سیاسی و اقتصادی‌شان را تضمین کنند و راهِ آن‌هم رهائی از نقش سرسپرده در نظم اقتصادی جهان و تصوّرِ نقشی تازه است. برخلافِ سیاست‌های تدوین شده در خارج – روشی که اکنون برقرار است –، آنها به منافع مادّی اکثریّت مردم عادی خلّاقانه پاسخ دادند.

دولت صنایع را حمایت یا تأسیس کرد؛ آموزش همگانی را ترویج داد تا مهارت‌های لازم برای تحوّل اقتصاد تأمین شود؛ زیرساخت‌های اجتماعی ایجاد کرد تا کار در خدمت بازتولید را تسهیل کند؛ حساب خود را از ارزهای استعماری سوا کرد؛ به‌کمک سیاست‌های توسعهٔ بانک مرکزی، منابع را در دسترس تولیدکنندگانِ داخلی و زنان قرار داد؛ در جهت ایجاد تنوّع در منابعِ درآمد تلاش کرد و دست به ساختن همبستگی‌های منطقه‌ای زد.

در نتیجهٔ تلاش‌های دولت‌های شمالی، از جمله قدرت‌های استعماری سابق، پروژهٔ پس از استقلال تضعیف ومنحرف شد. دولت‌های شمالی با سوءقصد و کودتا دولت‌های آفریقائی را متزلزل کردند و وقتی که در دههٔ ۱۹۸۰ سقوطِ بهای موادّ اوّلیه اقتصادِ آفریقا را ویران کرد، از فرصت استفاده کرده، حکومت‌ها را مجبور به پذیرش وام‌هایِ بانکِ جهانی و صندوقِ بین‌المللیِ پول کردند؛ وام‌هائی که شرایط‌شان آزادسازی [حذف مقرّرات– م.]، اقتصادِ ریاضتی و خصوصی‌سازی بودند.

چهار دهه بعد، سلطهٔ ایدئولوژیکِ نئولیبرالیسم کاملاً جا افتاده است. مکان‌هائی که در آن اندیشه و دانشِ مترقّی جریان داشت چندپارچه شده‌اند؛ منطقِ بازارِ آزاد تولیدِ دانش را در انحصار خود در آورده؛ تفسیرهای نادرست و مغرضانه، که دورانِ پس از استقلال را ایدئولوژیک، دولت‌مدار و ناکارآمد می‌نمایانند، رواجِ بسیار دارد و احساسی

> بانک جهانی و صندوقِ بین‌المللی پول و دولت‌های شمالی برای بی‌اعتبار کردن تمام تجربه رهبرانِ پس از استقلال، آنها را متعصّبانی ایدئولوژیک نمایاندند.

را تقویت می‌کند که در این جملهٔ تاچری خلاصه می‌شود: «گزینهٔ دیگری وجود ندارد.»

تفسیرهایِ نادرستِ بسیار گسترده

در دههٔ ۱۹۸۰ برای تحمیل برنامه‌های تعدیلِ ساختاری سه تفسیرِ نادرست دربارهٔ دوران پس از استقلال به کار گرفته شد، تفسیرهای نادرستی که هنوز هم مبنای سلطهٔ نئولیبرالی بر آفریقا هستند.

نخست، بانک جهانی و صندوقِ بین‌المللی پول و دولت‌های شمالی برای بی‌اعتبار کردن تمام تجربهٔ رهبرانِ پس از استقلال، آنها را متعصّبانی ایدئولوژیک نمایاندند. واقعیت این است که، در عین آن که خمیرهٔ ایدئولوژیکی وجود داشت، در ورای طیفِ ایدئولوژیکِ گوناگون، مجموعهٔ سیاست‌هائی که دولت‌های آفریقا برای تثبیت حاکمیت اقتصادی اتخاذ کردند کما بیش یکسان بود.

کنیای با سمت‌گیری سرمایه‌داری، زامبیای سوسیالیستِ انسان‌گرا، غنای سوسیالیستِ علمی، سنگالِ معتقد به «اصالتِ سیاهان»[۵] و ساحلِ عاجِ «اوفوئه بوآنیی»[۶]، در تحولات اجتماعی و اقتصادی دوران پس از استقلال نقشی محوری برای دولت قائل شدند. در غیاب طبقهٔ سرمایه‌دارِ خصوصیِ محلّی و نبودن سطح سرمایه‌گذاری لازم برای دگرگونی، غالباً اخلاق جمعی مبنی بر پاسخ به نیازهای جامعه این نقشِ محوریِ دولت را توجیه می‌کرد.

تبلورِ این امر اغلب در ایجاد شرکت‌های دولتی و سرمایه‌گذاری‌های سنگین در سرمایهٔ انسانی، در دخالتِ مدامِ دولت در سیاست‌های مالیاتی و پولی و در پافشاری مستمر (امّا



مردم خواهان تشکیل جبهه متحد علیه نئولیبرالیسم هستند. شهر کیپ تاون آفریقای جنوبی

در نهایت نابسامان) در واردکردن کالا به جای صنعتی کردن کشور دیده می‌شد.

پروژهٔ توسعه پس از استقلال را، به دروغ، یکدست نمایاندن و ارائهٔ آن به مثابه شکست یک ایدئولوژی، راه را هموار کرد تا نئولیبرالیسم را یک راه‌حلّ «عینی» و «خردمندانه» برای دورهٔ پس از استقلال نشان دهند و نه یک ایدئولوژی خاص که بتوان آن را به چالش کشید.

دوم، در مورد مشکلاتِ توسعه در آفریقا، از نقشِ پررنگِ دولت در سیاست‌های توسعهٔ پس از استقلال انتقاد می‌شود تا استقرار بازار را به عنوان راه‌حل توجیه کنند و زمینه را برای خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی در مقیاسی گسترده آماده کنند. با این همه، واقعیت این است که تمام اقتصادهای بعد از استقلال وسیعاً بازارمحور بودند، بخش‌های کلیدی تحت سلطهٔ سرمایه خارجی بود و، این‌گونه بود که الگوهای استعماری تداوم پیدا کرد.

سرمایه‌های خارجی

با این حال، دولت‌های پس از استقلال برای تنظیم سرمایه‌های خارجی دست به برخی اقدامات زدند، مثلاً صنایع استراتژیک را ملی و سرمایه‌ها را کنترل کردند. سرانجام، ناتوانی درکاهش سلطهٔ سرمایهٔ خارجی، تداوم وابستگی به صادرات مواد خام و نوسانات سیستم اقتصادی جهان، همگی پایه‌های پروژهٔ توسعهٔ پس از استقلال را فرسودند.

این واقعیت را پنهان می‌کنند تا گناه را به گردن مداخلهٔ دولت بیندازند و نفوذِ هرچه ژرف‌ترِ سرمایهٔ خارجی و ادغام مستمر در نظم اقتصاد جهانیِ ظالمانه را توجیه کنند. «تندیکا مکانداوایر»[7] و «چارلز سُلودو»[8] با افشای ریای نهفته در این ادّعا یادآوری کردند که پروژهٔ پس از استقلال با سمت‌گیری سیاست حاکم جهانی هم‌سو بوده است.

اروپای دورهٔ پس از رکود اقتصادی با دخالت گستردهٔ دولت‌ها بازسازی شد، و اجرای «طرح مارشال» به رهبری ایالات متّحده با اقتصاد بازار هیچ سنخیتی نداشت. همانطورکه «ها– جون چانگ»[9] اشاره می‌کند، طرد مشروعیّتِ دولت به عنوان عامل توسعه در آفریقا، این قاره را از ابزارهای سیاسی توسعه محروم کرد، در حالی که شمال همین ابزارها را برای توسعهٔ خود

طرد مشروعیّتِ دولت به عنوان عامل توسعه در آفریقا، این قاره را از ابزارهای سیاسی توسعه محروم کرد، در حالی که شمال همین ابزارها را برای توسعه خود به کار گرفت.

به کار گرفت.

نکتهٔ آخر آن‌که افسانهٔ نهادهای ضعیف و ناکارآمد در دوران پس از استقلال، زمینه‌سازِ تلاش برای برچیدن دولت و حذف نقش آن در اقتصاد و تأمین مالیِ نظامِ اجتماعی بود. این افسانه از یک دورهٔ سیاسیِ کاملاً منسجم در این قاره تصویری نادرست ارائه می‌دهد، دوره‌ای که طی آن سیاست تعرفه‌گذاری و مالیاتی، و نیز برنامه‌های توسعهٔ عمومی و بودجه باثبات بوده اند. «سُلودو» و «مکانداوایر» نشان می‌دهند که عوامل نئولیبرال مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اصلاً نقش‌های متعدّدِ مؤسسات را در دورهٔ پس از استقلال درک نکرده‌اند: دفترهای روستائیِ پست، در عین حال صندوق پس‌انداز و مکانِ دیدار و ملاقات برای اهالی هم بودند؛ و (هیئت بازاریابی کاکائو)[۱۰] در غنا برای جمع‌آوری بودجه و تأمین مالی آموزش هم به کار گرفته شد.

تخریبِ بافتِ اجتماعی

بر این منوال، هنگامی که این نهادها در جریان تعدیل ساختاری برچیده شدند و ارگان‌های یک‌دست و تک‌منظوره جایشان را گرفتند، آن بافت اجتماعی‌ای که جزو برنامهٔ پس از استقلال بود هم از میان رفت. به عنوان مثال، با برچیده شدن هیئت دولتی بازاریابی کاکائو، دانشگاه‌ها هم مجبور به تأمین بودجه از بخش خصوصی شدند، و با گذشت زمان، آنان که بودجه را تأمین می‌کردند محتوای برنامه‌های آموزشی را هم تغییر دادند و آن را سیاست‌زدائی کردند.**

نتیجهٔ این جریان، احساسِ متلاشی شدن، ازخودبیگانگی و کالا شدن بود، احساسی که بنیان تلاش‌های ژرف دولت‌های پس از استقلال را برای تقویت انسجام اقتصادی-اجتماعی بر باد داد. دورهٔ پس از استقلال نقاط ضعفی نیز داشت، از جمله ناتوانی در حلّ درستِ مسئلهٔ نابرابری زنان و مردان، توانمندسازی جنبش‌های کارگران مستقل و دهقانان یا نیرو بخشیدن به یک نظام غیرمتمرکز مدیریت محلّی. با این همه، در مقایسه با دوران نئولیبرال کنونی، هدف از دگرگونی ساختاری کاملاً روشن بود و تلاش‌های سیاسی بسیاری در راه تغییر الگوهای نواستعماری -که امروز هم در آفریقا ادامه دارد- صورت می‌گرفت.

نئولیبرالیسم سؤالاتی را که دولت‌های پس از استقلال مطرح کردند و سیاست‌هائی را که در پاسخ به این سؤالات تدوین کردند، تقریباً نادیده گرفته است. بدین جهت ضروری

است که آفریقائی‌ها از گفتمان‌های مکرری که در خدمت حمایت از نئولیبرالیسم هستند فراتر روند و بر این نکته که تجربیات آفریقا در آن دوره هنوز هم چراغ راهنمای گزینه‌های دیگرِ توسعه است، تأکیدی دوباره داشته باشند.

* – «اِدِبایو اُلوکُشی»، مدیر بخش آفریقا و آسیای غربی در «مؤسسهٔ دموکراسی و امداد بین‌المللی» و عضو کمیتهٔ مشورتی (پسااستعمار امروز) است.
– «تته هُرمکو–اَجی» سرپرست برنامه‌های «شبکهٔ جهان سوم آفریقا»[11] و کارگروه (پسااستعمار امروز)[12] است.
– «عایشو بَلَجی» هماهنگ کننده «ریجین ریفاکوس»[13] و عضو دبیرخانهٔ (پسااستعمار امروز) است.
– «آنیتا نَیار» مدیر ریجین ریفاکوس[13] و عضو دبیرخانهٔ (پسااستعمار امروز) است.

** به خوانندگان علاقمند توصیه می‌شود دو مقاله درباره رابطه چین با کشورهای آفریقایی، ازجمله درباره تجارت کاکائو را در همین شماره «دانش و امید» مطالعه نمایید.

۱. Adebayo Olukoshi   ۲. Tetteh Hormeku-Ajei   ۳. Aishu Balaji   ۴. Anita Nayar
۵. Négritude   ۶. Houphouët Boigny پدر استقلال ساحل عاج
۷. Thandika Mkandawire اقتصاددان و استاد دانشگاه مالاویائی
۸. Charles Soludo اقتصاددان و استاد دانشگاه کنیائی
۹. Ha-Joon Chang اقتصاددان کرهٔ جنوبی، متخصّص اقتصاد توسعه
۱۰. Cocoa Marketig Board هیئتی برای حمایت از کشاورزان کاکائو
۱۱. Third Word Network Africa
۱۲. Post-Colonialisms Today (regionsrefocus.org/initiatives/post-colonialisms-today/)
۱۳. Region Refocus (regionsrefocus.org)

consortiumnews.com/2020/10/30/reclaiming-africas-early-post-independence-history/



کودکان آواره موزامبیک در اثر اجرای سیاست‌های نئولیبرالی

آمریکای لاتین و منطقه کارائیب در سال ۲۰۲۰

آیا چپ دوباره جان می‌گیرد؟

به‌قلم: راجر هریس[1]
برگردان: محمد سعادتمند



نقاشی دیواری برای برنامه‌های سوسیالیستی چاوز

سال ۲۰۲۰ در حالی به پایان رسید که مبارزات استقلال‌طلبانه کشورهای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب در مقابله با سیاست‌های سلطه‌طلبانه ایالات متحده آمریکا شاهد پیروزی‌های بزرگ مردمی این منطقه از جمله پیروزی مردم بولیوی بر ضد رژیم کودتایی، که در نوامبر سال ۲۰۱۹ برسرکار آمده بود، و پیروزی مردم شیلی در همه‌پرسی قانون اساسی این کشور بود. مقاومت مردم ونزوئلا در برابر تحریم‌های کشنده ایالات متحده آمریکا و مقابله کوبا و نیکاراگوئه با سیاست‌ها و اقدامات آمریکا برای تغییر رژیم در آن کشورها نیز نشان از شروع دور تازه‌ای از گردش به چپ در این منطقه است.

در جریان مبارزه گسترده جهانی با همه‌گیری کووید-۱۹، تأثیر این بیماری بر اوضاع

اقتصادی و اجتماعی کشورهای مختلف یکسان نبوده است که دلیل آن دقیقاً وجود سیستم‌های سیاسی اقتصادی متفاوت حاکم بر آن کشورها بوده است. تا زمان نگارش این مقاله، نرخ مرگ‌ومیر کووید-۱۹ در ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا به ترتیب **۳۵**،**۲۵** و ۱۲ نفر در هر یک میلیون نفر جمعیت بوده است. در حالی‌که در پرو، برزیل، شیلی، کلمبیا، پاناما، هندوراس و گواتمالا، که تحت حاکمیت دولت‌های راستگرای نولیبرال هستند، این نرخ به ترتیب ۱۱۲۳، ۸۸۸، ۸۴۹، ۸۴۳، ۳۰۶ و ۲۶۳ نفر بوده است. دلیل عمده پایین بودن نرخ مرگ‌ومیر در ونزوئلا، نیکاراگوا و کوبا وجود سیستم‌های بهداشتی و درمانی پیشرفته این کشورها و سیاست‌های رفاه اجتماعی آنهاست.

کشورهای آند[2]

ونزوئلا

ادامه مقاومت این کشور در برابر فشار حداکثری و مقابله با «جنگ ترکیبی» ایالات متحده، خود یک پیروزی به شمار می‌رود. «جنگ ترکیبی» اقدامات دیپلماتیک، تبلیغات رسانه‌ای، فشارهای مالی، تحریم‌های فلج‌کننده و فشار بر پول رایج ونزوئلا است، که به همان اندازه جنگ نظامی تلفات به بار می‌آورد. به گفته ویجی پراشاد، «مدیرمؤسسه پژوهشی سه قاره»، تاریخ‌دان و روزنامه‌نگار هندی «جنگ ترکیبی به مراتب ویران کننده‌تر و خونریزتر از بمباران‌های مستقیم است».

هم ترامپ و هم بایدن در سخنرانی‌های خود در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا، مسأله ونزوئلا را مورد توجه ویژه قرار داده و مشخصاً از تغییر رژیم این کشور یاد می‌کردند. هر دو کاندیدای رقیب در پی کسب آرای اقلیتِ مهاجرِ راست‌گرایِ ونزوئلایی در فلوریدا بودند، که دومین گروه بزرگ مهاجرین لاتین‌تبار در این ایالت شمرده می‌شوند. در سخنرانی سالانه دونالد ترامپ در کنگره آمریکا در فوریه ۲۰۲۰، خوان گوایدو، رئیس‌جمهور خودخوانده ونزوئلا مورد حمایت ویژه قرار گرفت، که این تنها مسأله‌ای بود که جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها روی آن اتفاق نظر داشتند، اما این مسأله در خود ونزوئلا با استقبال چندانی روبرو نشد.

ویجی پراشاد:
جنگ ترکیبی به مراتب ویران کننده‌تر و خونریزتر از بمباران‌های مستقیم است

آمریکا در ماه مارس به دروغ، نیکولاس مادورو رئیس‌جمهور ونزوئلا و سایر مقامات آن کشور را متهم کرد، که برای کسب میلیون‌ها دلار درآمد، دست به اقدامات تروریستی و قاچاق مواد مخدر می‌زنند. به همین بهانه و با ادعای مبارزه با قاچاق مواد مخدر، یک ناوچه نیروی دریایی خود را به سواحل ونزوئلا اعزام کرد. جالب است که بر اساس اطلاعات دولت آمریکا، مبدا این مواد و مسیرهای عبوری کشورهای دست‌نشانده خود آمریکا مثل کلمبیا و هندوراس هستند. در ماه مِه سال ۲۰۲۰، مزدورانی که دو نفر از نیروهای کلاه سبز سابق آمریکا نیز در میان آنها بودند، به قصد ترور و کودتا و از طریق کلمبیا، به خاک ونزوئلا نفوذ کردند که همگی آنها دستگیر شدند.

در اثر تحریم‌های آمریکا، ظرفیت پالایشگاه‌های ونزوئلا به‌شدت کاهش یافته و کشور با کمبود شدید بنزین روبرو شده بود. در ماه مه، پنج کشتی نفتکش ایرانی حامل بنزین از سد محاصره آمریکا گذشتند و در سواحل آن کشور پهلو گرفتند. اما بعدها، آمریکایی‌ها کشتی‌های نفتکش را همچون دزدان دریایی در آب‌های بین‌المللی توقیف کردند و مانع رسیدن آنها به ونزوئلا شدند. کمبود سوخت تأثیر مخربی بر صنعت حمل و نقل، کشاورزی، تصفیه آب و تولید برق آن کشور بر جای گذاشته است.

در ماه ژوئن، چهار عضو آمریکایی «گروه حفاظت از سفارتخانه» که مدافع سفارتخانه ونزوئلا در واشنگتن بودند و از ورود سفیر گمارده شده از سوی خوان گوایدو به سفارتخانه جلوگیری کرده بودند، در دادگاه فدرال تبرئه شدند و این پیروزی دیگری بود که نصیب طرفداران ونزوئلا شد. یکی از این چهار نفر به نام «کوین بروس زیس»، که رهبر یک جنبش مترقی در آمریکا نیز بود، درماه سپتامبر به‌شکلی نامنتظره و مشکوک در خواب درگذشت.

در ماه اکتبر، ونزوئلا برای مقابله با تحریم‌های آمریکا، اقدامات بحث‌انگیزی چون تسهیل سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را در پیش گرفت. از سوی دیگر کارزار بی‌وقفه آمریکا برای تغییر رژیم نیز اقدامات سوسیالیستی آن کشور را با مشکل جدی روبرو کرده است. به علت وابستگی شدید اقتصاد ونزوئلا به دلار و مشکلات انتقال ارز از خارج و افزایش شدید نرخ مبادله دلار، تورم فزاینده‌ای پدیدار شد و در نتیجه بیشترین فشار به کارگران بخش عمومی و بخش غیررسمی اقتصاد تحمیل گردیده است.

به علت انتخاب نشدن کاندیداهای مورد حمایت آمریکا در انتخابات مجلس، ترامپ دولت ونزوئلا را به تقلب در انتخابات متهم کرد. جالب اینکه انتخابات ریاست جمهوری

خود آمریکا نیز به همین علت از سوی ترامپ بزرگ‌ترین تقلب نامیده شد. دو گروه مخالف در برابر دولت چپ‌گرای ونزوئلا قرار داشتند. یکی جناح افراطی گوایدو که طبق دستور آمریکا انتخابات مجلس را تحریم کرده بود و یک گروه میانه‌رو مخالف تحریم‌های آمریکا که باب مذاکره با دولت را گشود، به این امید که آمریکا دولت مادورو را به رسمیت بشناسد و تحریم‌ها برداشته شوند. اگرچه انتخابات با مشارکت پایین مردم (۳۱٪) برگزار شد، اما حزب سوسیالیست حاکم برنده انتخابات گردید.

گوایدو که به یک «استخوان در گلو» تبدیل شده، احتمالاً دیگر مورد توجه دولت جدید آمریکا نخواهد بود. طبق گزارش خبرگزاری رویترز «انتظار می‌رود که بایدن با اهداف مشخص‌تری از سلاح تحریم علیه ونزوئلا همچنان استفاده کند.»

کلمبیا

این کشور که اصلی‌ترین متحد آمریکا در منطقه است و بیشترین کمک‌های نظامی آمریکا در نیمکره غربی را دریافت می‌کند، بزرگ‌ترین مرکز قاچاق کوکائین در جهان است. وجود هفت پایگاه نظامی آمریکا در کلمبیا، این کشور را به ستاد عملیات شبه‌نظامیان علیه ونزوئلا تبدیل کرده است . «ایوان دوکه»، رئیس‌جمهور کلمبیا، با نادیده گرفتن قرارداد با چریک‌های «فارک»، زمینه را برای اقدامات خشونت‌آمیز در کشور فراهم کرده است. در اعتراض به کشتار و خشونت راست‌گرایان، بومیان این کشور در اکتبر دست به تظاهرات گسترده‌ای در پایتخت زدند. به‌دنبال آن و به دعوت اتحادیه معلمان، اعتصابی سراسری کشور را فرا گرفت. کشته شدن هر روزه فعالان اجتماعی، کلمبیا را به خطرناک‌ترین کشور برای فعالان اجتماعی تبدیل کرده است. با نزدیک شدن به انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۲۲، انتظار می‌رود که جنبش‌های مردمی شاهد اوج‌گیری تازه‌ای باشند.

اکوادور

با سوء مدیریت «لنین مورِنو»، رئیس‌جمهور اکوادور در مقابله با شیوع کرونا، کشور

کارزار بی‌وقفه آمریکا برای تغییر رژیم نیز اقدامات سوسیالیستی ونزوئلا را با مشکل جدی روبرو کرده است. به علت وابستگی شدید اقتصاد این کشور به دلار و مشکلات انتقال ارز از خارج و افزایش شدید نرخ مبادله دلار، تورم فزاینده‌ای پدیدار شد و در نتیجه بیشترین فشار به کارگران بخش عمومی و بخش غیررسمی اقتصاد تحمیل گردیده است.

شاهد رها شدن اجساد بسیاری از فوت شدگان در خیابان‌ها بود و رتبه اول بدنامی جهانی را نصیب خود کرد. مورنو که زمانی معاون رئیس‌جمهور چپ‌گرای پیشین «رافائل کورِئا» بود، پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۷ به‌شدت به سمت راست گرائید و سیاست‌های ضدامپریالیستی رئیس‌جمهور پیشین را به‌طورکلی کنارگذاشت. مورنو علاوه بر پیگرد همکاران سابق خود، با خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی (نفت و برق)، فقر را در کشور توسعه داده است. محبوبیت او به ۸ درصد سقوط کرده و دولت او با رسوایی‌های فساد روبروست که اعتراضات مردمی به سیاست‌های نئولیبرالی را درپی داشته است. انتخابات ریاست جمهوری اکوادور قرار است در ۷ فوریه ۲۰۲۱ برگزار شود. در نظرسنجی‌های انجام شده «آندرس آرائوس»، کاندیدای نیروهای مترقی چپ‌گرا، پیشتاز است و امکان پیروزی او بالاست.

پرو

کشیده شدن بحران‌های قبلی به سال ۲۰۲۰ موجب گردید که «مارتین ویسکارا»، که در سال ۲۰۱۸ جانشین رئیس‌جمهور فاسد قبلی شده بود، خود به علت فساد برکنار شود و «مانوئل مرینو» به‌جای اوگمارده شود که او هم درکمتر از یک هفته کنارگذاشته شد و «فرانسیسکو ساگاستی» جانشین وی گردید. کرونا در پرو بیداد می‌کند، چراکه بودجه خدمات بهداشتی و درمانی پایین و تنها نصف مبلغ توصیه شده سازمان بهداشت جهانی است. در همین حال جوانان به تظاهرات خیابانی دست زده و خواستار قانون اساسی جدیدی شدند. امید می‌رود خانم «ورونیکا مِندوزا» کاندیدای چپ‌گرا در انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۲۰۲۱ به پیروزی برسد.

بولیوی

اوو مورالس، کمتر از یک سال پس ازکودتای مورد حمایت آمریکا که او را مجبور به ترک کشورکرده بود، به بولیوی بازگشت. مورالس، که در انتخابات اکتبر ۲۰۱۹ پیروز شده بود، از سوی «سازمان کشورهای آمریکایی» به همراه آمریکا و نیروهای راست افراطی بولیوی متهم به تقلب در انتخابات شد. اگرچه سالم بودن انتخابات مورد تأیید ناظران بین‌المللی بود، اما ادعا و دخالت «سازمان‌کشورهای آمریکایی» تنها مشروعیت بخشیدن به کودتایی بود که موجب استعفای مورالس و گماردن سناتور «جنین آنز» به عنوان رئیس‌جمهور موقت شد. آنز دست به‌کشتار زد و به سرکوب بومیان بولیوی و فعالان



حزب مورالس یعنی «جنبش به سوی سوسیالیسم» پرداخت. مقاومت قهرمانانه مردم با سازماندهی از سوی جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه ها و «جنبش به سوی سوسیالیسم»، آنزرا مجبور به برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری کرد، اگرچه او سه بار این انتخابات را به تعویق انداخت.

«لوئیس آرسه» کاندیدای «جنبش به سوی سوسیالیسم» در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸ اکتبر با کسب **۵۵** درصد آرا به پیروزی چشمگیری دست یافت. دولت جدید به سازمان‌های منطقه‌ای CELAC، ALBA و UNASUR، که هوگو چاوز بنیان‌گذار آنها بود[۳]، بازگشت. بولیوی پس از کودتای **۲۰۱۹** از این سازمان‌ها خارج شده بود و پاداش آن نیز یک وام ۳۰۰ میلیون دلاری بود که از صندوق بین‌المللی پول دریافت کرده بود. پایان سال ۲۰۲۰ مصادف بود با رأی دادگاه قانون اساسی به نفع قانون ازدواج هم‌جنس‌ها که برای اولین بار ازدواج هم‌جنس‌ها را در بولیوی قانونی کرد.

کشورهای منطقه مخروط جنوبی[۴]

برزیل

«ژائیر بولسونارو» در دومین سال ریاست‌جمهوری خود به همان سیاست‌های سال قبل یعنی نابودی خدمات رفاه اجتماعی و حمایت از شرکت‌های چندملیتی ادامه داد، در حالی‌که جنگل‌های آمازون در آتش می‌سوختند و تظاهرات اعتراضی مردم ادامه داشت. نظر غیرعلمی بولسونارو مبنی بر «ایمنی گله‌ای» در رابطه بیماری کرونا منجر به مرگ‌ومیر

فزاینده به‌ویژه در میان بومیان برزیل گردید.

شیلی

شیلی در بیشتر طول سال ۲۰۲۰، شاهد تظاهرات مردمی علیه «سباستین پینی‌یرا»، رئیس‌جمهور آن کشور بود. پینرا ثروتمندترین فرد کشور نیز به شمار می‌رود. سیاستمداران راست‌گرا بالاخره مجبور شدند که به برگزاری همه‌پرسی در ۲۳ اکتبر تن بدهند. یک هفته قبل از رأی‌گیری، تظاهرات گسترده‌ای علیه سیاست‌های نئولیبرالی برپا بود. در این همه‌پرسی ۷۸ درصد رأی دهندگان به پیش‌نویس قانون اساسی جدید رأی دادند که جایگزین قانون اساسی تحمیلی دوران دیکتاتوری پینوشه خواهد شد. انتخابات مجلس قانون‌گزاری در آوریل و انتخابات ریاست‌جمهوری در نوامبر ۲۰۲۱ برگزار خواهد شد. در حال حاضر، «ادواردو آرتس» کاندیدای چپ‌گرا در نظرسنجی‌ها پیشتاز است.

آرژانتین

رئیس‌جمهور «آلبرتو فرناندز» و معاون او «کریستینا فرناندز» پس از ۴ سال حاکمیت راست‌گرایان، به آرامی در حال احیای آرژانتین می‌باشند. در ۱۷ اکتبر، جمعیت بزرگی از مردم، روز وفاداری پرونیستی را جشن گرفتند و حمایت خود را از دولت چپ میانه اعلام کردند. «امیلیو پرسیکو»، دبیرکل یک جنبش پرونیست می‌گوید که جنبش آنها انقلابی است زیرا «قدرت را به آنهایی می‌دهد که هیچگاه در قدرت نبوده‌اند و کارگران را وارد عرصه سیاست می‌کند.»

کشورهای منطقه کارائیب

کوبا

بریگاد پزشکی «هنری ریو»، به‌خاطر ارائه خدمات پزشکیِ مقابله با کرونا در کشورهای مختلف جهان نامزد دریافت جایزه صلح نوبل گردیده است. کوبا همچنین در حال ساخت واکسن کووید–۱۹ برای توزیع آن در کشورهای نیازمند است و همه این‌ها در حالی انجام

«امیلیو پرسیکو»، دبیرکل یک جنبش پرونیست می‌گوید که جنبش آنها انقلابی است زیرا «قدرت را به آنهایی می‌دهد که هیچگاه در قدرت نبوده‌اند و کارگران را وارد عرصه سیاست می‌کند.»

می‌شود که این کشور با تحریم‌های شدید آمریکا روبروست. ترامپ که همیشه از دخالت خارجی در امور داخلی آمریکا شاکی بود، از طریق «اداره توسعه بین‌المللی آمریکا» (USAID) و «موقوفه ملی برای دمکراسی» (National Endowment for Democracy)، **۵۴** گروه برانداز را برای تغییر رژیم درکوبا تأمین مالی کرده است. شیوع کرونا و تشدید تحریم‌های آمریکا، که اقتصاد کشور را شدیداً تحت فشار قرارداده است، کوبا را مجبور به تعدیل‌های اقتصادی عمل‌گرایانه کرده است.

پورتوریکو

در اولین جنگ امپریالیستی بین آمریکا و اسپانیا در سال ۱۸۹۸، پورتورکو غنیمتی بود که نصیب آمریکا شد و امروزه یکی از محدود مستعمره‌های باقیمانده جهان است. فروریختن رادیوتلسکوپ غول‌پیکر رصدخانه «آرسیبو» که زمانی بزرگ‌ترین تلسکوپ جهان و از افتخارات آمریکا بود، نمونه بی‌توجهی آمریکا به پورتوریکو است. نزدیک به ۶۰ درصد کودکان این جزیره در فقر به سر می‌برند.

هائیتی

این کشور تقریباً همیشه شاهد اعتراضات مردمی علیه «جُونِل موئیز» رئیس‌جمهور مورد حمایت آمریکا است که پس از ابطال انتخابات این کشور به این سمت گمارده شده است. سرکوب خشونت‌آمیز و شدید مردم عمدتاً از سوی مطبوعات غربی نادیده گرفته می‌شود.

آمریکای مرکزی و مکزیک

آمریکای مرکزی علاوه بر شیوع بیماری کرونا، در ماه اکتبر با دو طوفان ویرانگر که با فاصله ۱۰ روز این منطقه را درنوردید نیز روبرو گردید. با وخیم‌تر شدن اوضاع، مهاجران زیادی به خصوص از کشورهای دست‌نشانده آمریکا مثل السالوادور، هندوراس و گواتمالا به سوی آمریکا سرازیر شدند. بر اساس گزارش سازمان‌های حقوق بشری، مهاجران و پناه‌جویانی که توسط آمریکا بازگردانده شده بودند، در مسیر برگشت با فجایعی چون قتل و تجاوز و شکنجه مواجه می‌گردیدند.

السالوادور

«نجیب ابوکیله»، رئیس‌جمهور این کشور در ۹ فوریه با هدف وادارکردن نمایندگان به تصویب یک قانون امنیتی، نیروی نظامی به مجلس اعزام کرد. ابوکیله که قبلاً با جبهه چپ

فارابوندومارتی همکاری داشته و حالا به راست گراییده، با اعزام نیروی نظامی به مرز با هندوراس آن کشور را تحت فشار گذاشته تا به «گروه لیما»، که یک سازمان تحت حمایت آمریکا و ضد ونزوئلا است، بپیوندد.

گواتمالا

پس از آنکه نمایندگان مجلس، قانونی در حمایت از شرکت‌های چند ملیتی و کاهش بودجه رفاه اجتماعی به تصویب رساندند، مردم خشمگین در ۲۱ نوامبر ساختمان کنگره گواتمالا را به آتش کشیدند و به دنبال آن در یک اعتصاب سراسری خواستار استعفای «آلخاندرو جیاماتی»، رئیس‌جمهور راست‌گرای آن کشور شدند. جیاماتی قبلاً رئیس سازمان زندان‌های گواتمالا بوده است.

هندوراس

یازده سال پس از کودتای مورد حمایت آمریکا و سرنگون کردن رئیس جمهور منتخب مردم «مانوئل زلایا»، امروزه هندوراس کشوری است که «خُوان اورلاندو هرناندز»، رئیس‌جمهور آن یک قاچاقچی شناخته شده مواد مخدر است. عامل ترور «برتاکا ساسِریس»، کنش‌گر بومی محیط‌زیست هنوز آزاد است و قاتلان زنان و مردان آفریقایی‌تبار از پیگرد قانونی مصون هستند. به‌علاوه اقدامات ناکارآمد دولت، در مقابله با شیوع کرونا و طوفان، کشور را متحمل خسارات و تلفات سنگینی کرده است.

کستاریکا

کارگران این کشور در اعتراض به سیاست‌های نولیبرالی دست به اعتصاب سراسری یک‌هفته‌ای در ماه اکتبر زدند. رئیس‌جمهور «کارلوس آلوارادو» با نادیده گرفتن خواست اعتصابیون و از سرگیری مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول تظاهرات بیشتری را برانگیخت. افزایش شدید مالیات، کاهش خدمات عمومی و خصوصی‌سازی‌ها موجب شورش‌هایی شد که فضای سیاسی این «سوئیس آمریکای مرکزی» را به کلی تغییر داد.

نیکاراگوئه

در دوران حاکمیت دولت ساندنیست‌ها به ریاست «دانیل اورتگا»، نیکاراگوئه شاهد دستاوردهای بزرگی چون کاهش فقر، ریشه‌کنی بیسوادی، داشتن بالاترین نرخ رشد اقتصادی منطقه در یک دهه گذشته، و تأمین آموزش رایگان بوده است. در این کشور سهم انرژی‌های تجدیدپذیر در ترکیب ماتریکس انرژی به ۷۷ درصد افزایش یافته است. از لحاظ

برابری جنسیتی، نیکاراگوئه از رتبه ۹۰ جهانی به رتبه ۵ صعود کرده است.

«خطر الگو قرار گرفتن» نیکاراگوئه، موجب شده که آمریکا به تلاش‌های خود برای منزوی کردن این کشور و تغییر رژیم آن شدت بخشد. برخی رسانه‌های آمریکایی از جمله شبکه PBS و REVEAL، با هدف اعمال فشار اقتصادی بیشتر بر نیکاراگوئه، گزارشات مغرضانه‌ای را منتشر کردند تا واردات گوشت گاو از این کشور تحریم شود. وقتی نادرستی این ادعاها روشن شد، اتهام‌زنندگان ریاکارانه مدعی شدند «اقدامات آنها منجر به اصلاح رفتار دولت نیکاراگوئه شده است!» وزارت امورخارجه آمریکا انتخابات ریاست‌جمهوری آتی نیکاراگوئه در نوامبر ۲۰۲۱ را پیشاپیش تقلبی خوانده است! پس از ونزوئلا و کوبا، نیکاراگوئه با شدیدترین تحریم‌های آمریکا روبرو است.

مکزیک

این کشور که دارای دومین اقتصاد بزرگ آمریکای لاتین و یازدهمین اقتصاد بزرگ جهان است، از بزرگ‌ترین طرف‌های تجاری آمریکا می‌باشد. بعد از چندین دهه حاکمیت راست‌گراها، دو سال پیش در انتخابات ریاست‌جمهوری، «آندرس مانوئل لوپز اوبرادور» و حزب متمایل به چپ او به پیروزی رسیدند.

مکزیک حدود یک سال پیش زمانی که جانِ «اوو مورالس» رئیس‌جمهور مستعفی بولیوی از سوی کودتاگران راستگرا در خطر بود، او را با یک هواپیمای دولتی مکزیک از بولیوی خارج کرد، بعلاوه در سفارت خود در لاپاز به سایر مقامات برکنار شده بولیویایی پناهندگی داد. مکزیک برای تحریم‌های آمریکا علیه ونزوئلا ارزشی قائل نیست. رییس‌جمهور مکزیک اخیراً خواستار آزادی «جولیان آسانژ»، بنیانگذار ویکی‌لیکس، شده است.

اوبرادور برای مقابله با شیوع کرونا تصمیم گرفت کارخانه‌های این کشور به‌استثنای تأمین‌کنندگان خدمات عمومی را تعطیل کند. در کارخانه‌هایی که از دستور تعطیلی سرپیچی

در دوران حاکمیت دولت ساندنیست‌ها به ریاست «دانیل اورتگا»، نیکاراگوئه شاهد دستاوردهای بزرگی چون کاهش فقر، ریشه‌کنی بیسوادی، داشتن بالاترین نرخ رشد اقتصادی منطقه در یک دهه گذشته، و تأمین آموزش رایگان بوده است.

«خطر الگو قرار گرفتن» نیکاراگوئه،موجب شده که آمریکا به تلاش‌های خود برای منزوی کردن این کشور و تغییر رژیم آن شدت بخشد.

کردند کارگران دست به اعتصاب زدند. به علاوه آمریکا کارخانه‌های مرزی مکزیک را، که کالاهای ارزان برای ارتش آمریکا تولید می‌کردند، تحت فشار گذاشته بود تا بازگشایی کنند.

به علت بالا بودن آمار ابتلا به کووید-۱۹، رئیس‌جمهور مورد انتقاد شدید قرار دارد و برخی اعتقاد دارند که او بسیار ضعیف و کند عمل کرده است. ابرادور همچنین با اعتراضات ائتلاف راست افراطی «فرنا» (FRENA) روبرو است که او را «دیکتاتور بولیواری» می‌نامند و با تمام نیرو برای استعفای او فشار می‌آورند.

رئیس‌جمهور مکزیک در ماه جولای برای یک دیدار رسمی به واشنگتن رفت. مکزیک از سوی ترامپ تحت فشار قرار گرفت که اگر مانع عبور پناهجویان به آمریکا نشود، با تعرفه‌های تجاری بالا مواجه خواهد شد.

«پورفیریو دیاز»، رئیس‌جمهور مکزیک طی سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۱ زمانی گفته بود «مکزیک بیچاره به همان اندازه که از خدا دور است به آمریکا نزدیک است.»

کارزار سال ۲۰۲۱

درخواست گوترش دبیرکل سازمان ملل متحد، که برای مقابله با ویروس کشنده کرونا، خواستار «آتش‌بس جهانی» شده بود، از سوی آمریکا نادیده گرفته شده است. در عین حال ۳۰ کشور جهان از جمله ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا از تحریم‌های آمریکا و «جنگ ترکیبی» به‌شدت رنج می‌برند. این اقدامات یک‌جانبهِ قهری که زندگی یک سوم بشریت را تحت تاثیر قرار داده، مغایر با منشور سازمان ملل متحد است. سیمون بولیوار رهبر جنگ‌های استقلال آمریکای لاتین در سال ۱۸۲۹ گفته بود «ظاهرا آمریکا به نام آزادی، چیزی جز فقر و بدبختی برای قاره آمریکا به ارمغان نخواهد آورد.»

توضیحات

۱. راجر هریس، عضو هیئت مدیره یک سازمان حقوق بشری ضدامپریالیست به‌نام «گروه ویژه مطالعات آمریکا» است.

سیمون بولیوار رهبر جنگ‌های استقلال آمریکای لاتین در سال ۱۸۲۹:
«ظاهرا آمریکا به نام آزادی، چیزی جز فقر و بدبختی برای قاره آمریکا به ارمغان نخواهد آورد.»

۲. کشورهای آند به هفت کشور آمریکای جنوبی شامل ونزوئلا، کلمبیا، اکوادر، پرو، بولیوی، شیلی و آرژانتین گفته می‌شود که در امتداد رشته کوه آند واقع شده‌اند و بخشی از مساحت این کشورها در محدوده رشته کوه آند قرار دارد.
۳. – ALBA، اتحادیه‌ای است از کشورهای آمریکای‌لاتین و دریای کارائیب که با هدف همبستگی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به عضویت این اتحادیه درآمده‌اند. ۱۰ عضو فعلی آن عبارت‌اند از آنتیگوا و باربادوس، بولیوی، دومینیکن، سنتکیتز، سنتلوسیا، سنتوینسن، کوبا، گرانادا، نیکاراگوئه و ونزوئلا.
–CELAC اتحادیه‌ای با اهداف همکاری‌های منطقه‌ای که ۳۲ کشور آمریکای لاتین و دریای کارائیب در آن عضو هستند. این اتحادیه در سال ۲۰۱۰ به منظور مقابله با «سازمان‌کشورهای آمریکایی» تشکیل شده بود . «سازمان کشورهای آمریکایی» در سال ۱۹۴۸ توسط آمریکا و با هدف «جلوگیری از کمونیسم و نفوذ شوروی» در منطقه بنیان گذاشته شد.
UNASUR – این اتحادیه که به «اتحادیه کشورهای آمریکای جنوبی» نیز شهرت دارد، در سال ۲۰۱۱ با عضویت ۱۲ کشور آمریکای جنوبی تشکیل شد. در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ این ادعا طرح شد که هوگو چاوز این اتحادیه را در مقابل سازمان‌های منطقه‌ای موجود تشکیل داده است، به‌علاوه رهبری این اتحادیه نیز دچار بحران شد. در نتیجه، ۶ کشور عضویت خود را به‌حالت تعلیق درآوردند و دو کشور دیگر از آن خارج شدند. در حال حاضر ۴ عضو فعال در این اتحادیه حضور دارند که عبارتند از بولیوی، سورینام، گویان و ونزوئلا.
۴. منطقه مخروط جنوبی اصطلاحی است که به منطقه‌ای جغرافیایی در جنوب آمریکای جنوبی گفته می‌شود که شامل همه سطح کشورهای آرژانتین، شیلی و اروگوئه است. گاه پاراگوئه و بخش جنوبی برزیل را نیز جزئی از این منطقه به‌شمار می‌آورند.

منبع:

https://taskforceamericas.org/latin-america-caribbean-end-of-year-review/



همبستگی و اتحاد تنها نیاز پیشاهنگ چپ و جایگزین نئولیبرالیسم



ایجاد سود، ماهیت دموکراسی است!

معرفی کتاب

«کارنامهٔ نئولیبرالیسم در ایران»

کورش تیموری‌فر

مسعود امیدی با نقل این جمله از میلتون فریدمن، که عنوان این مقاله هم هست، همهٔ رشته‌های مشاطه‌گران نظام سرمایه داری معاصر را پنبه می‌کند.

در طول ۵۰ سال گذشته، گوش دو نسل از مردم جهان، با فریب «دهکدهٔ جهانی»، «مسیر رشد و توسعه از راه سرمایه‌داری»، «کارایی بخش خصوصی»، «رهایی سرمایه از بند مقررات» و اراجیفی از این دست، پر شده است. در عرض یک‌سالی که از همه‌گیری ویروس کووید-۱۹ می‌گذرد، و در حالی‌که بجز معدود کشورهایی چون چین و ویتنام و کوبا، همهٔ کشورهای جهان شاهد افت شدید تولید ناخالص داخلی، بیکاری صدها میلیون نفر و ضربات سنگین به اقتصاد خانوارها در سراسر جهان بوده‌اند، ثروت خالص فقط ۱۰ نفر اول اَبَر میلیاردرهای جهان، ۳۶۵ میلیارد دلار افزایش داشته است. جمع ثروت این عده -که ۹ نفرشان آمریکایی‌اند- به ۱۱۲۰ میلیارد دلار بالغ شده است. ایجاد ثروت از قِبَل فقر و نکبت زندگی توده‌های میلیاردی، ذاتی نظام سرمایه داری معاصر- یا همان نئولیبرالیسم- است. جز این هم نمی‌تواند باشد.

مسعود امیدی به واکاوی انعکاس پیاده‌سازی این نظام در ایران، و بر روی زندگی ده‌ها میلیون ایرانی می‌پردازد. او کتابش را به سه بخش تقسیم کرده است: ۱. کارنامهٔ نئولیبرالیسم در ایران؛ ۲. آیا کارآیی بخش خصوصی بیشتر از بخش دولتی است؟ و ۳. نئولیبرالیسم و نابودی دستاوردهای طبقهٔ کارگر در ایران.

در ابتدای فصل اول، تمرکز نویسنده بر تعریف نئولیبرالیسم -به‌مثابه یک الگوی اقتصادی، که در عین حال با روکش زیبایی از نظام‌های حقوقی، سیاسی و فرهنگی پوشیده

شده است- به زبان ساده و با نظم معینی قرار گرفته است. او از «**تعدیل ساختاری**» شروع می‌کند. ۱۳ مورد از مهم‌ترین محورهای این نظام را برمی‌شمارد: کاهش نقش دولت، کاهش ارزش پول ملی، آزاد سازی تجارت و حذف مقررات از واردات، خصوصی سازی بنگاه‌ها و فروش شرکت‌ها، حذف یارانه‌ها و دیگر موارد که سرجمع، نظام پیوسته‌ای را شکل می‌دهند که گویا قرار است رفاه را برای مردم به ارمغان آورند.

اما عواقب پیاده‌سازی این اصول چه بود؟

نویسنده این پیامدها را در ۱۹ مورد، به تفصیل و باز هم مستدل و ساده و عمیق برمی‌شمارد: صنعت‌زدایی و بیکاری ساختاری؛ معافیت‌زدایی مالیاتی از ثروتمندان و بزرگ سرمایه‌داران؛ خصوصی‌سازی سرمایه، اموال و خدمات منجمله آموزش و درمان و بهداشت؛ حذف دستاوردهای قانونی طبقهٔ کارگر؛ حذف استانداردهای ایمنی در کارگاه‌ها؛ ترویج فساد در ساختار مدیریتی؛ کاهش بودجهٔ عمرانی؛ حذف یارانه‌ها و ... عمده‌ترین دستاوردهای برقراری نظم جدیدی از روابط اجتماعی مبتنی بر کالایی‌سازی هر چیز و هر ارتباط انسانی است. نویسنده در اینجا به افشای این فریب می‌پردازد که مدعی است: «نئولیبرالیسم، بازگشت به لیبرالیسم است». او ضمن بررسی تاریخچهٔ تکوین لیبرالیسم و برشماری تفاوت‌های بنیادین آن با نئولیبرالیسم، در یک جدول مقایسه‌ای، تفاوت‌ها- و در برخی موارد تضادها- ی این دو مکتب را روشن می‌کند.

از اینجا به بعد، نوبت ارائهٔ جدول‌ها و نمودارها و منحنی‌ها بر اساس منابع بسیار معتبر است تا تأثیر مخرب این سیاست‌ها را در ایرانِ سه دههٔ اخیر بازنمایی کنند: افزایش بی‌رویهٔ واردات به بهای کاهش رشد اقتصادی، رشد منفی تشکیل سرمایهٔ ثابت، تعطیلی واحدهای تولیدی و صنعتی، رشد نابرابری طبقاتی، رشد فساد و اختلاس، رشد شاخص فلاکت، تشدید ناامنی محیط کار، کاهش دستمزد واقعی، گسترش بی‌سوادی، افزایش تعداد کودکان کار، افزایش تعداد معتادان، افزایش میزان خودکشی، افزایش میزان طلاق، رشد پدیدهٔ فحشا، افزایش افسردگی، کالایی‌سازی خدمات بهداشت و درمان، تخریب محیط زیست، و دیگر موارد که نشان‌دهندهٔ فروپاشی فزاینده بجای توسعهٔ پایدار است. همهٔ موارد یاد شده، با اتکا به آمار رسمی داخلی ارزیابی شده‌اند. در این مختصر امکان انعکاس اعداد و ارقامی که وخامت وضع را نشان می‌دهند، نیست. اما در متن کتاب -به‌عنوان مثال- به‌راحتی می‌توان ارتباط ارگانیک بین تعطیلی و نیمه تعطیلی ۵۰،۰۰۰ واحد صنعتی را با رشد شاخص فلاکت

از ۲۳،۲ درصد به ۴۸ درصد در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۹۸، یا رشد حجم اختلاس‌ها به صدها هزار میلیارد تومان دریافت.

فصل دوم، ترجمهٔ نتایج پژوهش‌های عمیق و معتبری است که در طول دهه‌های گذشته، در سطح جهان، برای ارزیابی اثربخشی واگذاری سرمایه‌ها و منابع دولتی به بخش خصوصی صورت گرفته است. «مقالهٔ پژوهشی که ترجمهٔ آن در ادامه می‌آید، در واقع یک فرا تحلیل (Meta-Analysis) است که داده‌های به دست آمده از یک‌صد پژوهش مختلف را یکجا گرد هم آورده و آنها را به‌عنوان یک مجموعه داده، تحلیل می‌کند» (ص ۱۰۱). در اینجا مترجم به‌دقت مفاهیم کارایی (Efficiency)، اثربخشی (Effectiveness) و بهره‌وری (Productivity) را تعریف می‌کند تا امکان سوء استفادهٔ سفسطه‌جویان را از عبارت «افزایش کارایی» بگیرد و اجازه ندهد که آن را مستقل از «بهره‌وری» به‌کار ببرند. سپس نتایج پژوهش‌های یاد شده را در این عرصه‌ها برای خوانندهٔ ایرانی عرضه می‌دارد: برق، آب، بهداشت و درمان و مراقبت‌های اجتماعی، مدیریت پسماند، زندان‌ها، اتوبوس‌رانی، بنادر و فرودگاه‌ها، حمل و نقل ریلی، و ارتباطات. به عبارتی تمام زیرساخت‌های ضرور برای توسعه.

در پایان این بخش، از تمام تحقیقات، نتیجه گرفته شده است که هیچ مدرکی، اثربخشی و بهره‌وری بیشتر ناشی از مالکیت بخش خصوصی را پشتیبانی نمی‌کند. اگر در جایی هم کاهش هزینه‌ها وجود داشته است، در مقابل، کاهش کیفیت و ضعف تعمیم و فراگیری خدمات به مردم را شاهد بوده‌ایم.

فصل سوم، خود از چند مقالهٔ مرتبط با یکدیگر تشکیل شده است. در بخش مهمی از این فصل، به موضوع اساسی دستمزد کارگران در ایران پرداخته شده است. میزان دستمزد- بخش مهم سرمایهٔ متغیر- درکنار ارزش اضافی (نرخ استثمار) روح رابطه‌ای به‌نام سرمایه است. نویسنده نشان می‌دهد که مسئلهٔ تعیین دستمزد و مبارزه برای افزایش آن به‌منظور تضمین امکان زندگی مناسب، در مرکز مبارزات کارگران در تمام مدت عمر نظام سرمایه‌داری قرار داشته و خواهد داشت.

او با بررسی دقیق و جامع قوانین مربوط به دستمزد، نشان می‌دهد که چگونه نئولیبرالیسم از پیامدهای تخریب تشکل‌های کارگری استفاده کرده و با ایجاد ارتش بیکاران، تعادل توزیع درآمد در جامعه را بر هم زند. در این فصل، مقررات حاکم بر روابط کار در مناطق آزاد بررسی شده و تباین آن با قوانین جاری، علیه منافع و تأمین امنیت شغلی کارگران را روشن می‌کند. او

هم‌چنین با نقل نتایج آماری تحقیقات مفصل در دیگر کشورها، نشان می‌دهد چگونه قدرت اتحادیه‌های کارگری با تمرکز ثروت در دست عده‌ای معدود، نسبت معکوس دارد.

یکی از جالب‌ترین مقالات این فصل، پاسخ ۳۰ صفحه‌ای به آقای سعید لیلاز «اقتصاددان» است. او، پس از اعلام یک‌جانبهٔ حداقل دستمزد سال ۹۹ توسط دولت در تاریخ ۲۰ فروردین ۹۹ - برخلاف اصل توافق سه‌جانبه بین نمایندگان کارگران، کارفرمایان و دولت، و علی‌رغم مخالفت نمایندگان کارگران و اعتراض‌های سراسری- مصاحبه‌ای با روزنامهٔ شرق داشت. در این مصاحبه، ایشان در قبای تمام قد نمایندهٔ سرمایه‌داری ظاهر شد وگاه در لفاف، وگاه بی‌پرده، علیه منافع کارگران سخن گفت.

مسعود امیدی با استدلال‌های گاه حقوقی، وگاه اقتصادی، ضمن رد سخنان ایشان، نشان می‌دهد که دفاع از مصوبهٔ دستمزد سال ۹۹، و از آن بدتر اظهار شبه‌فاشیستی اینکه «اساساً قانون کار در چنین شرایط اقتصادی معنایی نداره» هدفی جز دفاع از خانه‌خرابی کارگران ندارد. در این ردیه، مباحث علمی اقتصاد سیاسی، با شیوایی هر چه تمام‌تر و به‌طور همه فهم، بیان شده است. جدول‌ها و نمودارها، به‌وضوح نشان می‌دهند که تفاوت افزاینده بین حداقل دستمزد و نرخ تورم، چگونه درآمد واقعی کارگران را در دهه‌های اخیر به کمتر از نصف دستمزد اسمی تنزل داده است.

کتاب «نئولیبرالیسم در ایران: خصوصی سازی در آئینهٔ پژوهش» نمونهٔ یک کار عمیق علمی است که در عین حال خط بطلانی بر این نظریه می‌کشد که معتقد است اقتصاد سیاسی در حوزه‌ای از علوم و سطحی از دانش جای می‌گیرد که خارج از دسترس عموم -و به‌ویژه کارگران- است. مسعود امیدی، این دانش را تماماً در اختیار کسانی قرار می‌دهد که با داشتنش، به اعتلای اجتماع یاری خواهند رساند.

حیف است اگر تقدیم‌نامهٔ کتاب را تمام و کمال نقل نکنیم:

«تقدیم به دکتر فریبرز رئیس دانا که نام و یادش ماندگار است. اقتصاددان، پژوهش‌گر، نویسنده، شاعر و فعال اجتماعی برجسته‌ای که آرمانش سوسیالیسم و رهایی انسان بود و رفاقتش با کارگران و زحمتکشان زبان‌زد همگان. رفیق برجسته‌ای که بی‌شک فقدانش ضایعه‌ای سنگین برای جنبش کارگری، ملی و دموکراتیک ایران است.»

کارنامه نئولیبرالیسم در ایران، خصوصی‌سازی در آیینه پژوهش، مسعود امیدی، نشر گل آذین، ۱۳۹۹

سه گفتار کوتاه درباره چین



مرکز فن‌آوری‌های انرژی پایدار ناتینگهام در چین، به مساحت ۱۳۰۰ مترمربع و طراحی با الهام از سنت چینی‌ها در تهیه فانوس‌های کاغذی و فرم‌های بادبزن.

نو مک‌کارتیسم و چین

روابطی برآمده از آزمون زمان

نمونه‌هایی از روابط دوجانبه کشورهای آفریقایی با چین

نو مک‌کارتیسم و چین

کورش تیموری فر

روز **۱۵** بهمن اعلام شد که ناو هواپیمابر غول پیکر نیمیتس، متعلق به ناوگان هفتم ارتش آمریکا، خلیج فارس را ترک می‌کند. انتشار این خبر، موجی از خوش‌بینی را در میان ناظران سیاسی، نسبت به کاهش تنش بین ایران و آمریکا، دامن زد. این نگاه می‌توانست معتبر باشد اگر این ناو به خانه برمی‌گشت و در سواحل آمریکا لنگر می‌انداخت. اما این‌گونه نشد. مقصد بعدیِ اعلام شدهٔ این ناو، الحاق به مجموعهٔ عظیمی از ناوگان جنگی آمریکا در غرب اقیانوس آرام و جنوب دریای چین است. نیرویی که بیش از ۶۰ درصد کل ظرفیت نیروی دریایی آمریکاست.

هفتهٔ پیش از آن، هنگامی که جو بایدن اعلام کرد قراردادهای فروش تسلیحات پیشرفته به امارات متحدهٔ عربی را -که در زمان ترامپ منعقد شده بود- بازنگری خواهد کرد، دولت امارات در بیانیه‌ای، به ضرورت عمل به این قراردادها اشاره کرد. آن‌ها یادآوری کردند که تصاحب این تسلیحات توسط امارات، نه تنها سدی در مقابل تهاجمات خواهد بود، بلکه نیروهای نظامی آمریکا را برای حضور در دیگر نقاط جهان، آزاد خواهد کرد.

تابستان امسال، هنگامی که **۳** ناو هواپیما بر از کل **۱۱** ناو آمریکا، در منطقهٔ شرق چین به گشت زنی پرداختند، سخن‌گوی ناوگان هفتم نیروی دریایی آمریکا گفت: «حضور این دو ناو هواپیما بر، در پاسخ به هیچ‌کدام از رویدادهای سیاسی یا جهانی نیست. این قابلیت پیشرفته، یکی از راه‌های بی‌شماری است که از طریق آن، نیروی دریایی آمریکا، امنیت، ثبات و شکوفایی را در سرتاسر منطقهٔ هند-پاسیفیک ارتقا می‌دهد» (!). ثبات و شکوفایی در سایهٔ «قایق‌های توپ‌دار»، افسانهٔ کهن استعمارگران، و ترجیع بند نوین امپریالیست‌هاست.

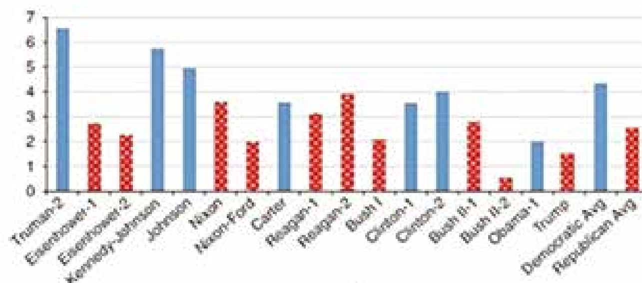
در این گیرودار، «شورای آتلانتیک» -اتاق فکر ناتو- محورهای جدید جنگ سرد را اعلام کرد. این اعلامیه، هم‌زمان بود با آخرین روزکاری مایک پومپئو، که آغشته به شدیدترین حملات لفظی به کشور چین، و تکرار اراجیف در مورد اویغورهای سین‌کیانگ بود. هفتهٔ قبل از آن نیز، نخستین رئیس چینی‌تبار بخش مهندسی مکانیک MIT

(انستیتوی فن‌آوری ماساچوست) بازداشت شد. پروفسور «چن گانگ» دانش‌مند ارشد حوزه انتقال گرما، با بهانه‌های واهی، و در اصل، در ادامهٔ «برنامهٔ اقدام علیه چین» (china initiative) وزارت دادگستری آمریکا بازداشت شده است. البته موج اعتراض محافل علمی آمریکا به بازداشت این دانشمند خوش‌نام، «مک کارتیسم» نوین آمریکا را دچار مشکلاتی کرده است.

افزایش فشار به دانشجویان چینی در آمریکا، لغو مجوز شبکهٔ تلویزیونی بین‌المللی چین در بریتانیا، **جعل** داستان بد رفتاری با زنان اویغور در استان سین کیانگ توسط بی.بی.سی (که خیلی زود با افشای نقشی که به یک هنرپیشهٔ حرفه‌ای سپرده شده بود تا وانمود کند که یک شهروند اویغوری است، لو رفت)، اعتراض شدید آمریکا به گزارش کارشناسان سازمان جهانی بهداشت در مورد نفی امکان انتشار ویروس کووید-۱۹ از طریق «نشت» از یک آزمایشگاه در ووهان، و درخواست بررسی توسط کارشناسان «مستقل» (بخوان کارمندان سیا)، همه، گوشه‌ای از فعالیت‌های شبانه روزی آمریکاییان و نوچه‌های بریتانیایی آنان در داغ نگه داشتن تنور جنگ سرد است.

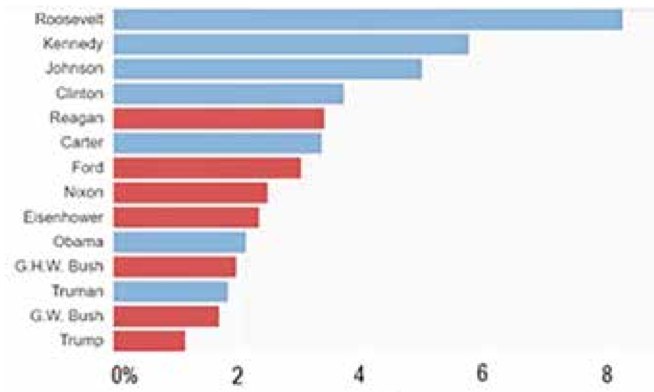
چرا حالا؟

روز ۱۴ بهمن، روزنامهٔ نیویورک تایمز در یک مقایسه، نموداری را منتشر کرد که نشان دهندهٔ نرخ رشد ت.ن.د. (تولید ناخالص داخلی) در دوران ریاست جمهوری نمایندگان دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه بوده است. قصد این روزنامه، برجسته سازی رونق اقتصادی بیشتر، در دوران ریاست دموکرات‌هاست.



تولید ناخالص داخلی آمریکا در طول ۷۰ سال گذشته

پس از مرتب سازی داده‌ها بر اساس میزان رشد ت. ن. د. در طول **۷۵** سال گذشته، نمودار دیگری رسم می‌شود:



نمودار تولید ناخالص آمریکا پس از مرتب سازی

در دوران ریاست جمهوری روزولت، نرخ رشد ت. ن. د. بیش از **۸٪** بوده است. این مقدار در دوران ترامپ، به حدود **۱/۵٪** می‌رسد. روی نمودار اول، به‌راحتی می‌توان توضیح داد که آغاز جنگ‌های سرد چه ارتباطی با ت. ن. د. دارد. سقوط رشد این معیار در دوران آیزنهاور –که همزمان بود با اوج‌گیری رشد ت. ن. د. اتحاد شوروی و بازسازی حیرت انگیز اقتصاد پس از جنگ آن کشور– نقطهٔ شروع جنگ سرد با آن کشور و اردوگاه سوسیالیسم بود. دومین حملهٔ جنگ سرد، بعد از سال **۲۰۱۵** بود. موج جنگ‌های گرم آمریکا در خاورمیانه و سقوط مجدد نرخ رشد، همزمان شد با سبقت ت. ن. د. چین (با معیار برابری قدرت خرید، یا **PPP**) از ت. ن. د. آمریکا. اما جنگ سرد تراژیک اول، در موقعیتی درگرفت، که آمریکا **۴۲٪** ت. ن. د. جهان را داشت. جنگ سرد کمیک دوم، در زمانی است که این مقدار، به **۱۵٪** رسیده است. اما کمیک بودن این پدیده، از میزان جنایت‌کارانه بودن آن نمی‌کاهد.

مسابقهٔ تسلیحاتیِ تحمیل شده به شوروی، حدود **۱۶٪** ت. ن. د. آن کشور را می‌بلعید. این، به معنای فرسایش اقتصاد شوروی بود. اینک، چین با استفاده از درس‌های تاریخ، **۳٪** ت. ن. د. خود را صرف هزینه‌های نظامی می‌کند، و آمریکا حدود **۹٪** از اقتصاد خود را

آغاز دوران نوین جنگ سردِ ابداعی امپریالیسم آمریکا، همزمان شده است با سقوط نرخ تولید ناخالص داخلی آمریکا به ۱۵درصد کل جهان.

فدای حفظ برتری نظامی جهانی خود می‌سازد. کدام‌یک زودتر فرسوده خواهند شد؟ بی سبب نیست که بایدن در هفتهٔ دوم ریاست خود، توافق در حال نسخ «کنترل تسلیحات» با روسیه را، به‌مدت **۵** سال دیگر تمدید کرد.

دورنگری

کنگرهٔ نوزدهم حزب کمونیست چین، سال **۲۰۱۹** را سال ریشه کنی فقر در کشور تعیین کرد (که بر اساس گزارش‌های سازمان ملل متحد، محقق شده است). سال **۲۰۲۵** را سال «ساخت چین» مقرر نمود، که به معنای قطع هرگونه وابستگی کشور به تکنولوژی‌های پیشرفتهٔ خارجی -بویژه در ۱۰ حوزهٔ فوق پیشرفته- است. مسیری که هم اینک در پیش گرفته شده، دورنمای تحقق این ایده را کاملاً روشن ساخته است. در طول همین هفته‌های اخیر، اخبار پیشرفت‌های فنی شگفت انگیزی از چین رسیده است:

- ساخت رئاکتور هم‌جوشی هسته‌ای با دمای ۱۵۰ میلیون درجه (۱۰ برابر دمای مرکز خورشید)؛

- مانوور اتوموبیل هوش‌مند بدون راننده در مسافتی ۱۱ کیلومتری، در شهر کوانگ‌جو؛

- تکمیل ایستگاه فضایی (فاز سوم برنامهٔ تیان‌گونگ)؛

- مأموریت میان سیاره‌ای «تیان‌ون-۱» که روز ۲۲ بهمن در مدار مریخ قرار خواهد گرفت. ویژگی این فضاپیما در آن‌است که هر سه المان مدارگرد، مریخ نشین، و خودرو مریخ نورد، برای اولین بار در جهان در یک سامانه ادغام شده‌اند؛

- مأموریت‌های سه گانهٔ «چانگ‌ای-۴» برای فرود آرام در نیمهٔ تاریک ماه (که برای اولین بار در جهان انجام شد)، «چانگ‌ای-۵» رکورد دار حمل بیشترین مقدار خاک ماه به کرهٔ زمین شد، و «چانگ‌ای-۶» پیشرفته‌ترین روبات ماه نورد خواهد بود؛

- آغاز فعالیت عملی رئاکتور اتمی نسل سوم «هوالونگ وان» با ظرفیت ۱۱۶۰ مگاوات؛

و این لیست، البته بلند بالاتر از این‌هاست.

نو مک‌کارتیسم حاکم در آمریکا، به‌سوی شهروندان چینی می‌خزد.

همان کنگره، تنها سال **۲۰۳۵** را سال آغاز مدرنیزه سازی ارتش قرار داد. طبق برآوردها، تا سال **۲۰۲۴**، ت. ن. د چین، بطور مطلق از آمریکا پیش خواهد افتاد. رونق اقتصادی چین، خود را در عددِ ۶۰ درصد مصرف ت. ن. د. در بازار داخلی نشان می‌دهد. این، نتیجهٔ سرعت رشد بالای برخورداری توده‌های وسیع مردم چین از تنعم، تصاعد سطح رفاه، و توزیع هر چه عادلانه‌تر ثروت اجتماعی است. مازاد اقتصادی، بطور خردمندانه‌ای به موازات رشد سرمایه گذاری، به مصرف ارتقای سطح زندگی مردم می‌رسد و در عین حال پوشش خدمات اجتماعی را هر چه گسترده‌تر می‌سازد.

رشد سرمایه گذاری، نه تنها در داخل کشور، بلکه در توسعهٔ زیر ساخت‌های کشورهای جهان سوم نیز خود را نشان می‌دهد، من‌جمله در آفریقا و دیگر کشورهای عقب نگه داشته شده در دیگر قاره‌ها. نمونهٔ رفتار چین در تعامل با معضلات جهان امروز را شاید بتوان در رویکرد آن کشور به مشکل جهانی پاندمی کووید-۱۹ یافت. در میان سکوت خبری رسانه‌های غربی، چین واکسن تولید خود را در مقیاس ده‌ها میلیون دوز، به کشورهای «جهان سوم» و فقیر بصورت هدیه ارسال داشته و آمادگی خود را برای ارائهٔ فرمول ساخت آن به هر کشورِ دارای امکانات لازم، اعلام کرده است.

هم‌زمان با آغاز ریاست بایدن، اعلام شد که کسری تراز بازرگانی آمریکا با چین، که سه سال پیش معادل **۲۷۵** میلیارد دلار بود و بهانهٔ ترامپ برای آغاز جنگ تعرفه‌ها قرار گرفت، به رقم **۳۲۵** میلیارد دلار رسیده است. از قضا سرکنگبین صفرا فزود!

۹درصد اقتصاد آمریکا صرف هزینهٔ حفظ برتری نظامیاش در جهان می‌شود.



دستاوردهای فن‌آوری نوین چین، محصول برنامه‌ریزی متمرکز و دورنگرانه است.



مجمع همکاری‌های چین و آفریقا (FOCAC)، همکاری‌های مستحکم بین چین و آفریقا در سطوح گوناگون را برای بیست سال گذشته هدایت کرده است. فعالیت‌های اقتصادی و تجاری مستمر چین و مبادلات مختلف بر بستر ارتباطات دیجیتال، توانایی اصلاحات اقتصادی آفریقا را تقویت کرده است.

«تِشومه توگا چاناکا» سفیر اتیوپی در چین، بزرگ‌ترین چالش حرفه دیپلماتیک خود در ۲۰۲۰ را این گونه توضیح می‌دهد. ویروس غیرمنتظره جدید کرونا منجر به گرفتار شدن ۳۰۰ دانشجوی اتیوپیایی در ووهان، مرکز استان هوبِی (محل ظهور اولین مورد بیماری در این کشور) گردید. چاناکا به یاد می آورد: «تلفن‌های سفارت در آنِ واحد در حال زنگ زدن از طرف مردمی بود که درخواست کمک و اطلاعات داشتند.»

اما علی‌رغم شرایط وخیم، سفیر اتیوپی پیروزی مشارکت چین و آفریقا در مواجهه با مشکلات را می‌دید. او که در عین حال خود شخصاً تلاش سراسری دولت چین و کیفیت حضور ملت، به عنوان یک کل واحد و متحد را در مقابله با تهدید سلامتی می‌دید، از دانشجویان خواست تا از مقررات محلی برای کنترل و پیشگیری از اپیدمی پیروی نمایند.

چاناکا همچنین می‌دید که چگونه چین، در حالی که خود درگیر مقابله با ویروس نوظهور کووید – ۱۹ است به کمک اتیوپی شتافته است. علاوه بر اعزام تیم‌های پزشکی و مواد مورد نیاز علیه پاندمی به قاره آفریقا، شی جین پینگ، رئیس جمهور چین اعلام

کرد، جهت کمک به این قاره برای تقویت آمادگی و توانایی کنترل بیماری، ساختمان مرکز کنترل و پیشگیری بیماری‌های آفریقا در آدیس‌آبابا، پایتخت اتیوپی را، پیش از زمان مقرر، امسال شروع می‌نمایند.

ساختن مرکز کنترل و پیشگیری بیماری‌های آفریقا تعهدی بود از جانب چین در «مجمع همکاری‌های چین–آفریقا» (FOCAC) در اجلاس ۲۰۱۸ در پکن به عنوان الگوی مشخصی از ایجاد جامعه سلامت چین – آفریقا. FOCAC در اکتبر ۲۰۲۰ بیستمین سالگرد خود را جشن گرفت. دستاوردهای برنامه‌های این مجمع را می‌توان در سراسر آفریقا مشاهده کرد. FOCAC در طول دو دهه گذشته به بستری مهم برای گفتگوی جمعی و مکانیزمی مؤثر برای همکاری عملی بین چین و آفریقا تبدیل شده است. این همکاری، در حالی که هر دو طرف باهم در حال مبارزه با کووید–۱۹ هستند، بیشتر تحکیم یافته است.

چاناکا به چاینا آفریکا گفت: «اطمینان از سازماندهی پیوسته فعالیت‌های FOCAC در طول امسال و انتظار برای نشست در سال ۲۰۲۱ با هدف برنامه‌ریزی بهتر جهت همکاری در مراحل بعدی و ایجاد منافع محسوس‌تر برای مردم هر دو سو از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.»

بنا بر برنامه‌های از پیش تدوین شده، اجلاس بعدی مجمع همکاری‌های چین–آفریقا در سال ۲۰۲۱ در داکار پایتخت سنگال خواهد بود.

مراقبت از سلامت مردم اولویت همکاری‌ها

«امروز، ما برای انتقال تجهیزات پزشکی اهدایی چین به آفریقا به اتیوپی پرواز می‌کنیم. تشکر، چین!»

«سفر بخیر! پایدار باد دوستی چین–آفریقا!»

این بخشی از گفتگوی گرم و هیجان‌انگیز بین خدمه خطوط هوایی اتیوپی و برج مراقبت فرودگاه شهر گوانژوی چین در ۲۲ مارس بود که موجب خوشحالی بسیاری در هر دو کشور گردید. همان روز، مقدار بسیار زیادی وسایل پزشکی اهدایی «بنیاد جک ما»ی چین به **۵۴** کشور آفریقایی به انبار کالای فرودگاه آدیس‌آبابا رسید. پیام روی برچسب بسته‌ها از این قرار بود: «وقتی مردمی اراده کنند، قادر به غلبه بر همه چیز هستند.» این کلمات از سخنان مشهور رهبر فقید آفریقای جنوبی، نلسون ماندلا است.

تمرکز بر مراقبت‌های حوزه سلامت در همکاری‌های چین و آفریقا، با هدف تأمین سلامت همگانی، به عنوان یک اولویت در اجلاس FOCAC در سال ۲۰۱۵ در ژوهانسبورگ تصریح شده بود. در ایام دشوار مبارزه چین علیه کووید-۱۹، کشورهای آفریقایی حمایت‌های با ارزشی از این کشور کردند. چین در مقابل برای قدرشناسی از زمان شیوع بیماری کرونا در آفریقا، ۱۴۸ کادر پزشکی را برای انتقال تجربه به ۱۱ کشور آفریقایی اعزام کرد.

همچنین شیوع و گسترش ویروس جدید کرونا تأکیدی بود دوباره بر اهمیت و ضرورت تقویت همکاری‌های پزشکی و سلامتی بین چین و آفریقا. بنابراین، در ماه ژوئن، از هر دو طرف پیشنهاد شد اجلاس فوق العاده چین-آفریقا در همبستگی علیه کووید-۱۹ تشکیل شود. این اجلاس با کمک چین؛ آفریقای جنوبی (رئیس نوبتی اتحادیه آفریقا)؛ و سنگال (ریاست مشترک مجمع همکاری‌های چین آفریقا) در فضای مجازی برگزار شد.

پرزیدنت شی جین پینگ در این اجلاس مجازی تأکید کرد که اجرای ابتکارات اجلاس مجمع همکاری‌های چین آفریقا در پکن تسریع خواهد شد و اولویت بیشتری به همکاری در سلامت عمومی داده خواهد شد. چین در ساختن مرکز کنترل و پیشگیری بیماری‌های آفریقا مشارکت خواهد داشت و هر دو طرف، همکاری‌های همتایان چینی و آفریقایی در بیمارستان‌ها را بیشتر تقویت خواهند کرد.

بهبود شرایط زندگی

صنعتی کردن، به عنوان یکی از هشت اقدام ابتکاری که در اجلاس ۲۰۱۸ پکن مورد تأکید قرار گرفت، به آفریقا کمک خواهد کرد تا تحولات اقتصادی خود را با سرعت بیشتری طی نماید.


راه‌آهن نایروبی، پایتخت کنیا با کمک چین ساخته شده است

طبق گفته وانگ یی، مشاور دولت و وزیر امور خارجه چین، از نظر زیرساخت ها، چین به ترتیب برای ساخت بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر راه آهن و جاده و همچنین نزدیک به ۲۰ بندر و بیش از ۸۰ نیروگاه بزرگ در آفریقا تا سال ۲۰۱۹ کمک کرد. این تحولات روند صنعتی شدن در این قاره را تقویت کرده و بر توانایی آفریقا برای توسعه مستقل افزوده است.

تا سال ۲۰۱۹، تعدادی از پروژه‌های زیرساختی با کمک عمده چینی‌ها، از جمله راه‌آهن اتیوپی - جیبوتی، راه‌آهن استاندارد مُمباسا - نایروبی- نایواشا، و نیروگاه برق سوبره در ساحل عاج تکمیل شدند. این پروژه‌ها امکان حمل و نقل و انرژی لازم برای توسعه اقتصادهای محلی را فراهم کرده‌اند. همچنین، چین به ساختمان بیش از ۱۳۰ مرکز درمانی، ۴۵ دبیرستان و ۱۷۰ مدرسه برای بهبود زندگی مردم آفریقا یاری رسانده است.

مشارکت سبز

همکاری در عرصه محیط زیست نیز از زمینه‌های مهم برای همکاری‌های چین- آفریقا بوده است. در طول نیم قرن، تنها محل دفن زباله در آدیس آبابا محل به نام «کوشه» بوده است. هم‌زمان با گسترش شهر، این منطقه به بخشی از چشم‌انداز شهر تبدیل شده بود که صدها نفر از جمع‌کنندگان زباله را، که از بازیافت زباله‌ها امرار معاش می‌کنند، به خود جلب کرده بود. در مارس ۲۰۱۷ فاجعه بزرگی در محل تخلیه زباله‌ها رخ داد. در اثر رانش زمین ۱۱۵ نفر جان خود را از دست دادند و تعداد دیگری نیز که در آن محدوده زندگی می‌کردند، مجروح شدند. اما اکنون، یک **نیروگاه «تبدیل زباله به انرژی»** این صحنه را دگرگون کرده است و انقلابی در کل رویکرد شهر در برخورد با زباله‌ها به وجود آورده است. این نیروگاه برق - اولین از این نوع در آفریقا - توسط یک شرکت چینی در عرض چهار سال ساخته شد و از آگوست ۲۰۱۸ شروع به فعالیت کرد. این نیروگاه در ۷ هکتار از منطقه ۲۷ هکتاری زباله‌دانی ۵۰ ساله کوشه ساخته شده است.

«حبیتاموو دانگه»، ۲۹ ساله‌ی متولد و بزرگ شده در کوشه، با تأثیرات مثبت نیروگاه تبدیل زباله به انرژی «رپپی» بر محلات همجوار و تمامی شهر به خوبی آشنا است. دانگه

چین تا سال ۲۰۱۹ برای ساخت بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر راه‌آهن و جاده و همچنین نزدیک به ۲۰ بندر و بیش از ۸۰ نیروگاه بزرگ در آفریقا کمک کرد.

می‌گوید: «ما باید بوی بدی را که از زباله‌ها [در زباله‌دانی قدیمی] متصاعد می‌شد تحمل می‌کردیم، همچنین دود ناشی از آتش سوزی‌های مکرر، یا فوران گاز متان ناشی از تجزیه زباله‌ها یا آتش زدن توسط کسانی که در تلاش برای جداکردن فلزات از پلاستیک‌ها بودند.»

حالا، نیروگاه جدید با ظرفیت دفع زباله روزانه ۱۴۰۰ تن و ظرفیت تولید سالانه ۱۸۵ گیگاوات ساعت برق، نقش مهمی در تصفیه آلودگی شهر دارد. به‌علاوه، شیرابه زباله‌ها هم بازیافت می شود. این نیروگاه هر روز۱۰۰–۲۰۰ تُن شیرابه تصفیه می‌کندکه برای آبیاری در محلات استفاده می‌شود.

نیروگاه تبدیل زباله به انرژی، تنها یک نمونه از همکاری چین با کشورهای آفریقایی در راستای اجرای استراتژی انرژی سبز و بهبود مدیریت محیط زیست است. در اجلاس ۲۰۱۸ مجمع همکاری‌های چین- آفریقا در پکن، چین تصمیم به اجرای ۵۰ پروژه کمک به توسعه سبز، اکولوژی و حفظ محیط زیست گرفت. از آن زمان تاکنون، تعدادی از پروژه های تولید انرژی، از جمله نیروگاه برق آبی کوچک، انرژی خورشیدی، انرژی باد، گاز متان و امکانات اجاق گاز پاک، در آفریقا آغاز شده است.

«اریک سولهیم»، دبیراجرایی سابق برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP) می‌گوید: «چین چیزهای بسیاری برای ارائه به این قاره برای هدایت توسعه سبز دارد.» او می‌افزاید، مجمع همکاری های چین- آفریقا، برنامه‌ای برای کشورهای آفریقایی تهیه خواهد کرد تا مفهوم تمدن اکولوژیکی چین را بیاموزند و در صورت امکان از آن برای ارتقای رشد اقتصادی سازگار با محیط زیست نسخه‌برداری نمایند.

تقویت روابط تجاری

تجارت بین چین- آفریقا همواره یکی از قطب‌های همکاری بوده است. در ماه آگوست، در پاسخ به تقاضای به سرعت فزاینده برای شکلات در چین، مرکزی برای تجارت کاکائو

نیروگاه تبدیل زباله به انرژی، تنها یک نمونه از همکاری چین با کشورهای آفریقایی در راستای اجرای استراتژی انرژی سبز و بهبود مدیریت محیط زیست است. این نیروگاه درآدیس‌آبابا با تولید سالانه ۱۸۵ گیگاوات ساعت برق، و تصفیه روزانه ۱۰۰- ۲۰۰ تُن شیرابه برای آبیاری در محلات، نقش مهمی در تصفیه آلودگی شهر دارد.

افتتاح شد تا استان هونان چین را به آفریقا، تولیدکننده برتر کاکائوی جهان متصل کند. مرکز داد و ستد کاکائوی آفریقا، مستقر در چانگشا مرکز استان هونان، پیش از آوردنِ محصولات بیشتر از دیگر کشورهای آفریقایی، کاکائو را در قدم اول و به طور عمده از کشور غنا می‌خرد. این محصول به عنوان اولین محصول کاکائوی آفریقایی در چین، در بازار رو به رشد محصولات این قاره مانند قهوه، چای و محصولات تازه مورد استقبال قرار گرفته است. ادوارد بوآتنگ، سفیر غنا در چین می‌گوید: «من اطمینان دارم که هر شکلات خوشمزه در چین، مقداری از کاکائو درجه یک غنا را در ترکیب خود دارد.»

استان هونان در سال‌های اخیر، همکاری‌های تجاری خود را با کشورهای آفریقایی تقویت کرده است. سال گذشته، اولین نمایشگاه تجاری اقتصادی چین- آفریقا در چانگشا برگزار شد. این نمایشگاه، که برگزاری آن در مجمع همکاری‌های چین- آفریقا در سپتامبر ۲۰۱۸ اعلام شده بود، با هدف تهیه پلاتفرم تعمیق همکارهای تجاری و اقتصادی دو طرف برپا شد. نتیجه این نمایشگاه مجموعه‌ای از ۸۴ قرارداد به ارزش ۲۰/۸ میلیارد دلار در زمینه تجارت، کشاورزی، توریسم و دیگر عرصه‌ها بین دو طرف بود.

در رابطه با تجارت و سرمایه‌گذاری، به گفته وانگ حجم تجاری بین چین و آفریقا در سال ۲۰۱۹ به بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار رسید، و در حال حاضر چین بزرگ‌ترین شریک تجاری آفریقا برای یازده سال متوالی است. سهم چین از سرمایه‌گذاری مستقیم در آفریقا به ۱۱۰ میلیارد دلار رسیده است. بیش از ۳۷۰۰ شرکت چینی با سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف



یکی از بزرگ‌ترین مزارع انرژی خورشیدی در صحرای آفریقا با کمک چین

آفریقا فعالیت اقتصادی‌شان را شروع کرده‌اند. مجموعه این فعالیت‌ها مانند یک عامل تقویت‌کننده و محرک اقتصادی موجب رشد پایدار اقتصادی این قاره شده است.

همکاری تجاری و اقتصادی چین- آفریقا، حتی با وجود این پاندمی ناگهانی متوقف نشده است. بیش از ۱۱۰۰ پروژه چینی همچنان به فعالیت خود در آفریقا ادامه می‌دهند. در طول چهار ماهه اول امسال، سرمایه‌گذاری چین در آفریقا، در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته رشدی ۴.۴ درصدی داشت. طبق گزارش‌های منتشر شده توسط وزارت تجارت چین، حجم تجاری بین چین و آفریقا به بیش از ۸۰ میلیارد دلار در نیمه اول امسال رسید.

«ژانگ منگیینگ»، دستیار محقق مؤسسه چین و آفریقا گفت: «فعالیت‌های مستمر تجاری و اقتصادی چین، و تبادلات گوناگون از طریق پلاتفرم‌های دیجیتال توان بهبود اقتصادی آفریقا را تقویت کرده است. این فعالیت‌ها همچنین، با ایجاد تعداد بیشتری شغل و فرصت‌های اقتصادی به جوامع آفریقایی کمک می‌کند تا ثبات خود را به ویژه در شرایط پاندمی حفظ نمایند.»

Time-Tested Ties, xyy@chinafrica.cn



هزینه ۲۰۰ میلیون دلاری ساخت مرکز کنفرانس اتحادیه آفریقا و دفتر مرکزی اتحادیه آفریقا، در آدیس‌آبابا پایتخت اتیوپی کاملاً توسط چین تأمین شد.

نمونه‌هایی از روابط دوجانبه کشورهای‌آفریقایی با چین

آمادگی برای اجلاس آتی مجمع همکاری‌های چین و آفریقا سال ۲۰۲۱

کریس دونشایر-الیس، چاینا بریفینگ، ۱۱ ژانویه ۲۰۲۱

برگردان: طلیعه حسنی



وانگ یی، مشاور دولت چین و وزیر خارجه این کشور تور آفریقایی خود به پنج کشور نیجریه، جمهوری دمکراتیک کنگو، بوتسوانا، تانزانیا و سیشل را بر پایه سنت دهها ساله دیدار مقامات عالی‌رتبه چینی از آفریقا در آغاز هر سال، در روزهای اول ژانویه ۲۰۲۱ انجام داد. این سنت تاریخی عمری ۳۱ ساله دارد. نکات مهم این سفر در خطوط زیر بررسی می‌شوند:

بوتسوانا[1]: امضای یادداشت تفاهم ابتکار یک جاده یک کمربند

وانگ یی، وزیر خارجه چین و همتای بوتسوانایی او، لموگانگ کواپه بعد از گفتگو در گابورون، پایتخت این کشور، یادداشت تفاهم بین دو کشور جهت همکاری در ابتکار یک کمربند یک جاده (بی‌آرآی) امضا کردند. وزیر خارجه چین در مراسم امضای این یادداشت توضیح داد، ابتکار یک کمربند یک جاده عرصه‌ای برای همکاری‌های مهم بین المللی و دستاوردی همگانی است که چین برای جامعه بین‌المللی فراهم کرده است. این یادداشت

تفاهم بر کمک به کشورهای در حال توسعه جهت تقویت ساختمان زیربنایی، درک بهتر ارتباطات، و تقویت زمینه ها و امکانات مستقل توسعه آنها تمرکز دارد.

با توافق بین دو کشور، بوتسوانا ۴۶ مین کشور در آفریقا است که در همکاری های « بی‌آرآی» مشارکت می‌نماید، که بر حسب اتفاق مصادف با ۴۶ مین سالگرد برقراری روابط دیپلماتیک بین چین و بوتسوانا نیز هست. «موکگویتسی ماسیسی»، رئیس جمهور بوتسوانا و «لموگانگ کواپه» وزیر همکاری‌ها و امور خارجه معتقدندکه این توافق پیشرفت تازه‌ای در روابط چین- بوتسوانا است و انگیزه جدیدی برای همکاری بین دوکشور را فراهم می‌سازد.

تجارت متقابل چین – بوتسوانا

صادرات بوتسوانا به چین محصولات اولیه و واردات این کشور از چین کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای است که به عنوان ورودی در توسعه زیرساخت‌های کشور استفاده می‌شوند. افزایش واردات از چین به بازار محلی بوتسوانا جانشین واردات از دیگر کشورها شده است. صادرات منسوجات، لباس و کفش چین به بوتسوانا موجب به دست آوردن سهمی در بازار سومی توسط این کشور شده است و آن بازار آفریقای جنوبی است. تجارت دوجانبه جاری فعلی معادل ۳۰۰ میلیون دلار آمریکا در سال است.

جمهوری دمکراتیک کنگو[۲]:

امضای یادداشت تفاهم «بی‌آرآی»، و بخشودن ۲۸ میلیون دلار وام

چین وام بدون بهره جمهوری دمکراتیک کنگو با موعد بازپرداخت سال ۲۰۲۰، را بخشید و برای تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی این کشور به عنوان یک کشور آفریقای مرکزی که به ابتکار یک کمربند یک جاده پیوسته است قول داد.

وانگ یی وزیرخارجه چین گفت، پکن وام‌های کنگو به ارزش حدود ۲۸ میلیون دلار را با هدف کمک به کنگو برای غلبه بر تأثیرات کووید-۱۹ خواهد بخشید و ۱۷ میلیون دلار هم به عنوان حمایت مالی به این کشور خواهد پرداخت. وام‌های بدون بهره تنها حدود ۵ درصد وام‌های چین به آفریقا است.

وانگ در دیدار فلیکس تشیسکدی، رئیس جمهور در کینشاسا پایتخت کنگو گفت، بخش عمده این تعهد، ۱۵ میلیون دلار، برای پروژه‌های توسعه‌ای هزینه خواهد شد. باقی

دومیلیون دلار هم برای حمایت از هزینه‌های جمهوری دمکراتیک کنگو به عنوان رئیس اتحادیه آفریقا برای سال مالی بعد خواهد بود. چین همچنین متعهد شده است تا هزینه پروژه نوسازی ساختمان وزارت خارجه کنگو را هم پرداخت نماید. به گزارش «ابتکار تحقیقاتی چین- آفریقا» در دانشگاه جانز هاپکینز، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، ج.د.ک **۵۳** وام عمدتاً برای تأمین پروژه‌های برق، حمل و نقل و معادن به ارزش دو میلیادر و چهارصد میلیون دلار از چین دریافت کرد.

تجارت متقابل چین - کنگو

در نیمه اول ۲۰۲۰، تجارت متقابل بین دوکشور به جمعاً معادل ۳ میلیارد و ۱۱ میلیون دلار افزایش یافت، که رشد ۸.۲ نسبت به سال مشابه را نشان می‌دهد. واردات چین از ج.د.ک با افزایش ۲۰/۸۱ درصد سالانه به ۲ میلیارد و ۳۱ میلیون دلار، و صادرات آن به کنگو به **۷۹۸** میلیون دلار رسید. ۳۲ پروژه از **۵۳** پروژه مهندسی در ج.د.ک به دست شرکت‌هایی در حال اجراست که از طرف چین تأمین مالی شده‌اند، از جمله ساختمان‌های زیربنایی در جاده‌ها، آب آشامیدنی، برق و دیگر عرصه‌های زیربنایی. صادرات کنگو به چین سوخت‌های معدنی و نفت، الوار و زغال، مس، ماهی و محصولات آبزی، و سرباره و خاکستر سنگ معدن است.

تانزانیا[۳]: قرارداد ۱/۳۲ میلیارد دلاری راه‌آهن به چین اعطا شد

دولت تانزانیا یک قرارداد ۱/۳۲ میلیارد دلاری را به دو شرکت چینی برای ساختمان ۳۴۱ کیلومتر خط آهن اعطا کرده است. بنابه گزارش رسانه‌ها، شرکت‌هایی که این خط را خواهند ساخت، شرکت ساختمانی مهندسی شهری چین، و ساختمان راه‌آهن چین هستند. این خط آهن شهر بندری دریاچه ویکتوریا موانزا را به ایساکا وصل خواهدکرد. «پالاماگامبا کابودی» وزیر خارجه تانزانیا گفت که بودجه این کار ساختمانی توسط دولت تانزانیا تأمین خواهد شد. کابودی با وانگ یی، همتای چینی خود این توافقنامه را در دیدار دو روزه وی از این کشور امضا کرد. خط موانزا- ایساکا بخشی از شبکه استاندارد راه آهن ۲۵۶۱ کیلومتری است که بندر اصلی دارالسلام در اقیانوس هند را به کشورهای محصور در منطقه وصل می‌کند. در سال ۲۰۱۶، دولت تانزانیا خبر داد که با یک وام ۷ میلیارد دلاری از بانک واردات صادرات چین برای این خط آهن توافق شده بود.

تجارت متقابل چین – تانزانیا

حجم تجارت دو جانبه چین و تانزانیا حدود ۴ میلیارد دلار است، و چین با جمع بیش از ۷ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در تانزانیا، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در این کشور است. تراز تجاری به نفع چین است که شامل صادرات ماشین آلات، دیگ‌های بخار، وسایل الکترونیکی، وسایل نقلیه، آهن و فولاد به تانزاینا است و صادرات تانزانیا به چین حدود ۲۰۰ میلیون دلار شامل لوازم الکترونیکی، تنباکو، ماهی و آبزیان، محصولات حیوانی و خوراک است.

نیجریه[۴]: ارتقای روابط برای ایجاد یک کمیته بین‌دولتی

وانگ یی، وزیرخارجه چین در طول دیدار رسمی از نیجریه در ابوجا با «جفری اونیاما» وزیر خارجه نیجریه و نیز وزرای صنعت، تجارت، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل، هوانوردی و سلامت نیجریه گفتگو داشت. وانگ گفت که که چین همیشه برای همکاری با نیجریه اولویت قایل است و نیجریه را یک شریک عمده استراتژیک می‌داند. وی افزود، که سال ۲۰۲۱ برای روابط چین – نیجریه تعیین کننده است، و زمان مناسبی برای تشکیل کمیته بین دولتی دو کشور و تنظیم برنامه‌های سراسری برای همکاری های متقابل و تسهیل همکاری های دوجانبه است. چین آماده است تا همکاری برای نیجریه را در عرصه‌های زیربنایی، کشاورزی، سرمایه‌گذاری، مناطق آزاد تجاری، آموزش و غیره... را تقویت کند و کالاهای بیشتری را از نیجریه وارد نماید. چین از شرکت فعال نیجریه در «واردات صادرات



بین‌المللی چین» و سهیم شدن در فرصت‌های توسعه‌ای چین استقبال می‌کند.

اونیاما گفت که نیجریه امیدوار است همکاری با چین در عرصه زیربنایی، آموزش، تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، واکسن‌ها و دیگر زمینه‌ها تقویت گردند و از شرکت‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در نیجریه برای کاهش عدم تعادل تجاری استقبال می‌کند.

بعد از گفتگوها، وزرای خارجه دو کشور یادداشت تفاهم برای ایجاد کمیته بین دولتی چین- نیجریه امضا کردند. نیجریه در سال ۲۰۱۹ یادداشت تفاهم برای پیوستن به ابتکار یک کمربند یک جاده چین را امضا کرده بود.

تجارت دوجانبه چین – نیجریه

تجارت دوجانبه بین نیجریه و چین معادل ۲۰ میلیارد دلار است. از این رقم سهم صادرات نیجریه به چین معادل ۲ میلیارد دلار شامل نفت و سوخت‌های معدنی، دانه‌های روغنی، پلاستیک، لاستیک، محصولات حیوانی، کشتی‌های باربری، و میوه است. صادرات چین به نیجریه شامل ماشین‌الات، تولیدات مکانیکی، تکنولوژی اطلاعات، کامپیوتر، موبایل و تکنولوژی دیجیتال است.

سیشل[۵]: حفاظت اقیانوس آبی[*]، توریسم

واوال رامکالاوان رئیس جمهور جزایرسیشل، با وزیر خارجه وانگ یی دیدار کرد. سال ۲۰۲۱، ۴۵ مین سالگرد برقراری روابط دیپلماتیک بین چین و سیشل است. وانگ گفت که چین علاقمند است در سه زمینه حفاظت از محیط زیست سبز، اقیانوس آبی و توریسم همکاری‌ها با مزایای متقابل را تعمیق بخشد. وی افزود که چین اهمیت اضطراری قدرت مقابله جزایر کوچک در برابر تغییرات آب و هوایی را درک می‌کند. دو طرف توافقنامه اجرایی برای ایجاد مناطق کم‌کربن در همکاری‌هایی جنوب- جنوب را امضا خواهند کرد.

وانگ گفت، چین که یک کشور بزرگ دریایی هم هست، خواهان تعمیق همکاری با جزایر سیشل در عرصه پرورش محصولات دریایی، تحقیقات عملی دریایی و حمل و نقل دریایی است.

سیشل کشوری است که بر پایه توریسم بنا شده است. چین آماده است تا بعد از تحت کنترل درآوردن پاندمی، تعداد بیشتری از چینی‌ها را برای سفر به این کشور تشویق نماید.

چین ۵۰ هزار دوز واکسن شینوفارم برای کووید-۱۹ را برای سیشل فراهم کرده است. این

کشور در سال ۲۰۱۸ از امضاکنندگان ابتکار یک کمربند یک جاده چین است.

تجارت متقابل چین - سیشل

تجارت متقابل بین چین و سیشل حدود ۶۵ میلیون دلار است که بخش عمده آن صادرات چین از جمله محصولات الکترونیک، کاغذ، تنباکو، مبلمان، چوب، پلاستیک و کشتی‌های باربری است. و سیشل ماهی و محصولات دریایی به چین صادر می‌کند.

مجمع همکاری‌های چین – آفریقا، تجارت آزاد آفریقا، و تحولات جاری روابط چین – آفریقا

سال ۲۰۲۱، بیستمین سال تشکیل مجمع همکاری چین - آفریقا (FOCAC) است و پایان اولین بیست سال برنامه تحولات چین - آفریقا می‌باشد. تمام کشورهای آفریقایی به جز اسواتینی عضو این مجمع هستند، و نشست اجلاس هر سه سال یک بار برگزار می‌شود. امسال این مجمع در سنگال برگزار خواهد شد.

به گفته وانگ وزیرخارجه چین، اولویت‌های اجلاسِ امسالِ مجمع «سه عرصه همکاری برای واکسن، بهبود اقتصادی، و توسعه تحول‌پذیر» است. سفر هفته اخیر وی برای کمک به فراهم کردن زمینه‌های لازم جهت تعهدات مشخص در این زمینه‌ها بود. نقش و نفوذ چینی ها در آفریقا بی‌سابقه است و به اهداف قابل توجهی دست یافته‌اند.

در سال ۲۰۲۰، امور مربوط به بیماری کووید - ۱۹، شامل پیشگیری، درمان و توزیع واکسن - و صدمات اقتصادی ناشی از آن، مهمترین عرصه مورد توجه همکاری‌های چین - آفریقا بوده است و پروژه ماندگاری به عنوان بخشی از برنامه بهداشت جاده ابریشم به اجرا درآمده است. مناسبتی که مورد توجه غرب قرار نگرفت، مراسم فوق‌العاده برای افتتاح مقر جدید «مرکز کنترل بیماری‌های آفریقا» بود که در آدیس‌آبابا در اتیوپی، برگزار شد. پروژه‌ای ۸۰ میلیون دلاری که چین هزینه آن را پرداخت.

در رابطه با اتهام «تله وام»، باید یادآور شد که وانگ گفته است که چین با دوازده کشور آفریقایی موافقت نامه های تعلیق خدمات بدهی را امضا کرده است و معافیت وام‌های بدون بهره که موعد بازپرداخت‌شان رسیده را برای ۱۵ سال دیگر تمدید کرده است.

چین همچنین در صحنه اقتصادی و تجاری آفریقا فعال بوده است. علاوه بر سفر وانگ، اول ژانویه «توافق‌نامه تجارت آزاد چین و موریس» به اجرا گذاشته شد. تصویب این معامله که اولین توافق تجارت آزاد چین با یک کشور آفریقایی است هم‌زمان با راه اندازی «منطقه

تجارت آزاد قاره‌ای آفریقا» است.

«منطقه تجارت آزاد قاره‌ای آفریقا»، از نظر تعداد کشورهای شرکت‌کننده از زمان تشکیل سازمان تجارت جهانی بزرگ‌ترین در جهان است. تمام کشورهای آفریقایی بجز اریتره که با کشور همسایه خود اتیوپی در مواردی اختلاف دارد، این توافق‌نامه را امضا کرده‌اند. انتظار می‌رود مسایل مربوط به اریتره هم در سال آتی حل و فصل شود. این توافق، برای فراهم ساختن امکان دسترسی به بازارها، محصولات و خدمات در سرتاسر قاره، همه اعضا را ملزم به حذف تعرفه از ۹۰ درصد محصولات می‌سازد.

چنانچه در نقشه شبکه راه‌آهن تانزانیا در بالا به عنوان یک نمونه دیده می‌شود، چین با استفاده از پروژه‌های ارتباطاتی خود، که ۲۰ درصد از کل پروژه‌های این کشور در آفریقا است، پروژه‌های صنعتی و انرژی خود در داخل چین را با پروژه‌های زیرساختی‌اش در امتداد خط ساحلی به‌هم متصل می‌نماید.

اما، چین تنها در پروژه‌های زیرساختی سرمایه‌گذاری نمی‌کند، بلکه فعالیت‌های تولیدی را هم به آنجا منتقل می‌کند. شرکت‌های چینی در ۱۲۸ پروژه صنعتی در نیجریه، ۸۰ تا در اتیوپی، ۷۷ تا در آفریقای جنوبی، ۴۸ تا در تانزانیا و ۴۴ تا غنا سرمایه‌گذاری کرده‌اند. به نظر می‌آید که توسعه آفریقا آسان‌تر از توسعه اراضی شمال غربی خود چین باشد، و این به روند افزایش هزینه نیروی کار در چین هم ارتباط می‌یابد.

توضیحات مترجم

۱. بوتسوانا: پایتخت: گابورون. جمعیت دو میلیون نفر. محصور در خشکی. مستعمره سابق بریتانیا. تاریخ استقلال ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۶.

۲. جمهوری دموکراتیک کنگو: پایتخت: کینشاسا. جمعیت ۸۹ میلیون نفر (۱۶ مین کشور پرجمعیت جهان و ۴ مین در آفریقا، با نام قدیم زئیر). مستعمره سابق بلژیک. تاریخ استقلال: ۳۰ ژوئن ۱۹۶۰.

۳. تانزانیا: جمهوری متحد تانزانیا، پایتخت: از سال ۱۹۹۶ پایتخت رسمی تانزانیا از شهر ساحلی و بزرگ دارالسلام به شهر دودوما تغییر کرد. جمعیت: ۵۹,۷۳۴,۰۰۰ نفر. مستعمره سابق بریتانیا. تاریخ استقلال: ۹ دسامبر ۱۹۶۱. متشکل از دو بخش تانگانیکا و جمهوری خلق زنگبار.

۴. جمهوری فدرال نیجریه. پایتخت: آبوجا. جمعیت: ۲۰۵ میلیون نفر، پرجمعیت ترین کشور آفریقا، ۴۴ درصد از جمعیت مسلمان، ۴۶ درصد مسیحی. دهمین کشور صادرکننده نفت در جهان و بزرگ‌ترین در آفریقا. مستعمره سابق بریتانیا. تاریخ استقلال: اول اکتبر ۱۹۶۰.

۵. سیشل: کوچک‌ترین کشور قاره آفریقا، جزیره‌ای در اقیانوس هند، پایتخت ویکتوریا، جمعیت ۹۸ هزار نفر، مستعمره سابق فرانسه و بریتانیا. تنها کشور آفریقایی با شاخص توسعه انسانی با درجه بسیار بالا.

۶. اقیانوس آبی، پروژه‌ای جهانی برای حفاظت اقیانوس‌ها از آلودگی و تخریب اکوسیستم آنها است.

چند بررسی



مصر، سودان، اتیوپی و مناقشه بر سر ساختمان سد النهضه (رنسانس) بر روی رود نیل

واکسن کرونا و نبرد برای حقیقت

نئولیبرالیسم تا چه زمانی می‌تواند در برابر بحران آب و هوا مقاومت کند؟

سقوط کنگره یا افول آمریکا

مصر، سودان، اتیوپی و مناقشه بر سر ساختمان سد النهضه (رنسانس) بر روی رود نیل

فرشیدواحدیان



یکی از عوامل مهم درگیری‌ها و اختلافات موجود میان کشورهای نو استقلال آفریقا، مرزبندی‌ها، توافقات و قراردادهایی است که با زعامت قدرت‌های استعماری درزمان سلطهٔ کامل شان براین سرزمین‌ها، باب شده است. هرچندکه امروزه با افول قدرت‌های استعماری سابق، و واگذاری نقش آنها به کشورهای امپریالیستی کنونی، نوع دخالت این کشورها برای استمرار سلطه برکشورهای تازه استقلال یافته اشکال پیچیده‌تر سیاسی و اقتصادی به خود گرفته است، اما محتوای روش‌های قبلی «تفرقه بینداز و حکومت کن» هنوز به اعتبار خود باقی است. همان طورکه جولیوس نیرره، رئیس جمهور سابق کشور تانزانیا، سوسیالیست ضدامپریالیست، خطاب به همهٔ دولت‌های ازبند استعمار رستهٔ آفریقایی گفته بود، «همهٔ این دولت‌ها باید قراردادهایی که در دوران استعمار به زعامت استعمارگران غربی برقرار شده را به کناری نهند»، وکشورهای جهان سوم، از جمله کشورهای آفریقایی باید کوشش کنند تا اختلافات خود را درداخل اتحادیه وسازمان‌های منطقه‌ای وبدون دستاویزقراردادن توافقات

دوران استعمار، حل کنند. به‌علاوه تجربه‌های چند دهۀ اخیر در بسیاری از کشورهای جهان سوم نشان می‌دهند که توسعه اقتصادی با اتکا به اعتبارهای عرضه شده توسط مؤسسات مالی امپریالیستی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اغلب مشروط به قبول شرایطی بوده که منجر به غارت بیشتر منابع ملی و تجمع ثروت در بخش کوچکی از جمعیت گردیده‌اند. این مقاله تلاش دارد که این دیدگاه را با بررسی موردی تاریخچۀ اختلافات بر روی سهم حقْ آبۀ کشورهای کنارۀ نیل و احداث سد النهضه در اتیوپی، اثبات نماید.

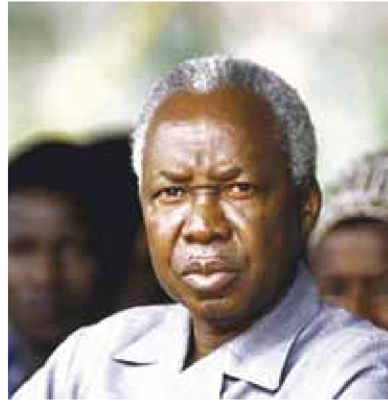
موقعیت جغرافیایی

رود نیل به طول ۶۶۵۰ کیلومتر طولانی‌ترین رود دنیاست. شاخه‌های متعدد این رود از میان کشورهای مصر، بوروندی، تانزانیا، رواندا، جمهوری دموکراتیک کنگو، کنیا، اوگاندا، سودان و سودان جنوبی، و بالاخره از اتیوپی می‌گذرد. دو سرچشمۀ اصلی این رودخانه یکی در اتیوپی است که به دلیل رنگ آب آن به «نیل آبی» معروف است و با آنکه مسیر کوتاه‌تری طی می‌کند، تأمین ۸۶ درصد از کل آب رود را به عهده دارد. شاخۀ دیگر آن «نیل سفید» از دریاچۀ ویکتوریا و چند شاخه دیگر از کشورهای اطراف این دریاچه سرچشمه گرفته و پس از گذشتن از اوگاندا در سودان به نیل آبی پیوسته و رود نیل را می‌سازند. از میان ۴۰۰ میلیون نفر سکنه کشورهای کنار رود، زندگی روزانۀ ۲۵۰ میلیون نفر به آب این رودخانه وابستگی تام دارد. مصر و سودان در حوضۀ پایین دست رودخانه قرار داشته و در مقایسه با کشورهای بالادست از میزان باران سالیانۀ کمتری برخوردارند، در نتیجه وابستگی‌شان به آب رودخانه بیشتر از سایر کشورهاست.

تاریخچۀ اختلافات

مناقشه‌ای دیرین در مورد تقسیم حقِ آبه میان دو کشور پایین دست رود، یعنی مصر و سودان از یک سو، و کشورهای بالادست نیل و قبل از همه اتیوپی از سوی دیگر وجود دارد که با آغاز ساختمان سدی به نام النهضه یا رنسانس در اتیوپی شدت گرفته است. این سد

جولیوس نیرره، رئیس جمهور سابق کشور تانزانیا، خطاب به همۀ دولت‌های از بند استعمار رستۀ آفریقایی: «همۀ این دولت ها باید قراردادهایی که در دوران استعمار به زعامت استعمارگران غربی برقرار شده را به کناری نهند».


جولیوس نیرره

که ساختمان آن به دلیل این اختلافات سال‌ها به تعویق افتاد، در ۴۵ کیلومتری شرق مرز اتیوپی با سودان واقع شده است. سد اصلی با ارتفاع ۱۴۵ متر و طول ۱۷۸۰ متر، ظرفیت ذخیرهٔ ۷۴ تا ۷۹ میلیارد مترمکعب آب و تولید ۶۰۰۰ مگاوات برق را در سال دارد. و در ماه می‌سال ۲۰۱۶، تقریبا ۷۰ درصد ساختمان آن به پایان رسید. با توجه به مشکلات ساختمانی و درگیری‌های سیاسی، آب‌گیری و استفاده از برق تولیدی این سد مرتباً به تعویق افتاده است. این پروژه با سرمایه گذاری مختلط دولت و بخش خصوصی با کارفرمایی شرکت برق اتیوپی ساخته شده است. ساختمان این سد ۱۲۰۰۰ فرصت شغلی ایجادکرد. اتیوپی با بیش از ۱۱۵ میلیون نفر، دومین کشور پرجمعیت در قارهٔ آفریقا، برای سال‌های متمادی از خشکسالی رنج می‌برد. میلیون‌ها نفر از مردم اتیوپی به دلیل قحطی‌های متعدد و کمبود آب و برق در چند دههٔ گذشته جان سپرده‌اند. بیش از ۶۰ میلیون نفر از مردم این کشور بدون دسترسی به برق، در فقر مطلق زندگی می‌کنند. این سد نقشی اساسی در پاسخ به نیازهای حیاتی مردم اتیوپی دارد. وجود این سد و تولید برق حاصل از آن، همچنین می‌تواند موجب اشتغال‌زایی برای بخش بزرگی از جمعیت باشد.

مصریان از همان دوران باستان توانستند با احداث شبکه‌هایی از آب‌بندها و آبگیرهای مصنوعی در جلگه‌های سیل‌گیر مصر علیا و دلتای نیل، این معجزهٔ طبیعت را در خدمت خود گرفته و مناطق غیرقابل سکونت را مسکونی بسازند. در دوران معاصر، با ایجاد دو سدِ آسوان سفلی، و از آن عظیم‌تر آسوان علیا، استفادهٔ مصریان از آب نیل به مراتب توسعه یافت. در زمانی نه چندان دور، برق تولیدی سد آسوان علیا، نصف مصرف برق کشور را تامین می‌کرد (اکنون سهم آن بین ۱۹ تا ۱۵ درصد کل مصرف است). در سال‌های خشکسالی ذخیرهٔ آبِ پشت این سدها از خسارت‌های احتمالی بر محصولات کشاورزی جلوگیری نموده است.

به دلیل افزایش جمعیت و تغییرات اقلیمی، مصر از کمبود آب رنج می‌برد. یکی از مشکلات مصر وابستگی کشاورزی آن به محصولاتی چون برنج و نیشکر است که کشت آنها آب فراوانی می‌طلبد. در حال حاضر منابع آب داخلی مصر تنها جواب‌گوی ۲۰ متر مکعب

مصرف سرانهٔ کشور است (در تابستان ۲۰۲۰، جمعیت مصر بالغ بر۱۰۰ میلیون نفربود) ما به التفاوت این مقدار با مصرف سرانهٔ کشور(٦٠٠ مترمکعب در سال) از رودخانهٔ نیل تامین می‌شود. طبق برآورد سازمان ملل، مصر اکنون ازکسری ۷ میلیارد مترمکعب آب در سال رنج می‌برد، و به پیش‌بینی این سازمان در سال ۲۰۲۵، منابع آب کشوراز ٦٠٠ مترمکعب در سال برای هر نفر به ۵۰۰ متر مکعب کاهش یافته و مصر دچارکمبود مطلق آب خواهد شد. در سال ۲۰۰۷، کمبود آب و تعفن آب آشامیدنی دلتای نیل تظاهرات دامنه‌داری در پی داشت که به «تظاهرات تشنگان» معروف شد.

مصر تاکنون بیشترین سهم از آب نیل را داشته است. تاریخ توافق‌نامه‌های مربوط به حق آبهٔ رود نیل به دوران استعمار در آفریقا بازمی‌گردد.

مصر از سال ۱۸۸۰ تا پایان جنگ جهانی اول، مستعمرهٔ رسمی بریتانیا بود. بعد به دلیل نهضت‌های مردمی ضداستعماری، این کشور استقلال خود را در ۱۹۲۰ به دست آورد. در آن زمان کشور سودان نیز مستعمره بود و در نتیجه، مذاکرات در مورد تخصیص حقْ آبهٔ رود نیل بین دولت نو استقلال مصر و مقامات استعماری بریتانیا انجام گرفت. در این میان، تلاش برای به مستعمره کشاندن اتیوپی همواره با مقاومت شدید مردم آن کشور روبرو بود و مبارزهٔ قهرمانانهٔ آنها به رهبری مِنه لیک دوم در پایان قرن نوزدهم توانست حملهٔ استعمارگران را دفع نماید. در اوایل قرن بیستم، پادشاهی اتیوپی بیشتر و بیشتر در محاصرهٔ دولت‌های استعماری قرار گرفت که کنترل مناطقی از کشورهایی که اکنون سودان، سومالی، جیبوتی و اریتره نامیده می‌شوند را در دست داشتند.

مواضع کشور مصر

دولت مصر بعد از استقلال در مذاکره با حاکمیت مستعمرات شرقی انگلستان در آفریقا، «موافقت‌نامهٔ رود نیل» را در سال ۱۹۲۹ امضا کرد. به دلیل اهمیت استراتژیکی مصر برای بریتانیا، سهم عمده آب نیل به مصر داده شد. مطابق این موافقت‌نامه، مصر حق داشت ۴۸ میلیارد مترمکعب از آب رود نیل را در فصول خشک استفاده نماید. هیچ کشوری در بالادست حق آبگیری از رودخانه را نداشت و در مورد هرگونه مدیریت آب در بالا دست رود، به مصر حق وتو داده شد. تا سال ۱۹۵۲، مصر با مشارکت امپراطوری بریتانیا بر سودان حاکم بود.

در سال‌های ۱۹۵۰، گروهی از افسران انقلابی ارتش در مصر قدرت را به دست گرفتند.

رهبر این گروه جمال عبدالناصر، گرایشاتی مترقی داشت و برنامه‌های صنعتی شدن کشور را با همکاری‌های اقتصادی و فنی اتحاد شوروی آغاز نمود. از جملهٔ این برنامه‌ها ساختن سد «آسوان» بر روی نیل علیا در دهه شصت میلادی بود. در زمان ناصر سیاست مصر در قبال سودان نیز تغییر یافت و ناصر در جهت استقلال سودان و رهایی آن از سلطهٔ استعمار بریتانیا به میهن پرستان آن کشور یاری رساند. در نتیجهٔ مبارزات ضداستعماری مردم سودان، این کشور در سال ۱۹۵۸ به استقلال خود دست یافت. از آن زمان مقامات این کشور برای به دست آوردن سهم بیشتری از آب نیل با دولت مصر وارد مذاکره شدند. ناصر با موضعی ضدامپریالیستی در پی ایجاد اتحادی میان کشورهای عربی در چارچوب گرایش‌های سوسیالیستی بود. به همین دلیل در مذاکراتش با مقامات سودانی، موضعی آشتی‌جویانه داشت. به‌علاوه او که در صدد گرفتن تأیید سودان برای احداث سد جدید بود، در مقابل امکان به زیر آب رفتن بخشی از اراضی شمال سودان، که به علت آبگیری سد می‌توانست ایجاد شود، قول جبران خسارت داد و به علاوه سهم حق آبه عادلانه‌ای را برای سودان پذیرفت (۱۹۵۹). هر چند که ماهیت توافق جدید، با توافق قبلی که توسط استعمار بریتانیا دیکته شده بود، کاملاً تفاوت داشت، اما هنوز بازتابی از موقعیت برتر مصر در مقابل سودان بود. مطابق این توافق حقْ‌آبهٔ مصر



سالیانه **۵۵/۵** میلیارد مترمکعب و سهم سودان **۱۸/۵** میلیارد مترمکعب مقرر شد. در آن زمان امپراطوری اتیوپی آنچنان از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف بود که در این مذاکرات شرکت داده نشد. آزردگی امپراطور، هایله سلاسی از این اقدام ناصر به درجه‌ای بود که ارتباط کلیسای ارتدوکس اتیوپی را با کلیسای قبطی مصر قطع کرد و با پرداخت مبلغ ده میلیون دلار به دفتر تحقیقات بازیافت ایالات متحده، مطالعه برای توسعه و ساختمان سدهایی را بر روی نیل آبی آغاز نمود. نتیجهٔ هشت سالهٔ این بررسی‌های اولیه، گزارشی ۱۷ جلدی شد که مبنای تمام کوشش‌های بعدی اتیوپی برای احداث سد روی نیل قرار گرفت.

اختلاف بین اتیوپی، مصر و سودان در مورد حقْ آبهٔ رود نیل ادامه داشت، تا در ۱۹۷۸، پس از آنکه اتیوپی برای اولین بار تصمیم خود جهت احداث سدی روی نیل آبی را اعلام کرد، این اختلاف به حد اعلای تنش رسید. انورسادات رئیس جمهور وقت، در مخالفت شدید با تصمیم اتیوپی برای ساخت این سد گفت: «زندگی مردم ما صد در صد وابسته به آب نیل است، و اگر کسی لحظه‌ای به فکر محروم کردن ما از این آب بیفتد، بی‌هیچ تردیدی با او خواهیم جنگید». این گفتهٔ پتروس غالی در زمان وزارتش بر امور خارجهٔ مصر که «جنگ بعدی در منطقهٔ ما جنگی بر سر آب خواهد بود و نه بر سر موضوعات سیاسی»، تائیدی بود بر موضع سخت مصر با این طرح. مخالفت مصر در آن زمان آنچنان شدید بود که اتیوپی بناچار از طرح ساخت سد، برای چند دهه صرف نظر کرد.

در سال ۱۹۹۹، توافق‌نامه‌ای میان کشورهای حوضهٔ بالای نیل برای تعیین چارچوب همکاری منعقد شد (قرارداد اَنتَبِه). امضاکنندگان این قرارداد که کشورهای اتیوپی، اوگاندا، تانزانیا، روآندا و کنیا بودند، توافق کردند تا با همکاری یکدیگر پروژه‌های آبی که «تاثیر چشمگیری» بر روی جریان آب نیل نداشته باشند را اجرا نمایند. همکاری میان این کشورها با امضای توافق‌نامهٔ دیگری در سال ۲۰۱۰ ادامه یافت. هدف اصلی توافق جدید، افزایش سهم حقْ آبهٔ کشورهای فوق بود. اما مصر و سودان با عدم شرکت در این قراردادها از هرگونه مذاکره برای تغییر مواد قراردادهای دوران استعمار، سرباز زدند و بر موضع خود دایر بر لزوم رعایت قراردادهای ناعادلانهٔ گذشته حتی توسط دولت‌های استقلال یافته پافشاری نمودند.

علی‌رغم همهٔ این مخالفت‌ها، پروژهٔ احداث سد دوباره در سال ۲۰۱۱ آغاز شد. از همان ابتدا اتیوپی با دعوت از مصر و سودان برای مشاوره کوشش کرد که بر مبنای توافق جمعی

ساختمان سد را به پیش ببرد. اتیوپی حق همهٔ کشورهای حوضهٔ نیل را به رسمیت شناخت و کمیته‌ای چند ملیتی از متخصصین همهٔ کشورهای کنارهٔ نیل تشکیل داد. هرچند با کوشش‌های اتیوپی، سه کشور در سال ۲۰۱۵، در اصول همکاری در مورد احداث به توافق رسیدند، اما هنوز خواست مصر در ادامهٔ سهم انحصاری آب رود خانه، بارها در پیشرفت مذاکرات مانع ایجاد کرده است.

در ایمیلی از اندیشکدهٔ استرات فورد که توسط ویکی لیکس افشا شد، از یک مقام بالای امنیتی در زمان حسنی مبارک نقل می‌شود که «در صورت بحرانی شدن اختلافات [بر سر ساختمان سد] می‌توانیم در عرض چند ساعت با یک هواپیمای جت، سد را بمباران کنیم و یا با اعزام نیروهای ویژه، ساختمان سد را منفجر نماییم. اما ما اکنون به دنبال چنین گزینه‌های نظامی نیستیم. این‌ها راه حل‌هایی احتمالی برای آینده هستند. درگذشته نیز در اواسط سال‌های ۱۹۷۰، وقتی اتیوپی‌ها می‌خواستند سدی بنا کنند، ما تجهیزات ساختمانی سد را روی کشتی، حتی نرسیده به اتیوپی، منفجر کردیم».

این منبع همچنین به «توافقی راهبردی» در مورد «همکاری‌های نظامی با سودان» اشاره می‌کند. از آنجا که «سودان از احداث سد بیشترین لطمه را خواهد دید»، این همکاری‌ها شامل اعزام کماندوهای مصری به سودان در موقع ضروری است. رئیس جمهور سابق سودان، عمر البشیر با احداث فرودگاه کوچکی در شهر کوستی نزدیک مرز اتیوپی، برای دسترسی سریع کماندوهای مصری در صورت اعزام برای انهدام تأسیسات آبی اتیوپی، موافقت کرده بود.

مصر سال‌ها توانست با استفاده از اهرم‌های سیاسی و لابی‌گری در میان کشورها،



بانک‌ها و سرمایه‌گذارها، در راه تأمین بودجه برای ساخت سد مانع تراشی کند. از جمله بانک جهانی سال‌ها علناً اعلام می‌کرد که بدون توافق مصر هیچ کمکی برای پروژه‌های جدید سد سازی به اتیوپی نخواهد داد.

نقش جبههٔ آزادی بخش تیگره و رهبران آن در وضعیت سیاسی اتیوپی

جبههٔ آزادی بخش تیگره در زمان سلطنت امپراطور هایله سلاسی در اواخر سال‌های ۱۹۶۰، از طریق به هم پیوستن هسته‌هایی از دانشجویان دانشگاه‌های اتیوپی که تحت تأثیر موج انقلابات سوسیالیستی و آزادی‌خواهانه در جهان، شور انقلابی پیدا کرده بودند، تشکیل شد. این جبههٔ تحت تأثیر تجربیات جنگ‌های دهقانی انقلاب چین و جنگ‌های چریکی درآمریکای لاتین، مبارزه‌ای چریکی را بر علیه دولت امپراطوری شروع کرد. رهبری این جبهه ترکیب بسیار متنوعی از گرایش‌های مختلفی بود که تنها در هدفی مبهم به نام «استقلال تیگره» با هم اشتراک نظر داشتند.

فشار فئودال‌ها و کلیسا که خود زمین‌دار بزرگی بود، افزایش پی در پی مالیات‌های دولت مرکزی، هر ازگاه موجب قیام‌های پراکنده‌ای بر علیه حکومت می‌شد، اما حکومت توانست آنها را سرکوب کند. این مبارزات به خصوص از اوایل سال‌های دههٔ ۱۹۶۰، شدت گرفت، تا آنکه در فوریهٔ ۱۹۷٤، انقلابی خودجوش در مرکز موجب به حرکت درآوردن کل مردم اتیوپی شد و حکومت پوسیده هایله سلاسی تقریباً بدون یک مقاومت اساسی در هم شکست و به همراه آن کل بنیاد سلطنت و نظام فئودالی فروپاشید.

شورایی نظامی مرکب از افسران انقلابی رهبری مملکت را به دست گرفت. بعد از چند جابجایی که ناشی از اختلاف‌نظرات در داخل شورای فرماندهی (با نام مخفف «دِرِگ»-Dreg) بود، نهایتاً سرهنگی جوان به نام منگیستو هایله ماریام با افکاری انقلابی رهبر شورا شد. شورای نظامی شعار «اتیوپی واحد و متحد» را به عنوان خط‌مشی دولت جدید اعلام داشت، و شروع به انجام اصلاحاتی ریشه‌ای از جمله اصلاحات ارضی در سطح کل کشور نمود. جهت‌گیری‌های دولت جدید از همان ابتدا مورد حمایت اتحاد شوروی قرار گرفت. خط مشی تمرکزگرای درگ، مخالف هرگونه خواست خودمختاری و جدایی‌طلبی، یعنی اهداف جنبش‌هایی چون جبههٔ آزادی بخش اریتره و تیگره بود. به علاوه گرایش‌های مائوئیستی در میان این جنبش‌ها و حمایت معنوی و مادی دولت چین از این جنبش‌ها که


منگیستو هایله ماریام

بخشی از آن مربوط به مقابله با سیاست خارجی اتحاد شوروی بود نیز موجب شد که این جبهه‌ها از همان ابتدا بنای نازسازگاری و درگیری را با دولت مرکزی سازکنند.

اولین درگیری‌های جبهۀ آزادی بخش تیگره با دولت مرکزی درگ در ۱۹۷۵ شروع شد. اعمال سیاست‌های سرکوب‌گرانۀ داخل کشور، شدت گرفتن درگیری‌های قومی و جدایی‌طلبانه، که با حمایت امپریالیست‌ها و دولت چین در رویارویی با دولت مرکزی انجام می‌شد، دولت را بسیار ناتوان نمود، و در نهایت تغییر معادلات بین‌المللی و جنگ‌های قومی و مصیبت‌های طبیعی موجب خلع درگ از قدرت شد. بعد از شرکت در جلسه‌ای شبانه در داخل سفارت آمریکا در خارطوم، مِلِس زناوی (Meles Zenawi) رهبر جبهۀ آزادی بخش تیگره به همراه رهبران جبهۀ آزادی‌بخش اریتره، در اول جولای ۱۹۹۱، برای جایگزینی دولت منگیستو هایله ماریام وارد آدیس آبابا شدند.

دوران حکومت درگ به رهبری سرهنگ‌هایله ماریام در عین کوشش شجاعانه برای برقراری نظامی عادلانه در کشور که برای سال‌ها زیر سلطۀ نظام فئودالی بود، مملو است از درگیری‌های خونین داخلی، خشکسالی و مرگ بخش زیادی از روستائیان به دلیل قحطی‌های پی در پی. هرچند که میراث به جا مانده از او در کمک‌های انترناسیونالیستی به مبارزات رهایی‌بخش دیگر کشورهای آفریقایی چون کمک به کنگرۀ ملی آفریقای جنوبی در مبارزه با رژیم آپارتاید، کمک به جنبش آزادی‌بخش جنوب سودان به رهبری جان گارنگ در مبارزه با دولت فاسد جعفر نمیری و.... هنوز در خاطره‌ها باقی است.

با نظری به تموجات عقیدتی زناوی رهبر جبهۀ آزادی بخش تیگره در طول سال‌های قبل از کسب قدرت و در دوران صدارت او (از ۱۹۹۱ از تا زمان مرگش در ۲۰۱۲) می‌توان تغییرات ماهیت سیاسی جبهه را بهتر درک نمود.

زناوی از سال دوم تشکیل جبهه، عضو کمیتۀ مرکزی و بعدا به عنوان دبیر کمیتۀ مرکزی جبهه برگزیده شد. در ادامه او رهبری اتحادیۀ مارکسیست - لنینست تیگره (MLLT) را به عهده داشت که چپ‌ترین جناح جبهه به شمار می‌آمد. او طی مصاحبه‌ای در نوامبر ۱۹۸۹، با مجلۀ ایندیپندنت چنین اظهار داشت: «اتحاد شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق هیچ گاه

بعد از شرکت در جلسه ای شبانه در داخل سفارت آمریکا در خارطوم، مِلِس زناوی رهبر جبههٔ آزادی بخش تیگره به همراه رهبران جبههٔ آزادی بخش اریتره، در اول جولای ۱۹۹۱، برای جایگزینی دولت منگیستوهایله ماریام وارد آدیس آبابا شدند.

بطور واقعی سوسیالیست نبوده‌اند، به گمان ما نزدیک‌ترین کشور به نظام سوسیالیستی، کشور آلبانی است.» این اظهار نظر مربوط به زمانی است که حزب کمونیست چین به رهبری تنگ شیائو پینگ، «دارو دستهٔ چهار نفره» را از قدرت خلع نمود. زیرا قبل از آن ایدئولوژی رسمی اتحادیه تحت رهبری زناوی در پیروی از سیاست خارجی دولت چین، اتحاد شوروی را «سوسیال امپریالیست» به شمار می‌آورد. البته بقیهٔ رهبران جبهه به دلیل نگرانی برای از دست دادن حمایت اقشار و طبقات سنتی داخلی و حامیان لیبرال غربی جبهه، معمولاً از این گونه نظرات تند فاصله می‌گرفتند. در سال ۱۹۸۹، یعنی دو سال قبل از کسب قدرت، به دستور رهبری تمام هسته‌های مخفی مارکسیستی در جبهه منحل می‌شود. زناوی نیز بعد از کسب قدرت در ۱۹۹۱، به سرعت از ایدئولوژی مارکسیستی فاصله گرفته و برای جلب حمایت غربی‌ها ایدهٔ مبهم «دموکراسی انقلابی» را به عنوان خط‌مشی حکومت اعلام می‌کند.

با آنکه اهالی ایالت تیگره بخش اندکی از کل جمعیت (حدود ۶ درصد) اتیوپی را تشکیل می‌دهند، در بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۸، به دلیل وجود زناوی و رهبران دیگر جبهه در دولت مرکزی و در نیروهای مسلح، جبهه حضور پررنگ‌تری از وزن جمعیتی قوم تیگره در دولت مرکزی داشت. در این دوران سیاست‌های کشور در جهت توسعه‌ای دولت محور با حمایت دولت چین بود. زناوی بعد از به قدرت رسیدن برخلاف اغلب دولت‌های جهان سوم از نسخهٔ اصلاحات نئولیبرالیستی پیروی نکرد، اما با قرار دادن اتیوپی به عنوان گزینهٔ غرب در شاخ آفریقا در مبارزه با به اصطلاح تروریسم توانست موقعیت ژئوپلیتیک اتیوپی را در نگاه غربی‌ها بازسازی کند. از این رو بود که غربی‌ها با توجه به نقشی که اتیوپی در منطقه به عنوان «مجری مبارزه با تروریسم» به عهده گرفته بود، چشم خود را بر روی اعمال سیاست‌های اقتصاد دولتی او و نزدیکی‌اش به چینی‌ها، می‌بستند. زناوی در مراسم گردهم‌آیی اقتصاد جهانی در ۲۰۱۲، که با میزبانی اتیوپی برگزار شد، اعلام داشت که: «نئولیبرالیسم پروژه‌ای شکست‌خورده است». ناظران درگیری‌های اخیر میان جبههٔ آزادی‌بخش تیگره و دولت فدرال را اغلب به صورت نبرد قدرت ترسیم می‌کنند. در صورتی

که علت ناگفتهٔ دیگر این مناقشه بی‌ثبات‌سازی سیاسی ناشی از فشار نیروهای طرفدار سیاست‌های لبیرال نخست‌وزیر جدید آبی احمد (Abiy Ahmed) است.

وضعیت سیاسی و مواضع کنونی دولت اتیوپی

اتیوپی از زمان نخست‌وزیری مِلِس زِناوی، رونق اقتصادی عظیمی را تجربه کرد. این رشد انفجاری با هدایت دولت و سرمایه‌گذاری عظیم شرکت‌های خارجی، و به‌طور عمده شرکت‌های چینی به‌دست آمد. متوسط رشد ده درصدی اقتصاد کشور، ثروت زیادی را نصیب هیئت حاکمه که عمدتا از اعضای جبههٔ آزادی بخش تیگره بودند، کرد. اما هر چند که این رشد تاثیر اندکی هم در بهبود شرایط مردم داشت، اما از آنجا که با سیاست‌های عدالت‌جویانهٔ اقتصادی همراه نشد، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر کرد. یکی از دلایل دیگر مبارزهٔ دولت زناوی با سیاست‌های نئو لیبرالی، ترس این دولت از قدرت گرفتن احزاب مخالفی بود که با شعارهای اقتصاد آزاد در انتخابات سال ۲۰۰۶، توانسته بودند به موفقیت‌های مهم انتخاباتی دست یابند. استفاده از شعارهای نئولیبرالی و اقتصاد آزاد، تاکتیک شناخته شده‌ای است که احزاب مخالف در کشورهای جهان سوم، برای جلب کمک غربی‌ها در مبارزه با احزاب مستقر ناموافق با غرب، به‌کار می‌برند.

آبی احمد رهبر جدید اتیوپی از دیدگاه بورژوازی اتیوپی «اصلاح‌طلبی» است که می‌خواهد اقتصاد دولت محور فعلی در اتیوپی را از بیخ و بن دگرگون نموده و موانع باقیمانده برای اجرای برنامهٔ‌های اصلاحات نئو لیبرالیستی مورد پشتیبانی غرب را از میان بردارد. اگر قبلا غرب به دلیل تهدید کمونیسم، حاضر بود تا وجود شخصیت نامطمئنی چون زناوی را تحمل نماید، اما اکنون در دوران فترت انقلاب‌های جهانی، رهبران دولت‌ها برای گرفتن تائید امپریالیسم، نیازمند اثبات وفاداری بیشتری هستند. آبی در سخن رانی خود در اجلاس گرد هم آیی اقتصاد جهانی در داووس (۲۰۱۹)، متعهد شد که تسهیلات کاملی را برای کسانی که طالب سرمایه‌گذاری در اتیوپی هستند، فراهم کند. او اعلام داشت که هدف دولت او گشایش هرچه بیشتر درهای اقتصاد کشور بر روی سرمایه گذاران بین‌المللی است. در فوریه سال ۲۰۱۹، آبی طی مصاحبه‌اش با تایمز مالی، اظهار داشت که الگوی اقتصادی او سرمایه‌داری است، و از جمله اعلام کرد که دولتش در صدد خصوصی‌سازی شاخهٔ چند میلیارد دلاری صنایع مخابراتی است. اما او برای رسیدن به این هدف نیاز دارد تا دولت

مرکزی قدرت بیشتری داشته، و مقدم بر همه از قدرت جبههٔ آزادی‌بخش تیگره و حضور عناصر مختلف آن در دولت مرکزی کاسته شود. قدرت دولت فدرال طی سال‌ها جنگ و کشمکش‌های داخلی میان اقوام و نواحی مختلف کشور تضعیف گردیده است. او سال گذشته تعدادی از احزاب قومی را در حزب پان- اتیوپی «ترقی» ادغام نمود و با این اقدام به هدف خود یعنی فاصله گرفتن از سیاست‌های قوم‌گرایانه و گذار به فدرالیسمی سکولار نزدیک‌تر شد. آبی از ابتدای دستیابی به قدرت (۲۰۱۸)، به‌طور موقت دشمنی‌های دیرینه با اریتره را کنار گذاشته و با میانجی‌گری جهت پایان دادن به بسیاری از مناقشات منطقه‌ای میان کشورهایی چون سودان، سودان جنوبی، جیبوتی و.. برای خود اعتباری کسب نمود. همین اعتبار موجب شد تا در سال ۲۰۱۹، برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل شود. اما تصویری که آبی از خود در خارج از کشور به عنوان اصلاح‌طلبی صلح‌دوست ارائه داده، در تباین کامل با نقش او در سرکوب مخالفان داخلی است.

زمانی که کشورهای غربی و بانک جهانی از دادن هرگونه اعتبار به اتیوپی خودداری می‌کردند، در بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، چین ۱۳/۷ میلیارد دلار به اتیوپی وام داد. به دلیل استقلال اریتره و از دست رفتن دسترسی اتیوپی به دریای آزاد، پروژهٔ راه‌آهن اتیوپی با سرمایه‌گذاری بانک صادرات - واردات چین، به مبلغ ۲/۹ میلیارد دلار، اتیوپی را به یک بندر آزاد در جیبوتی متصل کرده است. بزرگراه شش - خطهٔ اتیوپی (پروژه‌ای ۸۰۰ میلیون دلاری)؛ پروژه‌های انتقال انرژی از سد، و ساختمان آسمان‌خراش‌هایی در آدیس‌آبابا از دیگر پروژه‌هایی است که با سرمایه‌گذاری منابع چینی فعال شده است. این سرمایه گذاری‌های عظیم چین توجه امپریالیست‌ها را به اتیوپی جلب کرده است. اقدامات اخیر آبی در خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و ادعای کوشش در کم کردن وام کشور، به منظور تغییر ساختار قدرت در کشور است. آبی سعی دارد با قرار دادن چین در مقابل غرب، امتیازات بیشتری از غربی‌ها دریافت کرده و وابستگی خود به چین را کاهش دهد.

در دسامبر ۲۰۱۹، اتیوپی ۹ میلیارد دلار کمک مالی از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دریافت کرد. این میزان کمک نشان می‌دهد که غرب ناگهان بیدار شده و در صدد مقابله با نفوذ چین در اتیوپی برآمده است. بعد از گذشت دهها سال، این اولین وام بانک جهانی به اتیوپی است. (مطابق قوانین داخلی بانک) این وام یکی از بزرگ‌ترین مبالغی است که بانک می‌تواند به یک کشور قرض دهد. بخش مهم برنامهٔ سیاسی آبی، در پاسخ

> اگر قبلا غرب به دلیل تهدید کمونیسم، حاضر بود تا وجود شخصیت نامطمئنی چون زناوی را تحمل نماید، اما اکنون در دوران فترت انقلاب های جهانی، رهبران دولت ها برای گرفتن تائید امپریالیسم، نیازمند اثبات وفاداری بیشتری هستند.

به فشار برای تغییر مسیر سیاست اقتصادی کشور از سرمایه‌گذاری‌های سنگین دولتی است. بخش مهمی از این فشار از سوی خیل عظیم تکنوکرات‌های تحصیل کردهٔ غربی است که در خصوصی‌سازی‌ها و افزایش سهم سرمایه‌های خصوصی (مثلاً در ارتباطات) تجربه اندوخته‌اند. آبی به خصوص بعد از دریافت جایزهٔ صلح نوبل، به راست و غرب گرایش بیشتری پیدا کرد. آبی در سخنرانی اخیر خود در دسامبر ۲۰۱۹، تا آنجا پیش رفت که مدعی شد وام‌های چین به اقتصاد اتیوپی لطمه وارد کرده است. به گفتهٔ او: «بعضی معتقدند که دریافت یک وام جدید (وام بانک جهانی) میزان قرض خارجی کشور را سنگین‌تر می‌کند، اما وام گرفتن از صندوق بین‌المللی پول مثل قرض گرفتن انسان از مادرش است. آنچه به ضرر اتیوپی است وام گرفتن از شرکت‌ها و کشورهای دیگر است....». اکنون شرکت‌های اروپایی و آمریکایی برای سرمایه‌گذاری در اتیوپی به صف شده‌اند. در دسامبر ۲۰۱۹، رئیس کمیسیون اروپا «اورزولا فن در لاین» مهمان آبی بود. ماه قبل از آن آدام بوهلر رئیس شرکت مالی بین‌المللی توسعه (شاخهٔ سرمایه‌گذاری‌های خارجی دولت آمریکا) اظهار داشت: «واشنگتن در حال آماده شدن برای سرمایه‌گذاری چند میلیارد دلاری در اتیوپی است.»

شیخ‌نشین‌های خلیج فارس نیز از جمله کشورهایی هستند تا با سرمایه‌گذاری برای نفوذ خود در اتیوپی کوشش دارند. نمونه‌ای از این کوشش، اعطای اعتبار سه میلیارد دلاری امارات متحدهٔ عربی به اتیوپی است.

اما استراتژی قراردادن چین و غرب در مقابل یکدیگر، به پایان خود نزدیک شده است. گواهِ آن، تیره شدن روابط با آمریکا است. دولت ترامپ در واکنش به ادامهٔ آبگیری سد النهضه، کمک‌های مالی برای توسعهٔ اتیوپی را معلق کرد. وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی به دلیل همه‌گیری نیز به وخامت اوضاع افزوده است.

مواضع دولت سودان

سودان در حال حاضر از لحاظ سیاسی در حال گذار است. شورای رهبری که به طور موقت بر کشور حاکم است، از عناصر مختلف جامعهٔ مدنی از جمله سازمان‌های مردمی،

اتحادیه‌های حرفه‌ای، تکنوکرات‌ها و رهبران رده بالای ارتش تشکیل شده است. با ارتقاء ژنرال عبدالفتاح البرهان به رهبری این شورا در آوریل ۲۰۱۹، گرایش سیاسی کشور بیشتر به سوی ایالات متحده و متحدین آن در منطقه مانند اسرائیل، عربستان سعودی، و مصر متمایل شد. تصمیم به عادی‌سازی روابط با اسرائیل بدون هیچ‌گونه مذاکره‌ای در داخل شورای رهبری انجام گرفت. این اقدام که تا حد زیادی با فشار کاخ سفید دوران دونالد ترامپ انجام گرفت، در نقض کامل قانون تحریم اسرائیل است که در سال ۱۹۵۸، دو سال بعد از استقلال سودان از انگلستان به امضای مقامات کشور رسیده بود.

بنا به برآورد ایالات متحده، سودان با کمک به گروه‌های تروریستی برای حمله به تأسیسات و نیروهای نظامی آمریکا، مسؤول زیانی معادل سیصد میلیون دلار به آن کشور است. آمریکا قرار است در مقابل عادی‌سازی روابط با اسرائیل، نه تنها از این ادعایش صرف‌نظر نماید، بلکه با کمک‌های مالی بیشتر، نفوذ بیشتری نیز در نیروهای نظامی سودان پیدا کند.

آخرین تحولات پیرامون ساختمان سد

در ماه می‌گذشته، وزیر امور خارجهٔ مصر طی نامه‌ای از شورای امنیت سازمان ملل تقاضای دخالت در حل اختلاف کشورش با اتیوپی را نمود و از شورا خواست تا اتیوپی را به میز مذاکره بازگرداند. اکنون اختلاف اصلی میان مصر و سودان با اتیوپی، بر سر برنامهٔ زمان‌بندی آب‌گیری سد است. مصر و سودان می‌خواهند که برنامهٔ زمان‌بندی آبگیری سد به مدت ده سال باشد، در صورتی که اتیوپی می‌خواهد که در مدت سه سال آبگیری سد را به پایان برساند. با این برنامه مصر وسودان هر ساله ۲۵ میلیارد مترمکعب آب از دست خواهند داد. افزایش تولید برق مستلزم کاهش ذخیرهٔ آبی در پشت سد است. به همین دلیل مصر برای جبران کمبود حق آبهٔ خود، اصرار بر متقاعد کردن اتیوپی به استفادهٔ بیشتر از مزایای تولید برق سد دارد.

درگیری اخیر نیروهای نظامی آدیس آبابا با شبه‌نظامیان تیگره، یعنی منطقه‌ی مجاور مرز شرقی اتیوپی با سودان، خطر درگیری میان سودان و اتیوپی را، با توجه به مناقشات مرزی درگذشته، شدت بخشیده است. هر چند که آبی سعی دارد این درگیری‌ها را کم اهمیت جلوه دهد. در همان روز ۲۲ دسامبر ۲۰۲۰، که کنگرهٔ آمریکا توافق‌نامهٔ خارج ساختن سودان از لیست کشورهای حامی تروریسم را در دستور کار داشت، قرار بود که هیأتی مرکب از

نمایندگان اتیوپی و سودان برای بررسی مشکلات بین دوکشورگردهم آیند.

سخن آخر

کاخ سفید در اواخر دوران ترامپ، کوشش کرد که با نادیده گرفتن حقوق اتیوپی، توافق‌نامه‌ای را در مورد احداث سد به آن کشور تحمیل نماید. ترامپ حتی طی مکالمه تلفنی با نخست‌وزیر موقت سودان عبدالله حمدوک گفت، اگر راه دیگری برای مصر باقی نماند، آن کشور می‌تواند ساختمان سد را بمباران کند. با توجه به این گفته و با در نظرگرفتن نقش سودان در مناقشهٔ داخلی میان تیگره و دولت فدرال آبی، پروژهٔ سد النهضه ممکن است دچار مشکلات اساسی شود.

اتیوپی مقر سازمان وحدت آفریقاست که با ۵۵ عضو و با هدف ایجاد همکاری و صلح در میان کشورهای قاره، تأسیس شده است. با توجه به نیاز در ایجاد انسجام و اتحاد محلی، که شرط اساسی برای استقلال و حاکمیت حقیقی و رشد اقتصادی کشورهاست، تناقضات ناشی از نقش قوانین دوران استعمار و ضرورت رعایت مرزهایی که به‌طور عمده از گذشته به ارث رسیده است؛ باید در این دوران حل شود. بر طرف نمودن این تناقضات تنها در ساز و کارهای منطقه‌ای مثلا در چارچوب «شورای صلح و امنیت» وابسته به سازمان وحدت آفریقا، امکان‌پذیر است. تنها دولتی برای اتیوپی و دیگر کشورهای آفریقایی کارساز است که از طریق اجرای سیاست‌های اقتصادی غیر سرمایه داری و ضد نئو لیبرالی بتواند با از میان بردن اختلافات قومی و طبقاتی که ثمرهٔ قرن‌ها سلطهٔ استعمارو امپریالیسم است، وحدت ملی را با حفظ هویت پان- آفریقایی محقق سازد.

تشدید بحران در ناحیه شمال و شاخ آفریقا و کشاندن بازیگرانی از خارج به این منازعات، تنها موجب توجیه حضور بیشتر نیروهای آمریکایی در منطقه خواهد بود.

تشدید بحران در ناحیه شمال و شاخ آفریقا و کشاندن بازیگرانی از خارج به این منازعات، تنها موجب توجیه حضور بیشتر نیروهای آمریکایی در منطقه خواهد بود.

منابع مقاله در بایگانی مجله موجود است، که در صورت نیاز ارسال خواهد شد.

واکسن کرونا و نبرد برای حقیقت

طلیعه حسنی



این مقاله بر پایه داده‌ها و گزارش‌های مربوط به روند تولید واکسن کرونا در جهان و چگونگی توزیع آن تا تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۹۹ تهیه شده است. از نظر نگارنده، اخبار و گزارش‌های بعد از این تاریخ، همچنان بر درستی مواضع این نوشتار دلالت دارند.

توزیع نابرابر و «نزاعی زشت» برای دستیابی به بازار انحصاری واکسن

آنچه امروز در میدان نبرد برای دسترسی کشورها و اقلیت‌های ملی و نژادی مختلف جهان به واکسن کرونا می‌گذرد، آیینه تمام‌نمایی است از چهره واقعی نظام سودمحور سرمایه‌داری جهان به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، و تفاوت فاحش آن با کشورها و نظام‌هایی که به دلایل گوناگون سرنوشت انسان و خروج از بحران کنونی را در اولویت خود قرار داده‌اند. نبردی سخت که در ازدحام تبلیغاتی رسانه‌های رنگارنگ سرمایه‌داری امکان دستیابی به حقیقت را برای بسیاری اگر نه غیرممکن، ولی به شدت دشوار ساخته است:

- حقیقت آنچه موجب ظهور این ویروس مهلکِ عالم‌گیر شد که تا به امروز (۱۹ بهمن ۹۹) بیش از صد میلیون انسان را مبتلا کرده و جان بیش از ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار انسان

را در سراسر جهان گرفته، و زندگی میلیاردها انسان را دچار تلاطمی ویرانگر ساخته است؛

- حقیقت آنکه چرا در نتیجه این مصیبت جهان‌گیر در یک سال اخیر، در مقابل افزوده شدن صدها میلیون نفر دیگر به لشکر فقرای جهان، ثروت ۶۶۰ میلیاردر آمریکایی با ۴۰ درصد افزایش به بیش از ۱/۱ تریلیون دلار افزایش رسیده است؛[۱]

- حقیقت نهفته پشت انواع جنجال‌ها علیه واکسن‌های ساخت کشورهای مختلف جهان و تلاش صادقانه آنها برای نجات جهان از مصیبت کنونی.

خبر موفقیت پی در پی کشورهای روسیه، چین و کوبا در تولید واکسن برای بیماری کووید ۱۹ از اواسط بهار گذشته، بارقه امیدی در دل جهانیان دمیده بود که به زودی این دوران سیاه به پایان خواهد رسید. اما آنچه امروز به «دست نامرئی» مدعیان دمکراسی و حقوق بشر در رابطه با چگونگی تولید و توزیع واکسن‌ها در حال وقوع است، موجب نگرانی‌های بسیاری در نقاط مختلف جهان شده است. ابراز این نگرانی‌ها از سوی نهادها و شخصیت‌های جهانی- حتی از میان هواداران نظام سرمایه‌داری- اثبات این مدعا است که، برخلاف تهاجم گسترده رسانه‌ای برای انحراف افکار عمومی و بی‌اعتبار نشان دادن واکسن تولیدی این یا آن کشور، یا ادعای عدم احساس مسؤولیت رهبران این یا آن کشور در قبال سلامت مردم خود، و... آنچه به طور مشخص (در چارچوب بحث این نوشتار) در عرصه واکسن کرونا در سطح جهانی جریان دارد، تنها و تنها به دلیل زیاده‌خواهی‌ها و رقابت قدرت‌های امپریالیستی و صاحبان انحصارهای فراملیتی دارویی با یکدیگر برای کسب سود بیشتر و رسیدن به اهداف آشکار و پنهان آنها است. رقابتی لجام گسیخته و به رذیلانه‌ترین شکل ممکن برای به انحصار درآوردن توزیع و فروش واکسن‌ها و تصاحب بازارها.

آنچه به طور مشخص در عرصه واکسن کرونا در سطح جهانی جریان دارد، تنها و تنها به دلیل زیاده‌خواهی‌ها و رقابت قدرت‌های امپریالیستی و صاحبان انحصارهای فراملیتی دارویی با یکدیگر برای کسب سود بیشتر و رسیدن به اهداف آشکار و پنهان آنها است. رقابتی لجام گسیخته و به رذیلانه‌ترین شکل ممکن برای به انحصار درآوردن توزیع و فروش واکسن‌ها و تصاحب بازارها.

نگرانی از پیامدهای توزیع نابرابر واکسن‌ها

تدروس آدهانوم، مدیرکل سازمان جهانی بهداشت در هفته‌های اخیر بارها از کشورهای پیشرفته غربی به دلیل یورش برای خرید واکسن کرونا و عدم توجه به نیاز فوری کشورهای در حال توسعه انتقاد کرده است. به گفته آدهانوم، در ۴۹ کشور پردرآمد جهان ۳۹ میلیون دوز واکسن تزریق شده است، در حالی‌که در یک کشور کم‌درآمد تنها ۲۵ دوز. وی پیش‌تر هم با ابراز نارضایتی از «ملی‌گرایی واکسنی» در فرایند توزیع واکسن‌ها، خواستار شفافیت بیشتر قراردادهای دوجانبه این کشورها با تولیدکنندگان واکسن از جمله در مورد قیمت و میزان دوز قابل دسترس آنها شده بود.



کارمند ۴۵ ساله بخش بهداشت در پرتغال ۴۸ ساعت پس از دریافت واکسن فایزر درگذشت

کریل رامافوسا، رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی نیز، اوایل ماه بهمن در کنفرانس سالانه مجمع اقتصاد جهانی (در داووس)، کشورهای ثروتمند را به احتکار واکسن‌ها به بهانه محافظت از شهروندان خود متهم کرد. این انتقاد، گذشته از چشم‌دیدهای این رهبر آفریقایی از آنچه در قاره خود می‌گذرد، همچنین بر پایه اطلاعاتی است که از جمله «نیویورک تایمز» بر ملا کرده است.

اوایل پاییز گذشته، شرکت آکسفام، با اظهار نگرانی از روند احتکار واکسن کرونا توسط کشورهای ثروتمند، اعلام کرده بود که ۱۴ درصد جمعیت جهان ۵۳ درصد واکسن‌ها را پیش‌خرید کرده‌اند. بنا به بررسی‌های «نیویورک تایمز»، اگر تمامی مقدار واکسن پیش‌خرید شده به این کشورها تحویل داده شود، اتحادیه اروپا می‌تواند **دو بار** ساکنان خود را به طور کامل واکسینه کند، بریتانیا و ایالات متحده **چهار بار**، و کانادا **شش بار**!

گزارش‌های دیگری نیز حکایت از توزیع نابرابر واکسن، حتی میان ایالت‌های مختلف آمریکا و اعمال تبعیض طبقاتی و نژادی هنگام واکسیناسیون شهروندان در آمریکا دارند. خبرگزاری ایرنا ۱۲ بهمن به نقل از نشریه «نیوزویک» آمریکا گزارش داد، تجزیه و تحلیل داده‌های ۱۷ ایالت آمریکا و دو شهر نشان می‌دهد، سیاه‌پوستان آمریکایی واکسن کرونای بسیار کم‌تری نسبت به سفیدپوستان دریافت کرده‌اند و این شکاف نژادی فزاینده در

شرایطی در حال ژرفش است که تأثیر شیوع این بیماری بر زندگی رنگین‌پوستان بیش از دیگر اقلیت‌ها است. درکنار این گزارش می‌توان از اسرائیل نیز نام بردکه بنا برگزارش‌ها به دستور مقامات بهداشتی و نظامی این کشور، باید از انتقال واکسن به نوار غزه، به ویژه برای رهبران حماس جلوگیری شود.

نکته قابل توجه دیگر، تهدید کشورها و منع کردن آنها، از جمله اوکراین، مجارستان وکشورهای آمریکای لاتین، از خرید واکسن از روسیه، چین وکوبا توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا است.

آشفتگی توزیع جهانی واکسن زیر فشارکشورهای امپریالیستی به حدی است که حتی صدای الهام علی‌اف، رئیس جمهور آذربایجان، متحد گوش به فرمان آنها را نیز درآورده که «غربی‌ها واکسن نمی دهند!» به گزارش خبرگزاری آناتولی، وی در سخنرانی تلویزیونی روز ۱۳ بهمن، تأکید کرد که شهروندان کشورهای زیادی شاهد «یک دوره غیر رسمی استعمارگرایی نوین یا یک مستعمره‌سازی اعلام نشده» هستند و با شدت یافتن مشکلات دسترسی به واکسن کرونا، باید در انتظار «نتایج فاجعه‌باری» باشند.

فارن پالیسی: در صورتی که واشنگتن و هم‌پیمانان کاخ سفید هرچه سریع‌تر کاری برای فقیرترین کشورهای جهان نکنند، همه مردم در همه جای زمین، به زودی باید منتظر وخامت اوضاع خود باشند.

این‌ها تنها نمونه‌هایی کوچک از واقعیاتی است که نشریه «فارن پالیسی»[۲] را واداشته تا با احساس خطر از شورش‌های اجتماعی، که امواج آنها می‌توانند از مرزهای هرکشوری فراتر بروند، سران دولت‌های امپریالیستی، به‌ویژه آمریکا و دست اندرکاران توزیع واکسن را به راه‌جویی فرا بخواند. این نشریه در مقاله روز۲۸ ژانویه /۹ بهمن، با عنوان «شکست برنامه توزیع جهانی واکسن کرونا، خطری برای همه در همه جا»، به نتیجه تحقیقاتی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد «۸۴ کشور از مجموع فقیرترین کشورهای جهان تا سال ۲۰۲۴ موفق به دریافت واکسن کافی برای واکسیناسیون سراسری مردم نخواهند شد.»

فارن پالیسی هشدار می‌دهد، «در صورتی که واشنگتن و هم‌پیمانان کاخ سفید هرچه سریع‌ترکاری برای فقیرترین کشورهای جهان نکنند، همه مردم در همه جای زمین، به زودی باید منتظر اوضاع وخیمی باشند.» نویسنده سپس نظرات چارلی ولر، رئیس بنیاد بهداشتی ولکام انگلیس، و طارق غنی، اقتصاددان سرشناس گروه بین‌المللی بحران را پشتوانه

هشدار خود می‌کند. ولر بر آن است که «ما نمی‌توانیم اجازه دهیم تا بخش‌هایی از جهان از دستیابی به واکسن کرونا محروم شوند، زیرا پیامدهای آن به خود ما بازخواهد گشت.» غنی نیز همین نظر را با نگاه مشخص به آفریقا مطرح می‌کند: «همه‌گیری کرونا امنیت جهانی را به مخاطره خواهد انداخت. کووید ۱۹ هم‌اکنون نیز با افزایش بیکاری، از بین بردن طبقه متوسط، و بلعیدن منابع مالی دولت‌های ضعیف، در کشورهایی مانند بورکینافاسو و نیجریه و دیگر کشورهای در حال توسعه موجب قحطی و بروز ناآرامی و خشونت شده است. این خشونت‌ها به راحتی می‌توانند به آن‌سوی مرزها گسترش یابند.»

بی‌جهت نیست که نویسنده فارن پالیسی (نشریه مدافع نظام حاکم بر ایالات متحده آمریکا) رقابت شرم‌آور کشورهای «پیشرفته» سرمایه‌داری با یکدیگر را «**نزاع زشتی** برای دستیابی به منابع واکسن کرونا» می‌خواند و به واشنگتن توصیه می‌کند تا از پیشنهاد آفریقای جنوبی و هند مبنی بر تسهیل و لغو موقتی حقوق مالکیت معنوی فرآورده‌های دارویی مربوط به کووید۱۹، حمایت کند و به کشورهای فقیر اجازه دهد تا خودشان کار تولید واکسن‌های تأیید شده را برعهده بگیرند.

این در واقع همان پیشنهادی است که چند روز پیش حزب کمونیست فرانسه نیز مطرح کرد و خواهان آن شد تا فرمول واکسن‌های کرونا به طور آزاد در اختیار همه کشورها قرار گیرد.

بی اعتمادی به واکسن‌های آمریکایی و دلایل آن

گذشته از «نزاع زشت» قدرت‌های امپریالیستی برای در اختیار گرفتن بازار واکسن کرونا، موضوع قابل توجه دیگر بی‌اعتمادی بسیاری از رهبران کشورهای جهان و نیز مردم کشورهای ثروتمند **اساساً** نسبت به واکسن‌های ساخت شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی و دیگر همدستان و متحدین آنها در اتحادیه اروپا است.

در این مورد، ابتدا توجه به یک نکته ضروری است، یعنی کنترل، سانسور و وارونه جلوه دادن حقایق و اطلاعات توسط غول‌های رسانه‌ای دنیای سرمایه‌داری. این نکته در شرایط امروز که اکثریت مردم جهان بعد از بیش از یک سال درد و رنج مضاعف ناشی از ویروس کرونا، خسته و مستأصل و کم‌حوصله، خواهان راه حلی فوری برای رهایی از این مصیبت هستند، حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای است و به این گمان دامن می‌زند که هدف هم همین بوده وهست که مردم را به جایی برسانند تا «داوطلبانه» سرنوشت خود را به دست کسانی بسپارند

که زندگی و مرگ انسان‌ها هرگز خواب‌شان را آشفته نمی‌کند. این دقیقاً مصداق سناریویی است که به ویژه در مورد واکسن‌های فایزر بیون‌تک، مدرنا و در درجه پایین‌تری محصول مشترک دانشگاه آکسفورد و کارخانه آسترازنکای سوئد در حال اجرا است.

آنچه در این نمایش‌های هدفمند و موذیانه ارائه می‌شود، شکل دادن به این ذهنیت است که گویا: ۱. واکسن‌های ساخت دیگر کشورها ازجمله چین، روسیه، کوبا و... مطلقاً قابل اعتماد نیستند و بهترین و مؤثرترین واکسن‌ها همان‌هایی هستند که مثلاً کارخانه‌های فایزر و مدرنا ساخته‌اند؛ ۲. خرید و تهیه واکسن به ویژه از تولیدکننده‌های آمریکایی بسیار سهل و آسان است، که متأسفانه بسیاری را ساده‌اندیشانه به این باور رسانده است که در بازار «آزادِ» حلّالِ همه مشکلات [!] واکسن‌های فایزر بیون‌تک در قفسه‌های مراکز خرید چیده شده‌اند تا هرکس و به هر اندازه که بخواهد از آنها بخرد.

سازمان کنترل داروی هند، از اواخر دسامبر سال ۲۰۲۰ حداقل سه بار به شرکت فایزر فرصت داده بود تا در کمیته تخصصی حاضر شود و شواهد کافی برای تأیید واکسن ارائه دهد، اما فایزر هرگز در این کمیته حضور نیافت.

از این روست که می‌بینیم مثلاً اکثریت قریب به اتفاق معترضین به سیاست ایران جهت ممنوعیت خرید واکسن‌های آمریکایی و بریتانیایی، مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر این تبلیغات، مواضع اشتباهی اتخاذ کرده‌اند. همان اشتباهی که اتحادیه پزشکان آرژانتین نیز در اعتراض به دولت این کشور به دلیل لغو قرارداد خود با شرکت فایزر مرتکب شد. صادق‌ترین این افراد از این امر غافل‌اند که: ۱. چنان که پیش‌تر گفته شد دولت‌های امپریالیستی عزم خود را جزم کرده‌اند تا با احتکار و ایجاد بازار انحصاری، حداکثر سود ممکن را نصیب خود سازند؛ ۲. با زیرکنترل گرفتن توزیع و فروش واکسن، از آن به عنوان وسیله تازه‌ای برای به زانو درآوردن دولت‌های ناموافق بهره گیرند؛ ۳. با تحمیل شرط و شروطی سخت به خریداران برای فرار از تعقیب‌های قانونی در صورت بروز پیامدهای خطرناک و مهلک در دریافت‌کنندگان واکسن‌ها، در نهایت دیگر برنامه‌های پیدا و پنهان خود را عملی سازند.

مورد آرژانتین نمونه بسیار قابل توجهی است. دولت آرژانتین استفاده از واکسن فایزر را تأیید کرده بود، اما بعد از مذاکرات طولانی، از امضای قرارداد با این شرکت صرف‌نظر کرد. وزیر بهداری آرژانتین به گزارش «راشیا تودی»، ضمن انتقاد از برخورد مقامات شرکت

فایزر، درباره دلایل انصراف از این قرارداد گفت: «آنها ابتدا از ما خواستند تا قانونی در کنگره برای مصونیت آنها در برابر پیامدهای منفی استفاده از واکسن به تصویب برسانیم، که انجام دادیم. اما بعد، گروه مذاکره کننده - به‌خصوص بخشی از آنها که در آمریکا بودند- خواستار تصویب یک قانون جدید، آن هم به امضای شخص رئیس‌جمهور شدند. درخواست‌های جدید آنها دیگر برای دولت قابل قبول نبود.»

طبق گزارش خبرگزاری‌ها، شرکت فایزر هنگام امضای قرارداد با آژانس دارویی اروپا نیز خواهان درج بندهایی شده است که این شرکت را از هرگونه مسؤولیت قانونی در برابر عوارض جانبی واکسن‌های خود مبرا می‌سازد.

در نتیجه، برخلاف ادعای شرکت فایزر مبنی بر اثربخشی ۹۵درصدی واکسن خود، دلایل انجام چنین محکم‌کاری‌های قانونی را باید در گزارش‌هایی جست که از پیامدهای فاجعه‌بار تزریق واکسن‌های فایزر و مدرنا به اشکال مختلف به رسانه‌ها راه یافته است و ادعای اثربخشی ۹۵ درصدی را به چالش می‌کشند.



یواس تودی: مرگ دکتر گروگری میشل، پزشک ٥٦ ساله در میامی آمریکا سه هفته بعد از تزریق واکسن

خلاصه‌ای از این گزارش‌ها، اولاً نشان می‌دهد که چرا آلبرت بورلا، مدیرکل فایزر، در روز پایان آزمایشات بالینی، وقتی سهام شرکت ۱۵ درصد افزایش داشت، کل سهام خود را فروخت و خیال خود را راحت کرد.[۳] ثانیاً، چرا بیش از ۵۰ درصد مردم آمریکا، به ویژه کادر درمان، به دلیل بی‌اعتمادی نسبت به سلامت این واکسن‌ها، حاضر به انجام واکسیناسیون با محصولات این کارخانه‌ها نیستند. لازم به یادآوری است که پایه این بی‌اعتمادی به تجربه‌های هولناک مردم آمریکا و دیگر کشورهای جهان، به ویژه کشورهای در حال توسعه آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین در نتیجه انجام آزمایش داروهای جدید توسط این شرکت‌ها بر روی آنها استوار است. آنها نمی‌خواهند دوباره موش آزمایشگاهی این شرکت‌ها شوند.

سازمان کنترل داروی هند، روز ۱۷ بهمن، به دلیل گزارش‌ها از عوارض جانبی شدید واکسن فایزر در کشورهای دیگر مانند معلولیت و آنافیلاکسی (واکنش شدید آلرژیک)،

تأیید ایمنی این واکسن را رد کرد. در ادامه این خبر آمده است که این سازمان، از اواخر دسامبر سال ۲۰۲۰ حداقل سه بار به شرکت فایزر فرصت داده بود تا در کمیته تخصصی حاضر شود و شواهد کافی برای تأیید واکسن ارائه دهد. اما فایزر هرگز در این کمیته حضور نیافت.[۴]

انتشار مفادی از قرارداد کشور اسرائیل با شرکت آمریکایی فایزر، در «یورونیوز»، **۲۹ دی ۹۹**، به نقل از «خبرگزاری فرانسه» با استناد به توافق منتشر شده از سوی وزارت بهداشت اسرائیل نکات **ظریفی** را آشکار ساخت. رسانه‌ها ضمن پنهان کردن مفاد قرارداد اسرائیل با این شرکت، سعی دارند با **پیشتاز** خواندن این کشور در واکسیناسیون، آن هم برای همه شهروندان، از آن چماقی برای تخطئه دیگر کشورها بسازند. این گزارش توضیح می‌دهد که توافق دولت اسرائیل با شرکت فایزر بر مبنای تعهد اسرائیل به ارائه داده‌های شهروندان خود درباره میزان تأثیر این واکسن بر ایمنی جمعی، «سریعاً و در مقیاسی گسترده»، به شرکت فایزر در ازای دریافت حجم قابل توجهی از واکسن کرونای فایزر همراه با تخفیف قابل توجهی در قیمت است.

توافق دولت اسرائیل با شرکت فایزر بر مبنای تعهد اسرائیل به ارائه داده‌های شهروندان خود درباره میزان تأثیر این واکسن بر ایمنی جمعی «سریعاً و در مقیاسی گسترده» به شرکت فایزر در ازای دریافت حجم قابل توجهی از واکسن کرونای فایزر همراه با تخفیف قابل توجهی در قیمت است.

بنا بر نظر متخصصین، پر هزینه‌ترین بخش تولید داروها (گاه تا ۹۰درصد) همین فاز سه آزمایش آنها روی جمعیت‌های وسیع است. نکته با اهمیت دیگر این قرارداد «بُرد بُرد» [!] اسرائیل-فایزر، مسأله بی‌اطلاعی شهروندان این کشور از معامله‌ای است که روی اطلاعات خصوصی آنها انجام گرفته است.

استفاده از فن‌آوری تأیید نشده در ساخت واکسن

آنچه بیش از هر عامل دیگری سبب نگرانی و بی‌اعتمادی بسیاری از دانشمندان و دست‌اندرکاران عرصه بهداشت و درمان را در سراسر دنیا شده است، استفاده از فن‌آوری پیام‌رسان «آران‌اِی» ساخت شرکت بیون‌تک آلمان توسط شرکت‌های فایزر و مدرنا است. باید یادآور شد که این شرکت‌های دارویی هرگز آزمایش‌های کامل و همه‌جانبه‌ای انجام نداده‌اند تا میزان اثربخشی و از آن مهم‌تر بی‌ضرر بودن این فن‌آوری در بدن انسان را به اثبات برسانند. «یورونیوز» روز ۲۶ دی‌ماه نوشت، اِمر کوک، رئیس آژانس دارویی اروپا

معتقد است پیگیری ایمنی واکسن‌های کووید۱۹ به ویژه آنها که به فن‌آوری جدید پیام‌رسان آران‌اِی مجهز هستند یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها است.

مطالعات بسیاری درباره اهداف معین و پنهان استفاده از این فن‌آوری در درمان انسان‌ها و نیز خطرات ناشناخته آن توسط پژوهشگران حوزه پزشکی و فن‌آوری انجام گرفته است که طرح آنها خارج از حوصله این نوشتار است. اما اشاره به نظر مشاور وزیر بهداشت لبنان در این رابطه خالی از فایده نیست. خبرگزاری صدا و سیما در ۱۲ دی ماه به نقل از شبکه تلویزیونی «اوتی‌وی» OTV نوشت، مشاور وزیر بهداشت لبنان، دکتر «مارون الخوری»، دانش‌آموخته دانشگاه جرج‌تاون آمریکا و مدیر مؤسسه پژوهش‌های بالینی «دایاگنوس تکس» درباره واکسن‌های آمریکایی کرونا گفت، لبنانی‌ها **مجبورند** برای استفاده از خدمات سازمان جهانی بهداشت این واکسن را وارد کنند، وگرنه مورد تحریم این سازمان قرار می‌گیرند و حتی از ارسال «ساده‌ترین وسایل بهداشتی مثلاً پنبه طبی» به این کشور جلوگیری خواهد شد. اما من توصیه می‌کنم کسی در لبنان حماقت نکند و از آن استفاده ننماید.

نگاهی به خلاصه‌ای از پیامدهای فاجعه بار واکسن‌های فایزر و مدرنا

از اواخر ماه آذر تا کنون (حدود دو ماه) که واکسیناسیون با واکسن‌های فایزر بیون‌تک و مدرنا در آمریکا و اروپا آغاز شده است، مجموعاً بیش از ۸۰ نفر در کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، سوئیس، اسپانیا، اسرائیل، نروژ، پرتغال، ایتالیا و مکزیک پس از دریافت این واکسن‌ها جان خود را از دست داده‌اند. تنها در یک مورد «یورو نیوز» روز ۲۶ دی‌ماه، از مرگ ۲۳ نفر در نروژ بعد از دریافت دوز اول واکسن فایزر خبر داد.

علاوه بر مرگ این تعداد، بر اساس گزارش‌های ثبت شده در سامانه فدرال «گزارش عوارض جانبی واکسن» در آمریکا، صدها نفر دچار عوارض بعضاً تهدیدکننده حیات شده‌اند و در مواردی ادامه زندگی عادی آنها مختل گردیده است. در کشورهای دیگر هم نمونه‌های فراوانی از بیهوشی، فلج شدن صورت، و شوک‌های عصبی حاد گزارش شده‌اند. از میان آخرین خبرها، می‌توان به گزارش ۱۳ بهمن از اسپانیا اشاره کرد. ۷۸ نفر، یعنی تمام سالمندان و کارکنان یک مرکز مراقبت از سالمندان به نام «لاگارتا»، بعد از دریافت دوز اول واکسن کرونای فایزر به این بیماری مبتلا شدند و هفت نفر هم جان خود را از دست دادند.

«یورونیوز»، روز ۲۶ دی‌ماه، در ادامه گزارشی از موارد متعدد عوارض ناشی از تزریق واکسن فایزر و مدرنا نتیجه می گیرد: «بروز عوارض جانبی شدید، ابتلای دریافت کنندگان واکسن به کرونا و مرگ ناگهانی چندین نفر پس از تزریق، باعث شده تا کارآیی قطعی این واکسن‌ها مورد تردید جدی قرار گیرد.»

به‌گزارش اول بهمن «اسپوتنیک» به نقل از تایمز اسرائیل، تأثیر ادعایی واکسن فایزر، در این کشور هم، مورد شک و تردید قرار گرفته است. این گزارش از قول پروفسور ناخمن آش، هماهنگ‌کننده برنامه ملی مبارزه با ویروس کرونای اسرائیل در تأیید این شک و تردید می‌نویسد: بیش از ۱۲ هزار و ۴۰۰ اسرائیلی حتی پس از تحویل اولین دوز واکسن فایزر به ویروس کرونا مبتلا شدند. در این میان حداقل ۶۹ نفر کسانی هستند که تزریق دوم فایزر را نیز انجام داده بودند.

بیش از ۱۲ هزار و ٤۰۰ اسرائیلی حتی پس از تحویل اولین دوز واکسن فایزر به ویروس کرونا مبتلا شدند. در این میان حداقل ٦۹ نفر کسانی هستند که تزریق دوم فایزر را نیز انجام داده بودند.

اما نهادهای قانونی و رسمی اتحادیه اروپا و آمریکا که با انتشار این اخبار، رویای سودهای کلانی را که در ماه‌های گذشته دیده‌اند برباد رفته می‌بینند، ترجیح می‌دهند با توجیه این مرگ‌ها و نسبت دادن آنها به عوامل دیگر و کم اهمیت جلوه دادن عوارض جدی جانبی، همچنان با فریب مردم، آنها را به استفاده از این واکسن‌ها تشویق نمایند.

این در حالی است که تاکنون در واکسیناسیون ده‌ها میلیون نفر در نقاط مختلف جهان با واکسن‌های ساخت روسیه، چین و کوبا نه تنها مرگی روی نداده، بلکه عوارض جانبی مشاهده شده در حد عوارض دیگر واکسن‌هایی هستند که از دوران کودکی همه مردم دنیا تجربه کرده‌اند، عوارضی زودگذر و خفیف مانند درد عضلانی، تب پایین، سرخ شدن محل واکسن و خستگی.

دلایلی برای امیدواری

البته شرح آنچه در بالا آمد، چه نتایج فضاحت‌بار واکسن‌های فایزر و مدرنا، و چه نتایج مثبت قابل اعتنای واکسن‌های چینی و روسی، نه تنها در رسانه‌های گوش کَرکُن غرب تقریباً انعکاسی نداشته‌اند، بلکه دایماً سناریوی کاملاً وارونه‌ای در حال نمایش است. برای مثال، در برنامه‌های رنگارنگ تلویزیونی ترجیحاً نامی از واکسن‌های چینی برده نمی‌شود، اگر

هم یاد شود، انگار صحبت از اظهر من‌الشمسی است که یعنی همه می‌دانند که محصولات چینی قابل اعتماد نیست! در مورد واکسن اسپوتنیک‌وی روسیه تا همین چند روز پیش اساساً اعتبار آن را زیر سؤال می‌بردند. حالا هم که تأیید مجله لنست، یکی از معتبرترین مجله‌های پزشکی جهان را با اثربخشی حدود ۹۲ درصد به دست آورده است؛ و کشورهای اتحادیه اروپا (پشیمان از دیرکرد خود و البته نه شرمنده از وقاحت و دروغ‌گویی‌هایشان) شتاب‌زده به دنبال جلب توافق روسیه برای تولید مشترک آن هستند، باز وظیفه سپرده شده به رسانه‌ها همان است که بود، یعنی فریب مردم و ایجاد بدبینی و طرح اگر و اما و حفظ فضای بی‌اعتمادی نسبت به کشورهای چین، روسیه و نیز واکسن‌های ساخت کشورهایی مانند کوبا، ویتنام و ایران.

سازمان بهداشت جهانی باید پاسخ دهد، بر پایه کدام مستندات و شواهد، قابل اعتماد بودن و اثربخشی واکسن‌های ساخت آمریکا را مورد تأیید قرار داد و مجوز صادر کرد و این افتخار را نصیب آنها کرد که «اولین» باشند؟

حالا باید پرسید، مسؤولان شرکت‌های داروسازی فایزر و مدرنا بر پایه کدام داده‌های مطالعات آزمایش‌های فاز اول و دوم مدعی اثربخشی ۹۴ و ۹۵ درصدی واکسن‌های خود هستند؟ و چرا هم اکنون نیز که شاهد چنین پیامدهای هولناکی در فاز سوم آزمایش‌ها هستند اندکی از این نرخ اثربخشی را کم نمی‌کنند؟ پرسش دوم و مهم‌تر را باید در برابر سازمان بهداشت جهانی قرار داد. این سازمان بر پایه کدام مستندات و شواهد، قابل اعتماد بودن و اثربخشی واکسن‌های ساخت آمریکا را مورد تأیید قرار داد و مجوز صادر کرد و این افتخار را نصیب آنها کرد که «اولین» باشند؟ کمی بعد نیز همین افتخار را نصیب واکسن ساخت مشترک دانشگاه آکسفورد و کارخانه آسترازنکای سوئد کرد. آن هم درحالی که نرخ اثربخشی این یکی هر روز در حال کاهش و فعلاً حول و حوش ۶۰ درصد است و بسیاری از گروه‌های سنی یا مبتلایان بیمارهای گوناگون از استفاده از این واکسن منع شده‌اند! و از آن خنده‌دارتر اینکه چند هفته‌ای است که شرکت آسترازنکا به دنبال مصالحه‌ای با شرکت گامالیای روسی، سازنده اسپوتنیک‌وی است تا مگر آبروی رفته را با ترکیب واکسن خود با واکسن روسی بازیابد!

سازمان جهانی بهداشت در عین حال باید پاسخگوی نادیده انگاشتن سه کشور

پیشتاز در تولید واکسن کرونا، یعنی روسیه، چین و کوبا باشد. کشورهایی که ماه‌ها پیش از شرکت‌های فایزر و مدرنا و آسترازنکا مراحل اول و دوم آزمایش‌های خود را با موفقیت پشت سرگذاشتند و از اوایل پاییز، واکسیناسیون در جمعیت‌های بزرگ‌تر را آغازکردند و تا کنون به نتایج درخشانی رسیده‌اند. از جمله اینکه هزاران چینی از میلیون‌ها نفری که در این کشور واکسینه شده‌اند و ضرورتاً سفرهای خارجی به مناطق بحرانی این ویروس در جهان داشته‌اند، بدون رعایت هیچ پروتکل بهداشتی، کم‌ترین مشکلی نداشته‌اند.

تا کنون ده‌ها کشور در سراسر جهان واکسن‌های ساخت این کشورها را بدون هیچ دردسر و شرط و شروطی دریافت کرده‌اند و همچنان کشورهای بیشتری برای تهیه و تأمین واکسن مورد نیاز خود به این سه کشور روی می‌آورند.

در این میان، کشور چین در واقع به اصلی‌ترین منبع تأمین واکسن کرونا در جهان تبدیل شده است. رهبری این کشور رساندن واکسن به کشورهای در حال توسعه را، حتی به شکل رایگان در صدر وظایف بین‌المللی خود قرار داده است. چین قول داده تا به **۵۲** کشور دنیا از جمله به میانمار، فیلیپین، زیمبابوه و پاکستان، واکسن اهدا کند. پاکستان اولین کشوری بود که چند روز پیش محموله رایگان نیم میلیون دوزی واکسن‌های چینی را دریافت کرد. چین علاوه بر تأمین واکسن کشورهای کم‌درآمد از طریق سبد کوواکس، طرح احداث کارخانه واکسن‌سازی در کشورهای فقیر را نیز در دستورکار قرار داده است تا از این طریق بتواند تأمین واکسن مورد نیاز آنها را سرعت بخشد. ببین تفاوت ره ازکجاست تا به کجا!

> **چین علاوه بر تأمین واکسن کشورهای با درآمد کم یا متوسط از طریق سبد کوواکس، طرح احداث کارخانه واکسن‌سازی در کشورهای فقیر را نیز در دستور کار قرار داده است تا از این طریق بتواند تأمین واکسن مورد نیاز آنها را تسریع نماید.**

واکسن «اسپوتنیک وی» روسیه نیز از ماه‌ها پیش مورد توجه تعدادی ازکشورها بوده و تا کنون صدها هزار نفر بی‌هیچ عارضه جدی این واکسن را دریافت کرده‌اند. در پی تأیید مجله لنست، دولت روسیه برای صادرات یا تولید این واکسن درکشورهای دیگر از جمله ایران، برنامه‌ریزی کرده است. تاکنون بیش از**۵۰** کشور جهان برای خرید بیش از۱.۲ میلیارد دوز از این واکسن ابراز تمایل کرده‌اند.

درحال حاضر بیش از**۲۳۰** شرکت داروسازی درنقاط مختلف دنیا درحال ساخت واکسن



واکسن سوبرنا-۱ ساخت کوبا، امروز مورد اعتماد و تقاضای بسیاری از کشورهای جهان به‌ویژه در آمریکای لاتین است.

کرونا هستند و ۶۰ واکسن، مرحله آزمایش‌های بالینی روی انسان را طی می‌کنند که ۲۰ مورد به مراحل نهایی آزمایش رسیده‌اند و حداقل ۸۵ واکسن در مرحله پیش‌بالینی و آزمایش روی حیوانات هستند.

در حالی که استرالیا و فرانسه پروژه‌های ساخت واکسن خود را به دلیل شکست در آزمایش‌ها متوقف کردند، بسیاری از کشورها هم‌زمان در تلاش‌اند تا با تولید واکسن توسط دانشمندان خود، نیاز کشورشان را عمدتاً بر پایه تولید داخلی تأمین نمایند و میزان وابستگی به خارج، به ویژه کشورهای امپریالیستی را به حداقل برسانند. جای خوشحالی است که نام کشور ما ایران نیز درکنار نام کشورهای پیشتاز در عرصه پزشکی جهان، به ویژه کوبا و ویتنام در لیست تولیدکنندگان واکسن قرار دارد. موفقیت این تلاش‌های ملی می‌تواند برای درهم شکستن قدرت افسانه‌ای انحصارات دارویی امپریالیستی جهان نقش قابل توجهی ایفا نمایند. البته به شرط آنکه دولت‌ها واکسیناسیون را به عنوان حق مسلم آحاد کشور به رسمیت بشناسند و همه جمعیت امکان بهره‌مندی از آن را به طور رایگان و داوطلبانه داشته باشند. آنگاه می‌توان امید داشت که اکثریت مردم جهان در نتیجه چنین اقدامات مسؤولانه و هشیارانه، هرچه زودتر از مصیبت کرونا رها شوند و شورکار و زندگی جمعی به جوامع بشری بازگردد.

1. https://americansfortaxfairness.org/10-months-crisis-u-s-billionaires-wealth-continues-climb-1-1-trillion-nearly-40/

2. The Global Vaccine Rollout Is Failing—and That Puts Everyone, Everywhere, In Danger. Jonathan Tepperman, January 28, 2021, https://foreignpolicy.com/2021/01/28/vaccine-rollout-covid-19-economic-unrest/

3. https://shahrvandonline.ir/24236/رئیس-فایزر-در-روز-اعلام-خبر-واکسن-کرونا/

4. https://www.thehindu.com/news/national/pfizer-withdraws-emergency-use-authorisation-application-for-its-covid-19-vaccine-in-india/article33757258.ece

- علاوه بر منابع فوق و نیز منابعی که در متن نوشتار از آنها نام برده شده است، منابع تک تک موارد دیگر که نویسنده در بررسی خود به آنها استناد می‌کند، نزد تحریریه نشریه موجود است و در صورت درخواست خوانندگان در اختیار آنها قرار خواهد گرفت.

نام کشور ما ایران نیز در کنار نام کشورهای پیشتاز در عرصه پزشکی جهان، به ویژه کوبا و ویتنام در لیست تولیدکنندگان واکسن قرار دارد. موفقیت این تلاش‌های ملی می‌تواند برای درهم شکستن قدرت افسانه‌ای انحصارات دارویی امپریالیستی جهان نقش قابل توجهی ایفا نمایند.

نئولیبرالیسم تا چه زمانی می‌تواند در برابر بحران آب و هوا مقاومت کند؟

بخش دوم و پایانی

ژولیوس الکساندر مک‌گی و پاتریک ترنت گراینر (مانتلی ریویو، آوریل ۲۰۲۰)

برگردان: ستاره نوید



درکالیفرنیا، بازارهای عمده‌فروشی انرژی به وسیله لایحه مصوبهٔ مجلس ایالتی در سال ۱۹۹۶ آغاز به کار کردند. درکنار دیگر مواردی که احتمالاً تأثیرگذار بودند، این لایحه برای تشویق رقابت، تمام مقررات پیش پای انحصارات انرژی در سرتاسر ایالت را از میان برداشت، قیمت انرژی را به میزان ۱۰ درصد کاهش داد و توانایی شرکت‌های انحصاری انرژی، در رابطه با افزایش قیمت مصرفی مشتریان را محدود نمود.

همچنین، این لایحه شرکت‌های سهامی عام ارائه‌دهنده خدمات برق و گاز از جمله شرکت برق منطقه‌ای شمال کالیفرنیا به نام پاسیفیک[1] را وادارکرد تا بخش اعظم ظرفیت تولید خود را به تولیدکنندگان مستقل (جایی که می‌شد انرژی را در بازار عمده‌فروشی معامله‌کرد) بفروشد.

اما مشکل اینجا است که بازارهای انرژیِ مقررات‌زدایی شده، برای پیش‌بینی تقاضا، بر داده‌های پیشین مربوط به الگوهای آب و هوایی و همچنین این فرض که انرژی ارزان و بی‌پایان است، متکی می‌باشند. آنها فاقد تجهیزات لازم برای مقابله با تغییرات الگوهای آب و هوایی که در نتیجه نوسانات اقلیمی به وجود می‌آیند، هستند.

برخلاف این گمان که بازار عمده‌فروشی انرژی به وفور آن کمک می‌کند، کالیفرنیا هنوز مشابه با دهه‌های گذشته، حداقل یک چهارم انرژی خود را از ایالت‌های همسایه تأمین می‌کند بخش قابل توجهی از این انرژی وارداتی از سدهای هیدروالکتریک (برق‌آبی) واقع در ایالت‌های اورِگُن و واشنگتن تأمین می‌شود.

در سال ۲۰۰۰، منطقه ساحلی شمال غربی آمریکا با خشکسالی مواجه شد و در نتیجه آن ظرفیت سدهای هیدرو الکتریکی کاهش یافت. این امر، درکنار فعالیت‌های سودآور اما بسیار جنایتکارانه شرکت‌های فرصت‌طلبی مانند اِنران[۲]، موجب شد شرکت پاسیفیک در سال ۲۰۰۱ اعلام ورشکستگی کند. عدم توانایی شرکت‌های انحصاری انرژی در بالا بردن قیمت مصرفی مشتریان (امری که پیشتر در لایحه مصوبه به تصویب رسیده بود) و همچنین از دست رفتن مازاد انرژی‌ای که از منطقه شمال غرب تأمین می‌شد، آن هم در طول فصلی که تقاضا به اوج خود رسیده بود؛ باعث ضایع شدن بخش بزرگی از درآمد سالیانه این شرکت‌ها شد.

شرکت پاسیفیک به منظور رهایی از ورشکستگی، به دولت ایالتی کالیفرنیا متوسل شد. دولت نیز متعاقباً، سیاست‌های پیشین خود مبنی بر محافظت از خانوارها در مقابل نوسانات بازار عمده‌فروشی انرژی را زیر پا نهاد و مردم را مجبور کرد تا قبوض خود را پیشاپیش پرداخت کنند. همچنین اضافه بهایی به مبلغ ۲/۵ دلار به هر قبض اضافه شد تا شرکت پاسیفیک بتواند بدهی خود را پرداخت کند! این تاکتیک که رسماً بر اساس سلب مالکیت از دارایی‌های مردم بنا شده است، نمونه‌ای از روش‌هایی است که بازارهای مالی برای خنثی کردن بحران‌های اقتصادی خود از آن استفاده می‌کنند و به واقع نماد بارز نئولیبرالیسم است. این سیاست به عنوان پشتوانه‌ای جدید عمل کرده و به شرکت پاسیفیک کمک نمود تا در سال ۲۰۰۴ از ورشکستگی خارج شود. با این حال، اضافه بهایی که این شرکت را نجات داد، دیگر از قبوض حذف نشد! این اضافه بها، اکنون در صندوقی به نام صندوق اتفاقات غیرمترقبه (بلایای طبیعی) ریخته می‌شود و قرار است که دولت کالیفرنیا از آن برای جبران ضررهای ناشی از آتش‌سوزی‌هایی احتمالی‌ای که شرکت‌های برق و گاز

ممکن است به وجود آورند، استفاده شود! (می‌دانیم که فرسودگی خطوط انتقال برق و گاز این شرکت‌ها، از عوامل اصلی آتش سوزی‌ها هستند).

این در حالی است که هم اکنون نیز شرکت پاسیفیک به علت تغییرات اقلیمی دوباره اعلام ورشکستگی کرده است! در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸، اتصال خطوط برق این شرکت، به دلیل هوای بسیار خشک و تأثیراتی که از خشکسالی تاریخی اخیر باقی مانده بود، دو آتش‌سوزی بزرگ در شمال کالیفرنیا را موجب شد. یکی از این آتش‌سوزی‌ها در شهر پارادایس یکی از بزرگ‌ترین و مرگبارترین آتش‌سوزی‌های نسل‌های اخیر به شمار می‌رود. در جریان این آتش‌سوزی، نوزده هزار خانه ویران شد، بیش از ۸ کیلو مترمربع از ناحیه در آتش سوخت و ۸۵ نفر جان خود را از دست دادند. اگر شرکت پاسیفیک خطوط انتقال خود (که برخی از آنها نزدیک به صد سال عمر دارند) را به‌روزرسانی می‌کرد تا در هوای خشک از ایمنی بالاتری برخوردار باشند، هیچ‌کدام از این آتش‌سوزی‌ها رخ نمی‌داد. مقاله اخیری که در مجله وال استریت به چاپ رسیده است، جزئیات این ماجرا را فاش کرده است. بر طبق این مقاله، شرکت پاسیفیک برای دهه‌ها از خطرناک بودن این خطوط انتقال کهنه آگاه بوده، اما به تعویق انداختن تعویض و ایمن‌سازی آنها را از نظر اقتصادی مناسب‌تر دیده است! راز کلاهبرداری نئولیبرالی اکنون فاش شده بود! مگر نه اینکه هدف ایجاد بازار عمده‌فروشی انرژی، ریختن سودهای کلان در جیب سرمایه‌داران، بدون بالا بردن قیمت مصرف‌کننده بوده است؟ در واقع، شعار طرفداران این بازارها همواره این بوده است که «ما کسب سود را بدون بهره کشی از مردم عملی خواهیم کرد!» اما در نهایت راز این فریب آشکار شد؛ چرا که این شرکت نگاهداری و ایمن‌سازی خطوط انتقال خود را به نفع سود بیشتر متوقف کرده بود!

> **شرکت پاسیفیک برای دهه‌ها از خطرناک بودن این خطوط انتقال کهنه آگاه بوده، اما به تعویق انداختن تعویض و ایمن‌سازی آنها را از نظر اقتصادی مناسب‌تر دیده است! راز کلاهبرداری نئولیبرالی اکنون فاش شده بود!**

افزون بر از بین بردن معیشت هزاران انسان، این آتش‌سوزی‌ها به کابوسی برای شرکت‌های بیمه که از مطلوب‌ترین عوامل بازارهای نئولیبرالی به شمار می‌روند، تبدیل شده است. آتش‌سوزی‌های اخیر کالیفرنیا، حدود ۲۴ میلیارد دلار برای شرکت‌های بیمه هزینه برداشته است[۳]. در پاسخ به این نگرانی‌های روز افزون، شرکت‌های بیمه حق بیمه

را افزایش داده و در برخی موارد نیز از تمدید قرارداد با مشتریان خودداری نموده‌اند. همچنین، بیمه‌گذاران، شرکت پاسیفیک را مسؤول پرداخت‌های کلان خود شمرده و این شرکت دوباره ناچار به اعلام ورشکستگی شد. این امر برای صندوق‌های سهام خصوصی[۴] که ادعای‌های خسارت‌دیدگان[۵] را خریده بودند، منبعی برای کسب سود شد. آنها می‌خواهند از این فرصت استفاده نموده تا بتواند از بدهی رو به افزایش این شرکت کسب سود کنند. صندوق‌های سهام خصوصی همچون گروه الیوت[۶] و بوپست[۷] هم‌اکنون در حال رقابت با یکدیگر هستند تا بتوانند با استفاده از قوانین ورشکستگی، شرکت پاسیفیک را خریداری و از نو سازماندهی کنند.

شرکت پاسیفیک و دیگر برق‌های منطقه‌ای در کالیفرنیا به ناچار تصمیم گرفته‌اند تا برق بیش از سه‌میلیون نفر را در مواقعی که وزش باد بسیار شدید و هوا شدیداً خشک است، قطع کنند تا از به بار آمدن بدهی‌های بیشتر جلوگیری کنند. پیش‌بینی می‌شود که خشکی هوا و وزش شدید باد به دلیل بحران اقلیمی موجود کماکان ادامه داشته باشد و احتمالا شکلی از آب و هوا که در آینده تجربه خواهیم نمود چیزی بین بارش‌های شدید (که شرکت‌های ارائه دهنده آب را در تنگنا قرار می‌دهد) و خشکسالی می‌باشد[۸]. شایان ذکر است که شرکت پاسیفیک بدون کوچک‌ترین توجهی به جمعیت آسیب‌پذیر اقدام به قطع برق مشتریان خود کرده است. افراد معلول و سالمندان در برابر این خاموشی‌ها در معرض آسیب بیشتری هستند، و به طور کلی ثابت شده است که این خاموشی‌ها موجب افزایش نرخ مرگ و میر می‌شوند[۹]. این دزدی و سلب مالکیت آشکار، نتیجه‌ای جز نادیده گرفتن و خوار شمردن مردم هم از نظر سیاسی و هم از نظر اجتماعی نخواهد داشت. مردمی که برای زنده ماندن به انرژی وابسته هستند، بدون این که کوچک‌ترین تقصیری داشته باشند، مورد آزار قرار می‌گیرند. آنها صرفا مشغول زندگی خود هستند، زندگی‌ای که به تمامی تحت کنترل تأمین‌کننده‌های انرژی است و این تأمین کنندگان افرادی هستند که آنها را نه به عنوان یک انسان، بلکه به عنوان منبع تولید سود سرمایه می‌نگرند.

این دزدی و سلب مالکیت آشکار، نتیجه‌ای جز نادیده گرفتن و خوار شمردن مردم هم از نظر سیاسی و هم از نظر اجتماعی نخواهد داشت. مردمی که برای زنده ماندن به انرژی وابسته هستند، بدون این که کوچک‌ترین تقصیری داشته باشند، مورد آزار قرار می‌گیرند.

چنان که پیش‌بینی می‌شود این روند ادامه خواهد داشت! به این معنی که نظام‌های

انرژی موجود در بازارهای سرمایه‌داری کماکان همان سیاست ظالمانه «سلب مالکیت» را اعمال و حقوق مردم را فدای کسب سود بیشتر خواهند نمود. به طور کلی، سلب مالکیت به اشکالی از تسلط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دلالت دارد که بدون وجود قراردادی برای دستمزد بوده و تنها عملکرد آن، استثمار و بهره کشی از نیروی کار است[۱]. برای درک این موضوع، باید به این امر توجه کنیم که بخش اعظم مصرف خانگی برق، حتی در جوامع ثروتمند، برای رفع نیازهای اساسی صورت می‌پذیرد. به واقع بیشترین میزان مصرف انرژی، برای سرمایش، گرمایش، ذخیره مواد غذایی، نظافت و مسافرت به کار می‌رود. اکثر مردم برای تأمین این نیازها به منابع خارجی انرژی متکی بوده و از دانش لازم برای تحقق این نیازها بدون این منابع خارجی، برخوردار نیستند. این امر نوعی عدم تعادل میان مصرف‌کنندگان انرژی و تأمین‌کنندگان آن را به وجود می‌آورد که نیازهای سرمایه را بر منافع نیروی کار مسلط می‌کند.

در ابتدا، استفاده از انرژی‌های مبتنی بر سوخت‌های فسیلی شکلی از سلب مالکیت شمرده می‌شد که از استثمار نیروی کار حمایت می‌کرد. این شکل از سلب مالکیت، باعث سریع‌تر شدن روند استثمار نیروی کار از طریق افزایش بهره‌وری تولیدکنندگان و بازتولیدکنندگان می‌شود. زمانی که سوخت‌های فسیلی به چرخه تولید وارد شدند، برق حاصل از آن به کارگران این امکان را می‌داد تا کالاهای ارزان‌تری تولید کنند و همچنین با بالا بردن بازدهی نیروی کار، مدت زمان کار را به صورتی که پیش‌تر حتی در تصور هم نمی‌گنجید، افزایش داد. این امر همچنین، با افزایش بهره‌وری فرایندهایی مثل پخت و پز و



نظافت (کار خانگی)، زمان لازم برای باز تولید نیروی کارِ را نیز کاهش داد. اما گویی این نیز کافی نبود؛ تولید برق و فرآیند برق‌رسانی، راه نوینی برای تولیدکنندگان برق فراهم نمود تا از بازتولید نیروی کار نیز کسب سود کنند. در حقیقت، ظهور انرژی برق باعث شد که باز تولید نیروی کار هر چه بیشتر به لوازم الکترونیکی خانگی وابسته شود.

بنابراین، پُربیراه نیست که نتیجه بگیریم، تجارت عمده‌فروشی انرژی با تبدیل نیازهای اصلی فرد (مانند تقاضای انرژی) به بازیچه‌ای برای معاملات قماری، الگوی اصلی سلب مالکیت انرژی را گسترش می‌دهد. حال با درنظرگرفتن تمامی این موارد، پرسش زیر در ذهن پدید می‌آید: نئولیبرالیسم تا چه مدت می‌تواند در برابر بحران آب و هوا مقاومت کند و پیامدهای حمایت مداوم از الگوی نئولیبرال چیست؟ بگذارید با پاسخ به بخش دوم این پرسش و با ذکر سه پیامد آغاز کنیم. اولاً، در شیلی، تلاش برای مقابله با تغییرات اقلیمی از طریق بازار عمده‌فروشی انرژی ناکارآمد بوده و نابرابری اجتماعی موجود را تشدید کرده است. ثانیاً، همانطور که در سرتاسر جهان مشاهده شده است، مصرف انرژی‌های تجدیدپذیر، در جایی توانسته آلودگی را بیشتر تخفیف دهد که نابرابری‌های اجتماعی را تشدید کرده است[11]. در پایان، کاملاً روشن است که مردم شیلی دیگر تاب تحمل افزایش این نابرابری‌ها را ندارند و از همین رو است که به خیابان‌ها آمده‌اند. همچنان که شاهد اعتراضات مشابهی از سوی مردم دیگر کشورها، چون اعتراضات جلیقه زردها در فرانسه هستیم.

> پُر بیراه نیست که نتیجه بگیریم، تجارت عمده‌فروشی انرژی با با تبدیل نیازهای اصلی فرد (مانند تقاضای انرژی) به بازیچه‌ای برای معاملات قماری، الگوی اصلی سلب مالکیت انرژی را گسترش می‌دهد

هدف از افزایش قیمت انرژی، حفاظت از بازار در مقابل ناپایداری سیستم‌های انرژی تجدیدپذیر بود. همین ناپایداری است که ادامهٔ حیات الگوی عمده‌فروشی انرژی را برای کسب سود تهدید می‌کند. به بیان دیگر این منابع انرژی به جای بازار، تابع اوضاع جوی هستند. روشن است، سیستم‌های برق تجدیدپذیر از یک ویژگی ظاهراً منفی برخوردار هستند. موجودیت آنها به شکلی است که میزان ذخایر آنها را عملاً غیرقابل پیش‌بینی می‌کند. برای مثال، در برخی فصول تابش خورشید در بیشینه و در فصول دیگر در کمینه خود قرار دارد. چنان که پیش‌تر نیز ذکر شد، دولت شیلی برای محافظت از بازار در مقابل این ویژگی غیرقابل پیش‌بینی بودن، قیمت انرژی را افزایش داد. اما، همین غیرقابل پیش‌بینی

بودن است که منابع تجدیدپذیر انرژی، همچون انرژی بادی و آبی را به عنوان تهدیدی برای موجودیت «بازارهای عمده‌فروشی انرژی» که بر سود متکی هستند، مطرح می‌کند. به دیگر سخن، این منابع انرژی، وابسته به محیط زیست هستند، و نه بازار. به این معنی که میزان و تمرکز ذخایر این نوع انرژی تماماً به طبیعت وابسته است و بازار کوچک‌ترین نقشی در آن ندارد. وجود نوسانات بسیار در ذخایر انرژی فصلی و موقتی که عملاً آنها را غیرقابل پیش‌بینی می‌کنند (مانند انرژی‌های تجدیدپذیر) باعث می‌شود که نتوان امید سود چندانی از فروش و عرضه این انرژی‌ها داشت. به یاد بیاورید که این همان چیزی بود که نظام بازار عمده فروشی عمدتاً برای دستیابی به آن ساخته شده بود. با این وجود، این مشکلی است که به بازار مربوط می‌شود و هرگز به معنی مانعی برای استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر نمی‌باشد. چرا که به آسانی می‌توان در زمان‌های اوج مصرف که میزان مصرف از ذخیره انرژی پیشی می‌گیرد، از سوخت‌های فسیلی کمک گرفت. البته که این امر هم اکنون نیز انجام می‌شود، اما افسوس که در همان قالب عمده فروشی انرژی پیشین است!

با این حال، تحقق این امر نیازمند تبدیل نظام انرژی سلب‌کنندهٔ مالکیت[۱۲] به نظامی مالکیت بخش[۱۳]، می‌باشد. منظور ما از نظام مالکیت بخش، نظامی است که فارغ از خود بیگانگی[۱۴] موجود در کالاها، تولید انرژی کند. مثلاً اگر انرژی را به عنوان یک کالا در نظر بگیریم، می‌بینیم که ارزش آن در واقع ناشی از مبادلهٔ نابرابری است که در نتیجهٔ آن، افراد ناچارند برای آن پول بیشتری نسبت به هزینه‌ای که برای تولیدش به کار رفته است، بپردازند. این شکل از مبادلهٔ نابرابر از طریق مالکیت خصوصیِ زیرساخت‌های شبکهٔ توزیع انرژی حفظ می‌شود؛ بدین صورت که واسطه‌ای میان مصرف و تولید انرژی پدید می‌آورد که اقتدار خانوارها را محدود می‌کند. واسطه مذکور در این مورد همان بازار عمده‌فروشی انرژی است که افزون بر قیمت، نوع و زمان استفاده از انرژی‌ها را نیز تعیین می‌کند. مالکیت بخشیدن به انرژی به این معنی است که انرژی را زمانی باید استفاده نمود که به نفع مردم باشد و واسطه‌ای که مبادلهٔ آن را نابرابر کند درکار نباشد. انرژی مذکور همچنین تنها باید به توسط چرخه‌های زیست محیطی محدود شود و از هرگونه از خود بیگانگی که قیمت‌گذاری توسط بازار پدید می‌آورد، عاری باشد.

اگر رفتار مردم بجای کنترل توسط بازار، تنها توسط محیط زیست محدود می‌شد، آنها به آسانی می‌توانستند تصمیم بگیرند که کارهایی که انرژی زیادی برای انجام آنها لازم

> **این همان الگوی نئولیبرالی تولید انرژی است: برون‌سپاری هزینه‌ها و جذب مازاد. چنین الگویی انسان را به شیئی یک بار مصرف تبدیل می‌کند؛ به اشیائی که نیازهای انرژی آنها تنها بر اساس سودآوری و نه بقا و یا مطلوبیت تعیین می‌شود.**

است، مانند مسافرت، پخت و پز، نظافت و شارژ باتری‌ها را در زمان‌هایی که ذخیره انرژی‌های تجدیدپذیر بسیار است انجام دهند و مصرف خود را در طی ساعاتی که این ذخیره در کمینه خود است، کاهش دهند. بر اساس این مدل، مردم به تغییرات آب و هوایی به‌گونه‌ای پاسخ می‌دهند تا تأثیر خود را بر آب و هوا کاهش دهند. همچنین چنین مدلی فاقد هرگونه بازاری است که با قیمت‌گذاری تنها در صدد کسب سود بیشتر است!

علی‌رغم اینکه واگذاری این تصمیم بر عهده خود مردم و دادن این آزادی که آنها تنها در حصار عوامل طبیعی زمین باشند، همچون سودایی ناممکن است؛ جالب است بدانید که این دقیقاً همان کاری است که شرکت پاسیفیک، در فصول آتش‌سوزی، مردم را به انجام آن وادار می‌کند. تنها تفاوت این است که در این مورد، یک شرکت خصوصی است که برای مردم تصمیم می‌گیرد. در ضمن، قابل ذکر است که تنها هدف این شرکت از انجام چنین کاری این است که از هرگونه مسؤولیت مالی در قبال آتش‌سوزی‌های احتمالی آینده بری باشد. هوای خشک برای شرکت پاسیفیک یک خطر محسوب می‌شود، زیرا همانطورکه پیش‌تر نیز ذکر شد این شرکت کماکان از انطباق زیرساخت‌های خود با تغییرات آب و هوایی خودداری می‌کند. این در حالی است که همگان می‌دانیم که خشکی هوا، حتی بدون در نظر گرفتن تغییرات اقلیمی، که ناشی از برهم‌کنش انسان و طبیعت است، نیز احتمالی ممکن است و بدون شک باید در زمان ساخت زیرساخت‌ها به عنوان یک عامل اجتناب‌ناپذیر در نظر گرفته شود. عدم انجام این کار منافع زندگی اجتماعی و جان مردم را تهدید می‌کند. در حقیقت، باید خود را بسیار خوش شانس بدانیم که این امر تنها در سال‌های اخیر ایجاد مشکل نموده است. با این وجود، ظهور مکرر هوای خشک که یکی از پیامدهای بحران آب و هوا می‌باشد، این امر را به شرکت پاسیفیک تحمیل کرده است، چراکه هم اکنون به عنوان تهدیدی برای سودآوری این شرکت عمل می‌کند. درواقع، تغییرات اقلیمی توانایی مالی بزرگ‌ترین شرکت ارائه دهنده خدمات برق وگاز ایالات متحده آمریکا را زیر سؤال برده است. برای محافظت از آینده شرکت پاسیفیک، ایالت کالیفرنیا صندوقی را ایجادکرده است که این غول عظیم را از تهدید «ادعای خسارت مردم» که پیش‌تر بیان شد، در امان نگاه دارد.

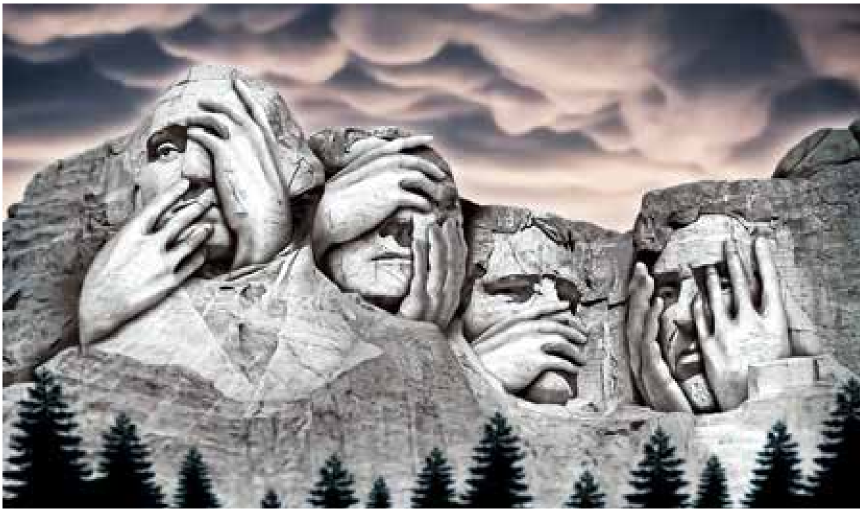
و این همان الگوی نئولیبرالی تولید انرژی است: برون‌سپاری هزینه‌ها و جذب مازاد. چنین الگویی انسان را به شیئی یک بار مصرف تبدیل می‌کند؛ به اشیائی که نیازهای انرژی آنها تنها بر اساس سودآوری و نه بقا و یا مطلوبیت تعیین می‌شود. موکول کردن منابع انرژی به منطق معیوب یک سیستم سلب مالکیت کننده و عدم تلاش برای ساختن سیستم‌هایی که بازتاب‌کننده اکولوژی باشد، همان چیزی است که مردم شیلی را به خیابان‌ها و مردم کالیفرنیا را به تنگنا کشاند. بنابراین، نئولیبرالیسم تا چه مدت می‌تواند در برابر بحران آب و هوا مقاومت کند؟ تنها تا زمانی که ما خود را به عنوان اشیا یک بار مصرف و شرکت‌هایی همچون پاسیفیک را به عنوان ضرورت بپذیریم.

1. Pacific Gas and Electric (PG&E) 2. Enron
3. Matt Wirz and Juliet Chung, “PG&E Trade Punishes Hedge Funds as California Burns,” Wall Street Journal, October 30, 2019.
4. Hedge fund 5. insurance claim
درخواستی رسمی که توسط دارنده بیمه به یک شرکت بیمه تسلیم می شود تا بر مبنای آن، خسارت وارده به شرکت دارنده بیمه جبران شود.
6. Elliott Corp. 7. The Baupost Group
8. Daniel L. Swain, Baird Langenbrunner, J. David Neelin, and Alex Hall, “Increasing Precipitation Volatility in Twenty-First-Century California,” Nature Climate Change 8 (2018): 427–33.
9. Brooke Anderson and Michelle L. Bell, “Lights Out: Impact of the August 2003 Power Outage on Mortality in New York, NY,” Epidemiology 23, no. 2 (2012): 189–93.
10. John Bellamy Foster and Brett Clark, “The Expropriation of Nature,” Monthly Review 69, no. 10 (March 2018): 1–27.
11. Julius Alexander McGee and Patrick Trent Greiner, “Renewable Energy Injustice: The Socio-Environmental Implications of Renewable Energy Consumption,” Energy Research & Social Science 56 (2019).
12. expropriation 13. appropriation 14. alienation


فرناندو روخاس زندگی خود را در کنار دریاچه‌ای بزرگ در مرکز شیلی گذرانده است. حدود هفت سال پیش این دریاچه شروع به کوچک شدن کرد و اکنون بیشتر آن خشک شده است. عکس در دست او، عکس زمان پر بودن دریاچه است.

سقوط کنگره یا افول آمریکا

سیامک طاهری



بنیان‌گذاران شرمگین ایالات متحده آمریکا!

بی‌گمان روز چهارشنبه ۶ ژانویه ۲۰۲۰ برابر با ۱۷ دی ۹۹ صرف‌نظر از این که در روزهای پس از آن چه رخ داد، یکی از روزهایی است که در تاریخ ثبت خواهد شد. در این روز به دعوت دونالد ترامپ رئیس جمهور وقت آمریکا، گروه کثیری از هواداران او از سراسر آمریکا در برابر کنگره این کشور که قرار بود بر انتخابات آمریکا مهر تایید بزند، گرد آمدند. ظاهراً شمار تظاهرکنندگان به حدی بود که پلیس از کنترل آنان عاجز ماند. آنان صفوف پلیس را شکافتند، از در و دیوار کنگره بالا رفتند، مراسم را برهم زدند و شروع به تخریب وسائل کنگره کردند. به گزارش «فایننشال تایمز»، وقایع چهارشنبه شب شهر واشنگتن پس از آن رخ داد که «ترامپ» در جمع حامیان خود که از ساعت‌ها قبل مقابل کاخ سفید گرد آمده و هیجان‌زده شعار می‌دادند، حاضر شد و در سخنانی به آنها گفت: «ما هرگز تسلیم نمی‌شویم. ما هرگز شکست را نمی‌پذیریم، وقتی رأی‌ها را دزدیده‌اند.» تصویرهای ویدیوی حاکی از آن هستند که آقای ترامپ در تمام مدت مشغول تعقیب حوادث از طریق دوربین‌های مدار بسته بود.

اعضای کنگره، که برای زدن مهر تأیید بر ریاست جمهوری بایدن در کنگره گرد هم آمده بودند، مجبور شدند جلسه خود را نیمه‌کاره رها کنند تا بعد از بازگشت شرایط به حالت

عادی، جلسه را از سر بگیرند

شگفتی آن چنان گسترده بود که نه تنها آمریکا، بلکه سراسر جهان را در حیرت فرو برد. رهبران فرانسه، انگلستان، آلمان وحتی اسکاتلند واسرائیل از وحشت ترک برداشتن کل نظامی که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بر گوشت و خون و استخوان جمجمه مردم کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بنا شده بود، یکی پس از دیگری پیام‌های حمایت از نظام آمریکا ارسال کردند ونسبت به استحکام آنچه که آن را بنای دموکراسی آمریکایی می‌نامیدند، ابراز امیدواری کردند و از آن حمایت می‌کردند. پدیده عجیبی که تاکنون سابقه نداشته است. آمریکایی که خود مدعی حمایت از آزادی کشورهای دیگر بود، و به این بهانه ملت‌های بسیاری را به خاک وخون کشیده بود وکشورهای بسیاری چون لیبی و عراق و... را بی‌آینده کرده بود، حالا خود نیازمند حمایت و پشتیبانی کشورهای دیگری بود که تا امروز خودشان به حمایت آمریکا محتاج بودند. و این خط نیاز حتی تا اسرائیلی که بدون حمایت آمریکا توان ایستادن بر سر پای خود را ندارد، امتداد یافت. روزگار غریبی است نازنین!

دیگر پیامدها

ابعاد واقعه تنها به اشغال کنگره محدود نماند. بنا به گفته مقامات رسمی آمریکا در این شورش عظیم، دست‌کم **۵** نفر کشته و ده‌ها نفر زخمی و شمار بسیاری دستگیر شدند. در میان کشته و زخمی‌ها شماری از افراد پلیس نیز دیده می‌شد.

وزارت دادگستری آمریکا نیز اتهاماتی را علیه تعدادی از نفرات مرتبط با شورش در ساختمان کنگره مطرح کرد. از جمله آنان، یک قانونگذار اهل ویرجینیای غربی و نیز مردی بود که وارد دفتر نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان آمریکا شد و بر روی میزش نشست. مقامات قضایی آمریکا اعلام کردند که چند فرد دیگر نیز با اتهام همراه داشتن سلاح و مهمات به داخل ساختمان کنگره روبرو هستند و انتظار می‌رود اتهامات بیشتری نیز به دنبال تحقیقات گسترده‌تر علیه این شورشیان مطرح شود.

بنا به گزارش «سی‌ان‌ان»، **۱۷** نفر از اعضای کمیته قضایی مجلس نمایندگان آمریکا در نامه‌ای به «مایک پنس»، معاون اول «ترامپ» از او خواستند با استفاده از متمم **۲۵** قانون اساسی خود قدرت را در دست بگیرد تا روند انتقال قدرت در آمریکا در دو هفته باقیمانده تا مراسم تحلیف بایدن، به آرامی سپری شود. اما بنا به گزارش رویترز ساعتی

پس از این درخواست، مایک پنس با آن مخالفت کرد و گفت چنین اقدامی را انجام نخواهد داد. مشاوران او نیز گفتند نگران هستند چنین اقداماتی باعث شدت گرفتن آشوب‌ها و اختلافات حزبی در کشور شود.

اما ماجرا به همین جا ختم نشد. «نانسی پلوسی»، رییس مجلس نمایندگان آمریکا که سابقه پاره کردن نطق ترامپ پس از آن که او حاضر به دست دادن با وی نشد را دارد، هشدار داد: «اگر پنس با اجرای متمم ۲۵ قانون اساسی موافقت نکند، کنگره بنا بر اختیارات خود، ترامپ را استیضاح خواهد کرد.»

اتحاد شبکه‌های اجتماعی برای سانسور رئیس جمهور

رفتار ترامپ و آشوب و ناآرامی‌های واشنگتن و کنگره واکنش شدید شبکه‌های اجتماعی را به‌دنبال داشت. مسدود کردن حساب‌های ترامپ باعث شد تا رابطه او با ۸۸ میلیون هواخواه توئیتری و ۳۵ میلیون مشترک فیس‌بوکی او قطع شود. توئیتر روی اکانت خود نوشت: این پلتفرم بر رفتار ترامپ نظارت می‌کند و برای سالم‌سازی محیط این پلتفرم، نسبت به رفتار ترامپ واکنش نشان خواهد داد.

در توئیتردر فاصله روزهای اول تا ششم ژانویه حدود ۱۴۸۰ پست مرتبط با گروه‌های افراطی توئیت شده که بیشتر آنها حاوی مطالب خشونت‌آمیز بودند و حتی یکی از این گروه‌های افراطی در توئیتر نوشته بود واشنگتن را بسوزانید. ما بیش از این چنین وضعیتی را تحمل نخواهیم کرد. پس از این توئیت، اکانت توئیتری دونالد ترامپ به مدت ۱۲ ساعت معلق شد و در نهایت پس از گذشت این زمان، توئیتر اعلام کرد به این تعلیق خاتمه می‌دهد اما در صورت خطای مجدد، به‌طور کلی اکانت وی مسدود خواهد شد.

فیس‌بوک نیزکوشید تا از توئیتر عقب نماند. و از این رو نسبت به توئیتر موضعی سختگیرانه‌تر اتخاذ کرد. فیس‌بوک و اینستاگرام به مدت نامحدود اکانت ترامپ را مسدود کردند. یوتیوب هم که در مالکیت گوگل است، ویدیوهای جدید ترامپ را حذف کرد و دلیل آن را تخطی از قوانین و سیاست‌های این شبکه اجتماعی اعلام کرد. البته این محدودیت دائمی خواهد بود. اسنپ چت نیز دیگر شبکه‌اجتماعی بود که مقابل ترامپ ایستاد و گفت تا مدتی نامعلوم به وی اجازه نمی‌دهد که پست جدیدی روی این پلتفرم ایجاد کند. پلتفرم توئیچ (Twitch) نیز یکی دیگر از پلتفرم‌ها و شبکه‌های اجتماعی پرطرفدار آمریکاست که

نقش رسانه‌های دیجیتالی در شکست ترامپ غیرقابل انکار است. آنان خود دولتی قدرتمندتر از دولت روی کاغذ دارند.

روز پنجشنبه کانال ترامپ را مسدود کرد. ترامپ از این کانال برای پخش ویدیوهای خود به دفعات استفاده کرده بود، و به این ترتیب می‌توان گفت، مسدود شدن آن ضربه محکمی به او محسوب بود. فیس‌بوک، توئیتر و... تنها کمپانی‌های فن‌آوری بزرگی نبودند که مقابل این رئیس جمهور آمریکا ایستادند تا او را به زانو درآورند. کمپانی تجارت الکترونیک کانادایی هم مقابل ترامپ عرض اندام کرد و همه کمپین‌های تجاری ترامپ را از روی این پلتفرم حذف کرد با این ادعا که وی خط‌مشی این پلتفرم آنلاین را نادیده گرفته است. وب سایت‌ها *trumpstore.com* و *shop.donaldjtrump.com* که مربوط به دونالد ترامپ هستند هم از روز پنجشنبه غیرفعال شدند. روی این پلاتفرم، کلاه‌هایی با متن «آمریکا را دوباره عظمت ببخشیم»، پرچم، تی‌شرت، گل سر و... به فروش می‌رسید و عواید آن صرف تبلیغات درکمپین‌های ترامپ می‌شد.

از سوی دیگر اف‌بی‌آی هم با استفاده از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی برای شناسایی معروف‌ترین شورشیان این واقعه بهره گرفته است. اف‌بی‌آی یک اکانت اینستاگرام ایجاد کرد تا به شناسایی این افراد از روی عکس‌های منتشر شده در فضای مجازی بپردازد. این اکانت اکنون بیش از ۱۰۰ هزار دنبال‌کننده دارد و حداقل دو نفر از معروف‌ترین افراد حاضر در این ناآرامی که مظنون به سرقت اموال کنگره یا تخریب آن هستند، شناسایی شده‌اند.

اینک این سوال مطرح است آیا سانسور آشکار رئیس‌جمهور آمریکا، اقدامی قانونی است؟ طبق قانون اساسی آمریکا دولت نمی‌تواند اعمال سانسور کند، اما شبکه‌های اجتماعی همه خصوصی هستند و ظاهراً ارتباطی با دولت آمریکا ندارند. در واقع آنان دارای آن چنان امپراتوری قدرتمندی هستند که می‌توانند رییس‌جمهورسازی کنند. نقش این رسانه‌های دیجیتالی در شکست ترامپ غیرقابل انکار است. آنان خود دولتی قدرتمندتر از دولت روی کاغذ دارند. یکی از نتایج غیر قابل انکار بحران درون هیأت حاکمه آمریکا (بخوانید دولت رسمی و دولت پنهان) از پرده بیرون افتادن قدرت امپراتوری رسانه‌ای در کشورهای سرمایه‌داری است. ترامپ که از همان آغاز ریاست جمهوری خود با مخالفت این امپراتوری مواجه شده بود، به‌ناچار با آنان درافتاد. این امپراتوری‌ها در کارزار

ریاست جمهوری آشکارا در مقابل ترامپ قد علم کردند. فاکس نیوز تنها کانال تلویزیونی بود که در جانب ترامپ بود. دولت پنهان فشار بر این کانال تلویزیونی را افزایش داد تا جایی که این شبکه نیز از ترامپ فاصله گرفت. به این ترتیب شبکه‌های اجتماعی همچون توئیتر و فیس‌بوک و... به تنها رسانه او تبدیل شدند. او از این راه با ده‌ها میلیون نفر ارتباط برقرار می‌کرد و صدای خود را به گوش آنان می‌رساند. با بسته شدن این تنها وسیله ارتباط او با هوادارانش، ترامپ عملاً از این امکان محروم شده است.

به این ترتیب، همگان دیدند که مالکان شبکه‌های اجتماعی در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند هر صدایی را که مورد علاقه آنان نباشد به هر بهانه‌ای خاموش کنند. آنان، هم نقش قاضی و هم نقش پلیس را یک تنه بر عهده گرفتند. این رفتار پیش‌تر در مورد پاره‌ای شخصیت‌های ایرانی اعمال شده بود. خطر اصلی این جاست که در آینده چنین رفتاری گسترش یابد و نیروهای ترقی‌خواه را نیز دربرگیرد. خطری که بی‌گمان باید آن را جدی گرفت.

اما این عمل پیامدهای بی‌شماری به همراه دارد. با پیدایی شبکه‌های اجتماعی، این توهم در بسیاری از مردم به وجود آمد که عصر جدیدی در آزادی به وجود آمده است و مردم می‌توانند بدون اعمال نظارت حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت هرچه می‌خواهد دل تنگ‌شان، بگویند. با این رخدادها، این امید به یأس تبدیل شد و بار دیگر ثابت کرد، که صاحبان قدرت و ثروت سوار بر هر تکنولوژی و فن‌آوری‌ای، آن را در خدمت خود می‌گیرند و مردم باید به راه‌های دیگری بیندیشند. این قانون فقط مختص کشورهای جهان سوم نیست که دولت‌ها با استفاد از قدرت دست به کنترل شبکه‌های اجتماعی می‌زنند. در بزرگ‌ترین ابرقدرت جهان نیز دولت واقعی حتی در برابر دولت ظاهری می‌تواند بایستد و آن را به زانو درآورد.

اما تاریخچه سانسور و نقض آزادی‌های دموکراتیک در آمریکا قدمتی بسیار کهن‌تر دارد. اگر نخواهیم به دوران‌های پیش از جنگ جهانی دوم بپردازیم، باید یادآور شویم که دولت روزولت که نسبت به دولت‌های دیگر آزادی‌خواه‌تر بود، پس از حمله به پرل هاربر هزاران ژاپنی‌تبار آمریکایی را، فقط به جرم این که یکی از اعقاب‌شان ژاپنی بود، دستگیر

رسانه‌های دیجیتالی، هم نقش قاضی و هم نقش پلیس را یک‌تنه بر عهده گرفته‌اند. خطر اصلی این جاست که در آینده چنین رفتاری گسترش یابد و نیروهای ترقی‌خواه را نیز در بر گیرد.

و روانه زندان یا اردوگاه‌ها کرد. در دوران آیزنهاور پیگردهای وحشتنا ک دوران مک کارتیسم رایج شد که باعث دستگیری و زندانی شدن هزاران آمریکایی و مهاجرت بسیاری از جمله چارلی چاپلین از این کشور شد. سپس نوبت به اعدام روزنبرگ‌ها به اتهام واهی جاسوسی رسید، بدون آن که کوچک‌ترین مدرکی برای آن ارائه شود. مرگ مشکوک جان اف کندی و رابرت کندی و واقعه ۱۱ سپتامبر نیز بخشی از وقایع پشت پرده دستگاه‌های پلیسی به شمار می‌آیند که باید هنوز منتظر روشن شدن آنها بود. در جریان جنگ ویتنام، پیگرد مخالفان جنگ زیر هیاهوی به اصطلاح میهن‌پرستی، تبلیغات و بمباران خبری بی‌سر وصدا ادامه یافت تا با شکست و عقب‌نشینی آمریکا استراحت محدودی برای دستگاه‌های سرکوب آمریکایی فراهم شد. با روی کار آمدن ریگان و سپس جورج بوش‌ها و شروع تهاجم بین‌المللی این کشور، بمباران خبری و سرکوب مخالفان داخلی و هواداران صلح به وسیله پلیس گسترش یافت . لوایحی که در دوران اوباما به تصویب رسید تحت عنوان مبارزه با تروریسم، اختیارات پلیس را در استراق سمع و کنترل اینترنی و تلفن، حتی دسترسی به پرونده پزشکی افراد را به شدت گسترش داد. پرونده‌سازی علیه چلسی منینگ سرجوخه سابق ارتش که اسناد مربوط به جنایات جنگی آمریکا رابه اسنودن داد هم همه با استفاده از این شیوه‌ها به دست آمد. منینگ هم اکنون در زندان است و اسنودن به ناچار به روسیه پناهنده شده است. جولیان آسانژ مدیر سایت ویکی لیکس هم اکنون در زندان انگلستان به سر می‌برد.

امروز جنگ علیه تروریسم خارجی در جریان مقابله با ترامپ به جنگ با تروریسم داخلی تبدیل شده است. طبق قوانین جدید، به ارتش اجازه داده می‌شود تا شهروندان این کشور را به بهانه مقابله با تروریسم دستگیر کنند. پیش از این ارتش در چنین اموری دخالت نمی‌کرد. افزون بر آن پلیس آمریکا به سلاح های مرگ‌آور بیشتر و زره‌پوش‌های نظامی مجهز شده است. تصاویری که از مقابله پلیس با تظاهرکنندگان ضد نژادپرستی در شهرهای آمریکا و به‌خصوص فرگوسن منتشر شده گویای این مطلب است. امروزه پلیس به تکنولوژی‌های نوینی دست یافته است که می‌تواند همه امور شهروندان را کنترل کند.

اکنون این سؤال مطرح است که در صورت گسترش مبارزات ضدنژادپرستی و ضد وال‌استریت و ضد سرمایه‌داری آیا از این قوانین و سانسور شبکه‌های اجتماعی و بنگاه‌های خبرپراکنی و دستگاه های پلیسی علیه این جنبش استفاده نخواهد شد، همچنان که درگذشته

استفاده می شد، آنهم این بار به شکلی بسیار گسترده‌تر؟

ابعاد بین المللی واقعه

اگر نخست‌وزیر انگلیس در اظهار نظری محتاطانه به انتقاد از رفتار هواداران ترامپ اکتفا کرد و آن را شرم‌آور خواند، هایکو ماس، وزیر خارجه آلمان آنچه را رخ داد، مشابه آتش زدن پارلمان آلمان در سال ۱۹۳۳ دانست و به طور تلویحی ترامپ را به هیتلر تشبیه کرد. «ینس استولتنبرگ»، دبیرکل ناتو، خواستار احترام به نتایج انتخابات شد. «فیلیپه کالدورن»، رئیس جمهوری سابق مکزیک این وقایع را «ماحصل سیاست‌های پوپولیستی ترامپ» دانست. «شارل میشل»، رئیس شورای اروپا نیز گفت: «ترامپ تا روز چهارشنبه یکی پس از دیگری خطوط قرمز را زیر پا گذاشت.» «ماریا زاخاروواا»، سخنگوی وزارت خارجه روسیه هم در توئیتی نوشت: «آمریکا دیگر هرگز نخواهد توانست خود را الگوی دموکراسی معرفی کند.» رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور ترکیه هم وقایع چهارشنبه شب را یک «رسوایی برای دموکراسی» خواند.

این وقایع بسیاری را به یاد انقلابات رنگین ومخملی در دیگر سوی جهان انداخت. به‌خصوص شباهت آن با وقایع اوکراین. با این تفاوت که در آنجا نیروی‌های مسلط جهان از این اقدامات حمایت کردند، ولی در این سوی جهان همه علیه آن موضع گرفتند.

اما شاید جالب‌ترین موضع‌گیری مربوط به دولت چین باشد. چینی‌ها این وقایع را با وقایع هنگ کنگ مقایسه کرده و پرسیدند، چرا چنین رفتاری در یک کشور محکوم، ولی درکشور دیگری سمبل آزادی‌خواهی است؟ سؤالی که تاکنون کسی به آن پاسخ نداده است.

با پیدایی شبکه‌های اجتماعی، بسیاری از مردم دچار این توهم شدند که عصر جدیدی در آزادی پدید آمده است و مردم می‌توانند بدون اعمال نظارت حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت هرچه می‌خواهد دل تنگ‌شان، بگویند. این رخدادها، این توهم را به چالش کشید... این قانون فقط مختص کشورهای جهان سوم نیست که دولت‌ها با استفاد از قدرت دست به کنترل شبکه‌های اجتماعی می‌زنند. در بزرگ‌ترین ابرقدرت جهان نیز دولت پنهان می‌تواند در برابر دولت رسمی بایستد و آن را به زانو درآورد.

چشم‌انداز جهان



امپریالیسم ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای آن در اسرائیل، عربستان سعودی، امارات و ...
باید پاسخگوی جنایات خود در یمن باشند

آمریکا و طالبان، تکرر زاد و زه خارج از اقتضای تاریخ

بایدن و نذر روغن ریخته در جنگ یمن

بازی با مهره الکسی ناوالنی

آمریکا و طالبان،
تکرر زاد و زه خارج از اقتضای تاریخ



زندگی زحمتکشان و محرومان آفغانستان در سایه بیش از سه دهه حکومت طالبانی و دولت‌های دست‌نشانده امپریالیسم آمریکا دست دردست هم.

دولت‌ها در برخی کشورهای بی‌ریشه و فاقد ملیت، اغلب حوادثی را علیه بشریت مرتکب می‌شوند که بعضاً تا بی‌نهایت تبهکاری دامنه می‌گیرد و زادگانی دارد که عصاره‌ای از خلاصه رذائل همان دولت‌ها هستند.

یکی از بدترین نمونه‌های چنین زادگانی، تولد طالبان از هم‌آغوشی نامشروع امپریالیسم و ارتجاع عربی و پاکستانی و مزدوران بی‌وطن افغانی و جهانیدن آن به‌سوی مردم رنج‌دیده افغانستان است که از ۴۲ سال پیش لاینقطع ادامه دارد. هنوز دهه‌ای از حکومت سیاه این اشرار بر مردم افغانستان نگذشته بود که هیولای فرانکشتاین ظاهر شد و بر سازندگانش شورید. سازندگانش برخلاف روایت داستانی دو قرن پیش این هیولا، که خود می‌دانستند چه کرده‌اند، دیوچهٔ خود را از عرصه‌هائی که در اختیارش نهاده بودند، بیرون انداختند.

اخراج طالبان از قدرت، منتهی به استقرار دولت ملی نشد؛ زیرا دلالان بومی آن هم‌آغوشی که با اشغال افغانستان توسط آمریکا، جانی دوباره گرفته بودند، با مهره چینی

مستقیم و فرمودهٔ آمریکا که همواره دشمن آزادی مردم افغانستان بوده، جانشین طالبان شدند و همه توقعات‌شان را از خیانت به مردم افغانستان و اطاعت از امپریالیسم و ارتجاع عرب و پاکستان، با تصرفات حیرت‌انگیز در ثروت‌های ملی و اختلاس میلیاردها دلار کمک‌های به ظاهر بشردوستانه اشغالگران، و رها کردن مردم در امواج فقر و فلاکت و بیکاری و مهاجرت‌های مظلومانه و بیماری و افیون و عقب ماندگی مفرط و بلایای طبیعی و... برآورده کردند.

هنوز چند صباحی از این جابجائی نگذشته بود که طالبان با اتکاء به دایه پاکستانی خود و با همدلی والدین غربی نسبت به نگهداری آنان توسط ارتجاع عرب و پاکستان، به تدریج بخش‌هائی از کشور افغانستان را در اختیار گرفتند و چنان قدرتی به هم زدند که با تهدیدات خود، روند انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۸ را تغییر داده، میزان مشارکت واجدین شرایط را به کمتر از ۲۰ درصد رسانیدند. توفیقات طالبان منتهی به تشدید عملیات جنایت‌بار آنان در تمام افغانستان شد و دامنه اقتدار دولتی را در کل کشور به کمتر از ۵۰ درصد تقلیل داد. در عملیات تروریستی طالبان که با ورود داعش به افغانستان شدت بیشتری گرفته بود، هر روز تعدادی -گاه تا ۱۵۰ نفر- از مردم بی‌پناه شهرها و روستاهای این کشور طعمه مرگ می‌شدند و تعدادی نیز بر اثر مقابله نیروهای دولتی با طالبان و داعش در مناطق تحت فرمان آنان، و یا بر اثر بمباران‌های هوائی ارتش آمریکا و ناتو به گور می‌افتادند و این چرخه خونبار همچنان ادامه دارد.

دنباله فاسد قدرت‌یابی دوباره طالبان، منحصر به تسلط آن بر نیمی از کشور نیست و از آن بدتر حضور خطرناکش در زمره نیروهای اجتماعی مؤثر افغانستان، و هماوردی‌های سیاسی آن با رقیبان حاکم و غیر حاکم، و به‌ویژه با توده‌های مردم این کشور و علی‌الخصوص با نیروهای سیاسی و مدنی مترقی و انقلابی آن و همچنین شیعیان مظلوم هزاره و بنگش و اسماعیلیان تاجیک و اقوام ازبک و ترکمن و بلوچ و تاجیک است. این روند پس از آن شدت گرفت که ارتجاع عربی و پاکستانی بدون کمترین نگرانی از پیامد رفتارهای خود، میزبان ساختارهای سیاسی و نظامی طالبان و جان‌پناه تروریست‌ها و قاتلان مردم بی‌گناه افغانستان شدند. دولت آمریکا که همچنان به تعبیه چنین ویران‌گرانی در اطراف و اکناف جهان و به‌ویژه پیرامون چین و روسیه و ایران و حتی هند، باور دارد، به همین بهانه که طالبان یک واقعیت سیاسی اجتماعی قدرتمند است، مذاکرات صلحی با آن برگزار کرد

که دولت کنونی افغانستان حتی به عنوان تماشاچی نیز بدان دعوت نشد و پیمان صلحی را با طالبان امضاء کرد که مفاد آن از هر جهت با قانون اساسی و اعتبار حاکمیت کنونی افغانستان مخالف است.

پیامد چنین رفتار نابکارانه‌ای، تقویت دو چندان موقعیت سیاسی تروریسم طالبانی در جهان و گرایش برخی دولت‌های همسایه افغانستان به مذاکره و مفاهمه با این جهالت قرون وسطائی و تروریسم فاشیستی است. دولت روسیه -تا آنجائی که معلوم شده است- بدون باز تعریف از ماهیت این گروه و به‌دور از هرگونه تاکیدات فریبنده و گویا برای کاستن از تنش‌ها و بحران‌های فزاینده‌ای که بیش از همه آمریکا و همدستانش و دولت دست نشانده آن بر افغانستان ایجاد کرده‌اند، مذاکراتی را با طالبان آغاز کرد که البته هنوز دستاوردی نداشته است.

اما دولت ایران از زبان وزیر خارجه و دبیر شورای عالی امنیت ملی با تعریف مجدد از ماهیت طالبان و قرار دادن آن در آینده افغانستان به عنوان یک نیروی ضد آمریکائی، جریان مفاهمه با دشمنانی راکه همچنان با ملت‌های ایران و افغانستان و همسایگان شمالی و شرقی افغانستان دشمنی دارند، به سطح گفتگو با دوستان رسانیده است. تردیدی نیست که هرگونه گفتگوئی با هر دشمنی که از آن پلیدتر نباشد، یک ضرورت بدیهی است و دولت ایران نیز می‌تواند برای مراقبت از منافع ملی و تضمین نسبی صلح و آرامش در مرزهای شرقی خود و همچنین مشارکت در روند کاهش بحران‌های اجتماعی افغانستان، با طالبان نیز گفتگو کند. اما نباید این گفتگوها به گونه‌ای جریان یابد که حکومت افغانستان و دشمن انکارناپذیر طالبان، در پاسخ به آن، انتقام‌جوئی و مقابله به مثل را شدت بخشد. همانند سرعت عمل دولت فعلی افغانستان در آب‌گیری سد کمال خان و یا تشدید اقدامات ضد ایرانی بر محور رودخانه هیرمند. همین‌جا ناگزیر باید اشاره کرد که در طول چهل و دو سال گذشته و با وجود همه موافقت‌ها و همراهی‌های جمهوری اسلامی ایران با مخالفان دولت دکتر نجیب‌الله، هیچ‌یک از گروه‌های به اصطلاح مجاهد که افتخارشان قتل و کشتار شیعیان و تجاوز حیوانی به زنان و دختران شیعه و ارتکاب جنایات نفرت‌انگیز علیه ساکنان محله افشار کابل بود، پاسدار حقوق ایران در هیرمند و استیفای حق‌آبه مردم سیستان و بلوچستان از این رودخانه نبودند و به‌طور مستمر از دامنه حقوق ایران در این باره کاستند و دولت آنان و سپس دیوکان طالبان و جانشین ضد ملی‌اش، کار تضییع حقوق ایران

در هیرمند را به جائی کشانده‌اند که جبران آن جز جنگ راهی ندارد.

اینکه سیاست‌های ایران در برابر افغانستان از دوران نجیب الله تا امروز چه پیامدهائی له یا علیه ایران داشته، مطلبی است که باید بدان پرداخته شود. در هر حال، مذاکره با دشمن همچنان ضروری است اما پشتوانه عمل خردمندانه مذاکره با دشمن نباید و نمی‌تواند تصورات موهوم و تحلیل‌های خیالی باشد و برای توجیه رفتار عاقلانه خود -رفتاری که نیازمند توجیه نیست- طرف مقابل خود را مزین به اوصافی کند که فرسنگ‌ها از آن فاصله دارد. طالبان تنها زمانی می‌تواند بخشی از آینده افغانستان باشد-اظهارات ناشایستی که وزیر خارجه ایران درباره طالبان ابراز داشته است-که مزدور پاکستان و عربستان و امارات و بحرین و قطر نباشد و زمانی در زمره نیروهای ملی قرار می‌گیرد، که نفرت پراکنی‌های ضد انسانی و ضد اجتماعی را در افغانستان و همسایگان افغانستان ترک کرده باشد و هنگامی از نیروهای ضد امپریالیستی خواهد بود که بند نافش از امپریالیسم بریده شده باشد.

امروزه هیچ نشانه و شاهدی برای تقویت چنین تصورات بی‌پایه‌ای در کار نیست و اصرار بر چنین موهوماتی، جز فریفتن گروه‌هائی از مردم به سود جهالت و جنایت، و تحریک گروه‌های دیگری از مردم به مخالفت با خود، نتیجه دیگری ندارد. این طالبانی که هم اکنون دیده می‌شود، به آینده گورستان‌های افغانستان تعلق دارد و نه به آینده مردم افغانستان.

مذاکره با دشمن نباید و نمی‌تواند تصورات موهوم و تحلیل‌های خیالی باشد و برای توجیه رفتار عاقلانه خود -رفتاری که نیازمند توجیه نیست- طرف مقابل خود را مزین به اوصافی کند که فرسنگ‌ها از آن فاصله دارد. طالبان تنها زمانی می‌تواند بخشی از آینده افغانستان باشد، که مزدور پاکستان و عربستان و امارات و بحرین و قطر نباشد. و هنگامی از نیروهای ضد امپریالیستی خواهد بود که بند نافش از امپریالیسم بریده شده باشد.

طالبانی که هم اکنون دیده می‌شود، به آینده گورستان‌های افغانستان تعلق دارد و نه به آینده مردم افغانستان.

بایدن و نذر روغن ریخته در جنگ یمن



دختربچه‌ها در کلاس مدرسه‌ای، در شهر بندری حدیده در جوار دریای سرخ، درس می‌خوانند که در حملات عربستان سعودی به این روز درآمده است. ۲۴ اکتبر ۲۰۱۷

در تداوم جنبش‌های موسوم به بهار عربی، اعتراضات و بحران سیاسی یمن در سال ۱۳۸۹ به برکناری رئیس‌جمهور وقت - **علی‌عبداله صالح**- انجامید و **عبدربه منصور هادی**، از چهره‌های مورد حمایت عربستان سعودی، به قدرت رسید. اما وی پس از بروز مشکلات و اختلافات سیاسی و تصرف صنعا توسط حوثی‌ها، از مقام خود استعفا داد، اما چندی بعد با تحریک عربستان سعودی، استعفای خود را پس گرفت و دولت خود را در عدن تشکیل داد و این موضوع موجب آغاز جنگ داخلی جدیدی در این کشور گردید. اندکی بعد عربستان سعودی و هم‌پیمانانش نظیر امارات متحده عربی، بحرین، قطر، کویت و... در حمایت از **منصورهادی**، اقدامات نظامی خود را علیه یمن آغاز نمودند.

اکنون نزدیک به شش سال از آغاز حملات نظامی ائتلاف کشورهای عربی با سرکردگی عربستان سعودی به یمن می‌گذرد. جنگ داخلی یمن، که پس از حملهٔ نظامی عربستان سعودی و متحدانش، به سرعت به یک بحران منطقه‌ای تبدیل شد، با پیروزی حزب دموکرات در انتخاب ریاست جمهوری آمریکا در آستانهٔ مرحلهٔ تازه‌ای قرار دارد. **بایدن** در دوران مبارزات انتخاباتی‌اش وعده داده بود تا در صورت کسب قدرت، در رویکرد آمریکا

به بحران یمن بازنگری کند و به جای پشتیبانی از اقدامات نظامی عربستان، بر راه‌حل‌های دیپلماتیک متمرکز شود.

دولت **بایدن** در نخستین اقدام از تغییرات وعده داده شده در سیاستِ خارجی آمریکا در قبال یمن، فروش سلاح به عربستان سعودی و امارات متحدهٔ عربی را متوقف کرد. همچنین **جمعه ۱۷ بهمن**، اعلام نمود که با توجه به پیامدهای فاجعه‌بار تصمیمِ روزهای پایانی دولت **ترامپ**، مبنی بر تروریست دانستن تشکیلات حوثی‌ها، نسبت به بررسیِ مجدد موضوع اقدام خواهد کرد. در همان حال اعلام شد که آمریکا به حمایت و حفاظت از عربستان سعودی برای دفاع از تمامیت ارضی‌اش متعهد است؛ تو گویی که آغازگر این جنگ علیه ائتلاف عربی، نیروهای یمنی بوده‌اند. البته طبیعتاً توقف تحویل جنگ‌افزارهای پیشرفته به امارات و عربستان سعودی از سوی آمریکا، باعث سلب مسؤولیت این کشور در فاجعهٔ انسانی یمن و جنایات جنگی متحدان منطقه‌ای‌اش در جریان عملیات نظامی‌شان نخواهد بود.

برای تحلیل دقیق‌تر موضعِ جدید آمریکا درباره جنگ یمن، باید به چند مسئلهٔ مهم توجه کرد: نخست، در نظر گرفتنِ این واقعیت که تداوم رابطهٔ مناسب با عربستان، برای سیاستِ خاورمیانه‌ای ایالات متحده از اهمیتی اساسی برخوردار است؛ دوم توجه به این موضوع که بر پایهٔ برخی گزارش‌ها، عربستان در این تجاوز از همکاری و حمایت اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در جهان و منطقه، بهره‌مند بوده است؛ و سوم این مسئله که اِعمال تغییرات اساسی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا، بیش از آنکه ریشه در ذائقه و سلیقهٔ سیاسی این یا آن رئیس‌جمهور داشته باشد، مبتنی بر طرح‌های استراتژیکِ از پیش مشخص شده است. لذا مبانی اصولی و اهداف میان مدت و بلند مدت این سیاست‌ها به سادگی دستخوش تغییر نمی‌شوند و تفاوت‌ها بیشتر ناشی از تغییرات شرایط و نیز محدود به حوزهٔ تاکتیک‌ها و روش‌ها خواهند بود.

بنابراین اگرچه نباید تفاوت‌های دولت جدید آمریکا را با دوران ترامپ نادیده انگاشت، اما تصویرسازی از کابینه **بایدن** به عنوان دولت صلح نیز یک خطای تحلیلی جدی است. در حقیقت به نظر می‌رسد چرخش در سیاست خارجی آمریکا نه به علت تفاوت ماهوی این کابینه با سکانداران پیشین وزارت امور خارجه، بلکه برآمده از شرایط و اولویت‌های جدید است.

نشانه‌ای از پیدایش این اولویت‌های جدید را می‌توان در واکنش دیپلماتیک سفیر امارات متحده به خبر توقف فروش جنگنده‌های فوق‌پیشرفتهٔ **F-۳۵** مشاهده نمود: **یوسف**

العتیبه، سفیر امارات در واشنگتن، در بیانیه‌ای ضمن استقبال از تلاش برای کاهش تنش و از سرگیری گفت‌وگوها درباره یمن، اعلام کرد که تحویل این سلاح‌ها، برای امارات و آمریکا به یک میزان می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده قوی برای مقابله با هرگونه حمله و تجاوز ارزیابی گردد و همچنین امکانات نظامی آمریکا را برای حضور در سایر مناطق جهان آزاد خواهد کرد. مسئله‌ای که در بیانیهٔ سفیر امارات به آن اشاره شده بود، در کنار انتقال ناو هواپیمابر **نیمیتس** از خلیج فارس به جنوب دریای چین و مواضع بسیار خصمانه **بایدن** نسبت به پکن، تصویر گویایی از این تغییر اولویت‌ها را در پیش چشم می‌گذارد.

از سوی دیگر، بیش از پنج سال عملیات نظامی در یمن و تخریب زیرساخت‌های این کشورِ فقیر، نه تنها نتوانست هدف امارات و عربستان از این جنگ، یعنی بازگرداندن **عبدربه منصور هادی** به قدرت را تامین نماید بلکه با توجه به رسوایی حمایت این کشورها از وی، احتمال بازگشت او به صحنهٔ سیاسی یمن در آینده را نیز نابود کرد. افزون بر این، بحران انسانی یمن و جنایات جنگی متحدان آمریکا در آن کشور نه فقط باعث بی‌آبرویی و محکومیت عربستان از سوی افکار عمومی جهان و بسیاری از نهادهای بین‌المللی حقوق بشر شده، بلکه به تقویت انصارالله و گسترش حوزهٔ نفوذ ایران در منطقه نیز انجامیده است. اکنون ریاض و اهدافِ مهمی در عربستان و امارات نیز آماج حملات موشکی و پهبادهای نیروهای یمن هستند و به نظر می‌رسد به رغم بهره‌مندی این کشورها از آخرین و پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارهای جهان و حمایت متحدان بین‌المللی و منطقه‌ای، امکان پیروزی نظامی بر یمن را ندارند. به بیان دیگر، نه تنها حیثیت سیاسی عربستان به علت جنایات جنگی، کودک‌کشی و تحمیل قحطی و آوارگی به مردم یمن، به شدت در افکار عمومی مخدوش شده است، هیمنهٔ نظامی و سیادت سیاسی وی در جهان عرب نیز کاملاً در معرض نابودی است. در مقابل ایران به عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای عربستان موفق شده تا حوزهٔ نفوذ منطقه‌ای خود را در یمن نیز بسط دهد و در صورت به دست گرفتن قدرت توسط انصارحزب‌اله در این کشور، به احتمال زیاد عضو دیگری نیز به حلقهٔ مقاومت در برابر اسرائیل افزوده خواهد شد؛ عضوی که با تسلط بر تنگهٔ **باب‌المندب** می‌تواند اهمیتی استراتژیک داشته باشد.

بنابراین به نظر می‌رسد که عربستان سعودی مایل است تا مسئلهٔ یمن با کمترین هزینه و با وضعیتی کمتر مفتضحانه فیصله یابد و دولت **بایدن** نیز تلاش می‌کند تا روغن ریختهٔ جنگ یمن را نذر بازسازی چهرهٔ مخدوش سیاست خارجی آمریکا نماید.

بازی با مهره الکسی ناوالنی

امپریالیست‌ها و نولیبرال‌ها، تجزیه روسیه را دنبال می‌کنند



الکسی ناوالنی، نشسته بر مبل سمت چپ ، در جمع اعضای «برنامه اعضای جهانی» دانشگاه ییل در سال ۲۰۱۰، برای آموختن راه و رسم براندازی حکومت‌های ناموافق با «جامعه جهانی» امپریالیستی، مانند خوان گوایدوی ونزوئلا

۳۰ سال از نابودی اتحاد شوروی گذشت. امپریالیست‌ها و خائنانی که در رهبری اتحاد شوروی لانه کرده بودند، با استفاده از مشکلات طبیعی و ناگزیر و ضعف‌ها و کوتاهی‌های اجتناب‌پذیر، نخستین کشور سوسیالیستی جهان، نجات‌بخش خلق‌های جهان از شر هولناک فاشیسم هیتلری، پشتیبان خلق‌های مبارز علیه سرمایه‌داری امپریالیستی و قدرتمندترین هوادار صلح جهانی را ترور کردند. اینک تشت رسوایی خودفروشان، رشوه‌گیران و سخن فروشان چیره‌دستی چون میخائیل گورباچف، ادوارد شواردنادزه، حیدر علی‌یف، بوریس یلتسین و ضد بشرهایی از نوع اینان از بام جهان فرو افتاده است، اما آیا رهبران کشورها و سازمان‌های سیاسی که آگاه و ناآگاه در این پروژه جهانی علیه زحمتکشان جهان شرکت کردند، از این فاجعه بشری درسی آموخته‌اند؟ آیا نابودی عراق، افغانستان، لیبی، یوگسلاوی و فروپاشاندن ملتی به نام اتحادشوروی و به راه انداختن جنگ و آدمکشی میان خلق‌های اوکراین، ارمنستان، آذربایجان، وگرجستان؛ و به بردگی کشیدن کشورهای سوسیالیستی پیشین اروپا، و به زنجیر کشیدن خلق مبارز فلسطین به دست فاشیست‌های حاکم بر اسرائیل، برای خلق‌ها و رهبران ملت‌هایی که برای استقلال و آزادی و عدالت می‌رزمند، هشداردهنده و آگاهی‌بخش بوده است؟

پس از نابودی اتحادشوروی و غارت تمام عیار مادی و معنوی این کشور و سرانجام فروپاشاندن آن، الیگارشی‌های تبهکار سرمایه‌داری در روسیه -مهم‌ترین بخش اتحادشوروی- با کمک کشورهای امپریالیستی، خائنان داخلی و با بهره‌گیری از «اقتصاد سرمایه‌داری سایه»، زمام قدرت را به دست گرفتند. در تمام این سی سال، این الیگارشی‌ها

قدرت را دست به دست کرده‌اند، اما از غارت کشور دست نکشیده‌اند. سیاست اقتصادی مشترک تمام دولت‌های پس از اتحاد شوروی، پیروی شرم‌آور از نسخه‌های اقتصادی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی بوده که در یک کلام در اجرای برنامه‌های نولیبرالیستی بازتاب یافته است. خصوصی‌سازی مالکیت‌های دولتی و مردمی، مقررات‌زدایی از رابطه کار و سرمایه و رهاکردن زحمتکشان در دهان گرگ سرمایه، خصوصی‌سازی بانک‌ها، کالاسازی زمین، آموزش، بهداشت، فرهنگ و مسکن، همه از پیامدهای اجرای این سیاست خانمان‌برانداز نظام سود محور حاکم بر جهان است.

علیرغم همهٔ این خوش‌رقصی‌های سرمایه‌داری غارت‌گر روسیه، هفت کشور امپریالیستی جهان، که ابتدا روسیه را فریبکارانه به عنوان هشمین کشور صنعتی در جمع خود پذیرفته بودند، آن را مفتضحانه از گروه خود راندند. فریبکاری کافی بود و اینک که روسیه از پای در آمده بود، باید به مستعمره اربابان تبدیل می شد.

مشاهدهٔ ادبار سرمایه‌داری، و فعالیت حزب کمونیست روسیه- که از خاکستر اتحاد شوروی برخاسته بود- به عنوان دومین حزب کشور و حضورش در دومای این کشور، و مبارزه دیگر نیروهای مترقی ملی، بار دیگر آگاهی ملی را در روسیه زنده کرد و بخشی از الیگارشی روسیه به رهبری حزب روسیه واحد و ولادیمیر پوتین –به نمایندگی از بورژوازی تا حدی میهن‌دوست روسیه- را واداشت به بعضی از خواست‌های مردم روسیه تن در دهند. نقش مثبت روسیه در تحولات جهان، به‌ویژه خاورمیانه و مخصوصاً سوریه، ترمیم پیوندهای گسسته با جمهوری خلق چین، جمهوری سوسیالیستی ویتنام، جمهوری سوسیالیستی کوبا و جمهوری دمکراتیک خلق کره، و در آخرین اقدام اخراج سه دیپلمات آلمان، لهستان و سوئد که در تظاهرات اعتراض به دستگیری ناوالنی، با زیرپا گذاشتن قوانین دیپلماتیک شرکت کرده بودند، پس از عقب‌نشینی‌های دردناک در یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لیبی و... نشانه‌هایی از بازگشت آگاهی ملی در روسیه بود. مقاومت روسیه، اتحادیه اروپا در مواجهه با روسیه را متزلزل کرده است. به عنوان مثال، در مقابل بخشی از بورژوازی آلمان که سیاست دنباله روی از آمریکا را تعقیب می کند، بخشی دیگر خواستار همکاری با روسیه از جمله در پروژه لوله گاز نورد استریم است.

اما اقتصاد روسیه همچنان در چنگال نظام قمارخانه‌ای و مصرفی سرمایه‌داری و سیاست های بنیان‌کن نولیبرالیسم اسیر است. همه کشورهایی که می‌خواهند از تار و پود

اختاپوس نظام امپریالیستی نجات یابند، باید از مسیر رشد سرمایه‌داری بازگردند و افسار اجرای سیاست‌های نولیبرالی را از گردن خود جدا کنند. می‌توان برای مدتی بسیار کوتاه در مقابل سیاست‌های امپریالیستی کم و بیش ایستاد و در عین حال در سیاست داخلی، نسخه‌های سرمایه‌داری و نولیبرالی را دنبال کرد، اما به‌زودی اژدهای سرمایه، سیاست‌های ملی را طعمه خود خواهد کرد و کشور را به دایره کشورهای پیرامونی تهیه کننده مواد خام، و مصرف‌کننده حقیر کشورهای امپریالیستی خواهد راند. سرنوشت کشورهایی چون برزیل، هند و اوکراین، رنج‌بار اما در عین حال آموزنده است. آنان که از تاریخ درس می‌آموزند، این درس را نباید فراموش کنند.

پدیده الکسی ناوالنی و تظاهرات اخیر در روسیه را باید در این چارچوب درک کرد. اجرای سیاست‌های نولیبرالی، جان مردم روسیه را هم مانند دیگر مردم جهان به لب آورده است. در عین حال حضور بسیار بلند مدت پوتین در رأس حاکمیت سیاسی روسیه هم بهانه لازم را برای مخالفان راست‌گراتر او فراهم آورده است. پس وقت آن است که امپریالیسم و بخش دیگری از الیگارشی میهن‌فروش روسیه–که اینک با مهره ناوالنی بازی می‌کند– با استفاده از نارضایتی گسترده مردم روسیه، مرحله دیگری از نقشه‌های امپریالیستی را به اجرا درآورند و روسیه را تجزیه کنند، تا امکان بالقوه روسیه بزرگ، قدرتمند، آزادی‌خواه و عدالت‌پرور را که می‌تواند درکنار جمهوری خلق چین، چرخ تاریخ را به سمت و سوی زحمتکشان بچرخاند، نابود کنند و آن را به اسب عصاری سرمایه‌داری جنایتکار جهانی بدل کند.

از همین روست که حزب کمونیست روسیه با درک مسؤولیت سنگین و تاریخی خود بارها و بارها از دولت روسیه خواسته است که از اجرای سیاست‌های میهن بر باد ده نئولیبرالی، تسامح زیان‌بار در برابر میهن‌فروشان، کمونیسم‌هراسی، استالین‌ستیزی–که نام رمز مبارزه با آرمان‌های سوسیالیستی است– و سرانجام مماشات با کشورهای امپریالیستی قاطعانه دست بشوید. این حزب بارها از دولت روسیه خواسته است که از سوسیالیسم جمهوری خلق چین، ویتنام، کوبا و کره دمکراتیک بیاموزد، بانک‌ها و زمین را ملی، و آموزش، بهداشت، مسکن و فرهنگ را همگانی کند. حزب کمونیست روسیه در آخرین اقدام خود و در واکنش به تظاهرات هواداران الیگارشی میهن‌فروش کشور به رهبری الکسی ناوالنی، از مردم روسیه درخواست کرده است که در تظاهرات ۲۳ فوریه، علیه تمام الیگارشی روسیه برخیزند و مخالفت خود را با سیاست‌های نولیبرالی سرمایه‌داری حاکم با قدرت و شدت به نمایش بگذارند.

یادبود
حماسه سیاهکل

علی پور صفر (کامران)



هموار کرد خواهی گیتی را؟   گیتی است کی پذیرد هموار

بهمن ماه سال جاری برابر با پنجاهمین سالگرد رویداد سیاهکل و اعلام موجودیت جنبش مسلحانه چریک‌های مبارز شهری ایران است. رویدادی که با تکانه شدید خود، سلطنت پهلوی را از یک‌سو به وحشت، و از سوی دیگر به توحش و بربریت حیوانی انداخت و تمام رذائل جاری در طبیعت آن رژیم را چنان برانگیخت که جز نابودی سازندگان و اعضا و همراهان آن حرکت دلاورانه هدف دیگری نداشت و چون اینگونه بود، در زمانی اندک، نابودی خود را در صدر دستورکار جامعه ایران قرارداد.

جنبش مسلحانه، خود خواستار وقوع این رویداد معین نبود و زمان و مکان و مراتب و مراحل آن بر مبارزان تحمیل شد. با این همه، جنبش مسلحانه شهری، دیگر به‌راه افتاده بود و در زمانی اندک به ده‌ها حادثه چریکی در تعدادی از شهرهای بزرگ ایران فرا روئید و بزودی آشکار شد که مبارزه مسلحانه شهری را دوگروه چریکی فدائی خلق (کمونیست) و مجاهد خلق (مسلمان) پیش می‌برند. توسعه سریع مبارزه مسلحانه شهری و پژواک آن، چنان بود که بسیاری از میهن دوستان و آزادگان و عدالت خواهان آرزومند رهائی از وحشت رژیم پهلوی، امکان تحقق آرزوهای خود – و یا دستکم بخشی از آن‌ها – را در پیشبرد این شکل از مبارزه دیدند و به انحای گوناگون و در اندازه‌هائی که مقدورشان بود، همراهی‌هایشان را نثار این جنبش کردند.

از صدای بلند جنبش مسلحانه ایران و پژواک آن که فرازائی بیشتر از صدای خود داشت، نیروی مبارزه‌جوی بزرگی، بیدار و آزاد شد؛ اما این نیروی مستعد رشد و توسعه، در مسیری به‌راه افتاد که از پیوند اجتماعی مترتب میان توده و پیشرو، فاصله داشت و پیوستن به نیروی بالفعل و متحصن در قلعه‌ای نظامی را که عملا به صورت زندان بزرگی درآمده بود، بر پیوند با نیروهای بالقوه آزاد و بیرون از نظارت وسیع و مستقیم و قتاله استبداد و پلیس سیاسی، ترجیح داد. بدین ترتیب نیروئی که می‌توانست گروها گروه بر مخالفان رژیم بیفزاید، ناگزیر به افزودن فردافرد آدمیان مبارز بر مخالفان رژیم پهلوی بسنده کرد و بر آن شد که با چنین کمیتی

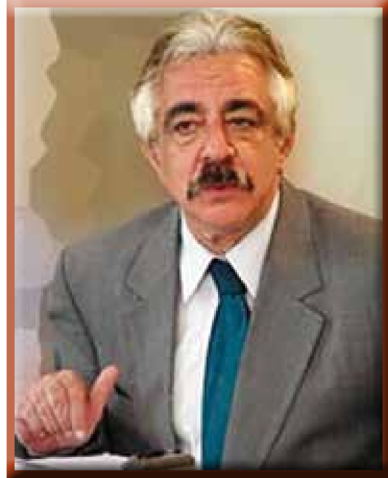
که از فقدان تناسب با موضوع و ابزار مبارزه در رنج بود، ناهمواری گیتی را هموار کند و امری راکه تکلیف توده‌های مردم است، خود انجام دهد.

چنین نشد؛ اما جنبش مسلحانه شهری ایران که خود به نوعی واکنش طبیعی آزادی‌خواهان و عدالت طلبان انقلابی در برابر برخی افراط‌ها و تفریط‌های سیاسی–اجتماعی پیشین بود، تاثیرات معینی بر همان نیروهای سیاسی نهاد و توجه‌شان را به یک‌دسته ضروریات سیاسی عاجل جلب کرد و از این طریق بر غنای اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی ایران افزود. جنبش مسلحانه، مقوی فرهنگ مبارزه سیاسی شد و بسیاری از فرهیختگان جامعه ایران را به ستایش از جانبازان و فداکاران و زندانیان سیاسی ایران ترغیب کرد. برخی از بهترین اشعار بزرگترین شاعران ایران در سال‌های مبارزه مسلحانه شهری، از اینگونه آثار بود.

اعضا و پیروان جنبش مسلحانه، حد و سطح مقاومت در برابر تجاوزات و سرکوب‌های سیاسی و نظامی حاکم و شکنجه‌های طاقت فرسا و نفرت انگیز پلیس سیاسی رژیم را چنان ارتقاء دادند که رژیم برای کاستن از قابلیت‌های این مقاومت، خود را به قصوای هرچه تبه‌کاری بود، پرتاب کرد و چنان با سرعت به پایان قابلیت‌های سرکوب و شکنجه رسید که دیگر کار بیشتری از آن بر نمی‌آمد. یکی از پیامدهای تحدید و انقباض این آستانه، توقف بهره‌وری ابزار سرکوب و شکنجه و تقلیل فاحش تناسب میان این‌گونه ابزارها و تصاعد قابلیت‌های مبارزه جوئی توده‌های مردم علیه رژیم بود و در تعاقب آن، گروهاگروه مردم به عرصه‌های مبارزه علیه رژیم و مبارزه جوئی‌های رشد یابنده و بی‌پروا علیه سلطنت پهلوی و بیزاری دم افزون از استعمار و امپریالیسم پیوستند و مگر چنین دستاوردهائی کم ارزشند؟ و مگر بخشی از ابزار مبارزه اصولی و صحیح با دشمنان مردم نیستند؟ جنبش مسلحانه شهری هر چند به اهداف مستقیم و بی‌واسطه خود نظیر استقرار سوسیالیسم نرسید اما انقلاب ایران، یکی از مهمترین اهداف با واسطه آن‌را –که همان براندازی رژیم سلطنتی استبدادی و مخالفت با امپریالیسم بود– تحقق بخشید. این جنبش بی تردید بخشی شاخص در روند پر فراز و نشیب مبارزه مردم ایران علیه استبداد و امپریالیسم بوده و شایسته هرگونه تقدیر و تحسینی است که باید نثار انقلابیون شود.

اگر آغاز این یادداشت با توسل به یکی از ابیات شعر رودکی و در انتقاد از اراده گرائی همراه شد، خاتمه یادداشت نیز با توسل به بیتی دیگر از همان سروده، برای تقدیر و سپاس‌گزاری از فداکاری‌های صدها مبارز جان باخته و هزاران زندانی شکنجه شده آن سال‌ها همراه است:

اندر بلای سخت پدید آید   فضل و بزرگ‌مردی و سالاری



ناباورانه
یک‌سال از خاموشی
فریبرز رئیس‌دانا
گذشت

سیدعلی صالحی

عصرِ یک جمعهٔ بارانی
پُرسان پُرسان راه افتاده
آمده‌ام جوارِ خاکِ تو نشسته‌ام.

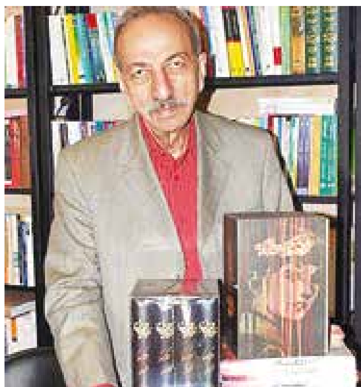
کنارِ تو
هنوز هم می‌توان
تنفسِ توفان را حس کرد
غرشِ رعد را شنید
سر زدنِ سپیده‌دم را دید.

اینجا هنوز هم
سراغِ هر مجروحی که می‌روم
به جای مَرهَم... تو را طلب می‌کند.
سراغ هر محبوسی که می‌روم
به جایِ نجات... تو را طلب می‌کند.
سراغ هر ستمدیده‌ای که می‌روم
به جای رهایی... تو را طلب می‌کند.

فریبرز... برادرِ بی‌نظیرِ نان و نمک!
نگران نباش،
بعد از تو
ما همچنان در اهتزازِ آزادی
بیرقِ باران را بالا خواهیم گرفت.

مردن عاشق نمی‌میراندش در چراغی تازه می‌گیراندش

درگذشت سرکار خانم نزهت حافظی، مادر دردمند، فداکار و صبور همکار گرامی
جناب سیامک طاهری را صمیمانه تسلیت می‌گوییم.
هیأت تحریریه دانش و مردم



محمد مجلسی مترجم «سیلاب آهن» از دروازه ناگزیر گذشت

لنین در نامه‌ای به تاریخ بیست و یکم سال ۱۹۲۰ به الکساندر سرافیموویچ، نویسنده سیلاب آهن نوشت: «با نهایت تأسف، از فاجعه هولناکی که باعث تأثرات شدید شما شده، به وسیله خواهرم مطلع شدم...». فاجعه هولناکی که لنین در این نامه به آن اشاره می‌کند، کشته شدن فرزند نویسنده در جبهه جنگ است. درست چهار سال بعد از این حادثه دردناک، «سیلاب آهن» –این اثر برجسته ادبیات جوان شوروی– متولد شد.

«اسب اول از راه رسید. شیهه‌ای کشید و روی دو سم در هوا بلند شد. دانه‌های سفید عرق را به اطراف پاشید و سوار بلوز قرمز را مثل کیسه شن به زمین انداخت... چند نفر به طرف او دویدند.

– اوخریم... خودشه... اوخریم. قزاق‌ها اوخریم راکشتند.

سوار دوم نیز از راه رسید. صورت و پیراهنش غرق عرق بود. دست‌ها، پاهای برهنه و شلوار او پر از لکه‌های خون بود. خون چه‌کسی؟ خون خودش یا دیگری؟ از اسب پایین پرید. تلوتلوخوران به طرف پیکر پیش رفت.

– اوخریم

فریاد زنان خود را روی او انداخت وگوشش را به سینه او چسباند.

– پسرم، پسرم اوخریم.

سواری که از گرد راه رسید و خود را بر سر پیکر فرزندش اوخریم رساند، کسی جز سرافیمویچ نبود. (الکساندر سرافیموویچ، سیلاب آهن، ترجمه محمد مجلسی، نشر دوران نو،۱۳۶۰ صص۵ تا ۲۰)

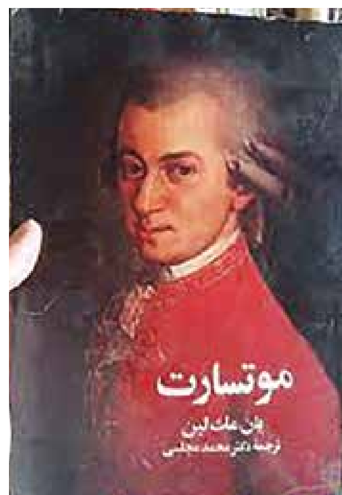
محمد مجلسی متولد **۱۳۱۲** اصفهان، دانش‌آموخته حقوق دانشگاه تهران و دکترای

علوم سیاسی از دانشگاه سوربن فرانسه بود. او پس از پایان تحصیلات خود در تهران و طي دوره دانشکده افسری، پس از کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، راهی زندان و سپس تبعید به جزیزه خارک شد. او با سربلندی از آزمون‌های سخت گذشت و پس از دوران محکومیت، به نویسندگی و ترجمه روی آورد. محمد مجلسی از مؤسسان و فعالان «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» بود. او با پشتکار و عشقی پر شور گنجینه بزرگی از ترجمه آثار مشهور و شاهکارهای ادبی جهان را از خود به یادگار گذاشت. محمد مجلسی در ۱۴ دی ماه ۱۳۹۹ در اصفهان درگذشت.

از آثار مهمی که محمد مجلسی ترجمه کرد، باید از اثر چهار جلدی «زندگی بتهوون» نوشته رومن رولان، «جمیله» و «رویاهای ماده گرگ» اثر چنگیز آیتماتوف، «بینوایان» و «نود و سه» از ویکتور هوگو، «مرگ بسیار آرام» اثر سیمون دوبوار و «نامه‌های ایرانی» اثر منتسکیو یاد کرد.

اسدالله کشتمند، از نویسندگان و تحلیل‌گران برجسته مردم افغانستان درباره محمد مجلسی نوشت:

«محمد مجلسی برای من یک چهره فراموش‌نشدنی، درخشان، کمیاب، فوق‌العاده انسان و انسان‌دوست، بسیار مهربان و انسانی که در اعتلای لازم باقی خواهد ماند.»





سال اول، شماره چهارم، اسفند ۱۳۹۹

دانش و امید

دوماه‌نامه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی

بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است

جنگ تانکها با مردم مسلح در خیابانها

نبرد تهران صدها کشته و هزاران مجروح داشت

کیهان

نیروهای ارتش از شهرها بسوی تهران در حرکت‌اند

افراد نیروی دریائی به کمک نیروی هوائی شتافتند

با مراجعه به منزل امام گروههای مسلح پشتیبانی خودرا از امام اعلام کردند

امام تهدید کرد که حکم جهاد میدهد

اولین اعلامیه ارتش مردم صادر شد

مجاهدین خلق، چریکهای فدائی خلق، چریکهای فدائی منشعب، افراد مسلح حزب توده در نبردهای مسلحانه نقش فعال دارند

اکثر کلانتری‌ها، چند پاسگاه ژاندارمری و قرارگاه پلیس و ارتش به تصرف مردم مسلح و نیروی هوائی درآمد

مردم مسلسل‌های سنگین

سال‌روز انقلاب بهمن ۱۳۵۷

بر باورمندان به استقلال، عدالت و آزادی مبارک‌باد!